

الحمد لله

مجموعہ آثار

ثقتہ المحدثین مرحوم حاج شیخ عباس قمی قدس سرہ

منازل الآخرة، شرح صد کلمہ قصار، نزهة السواطين
کلمات طریفة، چهل حدیث

تحقیق و پادرتی، ولی فاطمی

قلمی، عباس، ۱۳۵۴، ۱۳۱۹.

مجموعه آثار فقه المحدثین مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ق)، منازل الاخره، شرح صدکلمه العبار، ندره - / تحقیق ولی فاطمی، دارالتقلین، ۱۳۷۸.

ISBN : 964-6823-51-3

۵۱۰ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فيها.

۱. قلمی، عباس، ۱۳۵۴، ۱۳۱۹. ۲. مجتهدان و علما... ایران. الف. فاطمی، ولی، ۱۳۳۲. گردآورنده.

ب. عنوان.

۲۹۷/۹۹۸

BP ۵۵۱۲۱ ج۸

م ۷۸-۷۵۱۶۸

کتابخانه ملی ایران



مؤسسه انتشارات دارالتقلین

تهران - خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی

خیابان شهیدای ژاندارمری شهر ولی، پلاک ۱۳۰

تلفن : ۶۶۴۸۴۱۷۵ - ۸

نام کتاب: مجموعه آثار فقه المحدثین، مرحوم شیخ عباس قمی (ق)

تحقیق: ولی فاطمی

ناشر: دارالتقلین

تاریخ چاپ: دوم ۱۳۸۶

قطع و صفحه: وزیری - ۵۱۲ صفحه

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپخانه: نگین

ISBN : 964-6823-51-3

شابک: ۹۶۴-۶۸۲۳-۵۱-۳

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست

- ۱۹ سخن ناشر
 ۲۱ شرح حال مؤلف

فهرست منازل الآخرة

- ۳۵ مقدمه مؤلف

فصل

- ۲۸ منزل اول این سفر مرگ است
 ۳۹ کلام امیرالمؤمنین درباره محنتها
 ۴۰ چیزهایی که باعث آسائی سکرات مرگ است
 ۴۳ عقبه دوم هدیه عند الموت است
 ۴۵ چیزهایی که نافع است برای این عقبه
 ۴۷ حکایت فضیل بن عیاض
 ۴۸ حکایتی دیگر (حمام منجانب)
 ۴۹ لحظه

□ فصل

- ۵۱ منزل تبر و عقبه وحشت آن
- ۵۲ گفتگوی عیسی علیه السلام با مادرش
- ۵۳ وصیت فاطمه علیها السلام
- ۵۴ نماز وحشت
- ۵۴ حکایت حاج ملا فتح علی
- ۵۴ چیزهایی که برای وحشت تبر نافع است
- ۵۵ عقبه فشار تبر
- ۵۶ اسباب فشار تبر
- ۵۷ چیزهایی که باعث دفع فشار تبر است
- ۶۰ عقبه سوم سطل نگیر و منکر است
- ۶۱ گفتگوی ابوذر با پسرش
- ۶۲ حاضر شدن شش صورت در قبر مؤمن
- ۶۳ چیزهایی که برای سؤال در قبر نافع است
- ۶۳ حکایت مرد صالح
- ۶۴ خواب محقق بهبهانی
- ۶۵ حکایت در شفاعت حضرت رضا علیه السلام
- ۶۶ بخشی از حکایت حاج علی بنفادی

□ فصل

- ۶۷ منزل توسنک برزخ
- ۶۷ خواب مردگان در شبهای جمعه ماه مبارک رمضان
- ۶۹ حکایت امیر طرابلس
- ۷۰ هدیه برای مردگان
- ۷۱ حکایت آهبرسید علی راجع به حق الناس
- ۷۳ حکایت ملا جعفر در حق الناس
- ۷۵ حکایت حاج میرزا خلیل تهرانی
- ۷۷ حکایت علی طالب

- ۷۸ حکایتی غریب از شیخ بهایی
- ۷۹ موعظه حضرت رسول ﷺ به انیس بن عاصم
- ۸۰ گذشتن حضرت عیسی به قبری

فصل

- ۸۱ یکی از منازل قیامت است
- ۸۱ آمدن فرشته‌ای خدمت حضرت رسول ﷺ و ترس جهنمیان
- ۸۳ حکایت عمرو بن معدی کرب
- ۸۴ چیزهایی که موجب تخلص از شایید قیامت است

فصل

- ۸۹ از جاهای مولدای ساعت پیرون آمدن از قبر است
- ۸۹ موافق قیامت
- ۹۰ چند خبر درباره حشر بعضی از اشخاص
- ۹۳ چیزهایی که برای پیرون آمدن از قبر نافع است
- ۹۵ حدیث معاذ درباره حشر ده صنف از امت حضرت رسول ﷺ

فصل

- ۹۷ موقف میزان و سنجش اعمال
- ۹۸ اظهار در فضل صلوات
- ۱۰۰ سفر معراج و فضیلت صلوات
- ۱۰۱ روایات در حسن خلق حضرت رسول ﷺ
- ۱۰۲ حکایت در حسن خلق امام حسین ﷺ
- ۱۰۳ حسن خلق حضرت یوسف ﷺ
- ۱۰۵ حکایت در حسن خلق امام هفتم ﷺ
- ۱۰۶ حکایت در حسن خلق مالک اشتر
- ۱۰۸ حکایت در حسن خلق خواجه نصیرالدین طوسی
- ۱۱۰ حکایت در حسن خلق کاشف الظلم

- ۱۱۱ گفتار علی علیه السلام درباره اصحاب خود
 ۱۱۳ حکایت در حسن خلق صاحب بن عبّاد

فصل

- ۱۱۷ از جمله موافق موافق حساب است
 ۱۱۷ چند خبر درباره حساب
 ۱۲۰ حکایتی درباره نکت در حساب
 ۱۲۱ حکایت توبه بن صفة
 ۱۲۲ روایتی درباره جمع شدن گناهان مثل هیثم در پایان بی گناه

فصل

- ۱۲۳ موافق گرفتن نامه اعمال و چند روایت
 ۱۲۵ رفتار امام چهارم با غلامان خود در ماه رمضان

فصل

- ۱۲۶ پل صراط
 ۱۲۶ گفتار علامه مجلسی در عقبات و اسامی آنها
 ۱۳۱ روایتی در توصیف صراط
 ۱۳۳ حکایت متولّی مسجد نبیّه و فضیله علی علیه السلام
 ۱۳۴ چیزهایی که برای گذشتن از صراط نافع است

خاتمه

- ۱۳۷ چند خبر در سختی عذاب جهنّم
 ۱۴۹ ستر معراج نبی صلی الله علیه و آله و دیدن مالک جهنّم
 ۱۳۹ هر کس در بهشت و جهنّم منزلی دارد
 ۱۴۰ مجسم شدن مرگ در قیامت و ذبح آن
 ۱۴۱ حدیثی راجع به نكبه‌های دوزخ
 ۱۴۲ چاه دوزخ

□ در ذکر قصصی خائنان

- ۱۴۳ قصه مرد راهزن و راهب
- ۱۴۴ قصه بهلول نژاد و توبه او
- ۱۴۸ گفتار علامه مجلسی در شرائط توبه
- ۱۵۰ قصه شخصی که از ترس خدا خود را به خاک افکند بود
- ۱۵۰ قصه عابد و زن زناکار
- ۱۵۱ قصه خوف علی^{علیه السلام} و مناجات آن حضرت
- ۱۵۲ قصه حارثه بن مالک
- ۱۵۵ ذکر چند مثل
- ۱۵۸ مثلی برای غفلت انسان
- ۱۵۸ لشعاری در مذمت دنیا
- ۱۵۸ مثل شخصی که پادشاه شد و فهمید چه کند
- ۱۶۰ مثل پادشاه و وزیر نانا
- ۱۶۳ کلام علی^{علیه السلام} در مذمت دنیا
- ۱۶۶ مثل شخص عابد و سنگ گیر
- ۱۶۸ حکایت غلام امام صادق^{علیه السلام}
- ۱۶۹ مثل شخص نادان در خانه آراسته
- ۱۷۱ اشعاری از حکیم سنایی
- ۱۷۱ دعای پادشاهی
- ۱۷۲ دعای اَللّٰهُمَّ غِرْبُنِی
- ۱۷۲ دعای اَللّٰهُمَّ کُنْ لِوَلَدِیْ

فهرست شرح هند کلمه

- ۱۷۵ مقدمه مؤلف
- ۱۷۷ کلمه ۱ - ابرار ریاست
- ۱۷۷ کلمه ۲ - میانه روی در دوستی و دشمنی
- ۱۷۸ کلمه ۳ - نیکی به نسل دیگران
- ۱۷۹ کلمه ۴ - قصد بد نداشتن

- کلمه ۵ - محرومیت از دانش ۱۷۹
- کلمه ۶ - نشانه کمال عقل ۱۸۰
- کلمه ۷ - بهاس قدرت و توانائی ۱۸۱
- کلمه ۸ - دور نمودن نعمتها ۱۸۲
- کلمه ۹ - جرأت در کارها ۱۸۳
- کلمه ۱۰ - انفاق مایه فراوانی روزی ۱۸۳
- کلمه ۱۱ - گرامی‌ترین بی‌نیازی ۱۸۴
- کلمه ۱۲ - بهره‌برداری از فرصتها ۱۸۴
- کلمه ۱۳ - خودپسندی ۱۸۵
- کلمه ۱۴ - ناتوان‌ترین مردم ۱۸۶
- کلمه ۱۵ - تدبیر و فهم ۱۸۸
- کلمه ۱۶ - نادیده گرفتن ناملایمات ۱۸۸
- کلمه ۱۷ - بهترین کارها ۱۸۹
- کلمه ۱۸ - برترین پارسائی ۱۸۹
- کلمه ۱۹ - بزرگترین عیب ۱۹۰
- کلمه ۲۰ - بلاها و نعمتهای سه گانه ۱۹۱
- کلمه ۲۱ - لدای فرشته ۱۹۲
- کلمه ۲۲ - بردباری ۱۹۳
- کلمه ۲۳ - دو فرشته نگهبان ۱۹۳
- کلمه ۲۴ - پست‌ترین و بالاترین دانش ۱۹۴
- کلمه ۲۵ - نخستین پاداش بردباری ۱۹۵
- کلمه ۲۶ - مثل اهل دنیا ۱۹۶
- کلمه ۲۷ - بدترین توبه آخرت ۱۹۷
- کلمه ۲۸ - بخل ۱۹۸
- کلمه ۲۹ - سرمای یائیز و اول بهار ۱۹۹
- کلمه ۳۰ - نتیجه تحریک و احتیاط ۲۰۰
- کلمه ۳۱ - سنگ غضبی ۲۰۱
- کلمه ۳۲ - حکمت ۲۰۱

- کلمه ۳۳ - معاشرت بیگو ۲۰۲
- کلمه ۳۴ - سزای هانی ۲۰۳
- کلمه ۳۵ - اندیشه پیردانا ۲۰۳
- کلمه ۳۶ - بی‌ثباتی کار دیده ۲۰۴
- کلمه ۳۷ - سخنگوی عقل ۲۰۵
- کلمه ۳۸ - مصای زهد ۲۰۵
- کلمه ۳۹ - سبکه، زکات، درها ۲۰۶
- کلمه ۴۰ - گناه بهتر است یا خوب‌پسندی ۲۰۷
- کلمه ۴۱ - تفاوت کار نیک و بد ۲۰۷
- کلمه ۴۲ - بدترین برادران ۲۰۸
- کلمه ۴۳ - تندروستی بدن ۲۰۸
- کلمه ۴۴ - نماز، حج، روزه، چهار زن ۲۰۹
- کلمه ۴۵ - بزرگی پاینده ۲۱۰
- کلمه ۴۶ - بزرگی آفریدگار ۲۱۱
- کلمه ۴۷ - زیلت تهیدستی و توانگری ۲۱۲
- کلمه ۴۸ - گشایش و آسایش ۲۱۳
- کلمه ۴۹ - بخت و اقبال ۲۱۳
- کلمه ۵۰ - توانگری بزرگتر ۲۱۵
- کلمه ۵۱ - فکبه راستی ۲۱۵
- کلمه ۵۲ - خواهش نمودن از نا اهل ۲۱۶
- کلمه ۵۳ - قرار و نشیب روزگار ۲۱۸
- کلمه ۵۴ - کمی عاقله، نصف دانش، نصف پیری ۲۱۸
- کلمه ۵۵ - گنج تمام مدعی ۲۱۹
- کلمه ۵۶ - صیبار اورش ۲۲۰
- کلمه ۵۷ - آموختن ادب از بی‌ادبان ۲۲۱
- کلمه ۵۸ - پرخوری نکردن ۲۲۲
- کلمه ۵۹ - بزرگی بر زمان فکمه ۲۲۳
- کلمه ۶۰ - مشانه نابان ۲۲۳

- کلمه ۶۱ - شوم نداشتن از بخشش اندک ۲۲۴
- کلمه ۶۲ - همشیمی نمودن با نادان ۲۲۴
- کلمه ۶۳ - نادانی، نادانی، ادب، مشورت ۲۲۵
- کلمه ۶۴ - زیان رها کردن کار دینی ۲۲۶
- کلمه ۶۵ - عوامل سه گانه استواری برآوردن میازها ۲۲۶
- کلمه ۶۶ - ایمنی راستی ۲۲۷
- کلمه ۶۷ - هماهنگی سیر و ظفر ۲۲۸
- کلمه ۶۸ - نشانه خودمندی و نادانی ۲۲۹
- کلمه ۶۹ - دو شریک در ثروت ۲۳
- کلمه ۷۰ - اقبال و ادب ۲۳۱
- کلمه ۷۱ - فروتنی توانگران، تکبر تهیدستان ۲۳۲
- کلمه ۷۲ - دو بیادگر باطن انسان ۲۳۳
- کلمه ۷۳ - پند و عبرت ها ۲۳۳
- کلمه ۷۴ - ذایده میانه روی ۲۳۴
- کلمه ۷۵ - پایدار نمودن خوشبیهای روزگار ۲۳۵
- کلمه ۷۶ - مثل دنیا ۲۳۵
- کلمه ۷۷ - شیروزی و تلخی دنیا و آخرت ۲۳۶
- کلمه ۷۸ - سخن بیادگر شخصیت سحرگو ۲۳۷
- کلمه ۷۹ - گزیدن شیرین ۲۳۸
- کلمه ۸۰ - بیچارگی آسمان ۲۳۹
- کلمه ۸۱ - سستی در کار ۲۴۰
- کلمه ۸۲ - راه شناخت مواضع خطا ۲۴۱
- کلمه ۸۳ - سرانجام بدگویی ۲۴۲
- کلمه ۸۴ - گواهی ترین کار جوانمرد ۲۴۳
- کلمه ۸۵ - اصلاح و خودسازی ۲۴۴
- کلمه ۸۶ - زیادهای سستی و اطاعت سخن چهر ۲۴۵
- کلمه ۸۷ - پای آخرت ۲۴۶
- کلمه ۸۸ - عامل نابودی ۲۴۷

۲۴۸	کلمه ۸۹ - سرگرم نشدن به آرزوی دور و دراز
۲۴۹	کلمه ۹۰ - پنهان نمودن باز
۲۵۰	کلمه ۹۱ - شرم
۲۵۱	کلمه ۹۲ - گذارده‌های سه گانه گناهان
۲۵۲	کلمه ۹۳ - درسی و ملاطفت
۲۵۳	کلمه ۹۴ - زیان بی‌تابی
۲۵۵	کلمه ۹۵ - دوری از مکانهای آتھام
۲۵۶	کلمه ۹۶ - سبب دشمنی مردم
۲۵۶	کلمه ۹۷ - ارزش باور
۲۵۷	کلمه ۹۸ - بی‌ارزشی دنیا
۲۵۸	کلمه ۹۹ - وصی طود بودن
۲۵۹	کلمه ۱۰۰ - تجربه داری برای دیگران
۲۶۰	آخرین بند

فهرست ترمه‌التواظیر

۲۶۳	شرح حال مؤلف
۲۶۷	مقدمه مترجم
۲۷۱	باب نوزده - خصلتهای یگانه
۲۸۱	باب دهم - خصلتهای دوگانه
۲۹۹	باب سیزدهم - خصلتهای سه‌گانه
۳۱۹	باب چهارم - خصلتهای چهارگانه
۳۳۹	باب پنجم - خصلتهای پنج‌گانه
۳۴۹	کلمات لطیفه‌آمیز
۳۵۱	باب ششم - خصلتهای شش‌گانه
۳۶۲	شش سخن رسد از ابدال
۳۶۵	باب هفتم - خصلتهای هفت‌گانه
۳۷۷	باب هشتم - خصلتهای هشت‌گانه

- ۲۲۸- نگویش بخل ۲۲۸
- ۲۲۹- سخاوت ۲۲۹
- ۲۳۰- پرهیز از مال حرام ۲۳۰
- ۲۳۱- نگویش سخن بی‌فایده گفتن ۲۳۱
- ۲۳۲- نگویش حسد ۲۳۲
- ۲۳۳- نگویش حقیر کردن مردم ۲۳۳
- ۲۳۴- نگویش ظلم و ستم ۲۳۴
- ۲۳۵- انشاء و برآوردن حاجت مؤمن ۲۳۵
- ۲۳۵- شاد کردن دل مؤمنان ۲۳۵
- ۲۳۶- امر به معروف و نهی از منکر ۲۳۶
- ۲۳۶- منع الفت ۲۳۶
- ۲۳۷- پیوند با طویشان ۲۳۷
- ۲۳۷- اذیت کردن به پدر و مادر ۲۳۷
- ۲۳۸- مزاحات همسایگان ۲۳۸
- ۲۳۹- نگویش عیب‌جویی و اظهار عیوب ۲۳۹
- ۲۴۰- حفظ سِر ۲۴۰
- ۲۴۰- نگویش سخن بی‌جایی ۲۴۰
- ۲۴۱- نگویش شماتت ۲۴۱
- ۲۴۱- نگویش مراد و جناب ۲۴۱
- ۲۴۲- نگویش استهزاء و مسخره کردن ۲۴۲
- ۲۴۳- نگویش زبانه روی در شوخی ۲۴۳
- ۲۴۳- نگویش غیبت ۲۴۳
- ۲۴۵- نگویش دروغ‌گویی ۲۴۵
- ۲۴۷- مفاسد زبان ۲۴۷
- ۲۴۸- نگویش حبّ ریاست ۲۴۸
- ۲۴۹- غم‌ول و گمنامی ۲۴۹
- ۲۵۰- نگویش ریا ۲۵۰
- ۲۵۱- نگویش آرزوهای دور و دراز ۲۵۱

۲۵۲	۲۸ ستایش رضا
۲۵۶	۲۹ ستایش صبر
۲۵۸	۳۰ ستایش شکر
۲۵۹	طریقی شکرگزاری
۲۶۱	خاتمه

فهرست چهل حدیث

۲۶۸	مقدمه مؤلف
۲۶۹	حدیث نون در فضیلت نماز اول وقت
۲۷۰	حدیث یوم: از امر احسان به مادر
۲۷۲	حدیث سؤم: در مذمت ندادن زکات
۲۷۳	حدیث چهارم: در اصول اسلام
۲۷۴	حدیث پنجم: در فضیلت روزه
۲۷۵	حدیث ششم: در احسان به والدین و صلة رحم
۲۷۶	حدیث هفتم: در مذمت اتسم بدو
۲۷۷	حدیث هشتم: در غصه بطورین
۲۷۸	حدیث نهم: اشخاصی که قابل رقابت نیستند
۲۷۹	حدیث دهم: در فضیلت علم و غنا
۲۸۰	حدیث یازدهم: در فضیلت حیاء
۲۸۱	حدیث دوازدهم: در ترغیب زاهد و توشه برای سفر آخرت
۲۸۲	حدیث سیزدهم: در مذمت نگاه کردن به زن نامحرم
۲۸۳	حدیث چهاردهم: پنهان نمودن چهار چیز
۲۸۴	حدیث پانزدهم: در مذمت پر میاوردن حاجت مؤمن
۲۸۵	حدیث شانزدهم: در مسرور کردن مؤمنان
۲۸۶	حدیث هجدهم: در صلة رحم و امانت دست
۲۸۷	حدیث هجدهم: در تقدیر معاش
۲۸۸	حدیث نوزدهم: در مذمت بدو
۲۸۹	حدیث بیستم: در مذمت شراب بطورین

- ۴۸۷ حدیث بیست و یکم: در مذمت زنا خوردن
- ۴۸۸ حدیث بیست و دوم: اثبات ایمان
- ۴۸۹ حدیث بیست و سوم: در مذمت زنا و لواط
- ۴۹ حدیث بیست و چهارم: در مذمت طوبیت
- ۴۹۱ حدیث بیست و پنجم: در ملامت بقاص و سخن چینی
- ۴۹۱ حدیث بیست و ششم: خاندانی که حضرت صادق علیه السلام در بهشت علیه السلام خرید
- ۴۹۲ حدیث بیست و هفتم: در توبه همسایه ابو بصیر
- ۴۹۲ حدیث بیست و هشتم: در موعظه حضرت علی علیه السلام
- ۴۹۵ حدیث بیست و نهم: خبر ناین حضرت صادق علیه السلام مودی را از ضمیرش
- ۴۹۶ حدیث سی و ام: در صلوة رجب
- ۴۹۶ حدیث سی و یکم: در استغاثه کردن به نماز
- ۴۹۷ حدیث سی و دوم: حق مسلمان
- ۴۹۷ حدیث سی و سوم: در مدح سکوت
- ۴۹۸ حدیث سی و چهارم: ذکر اشخاصی که از آدمیت دورند
- ۴۹۹ حدیث سی و پنجم: فرمایش حضرت امیر مؤمنان علیه السلام
- ۵۰۳ حدیث سی و ششم: علایده حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۵۰۲ حدیث سی و هفتم: در فضیلت قناعت
- ۵۰۶ حدیث سی و هشتم: در مذمت فحش و بزدلی
- ۵۰۷ حدیث سی و نهم: در صدقات بر پنهان
- ۵۰۸ حدیث چهارم: در معجزه حضرت امام موسی علیه السلام

سخن ناشر

سپاس و حمد بی پایان خدایی را که توفیق بخشید تا
در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام موفق باشیم و گوشه‌ای از
وظیفه‌ام را نسبت به جامعه اسلامی انجام دهم.

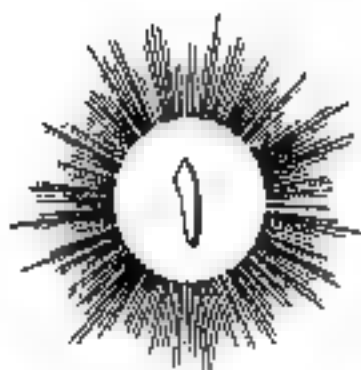
مجموعه‌ای را که پیش رو دارید * تحت عنوان
مجموعه آثار محدث بزرگ حاج شیخ عباس قمی رحمته الله علیه که
به درستی وظیفه خود را در مقابله اسلام و مسلمین ادا
نموده است. این مجموعه شامل پنج اثر نفیس مسأله
الآخره، شرح صد کلمه قصار، نزهة الوابر، کلمات طریقه
و چهل حدیث است که حاصل تلاش بی‌برگوار در
فرهنگ اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

لازم به ذکر است که کار تحقیق و تکمیل این اثر
گرانسنگ را برادر ارجمند جناب آقای فاضلی انجام داده
که از ایشان سپاسگزارم.

مدیر انتشارات دارالتقین

سید عباس حسینی

اردیبهشت ۱۳۷۹



منازل الآخرة

حقایقی از سفر آخرت

شرح حال مؤلف

دانستن شرح حال عالم وارسته‌ای که کتابهای ارزنده و رهد و تقوا و احلاص او رباترند همگان است، برای جامعه ما به ویژه برای نسل جوان و پویانگان دین و دانش بسیار ضروری می‌باشد. حقیر به اندازه بضاعت باجیز خود و با استفاده از سوشلر محققان و دانشمندان، مختصری از احوالات این بزرگ مرد را به اطلاع خوانندگان محترم می‌رسانم. نخست می‌پردازم به شرح حالی که به قلم مبارک خودش نوشته شده است :

شرح حال مرحوم حاج شیخ عباس قمی به قلم خودش

عالم زبانی مرحوم حاج ملاعنی واعظ خیابانی «تجربیری» در کتاب «علماء معاصرین» (که شرح حال علماء معاصر می‌باشد) در بخش احوالات مبحث قمی: «چنین می‌نگارد: «حاج شیخ عباس قمی: المتوفی سنة ۱۳۵۹» حسب استدعای حقیر این جمله را در ترجمه خود از انزه القادیس رضوی صلوات الله و سلامه علیه انقاد داشته‌اند: یضم الله الرحمن الرحیم، الاحقنبلو، و سلامه علی عبایه الذین اضططی. عبد ائمه «عباس بن محمد رضا ابن ابی القاسم» عفی الله عنهم گوید سؤال کردی از من

أَيْدِكَ اللَّهُ تَعَالَى كَهْ أَحْوَالٍ وَ تَرْجُمَةُ حُودٍ رَ بَرای شما پیوسته، این که مسئلت تو را اجابت می‌کنم انشاء الله و مُتَخَصِّصاً می‌نگارم؛

که من در حرم اهل بیت قم المحمیه در عشر آخر از مائة ثالثة بعد الالف^۱ متولد شدم، و در بلدة مذکوره الى سنة ۱۳۱۶ به تحصیل علم اشتغال ورزیده^۲ بعد به نجف اشرف مشرف شدم.

پس خداوند متعال به من عنایت گدارد به ملازمت شَيْخُنَا الْأَجَلُ الْأَعْظَمُ وَ... شَوَائِقِ الْفَنَنِ الْقَدَسِيِّ فِي الْأَسْلَامِ الْمُؤَيَّدِ لِلْعُبْرَةِ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى يُزَاهِيهِ وَ أَشَدَّهُ يُخَوِّضُهُ جَنَانِهِ، وَ خاتمه «مستدرک الوسائل» را برای او استنساخ می‌کردم که بفرستد به ایروان برای طبع، و در خدمت او بودم تا سنة ۱۳۱۸، پس خداوند متعال حجَّ أَهْلِ الْأَعْرَافِ وَ زيارت قبر حضرت سَيِّدُ الْأَنْبَاءِ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ إِلَيْهِ الْفَتْحُ الْجَيَّةُ وَ السَّلَامُ مرا عنایت فرمود، و پس از اتمام حج و فراغ از زیارت از طریق فارس به بلد حود «قم» برای زیارت سَيِّدَتِنَا فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع که وعده بهشت در زیارت او وارد شده و تجدید عهد با والدین مراجعت کردم.

ایام قلیله مانده به مشهد مولایم امیرالمؤمنین ع مسافرت نموده ملتزم خدمت شیخی العلامة للتویری نُورُ اللَّهِ مَرْفُوعُهُ گشته در مقابله «مستدرک» و «کشف الاستار» و استنساخ «لؤلؤ و مرجان» و تصیف «تحفة الزائر» و غَيْرُ ذَلِكَ مساعدت نمودم، تا در این بین که از جنابش استفاده می‌کردیم «غراب الیاس» اولاد داد و روزگار بساط زندگی آن عالم زبانی را از بساط ارض برچیده، سنة ۱۳۲۰ به رحمت حق پیوست.^۳

۱- در سال ۱۲۹۲ هجری قمری

۲- بعد از تحصیلات خود را نزد مرحوم حاج میرزا محمد تواب از علمای بزرگ قم فراگرفت، و چون از لحاظ سلامت در سفری پسر می‌بوده از کتابخانه پادشاه مروجی تواب استفاده می‌نموده است. نقل از کتاب حاج شیخ عباس قمی، «مرد علما و فضیلت من» ۱۶، ۱۳۳۲ ه. ق.

۳- محفل تبری قیامگاه سفره بود و در سال ۱۳۱۳ هجری قمری یعنی دو سال پیش از ورود حاج شیخ عباس قمی ع به نجف به این شهر حلقه بازگشته بود. به طوری که مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی علامه متکبر معاصر می‌نویسد: «مرحوم آقا شیخ عباس قمی روحانی زاهد مشهور محفل قمی را به استانش حاجی تهرانی معرفی می‌کند. از آن روزها تا پایان زندگی محفل تبری این سه تن را

استحاجه صاحب الترجمة از علامه نورى عليه الرحمة

و در خلال استفاده من از آن بزرگوار استحاجه نمودم که مرا به روایت مؤلفات اصحاب رضی اللہ عنہم اجازه مرحمت فرماید، پس به من مکتب گذارده و در اواخر ایام حیاتش مسئلت مرا قبول فرموده اجازه دادند که مؤلفات اصحاب را، قدیماً و جدیداً در تفسیر و حدیث و فقه و اصولی و غیرها از آنچه اجازه دارد، و روایت آنها به طریق معهوده^۱ او از مشایخ عظام که در خاتمه مستمرک مشروحاً مذکور است، برای او صحیح است از برای من نیز اجازه دادند که روایت بکنم.

و بعد از وفاتش دو سال در نجف مانده به عجم به «ادراالایمان قم» مهاجرت کرده تا سنه ۱۳۲۹ آنجا بودم. پس دوباره به حج مشرف شده به قم برگشتم و تقریباً دو سال آنجا مانده بعد به مشهد قولانا^۲ الانعام^۳ لنفخصوم^۴ نَبُوَالْحَسَنِ^۵ الرضا^۶ مهاجرت کرده^۷ تا امسال سنه ۱۳۴۶ در این مکانی شریف هستم و در حلال این حال مکث به زیارت ائمه عراق^۸ و سیم بار به زیارت نَبِیِّ اللَّهِ الْحَزام مشرف شدم، و عزم از پنجاه گذشته و کنیری از زندگانیم در آشغال و انقطاع از کتب و شُغف گذشته با وجود این کتب گنیزه از من برور کردها و ختم می‌کنم کلام را به تمثیل به این آیات:

از روش این فلک بسوز فام	عمر فلون گشته زسجاده عام
در سر هر سائی از این روزگار	خورده‌ام السوس خوشی‌های پار
باشم از گردن گردن شگفت	کانه مرا داد همه پس گرفت
فؤکم از زانو و بازو برغت	اب ر زخ رنگ هم از مو برغت
جقد ثویانی من از هم گسیخت	گوهر دندان همه یک یک بریخت
آنچه بجا ماند شاید خنل	باز گناه آمد و طول آغل

۱- شاگردان مخصوص و پاک سرشت من نخستند و روزگاری به شمار می‌آیند و همه جا معروف بودند و حاج شیخ عباس قمی. آقا شیخ آقا بزرگ بهرانی و آقا شیخ علی قمی، با این که هر سه از علمای اولاد و ملازم رجعت نوری بودند، رابطه معذنه قمی به گفته خود عذبه بهرانی پیش از او روحانی عالی قدر دیگر بود. نقل از کتاب حاج شیخ عباس قمی، «مرد دنیا و طبیعت صحن» ۱۹، ۲۰.

۲- بحر حرم آینه‌ها حاج آقا حسین قمی در سال ۱۳۳۳ هجری از عتبات به مشهد آمدند و در آن شهر مقدس سکونت ورزیدند. حاج شیخ عباس نیز به مشهد خویش سپید که با آن مرحوم نشست، و بر اثر گرفتاری‌های داخلی دو هفته سال به قصد اقامت در مشهد، قم وطن مادرش را ترک گفته و روانه مشهد شد. آینه‌ها قمی یک از نشین من عتبات که در مشهد آمدند و نامه می‌نویسند به من و دختر برادرشان را می‌طلبند و به عقد وی درمی‌آورند. حاج شیخ عباس قمی، «مرد تقوی و طبیعت صحن» ۲۲.

یاتنگ زحیل آمد از این کوچگاه	همسفران روی نهاده به راه
آه زبانی را دی و روز مصاد	زاد کسم و طول مسافت زیاد
بار گرن بر سر دوشم چو کوه	کوه هم از بار من آمد نستوه
ای که بر هفتی عظمت گناه	در جلو سیل بهار است گاه
فخل تو گودست نگیره مرا	عصمت از بار گذارد مرا
چل به جهنم نروه راه من	در سقز انداخته بنگاه من
بند شرمند نادان منم	ضوطه زن لجه عریان منم
خالی بختند احسان تونی	فرد و لوازم به غفران تونی

کتابخانه الیوریه عباس بن محمد رضا قمی علیه السلام سنه ۱۳۳۶

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله از دیدگاه علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمته الله یکی از دوستان دیرینه محدث قمی رحمته الله عالم نستوه و برگزیده، مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی (طاب ثراه) بوده است که سالهای متعددی با هم در حوزة علمیه نجف به تحصیل اشتغال داشتند، علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمته الله که خود یک کتابشناس بزرگ و دانشمند محقق بوده است، بیش از دیگران به عظمت روحی و اخلاقی محدث قمی آشنا بوده است، او در بین شخصیت دوست قدیمی خود چنین می نویسد:

«حاج شیخ عباس قمی بیشتر اوقات خود را در خدمت استاد «محدث نوری» می گذرانید. ما شاگردان «محدث نوری» با هم رابطه صمیمی داشتیم، و همگی پیوسته ملازم او بودیم.

من با سایر فضلا در دروس عمای بزرگ غالباً گرد می آمدیم، با این فرق که رابطه من با «شیخ عباس قمی» محکم تر از دیگری بود، زیرا ما دو نفر در اطاقی یکی از مدارس نجف با هم سکونت داشتیم و کار و لوازم زندگی را مشترکاً انجام داده و تهیه می کردیم، حتی در پختن غذا، دو سال بعد از محدث نوری نیز ما با هم بودیم و نزد سایر اساتید درس می خواندیم.

من از همان مولف به خوبی «حاج شیخ عباس قمی» را شناختم. او را انسانی کامل و مصداق دانشمندی فاضل دانستم. آراسته به صفات پسندیده بود. اخلاقی ستوده داشت و از فروتنی خاص برخوردار بود. سرشتی سالم و نفسی شریف داشت. به علاوه فضلی سرشار و تقوای بسیار و پارسائی و رهد و فراوان.

مذتها به همنشینی او انس گرفتم و جانم با جان او در آمیختن تا این که در سال ۱۳۳۲ هجری به ایران بازگشت و به قم آمد و به کارهای علمی خویش اشتغال ورزید، و به بحث و تألیف همت گماشت.

در سال ۱۳۳۹ برای دومین بار به زیارت بیت الله الحرام توفیق یافت. در صده ۱۳۳۱ هازم مشهد مقدس شد در آنجا سکنی گزید و به طبع و نشر بعضی از مؤلفات خود پرداخت و دست به تصنیف کتبی دیگر زد.

او پیوسته سرگرم کار بود. عشقی شدید به نوشتن و تألیف و بحث و تحقیق داشت. هیچ چیز او را از این شوق و عشق مصروف نمی کرد و مانعی در این راه نمی شناخت. در انتهای این که در مشهد اقامه داشت بارها به زیارت عتبات عالیات و انچه عراق توفیق یافت و برای سومین بار به حج بیت الله نائل گشت.

هنگامی که «حاج شیخ عبدالکریم حائری» مؤسس حوزه علمیه قم وارد قم شد، و علمای قم از وی خواستند که در آن شهر اقامت کند و سر و سامانی به حوزه علمیه و آن مرکز دینی بدهد و او نیز دعوت علمای قم را اجابت نمود. «حاج شیخ عباس» یکی از معاونان و یاوران او بود.

با این که آن موقع در مشهد بود او سهم زیادی در این کار داشت، و یکی از بزرگترین مروجین «حاج شیخ عبدالکریم» به شمار می رفت و با دست و زبان او را تأیید می کرد.

در نیمه شب سهشنبه ۲۳ ذی الحجه سال ۱۳۵۹ هجری وفات یافت و در صحن

مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام در ابیوانی که استاد ما «محدث نوری» مدفون است بردیک وی به خاک رفت.

او دارای آثار پرارزشی در رشته‌های مختلف علوم متنوع است که همگی دلالت بر مقام شامخ علمی و اطلاع وسیع و تصلب^۱ وی در بحث و تنقیب^۲ می‌کند.

کتاب او به عربی و فارسی است، از کتابخانه محدث نوری استفاده فراوان برد، ریسرا محتوی تعداد زیادی از ذخائر و نایس بود که بیشتر آن را کتب خطی تشکیل می‌داده^۳.

مفاتیح الجنان گرانبهارترین اثر محدث قمی علیه السلام

مرحوم حاج شیخ عباس قمی، چون محدثی ماهر و در رشته حدیث کارآمد و استاد بوده است شایسته آن بود که کتاب دهای جامع و کاملی تألیف نماید تا طبقات گوناگون جامعه از آن بهره‌مند شوند، «مفاتیح الجنان» نشانگر همان سرشار و فصل و دانش وافر آن بزرگوار می‌باشد.

مرحوم آیه الله العظمیٰ مرعشی نجفی (مطاب نراه) در مقدمه مفاتیح الجنان در معرفی مؤلف بزرگوار آن، مطالب بسیار ارزنده‌ای را بیان فرموده است که ترجمه قسمتی از آن چنین می‌باشد:

«علامة بخاتمة نقاد، مؤلف و نویسنده کتابهای فراوان، عالم بزرگوار و بلند مرتبه راهنمای دانا در دانش حدیث، و روایت کننده سخنان معصومین علیهم السلام، دانا و متبحر در نقل احادیث، حجة الاسلام و المسلمین مرحوم مبرور، معشوق و یار بهشت و حور، حاج شیخ عباس» فرزند «محقق رضای قمی» که از بزرگان مشایخ ما در اجازه روایت بوده است، تألیف او (مفاتیح الجنان) را بهترین کتابی یافتیم که در باب «ادعیه و زیارات

۱- بحکس و استواری، سخت‌کوبی.

۲- تلخیص و کنکاش.

۳- حاج شیخ عباس قمی. مرد تپا و فطانت ص ۶۴۹-۶۵۳ به نقل از اعلام عشقه، ج اول

و ادب و سُنن و مناجات» نوشته شده است... مؤلفش آن را از مبارک معتبر و اسناد مورد اعتماد گردآوری نموده است، پس به چنانم «سوگند که همان آن اثر جاویدی می‌باشد که در معابد و مشاهد مشرفه مورد استفاده همگان قرار می‌گیرد چه مجموعه گرانبیه و شریفی؟! و چه کتاب منظم و آراسته با ارزشی است؟! که بمیانگر مهارت و اطلاع گردآورنده و تنظیم کننده و ناشرش می‌باشد»^۱

صفا و اخلاص محدث قمی در تألیف مفاتیح الجنان

دانشمند محقق و هرزانه جناب حُجَّةُ الْأَسْلَامِ وَ الْمُسْتَجِیْبِنِ آقای صبی دوانی حائره شیرینی را از جناب آقای شیخ محمد آخوندی مسئول دارالکتب العلمیه تهران در رابطه با «مفاتیح الجنان» نقل نموده است که از اوج اخلاص مؤلف آن حکایت می‌کند، و شایسته توجه مؤلفین و ناشرین می‌باشد:

«مطلبی که لازم بود یادآوری شود که کاملاً وارستگی و پارسائی این عالم بررگوار [محدث قمی ه] را می‌رساند آن بود که: در سال ۱۳۵۶ هجری قمری به واسطه کارهای شخصی و تجاری [از نجف] به ایروس بازگشتم و مقداری کتب تهیه و به عراق فرستادم، از آن جمعه خرید یک هزار چند کتاب «مفاتیح الجنان» چاپ اول گراوری از تألیفات آن جناب در تهران بود که شرکت «تضامی محمد حسن علمی و شرکاء» با بهترین کاغذ و چاپ و جلد چرمی چاپ کرده و در شرف انتشار بود. کتب مرهور را از آقای «حاج محمد علی علمی» که در آن زمان مدیر فروشگاه بود، به ارزش هر چند ۳۴ ریال خریداری و به عراق فرستادم.

به واسطه سوابقی که با مؤلف عالی مقام کتاب مرهور داشتم آقای علمی از من درخواست نمود به پشتن نامه‌ای بپیوسم که در برابر یک هزار تومان در آن روز مؤلف مرهور حق چاپ کتاب را به مؤسسه علمی واگذار نمایند.

پس از چندی جواب نامه از طرف مؤلف عالی‌مقدار رسید که به آقای علمی بگوید: «من کتاب ر نتوشته‌ام که از آن استفاده مادی ندارم، طبع کتاب مزبور آزاد است؛ هر کس می‌خواهد چاپ نماید» در عین حال آقای علمی سی مجلد از کتاب مزبور را به وسیله این جانب برای مؤلف عالی‌قدر فرستاد.^۱

تسبیح البحار محصول ۳۵ سال تلاش

دانشمند بزرگوار آقای علی دوانی که پروژه بزرگ فرهنگی او به نام «مفاحر اسلام» و دیگر کتابهای ارزنده‌اش وی را در ردیف یکی از بزرگترین نویسندگان محقق قرار داده است، درباره معزلی «تسبیح البحار» می‌نویسد: «کار عمده و اساسی محدث قمی، تألیف کتاب گرانقدر «تسبیح البحار» در دو جلد بزرگ است. این کتاب پرمایه کلید رمز و فهرست رؤس مطالب و موضوعات ابواب «بحر الانوار» علامه مجلسی رضوان الله علیه است.

... محدث قمی تألیف این کتاب را اساس کار خود قرار داده بود، به طوری که سایر تألیفاتش تقریباً در خلال آن انجام گرفته و در درجه دوم اهمیت قرار داشته است. تألیف این کتاب نفیس از آغاز تا انجام به گفته خود آن مرحوم جمعاً ۲۵ سال طول کشیده است؛ خود آن مرحوم می‌گفته: برای تألیف «تسبیح البحار» دویدر بحر را از اول تا آخر مطالعه کرده است، یک بار به مدت هفت سال شب و روز غرق مطالعه دقیق آن بوده است.

بار دوم فهرست مطالب و مضامین احادیث را با حروف تهجی در فیش یادداشت نموده، و هر موضوعی را در حرف خود جای داده و همان فیش‌ها و اوراق را در سفرها همه جا با خود می‌برد و آن را مرتب و منظم می‌کرده، بدینسان «تسبیح البحار» را

۱. حاج شیخ عباس لاهی، مرآة تقویم لمعدیات، صص ۱۲۳ - ۱۲۴، بخش عیال و تاهل.

به وجود آورده است.^۱

محصول کار پرورش او بدینگونه است که مثلاً امروز ما می‌توانیم احادیث مربوط به عیم را در تمام مجلدات بخار و هر بابی در لفظ «عیم» بیابیم و هکذا سایر عدویں برای یافتن بقیة مطالب و موضوعات مندرج در بخار الانوار.

محدث قمی متوجه شده بود که بسیاری از مطالب در «بخار الانوار» در مورد خود و باب مناسب نیامده است، به همین علت او در «تسبیئة البخار» همه را در جای مناسب خود ذکر کرده است، و عموم اهل علم و ارباب رجوع را اثر سرگردانی بجا نمانده است. به علاوه محدث قمی در هر ماده و تحت هر عنوانی، به مناسبت، مطالبی را گلچین نموده و آورده است که از هر جهت بر اهمیت کتاب افزوده است.^۲

وفات مرحوم حاج شیخ عباس قمی طاب ثراه

محدث قمی پس از ۶۵ سال عمر بابرکت، که در راه تهذیب جامعه و تبلیغ و ترویج معارف قرآن و عترت و تألیف کتب ارزنده سپری شد سرانجام در شب سه‌شنبه ۲۲ دی‌الحجة سال ۱۳۵۹ هجری قمری دارفانی را وداع نمود.

او همواره عاشق خواندن حدیث و نوشتن آن بوده است، تا جایی که نقل شده است: «در اواخر عمرش یکی از آقایان علما و (مرحوم حاج آقا احمد قمی) به عیادتش آمده و از حالش جويا می‌شود، «حاج شیخ عباس» می‌گوید: چند روز است که نتوانسته‌ام حدیث بخوانم و بنویسم و شروع به گریستن کرده و سخت گریستم! مرحوم روحانی به فرزند بزرگ آن مرحوم می‌گوید: کتاب بیاورید جلد ۷ بخار الانوار علامه مجلسی را آورند و چند حدیث خواند و محدث قمی انبساطی پیدا کرد.»^۳

۱. به‌عبارت بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی و انتشارات اسوه، هر کدام چنانچه تحقیقات گوناگون و پژوهشهای پیرامون مطالب «تسبیئة البخار» انجام داده و آن را متعلق به بخار الانوار جدید به سبک ریاضی چاپ و منتشر نموده امید آن که همواره در

انجمن معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) مؤلف باشند. ۲. حاج شیخ عباس قمی، «مرد قلمی و فضیلت صمی» ۸۱-۸۳.

۳. همان، ص ۸۶.

حالات پایان عمر محدث قمی رحمه الله

هنگام مغرب شب آخر عمرش حالش غیر عادی بود و پی در پی اسامی ائمه اطهار را تکرار می نمود، مخصوصاً وقتی به اسم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می رسید، بیشتر عرص ادب و اظهار ارادت می کرد و مکرر می گفت: رُوحی لَه اَلْغِیَا آن شب بیشتر نمازها را نشسته خواند چون قادر بود بایستد و تعادل خود را حفظ کند.

آن شب، شب سه شنبه ۲۲ ذی الحجه سال ۱۳۵۹ هجری بود. محدث قمی شب را به همین گونه گذراند تا در نیمه های شب روح پرفتوحش از قفس تن آزاد گردید و به عالم باقی شتافت. مرحوم آیه الله اصفهانی برجاستش نماز گزارد، و در صحن مطهر حضرت امیر علیه السلام چسب استادش حاجی نوری مدفون شد.

تشییع جنازه مرحوم محدث قمی بسیار معض و پرشکوه بود و حوزه علمیه نجف اشرف همه در مراسم تشییع شرکت کرده بودند.

عموم بزرگان و مراجع و محصلین و طلاب و عاقله مردم از عرب و عجم دنبال جنازه او به راه افتاده و کسانی مانند مرحوم «آقا شیخ حنی قمی» زاهد پارسای مشهور سینه می زدند و اشک می ریختند.^۱

مجموعه حاضر

کتابی که در دست شماست پیچ اثر ماندگار از آثار نفیس محدث نامی «مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله» می باشد؛

- ۱- منازل الاخرة، کتاب ارزنده ای که یادآور سفر پر فراز و نشیب آخرت می باشد و به اینکه سالها از تألیف آن گذشته است، هنوز هم کتاب روز بشمار می آید.
- ۲- شرح صد کلمه قصار، از سخنان حکمت آمیز پیشوای پرهیزکاران امیرالمؤمنین علیه السلام.

۳- ترجمه انشواتر، این کتاب که دل و جان خواننده را خرم و با نشاط می‌گرداند همان ترجمه «معین الجواهر» کراچکی می‌باشد که شامل احادیث و حکمت‌های عددیه است. ۴- کلمات طریقه، که شامس پنجاه سخن تازه و نیکو می‌باشد.

شجیهل حدیثه که در دین بیشتر آنها دو سه روایت یا مطالب سودمند، یا چند شعر حکمت‌آمیز آورده شده است.

خدای را سپاسگزارم که این ناچیز را موفق فرموده است که بتواند این مجموعه نقیص را تقدیم خوانندگان محترم نماید.

در پایان از خدای تعالی عاجزانه می‌خواهم که تلاش و کوشش خالصانه شاعر محترم را به لطف و کرم خود بپذیرد، و او را بیش از پیش از الطاف خاصه امام رهن جلاله العالی مرزیه شریف بهره‌مند فرماید.

هوارة خمیئة قم سواسی فاطمی

شهریور ۱۳۷۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاعْلَمُوا
 أَنَّكُمْ عَنْ قَلِيلٍ رَاحِلُونَ وَآلِيَ اللَّهِ ضَائِرُونَ، وَلَا
 يُغْنِي عَنْكُمْ هُنَالِكَ إِلَّا صَالِحُ عَمَلٍ قَدْ تَتَمَّنَّوْهُ أَوْ
 حَسَنُ قَوَابِلٍ اخْرَجْتُمْوهُ، إِنَّكُمْ إِنَّمَا تَقْدِرُونَ عَلَى مَا
 قَدْ تَمَّنَّتمْ وَتُجَازَوْنَ عَلَى مَا أَنْتُمْ تَمَّنُّونَ فَلَا يَخْدَعُكُمْ
 زُخْرُفٌ دُنْيَا ذِيئِلَةٍ هُنَّ مَرَاتِبٌ جَنَابٍ عِبَادَةٍ

□

[رسول خدا ﷺ فرمود: بدانید بزودی (از این) دنیا کوچ
 کرده و به سوی حد بازگشت می‌کنید، و چیزی جز کارهای
 نیکی که پیش فرستاده یا پاداش نیکی که به دنبال
 می‌دهاید بی‌نیازتان نمی‌گرداند، به یقین به سوی کارهایی
 که پیش فرستاده‌اید روی می‌آورید، و هر اعمالی که انجام
 داده‌اید جز داده می‌شوید پس صباد، ررق و برق دنیای
 بی‌ارزش، شما را فریب داده و از درجات بهشت‌های
 بلندمرتبه باز دارد.]

□

هَذَا مِثْلُ مَنْزِلِ الْآخِرَةِ
وَالْعَطَائِبِ الْفُلَانِيَّةِ
فِي [در تاریخ] ۱۳۲۷ هـ. ق.

[مقدمه مؤلف]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْهَمُنِي اللَّهُ رَبُّ الطَّالِعِينَ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

و بعد چنین گوید: این فقیر بی بضاعت و متمسک به احادیث اهل بیت رسالت علیهم السلام قَبَائِسُ بْنُ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالْحُسْنَى وَالشَّهَادَةِ: عقل و نقل حکم می‌کند شخصی که عزم سفری نمود بایست زاد و توشه‌ای برای سفر خود مهیا کند به قدری که در آن سفر به کار است، آن وقت سفر کند پس بنا بر این سفر آخرت که ما را در پیش است و به هیچ وجه چاره و گریزی از آن نیست سزاوارتر است به زاد و توشه، چنان که روایت شده: وقتی حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه به مکه معظمه مشرف شد پس استاد برد در کعبه و ند، کرد مردمی را که برای حج از اطراف عالم آمده بودند و در مسجدالحرام جمع گشته بودند، فرمود: ایها الناس، مم لا یجذب من مسکن غفاری؟، مم خیر خواه شما و مهربان بر شما، به سوی من آیید.

مردم از اطراف دور او جمع گشتند، فرمود: ای مردم! هرگاه یکی از شما اراده کند سفری برود، هر آینه از زاد و توشه برای خود ببرد به حدی که در آن سفر لازم دارد و چاره‌ای از آن ندارد، پس هرگاه چنین است، سفر آخرت سزاوارتر است به زاد و توشه برای آن.

پس مردی برخاست و گفت: پس ما را راهنمایی کن ای ابوذر!
 فرمود: **خُجْ حِجَّةً بِحَقْلَانِمِ الْأَثَوِي، وَ هُنَّ يَوْمًا لِيَزْجُرَ الْمُشَوَّرُ وَ هُنَّ رُشَقَتَيْنِ هِيَ**
سَوَاءٌ لِلنَّبِيِّ يَوْضَعُ الْقُبُورِ الْخَبِيرُ^۱

و حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در مرض^۲ ارتحال^۳ خود، که «جَنَازَةُ بَنِ أَبِي أُمَيَّة»
 را موعظه فرمود، اول چیزی که به او فرمود این بود: **إِسْتَجِدْ بِسَفَرِكَ وَ هُنَّ زَادُكَ فَنَبَلْ**
خُلُوبُ أَجَلِكَ؛ یعنی: مهلتی سفر آخرت شو و توشه آن سفر را پیش از رسیدن اجل
 تحصیل نما، بلکه چون سفر آخرت سعری است بعد و هوساک و منزلهای سخت و
 عقبات شدید و جاهای دشوار دارد، محتاج است به زاد و توشه بسیار که باید لایق آن
 غصت نمود و شب و روز در فکر آن بود^۴

چنان که روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در هر شب هنگامی که مردم به
 خوابگاه خود می رفتند صدای ناله و زاری می شنید به حدی که می شنیدند صدای آن
 حضرت را تمام اهل مسجد و کسانی که همسایه مسجد بودند؛ می فرمود: **تَسْمَعُونَ؟**
[تَسْمَعُونَ؟] رَجَعْتُكَ لِلَّهِ فَكُنْ تَوْبَةً فِيكَ بِالْزَّحِيمِ^۵؛ یعنی: آماده شو و اسباب سفر خود را
 مهیا کن، خدا شما را رحمت کند، همان منادی مرگ ندای «الزَّحِيمِ»^۶ در میان شما در
 داده و کم کنید توقف خود را بر دنیا و بیرون روید از دنیا در حالی که با خود
 داشته باشید زاد و توشه ای از اعمال صالحه، پس به درستی که در جلو شما عقبه های^۷

۱- بخاری ج ۵ ص ۲۵۸ برای کارهای سخت و دشوار حیوانی بجا آور و برای آسان محسوس شدن در قیامت، یک روز و نیم بگردد
 و برای رفاهت از غری و هوس گزرها و در رکعت نیت در آفرینی شب بگویند.

۲- بیماری

۳- هنگامی که بیمار به تصمیم گرفت که برای پسرش یزید از مردم بیعت بگذارد بطور پنهانی کسی را به زاد جده دختر اشمت بن قیس -
 حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام - فرستاد که با سوسه و لیرنگ پادشاه بن حضرت را مسموم نماید و به همین خاطر سه
 هزار درهم پوریش پراکنی فرستاد و قول داد که اگر این کار را انجام دهد او را مسموم یزید گرفتار جده نیز (فرستاده شد) و امام حسن
 مجتبی علیه السلام را مسموم نمود آن حضرت (بر اثر مسمومیت) چهل روز بیمار بود تا اینکه در ماه صفر پنجاه هجری در سن ۴۸ سالگی
 وفات یافت

نوشته ج ۱ ص ۱۶۷ ب ۱

۴- به پیغمبرانه پیش اسلام، ص ۶۵۳

۵- برگزیده

۶- بخاری ج ۱ ص ۳۴

۷- مرگ کردن

گنود؛^۱ یعنی، جاهای بسیار دشوار و منزلهای هولناک است - که باید از آنجا عبور کنید و چاره‌ای نیست از آن.

یک ما به بعضی از آن عقبه‌های سخت و مربهای هولناک اشاره می‌کنیم و بعضی از چیزها که نافع است برای سختی، و هَوَلٌ^۲ آن محل به کمال اختصار، در ضمن چند فصل ذکر می‌کنیم؛ و اگر حق تعالی مر توفیق داد و مهلتی در أجل حاصل شد شاید إِنْشَاءُ اللَّهِ کتابی مختصر در این باب تصنیف کنم؛ و اگر چه در این زمان نمی‌توانم اشخاصی را که از روی جد و حقیقت طالب این نحو مطالب باشند و به همین ملاحظه این مختصر را بر با حال افسردگی و کم رغبتی نوشتم و از حق تعالی مسئلت می‌نمایم تأیید و توفیق خود را؛ إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ.

فَصْلٌ

✓ **لَوْلَ مَنْزِلِ اَيْنَ سَفَرِ «مَرگ» است**

و این منزل عقبات گنوده و جاهای دشوارِ دُرتِ اینک ما به ذکر دو عقبهٔ آن اشاره می‌کنیم:

عقبهٔ اولِ سَکَرَاتِ 'موت' و شدتِ جان‌کندن است؛ وَ جَاءَتْ سَفَرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنْتُ مِنْهُ تَحِيدٌ^۱.

و این عقبه‌ای است بسیار دشوار زیرا که شدائد و سختی‌ها از هر طرف به محضر^۲ رو می‌کند؛ از طرفی شدتِ مرض و درد و بسته شدن زبان و رفتن قُوا از اندام، از طرف دیگر گریستن اهل و عیال و وداع آنها با او و غمِ یتیمی و بی‌کس شدن بچه‌های خود، از طرف دیگر غمِ جد، شدن از مال و منزل و املاک و اندوخته‌ها و چیزهای نفیس خود که عمرِ عزیزِ خود را صرف آنها کرده و به وسیله‌های زیاد آنها را تحصیل نموده، بلکه پسا شده که بسیاری از آنها مالِ مردم بوده و به ظلم و غصب آنها را مالک شده، و اینکه چقدر حقوق بر اموال او تعلق گرفته و نلایم حالِ مُلْتَمِتِ خرابیهایی کار خود شده که کار

۱- سختی‌های جان‌فشان، بی‌پوشی‌هایی هنگام مرگ

۲- سورهٔ آل‌عمران: ۱۵۷ یعنی به حالِ بی‌پوشیِ مرگ آمده این است آنچه از آن روگردانی رودی.

۳- کسی که در حالِ جان‌فشان است.

گذشته و راه اصلاح آنها بسته شده؛ فَمَّا لَالْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَتَذَكَّرُ أَدْوَالاً جَمْعُهَا أَفْتَحُشْ فِي قَطَالِبِهَا وَ أَخَذَهَا مِنْ عَصْرِ حَاتِبِهَا وَ مُشَقِّقِهَا نَبْهَا قَدْ نَزَتْ عَنْهَا جَمْعُهَا وَ أَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا تَتَلَفَى لِبَدْنٍ وَرَاءَهُ يَفْعَمُونَ بِهَا فَيَكُونُ لَلْمُهَذَّبِ بِغَيْرِهِ وَ لَلْمُجَبِّ عَنْهُ لَمُفَرِّهِ.^۱

و از طرفی هول ورود به نشامی که غیر از این نشاء است و چشمش می‌بندد چهره‌هایی را که پیش از این می‌دید فَعَفَفْنَا عَنْكَ عِبَادَتِكَ فَيَحْزَنُكَ الْيَوْمَ هَدِيدٌ؛^۲ می‌بندد حضرت رسول و اهل بیت طهارت صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهُمْ وَ سَلَامَتُكَ رَحْمَتُكَ وَ مَلَائِكَتُكَ ضُحْبُ رَا [که] حاضر شده‌اند، تا دربارهٔ او چه حکم شود و چه سفارشی نمایند، و از طرف دیگر ابلیس و اغول^۳ او برای این که او را به شک اندازند جمع شده‌اند و می‌خواهند کاری کنند که ایمان او از او گرفته شود و بی‌ایمان از دین بیرون رود، و از طرفی هَوَل آمدنِ مَلَائِكَتُ الْمُؤْتِبِ که آیا به چه هیئت خواهد بود؟ و به چه نحو جان لو رقبس خواهد نمود؟ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَالْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَاذْجَنَعْتَ عَلَيْهِ سَكْرَاتِ الْمُؤْتِبِ فَيُفَرِّقُ مَوْضُوعٌ مَا ذُرِّلَ بِهِ.^۴

شیخ کلیسی روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را درد چشمی عارض شد، حضرت رسول ﷺ به عیادت آن حضرت تشریف برد دید او را که صبحه و فریاد می‌گشت، فرمود: آیا این صبحه از جوع و بی‌تابی است یا از شدت درد است؟

۱- بهج الله فی الاسلام، ص ۳۴۱، ح ۶۰۸ چنین وارد: يَتَذَكَّرُونَ فَبِهَا تَزِيغُفُفُونَ بِهَا، ترجمه: به یاد می‌آورد امالی را که آنها را جمع کرد و هر روزه یاد کردن آنها از حلال و حرام چشم پریشانده و از جاهلی که خلعت و حرمت واضح و مشته بود به دست آورد، نجات و برآسمنهای جمع کردن مالها همداد و مانع از دست و تصرف بر جنایی و فحش از آنها کشیده است. اموال برای پنداریها می‌باشد و از آنها ببرد و لذت می‌گیرد، گورانی و لذت مال غیر است و خیال و سنگینی بر پشت او سببه حسد.

۲- سورة الاحقاف ۱۲۲ یعنی ما پرده را از تو برداشته‌ای و امروز چشم تو پر است.

۳- یارین.

۴- بهج الله فی الاسلام، ص ۳۴۱، ح ۶۰۸ عبارت چنین است: ... فَكَيْفَ شَرَحَ بِهَا مَا ذُرِّلَ بِهِ، وَجَنَعْتَ هَكَذَا تَشْكَرُ؟ الْفَرَقُ وَ تَشْرِيقُ الْقُرْبَى؛ آنچه برآین فرد می‌آید، وصف تشنگی می‌باشد. تشنگی و سستی جان دهن و لبوس آنچه از دست آید حوریه، ایشان را فراموش کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا رَسُولَ اللَّهِ، من هنوز دزدی نکشیده‌ام که سخت‌تر از این درد باشد.

فرمود: یا عی! چوں مُلُکُ الْمَوْتِ نازل شود به جهت قبض روح کافر، با خود بیاورد سیخی از آتش، پس بیرون کشد روح او را با آن سیخ، پس صیحه کشد جهنم! حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون این را شنید برخاست و نشست و گفتند یا رَسُولَ اللَّهِ، عاده فرما بر من این حدیث را، زیرا که درد مرا فراموشی داد، پس گفتند آیا از آفت شما کسی به این نحو قبض روح می‌شود؟ فرمود: بلی، حاکمی که جور کند، و کسی که مال یتیم را به ظلم و ستم بخورد و کسی که شهادت دروغ دهد.^۱

✓ و انا چیز هائیکه باعث آسانی سقرات موت است در جمله

۱ [شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که خواهد که حق تعالی بر او آسان کند سقراتِ مرگ را، پس باید صله ارحام و خویشان خود کند، و به پدر و مادر خود بیکی و احسان نماید، پس هرگاه چنین کند خداوند بر او آسان کند دشواریهای مرگ را، و در حیات خود «فقر» به او نرسد هرگز.^۲

و روایت شده که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاضر شد نزد جوانی در وقت وفات او، پس به او فرمود: «يَا بَنِيَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، پس بسته شد زبان آن جوان و نتوانست بگوید و هر چه حضرت مکث کرد او نتوانست بگوید! پس حضرت فرمود به آن رمی که نزد سر آن جوان بود، که آیا این جوان مادر دارد؟

عرض کرد: بلی، من مادر او می‌باشم.
فرمود: آه تو خشمناکی بر او؟

۱- شروع کتابی ج ۱، الا منه بخر، ج ۶، ص ۱۶۰، ب ۶، ج ۶۶

۲- بخر، ج ۳۳، ص ۳۳ و سنده البخر، ج ۲، ص ۲۵۳ و الا منه بخر، ج ۶۶

۳- در آن آیه: إِنَّ إِلَهَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَّمَ سَقَرَاتِ الْمَوْتِ فَلْيَنْتَبِذْ الْفِرَاقَ وَ عُولَاهُ وَ بَدَلِيهِ بَارِئاً لِمَا كَانَ كَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ خَلَقَ سَقَرَاتِ الْمَوْتِ وَ لَمْ يَهْبِطْ فِي خَبَاطِهِ لَمَّا أَمَرَ.

گفت: بی و الان شش سال است که با او تکلم نکرده‌ام!

حضرت فرمود: راضی شو از او.

آن زن گفت: رَبِّیَ اللَّهُ عَمَّ یَرْسُلُ اللَّهُ^۱ و چون این کلمه را که مُشیر^۲

بر رضایت او بود از پسرش گفت، زبان آن جوان باز شد. حضرت به او فرمود بگو: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

حضرت فرمود: چه می‌بینی؟

عرض کرد، می‌بینم مرد سیاه قبیضُ الْقَمْطَرِ با جامه‌های چرک و بوی گندیده و بد که

نزد من آمده و گلو و راه نفس مرا گرفته.

حضرت فرمود، بگو یا مَنْ يَقْبَلُ الْيَمِينِ وَيَعْفُو عَنِ الْكَفْرِ إِنْجِلْ مَنِ الْيَمِينِ وَاعْفُ

عَنْ الْكَفْرِ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ^۳.

آن جوان این کلمات را گفت. آن وقت حضرت به او فرمود نگاه کن چه می‌بینی؟

گفت: می‌بینم مردی سفید رنگه، بیکو صورت، خوشبو، با جامه‌های خوب نزد من

آمده و آن سیاه، پشت کرده و می‌خواهد برود.

حضرت فرمود: این کلمات را اعاده کن.

اعاده کرد حضرت فرمود چه می‌بینی؟

عرض کرد دیگر آن سیاه را نمی‌بینم و آن شخص سفید نزد من است. پس در آن

حال آن جوان وفات کرد^۴.

مؤلف گوید، که خوب در این حدیث تأمل کن ببین اثر عقوق چه اندازه است که بن

جوان پا آن که از صحابه شمرده می‌شود و مثل پیغمبر رحمت صَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ

به عبادت او آمده و به بالین او نشسته و خود آن جناب کلمه شهادت تلقین او فرموده

توانست به آن کلمه تلفظ کند مگر وقتی که مادرش از او راضی شد آن وقت ربانش

۱- خدا به رضایت تو از او عفو و راضی باشد از رسول خدا. ۲- مشیر: دعوت کننده، آگاه کننده.

۳- یعنی آن کسی که (عبادت و صل) کند و (می‌پذیرد و از) (اصحاب) رها می‌کند، (فما عفا) کم را از من بپذیر و از گناه زیادم هرگز حساب

نوازش و مهریانی. ۴- مسند بک السیوطی جلد ۱ ص ۹۲ باب ۳۶ حدیث ۱.

وَلَيْسَ الْأَنْفُسُ بِزَوَالِهَا، رَیَر هر که این سوره ر در نوافل خود بخواند، نرساند حق تعالی به او رنزله ابدأ و بپبرد به زرنله و نه به صاعقه و نه به آفتی از آفات دنیا تا بپبرد، و در وقت مردن او ملکی کریم از مرد حق تعالی بر او نازل شود و بشیند برد سر او و بگوید: اَی مَلِکُ الْمَوْتِ، رَفِیْق و مَدَارَاکِی به وَلِیِّ اللّٰه، رَیَر که او مرا بسیار یاد می کرد^۱

✓ عقبة دوم عدیلة عندالموت است

یعنی عدول کردن از حق به باطل در وقت مردن، و آن چنان است که شیطان نزد مُحْتَضَر حاضر شود و وسوسه کند و او را در تشکیک^۲ اندازد تا او را از ایمان بیرون کند، و از این جهت است که در دعاء اِشْتِغَارِج^۳ از آن شده، و جناب فَهْرُ الْمُحْتَفِقِینَ، رَحِمَهُ اللّٰهُ فرموده که: هر که خواهد از آن سالم بماند اِشْتِغَارِج^۴ کند اَدْلَةُ اَیْمَان و اصولی خمسة^۵ را با اَدْلَةُ قَطْعِیَّة و صفای حاضر، و بپبرد آن را به حق تعالی که در وقت حضور موت به او رَدَّ فرماید به این طریق که بگوید بعد از ذکر عقیدة حقّه: اَللّٰهُمَّ بِاَزْهِمِ التَّوْجِیْهِیْنِ اِنِّیْ قَدْ اَوْدَعْتُكَ یَقِیْبِیْ هَذَا وَ ثَبَاتِ بَیْسِی وَ اَنْتَ خَفِیْرٌ مُّسْتَوْدِعٌ وَ لَقَدْ اَمَرْتُنَا بِحِفْظِ الْوَدِیْعِیْنِ فَرُدَّهُ عَلَیْیَ وَفَتْ حُضُورِیْ عَوْنِیْ.

پس بر حسب فرمایش آن بررگوار خواندن دعای عدیلة معروف و استحضار معنی آن در حاضر برای سلامت جستن از خطر عدیلة عندالموت نافع است.^۶ و شیخ طوسی^۷ از محمد بن سیمس دیلمی روایت کرده است که به خدمت حضرت صادق^۸ علیه السلام عرض کردم که شیعیان تو می گویند ایمان بر دو قسم است یکی مستقر و ثابت و دیگر آن که به امانت سپرده شده است و زایل می گردد، پس به من بیامور دعائی را که هرگاه آن را بخوانم ایمان من کامل گردد و زایل نشود.

۱. در بحر ج ۹۲ ص ۳۳۱، و در مجمع البیان در تفسیر سوره زلزل این طبعه آمده است ولی دلیلی با آنچه در این کتاب آمده است قریب ندارد.

۲. تشکیک و تردید انداختن.

۳. کتباه عیشتن پنجاه جستن از دعای تعالی شرمیده، نهفته، معاد، حلال، شامع.

۴. یادآوری سوگواری اقامی عیشتن.

۵. همین مطلب را مؤلف در مذاکره الجان بعد از دعای حمله آورده است.

فرمود که بگو بعد از هر نماز واجب، رُحِیْتُ بِاللّٰهِ رَبِّا وَیُصَلِّیْ عَلَى لِقَةِ عَلَیْهِ وَآلِهِ
 نَبِیِّا وَبِالْإِسْلَامِ بَیِّنًا وَبِالْقُرْآنِ کِتَابًا وَبِالْعَقَبَةِ بَیِّنَةً وَبِطَبِیْ وَلِیًّا وَبِإِمَامَا وَبِالْمَحْتَبِ وَ
 الْحُسَیْنِ وَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِیِّ
 بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ وَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ
 صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعًا، اللَّهُمَّ إِنِّی رُحِیْتُ بِهِمْ أَجْمَعًا فَارْحَمْنِی لَهُمْ إِنَّکَ عَلَى شَیْءٍ
 قَدِیرٌ^۱

و از چیرتهائی که نافع است برای این عقبه مواظبت به اوقات نمازهای
 فریضه است.

و در جزء حدیثی است که: در مشرق و مغرب عالم اهل بیت نیست مگر آن که
 ملک السموات در هر شبانه روز در «اوقات نماز» پنج مرتبه به ایشان نظر می‌کند، پس
 هرگاه کسی را که می‌خواهد قبض روح کند از کسانی باشد که مواظبت داشته به نماز و
 نمازها را در اوقات خود بجا آورده ملک السموات تلقین کند او را شهادتین، و دور کند از او
 ابیس مسمون را.^۲

و روایت شده که: حضرت صادق (علیه السلام) نوشت برای شخصی که اگر خواسته باشی که
 ختم شود به خوبی عمل تو، تا آن که قبض روح تو شود در حالی که تو در احوال اعمال
 بوده باشی، پس بزرگ شمار حقّ خدا را از آن که صرف کسی نعمتهای خدا را در
 مصیبت‌های خدا، و آن که معرور شوی به جنم خدا از تو، و گرامی‌دار هر که را یافتی که
 عا را ذکر می‌کند یا ادّع می‌کند مودّت و دوستی را، پس باکی نیست بر تو در گرامی
 داشتن او را، خواه راست گوید یا دروغ، همانا به تو نفع می‌رساند لیت تو و به او می‌رسد
 ضرر دروغ او.^۳

فقیر گوید: که برای «عاقبت بخیر شدن» و از شقاوت به سعادت رسیدن نافع است

خواندن دعای یازدهم صحیفه کامله، یا مَنْ ذَخَّرَهُ شَرَّفَ لِنَدَائِهِمْ تا آخر، و خواندن دعای تمجید که در کافی^۱ و غیره نقل شده و حقیر در کتاب «تأقیات الصالحات» بعد از ادعیه ساعات آن را نقل کرده‌ام، و خواندن نمازی که وارد شده در یکشنبه ذی القعدة^۲ و مداومت به این ذکر شریف: رَبَّنَا لَا تُخِزْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْغَوَّاثُ^۳، و مداومت به تسبیح حضرت زهرا علیها السلام^۴، و در انگشت کردن انگشت عقیق خصوص اگر عقیق سرخ باشد و خصوص اگر بر آن نقش باشد مُحَمَّدٌ نَبِيُّ اللَّهِ وَ عَلِيُّ وَابِيُّ اللَّهِ^۵، و خواندن سوره «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» در هر جمعه^۶، و خواندن هفت مرتبه بعد از نماز صبح و نماز مغرب: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۷ و آن که در شب بیست و دوم رجب «هشت رکعت» نماز گزارد در هر رکعت حمد یک مرتبه حو قل یا ایها الکافرون هفت مرتبه بخواند و بعد از فراغ ده مرتبه صوت بفرستد و ده مرتبه استغفر کند.^۸

و سید بن طاووس از حضرت رسول ﷺ روایت کرده: هر که در شب ششم شعبان چهار رکعت نماز گزارد و در هر رکعت حمد یک مرتبه و پنجاه مرتبه توحید بخواند، حق تعالی لبض فرماید روح او را بر سعادت و گشاد گرداند قبر او را و بیرون شود از قبر خود در حالی که صورتش مثل ماه باشد و بگوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ.

مؤلف گوید: که این نماز پیشینه^۹ نماز حضرت امیرالمؤمنین علی است که فضیلت بسیار دارد و من در این مقام شایسته و مناسب دیدم دو حکایت ذکر کنم.

۱- اصول کافی ۵۱۵/۲ - ۵۱۵/۳ باب ۱۱ و حدیث به الزبج ح ۴ و ۵. مناقب الجلال ب ۲ ک ۳ در احوال ذی القعدة.

۲- سوره ۳ ایه ۸ تهروردگار! لبیانی ما را به باطل مگردان بعد از آن که هدایت کردی ما را و از نزد خود رحمت بپاش به ما تا تو بسیار بخشنده‌ای.

۳- امام صادق علیه السلام فرمود: ای یا هارون! ما همین گفته که کودکان خود را به نماز فرمان می‌دهیم، ایشان را به تسبیح زهره علیها السلام نیز فرمان می‌دهیم، پس این را ترک مکن، پس هر که بر آن عمل کند، سعادت دنیوی و دینیکتی می‌بخشد. کتاب الاحوال ۱۱۹۶ ح ۱

۴- کتاب الاحوال ص ۱۲۵ کتاب الاحوال ۱۲۸ ح ۸.

۵- بلال بن رباح در حدیث ص ۲۸ حدیث چهارم ۱۱۳/۱۶ ب ۶۳ ح ۵۱. در مصباح کلینی ص ۵۲۹ ق ۲۴ در تعجب اشرف.

۶- فرست همان

❏ حکایت اَوْن

نقل است که: «فُضیل بن عیاض» - که یکی از رجال صریقت است - شاگردی داشت که اَعْلَم شاگردانی او محسوب می‌شده، وقتی ناحوش شد، هنگام احتضار، فُضیل به بالین او آمد و نزد سر او نشست و شروع کرد به خواندن یَس.

آن شاگرد مُحْتَضِر گفت: بخوان این سوره را ای استاد!

پس فُضیل ساکت شد و به او گفت: بگو «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

گفت: می‌گویم آن را به جهت آن که (الْعَزَّادُ بِاللَّهِ) من بپرورم از آن!

پس به این حال مُرد فُضیل از مشاهده این حال بسی درهم شد، و به سرل خود رفت و بیرون بیامد! پس او را در خواب دید که به سوی جهنم می‌کشد.

فُضیل از او پرسید که تو اَعْلَم شاگرد من بودی، چه شد که خداوند معرفت را از تو گرفت و به عاقبت بد مردی؟!

گفت: برای سه چیز که در من بود: اوّل: مقامی و سخن‌چینی کردن، دوم: حسد بردن، سوم: آن که من علّتی داشتم و به طبعی عرضه کرده بودم، او به من گفته بود که در هر سال یک قدح شراب بخور که اگر نخوری، ین علّت در تو باقی خواهد ماند، پس من بر حسب قوای طبعی شراب می‌خوردم، به این سه چیز که در من بود، عاقبت من بد شد و به آن حال شدم.

مؤلف گوید، که در دین این حکایت مناسب دیدم این خبر را ذکر کنم: شیخ کلّبی از ابوبصیر روایت کرده که گفت: داخل شد «أُمّ خالد معبدیه» بر حضرت صادق (ع) و من در خدمت آن حضرت بودم، عرض کرد فدای تو شوم همانا من هرو می‌گیرد قرقره و صداها در شکم و معالجه کردند طبعهای عراق مرا به آشامیدن «نَبید» که یک قسم از شراب است با قنوط، و من از خوردن آن تَوَلّف کردم و دانستم کراهت شما را از آن، پس دوست داشتم که از خود شما سؤال کنم از بابت آن، آن حضرت فرمود: چه مانع شد تو را از خوردن آن؟

گفت: من در دین خود قیادت^۱ طاعت تو را به گردن افکنده‌ام، تا رور قیامت بگویم:
جفر بن محمد^۲ مرا امر کرد و مرا بیی کرد.

حضرت رو کرد به ابی بصیر و فرمود ای ابی محمد! آیا گوش می‌دهی به حرف این
زن و مسائل او؟ پس فرمود به آن زن: نه به حد، این می‌دهم تو را در خوردن یک
قصره از آن، همانا پشیمانی خواهی شد از خوردن آن، وقتی که برسد جانت به اینجا. و
اشاره کرد به حجره‌اش و سه دفعه فرمود ین را - پس فرمود آیا فهمیدی چه گفتم؟^۳

□ حکایت دیگر

شیخ بهائی (عمر الفه مزفده) در کشکول ذکر نموده که: شخصی از ارباب نعمت و
ناز را مرگ در رسید، در حال احتضار او را به کلمه شهادتین تلقین کردند، او در عوض،
این شعر را می‌خواند:

يَا رَبِّ قَاتِلْهُ يَدْعَا وَفَدَّ تَعَبْتُ اَيْنَ الطَّرِيقِ اَلِي حَقَامُ مَنجَابٍ^۴

و سبب خواندن او این شعر را عوض کلمه شهادت آن بود که: روری زن عقیقه
خوش صورتی از عنبر خود درآمد که برود به حقام معروف به حقام «منجاب»، پس
راه حقام را پیدا نکرد و از راه رفتن خسته شد، مردی را بر در منزلی دید، از او پرسید که
حقام «منجاب» کجاست؟

او اشاره کرد به منزل خود و گفت: «حقام این است».

آن زن به خیال حقام، داخل حلقه آن مرد شد، مرد فوراً در را بر روی تو بست و حرم
کرد که با او ناکند آن زن، بیچاره دانست که گرفتار شده و چاره‌ای ندارد جز آن که به تدبیر،
خود را از چنگ او خلاص کند. لاجرم اظهار کرد کهال رغبت و سرور خود را به این کار و
آن که من چون بنده کثیف و بدبوست - که می‌خواستم به جهت آن به حمام بروم - خوب
است یک مقبلر عمر و بوی خوش برای من بگیری که من خود را برای تو خوشبو کنم و
قدری هم طعام حاضر کنی که با هم طعامی بخوریم و رود یثایی که من مشتاق تو هستم.

۱. آنچه بر گردن این زن گفت، کلیلک.

۲. پس از ۱۶ ص ۳۲۵ یا کمی تفاوت.

۳. حاصل مضمون شعر آن که: کجا شد آن زن که خسته شده بود از راه رفتن و می‌پرسید که کجاست راه حمام منجاب؟

آن مرد چون کثرت رعیت آن زن را به خود دید مصعش شد او را در خانه گذاشت و بیرون شد برای گرفتن عطر و طعام.

چون آن مرد پا از خانه بیرون گذاشت، زن از خانه بیرون رفت و خود را خلاص کرد.

چون مرد برگشت زن را ندید و به جر حسرت چیزی عاید او نشد؛ الحال که آن مرد در حال احتضار است در فکر آن زن افتاده و قضیه آن روز را در شعر عوصی کدمه^۱ شهادت می‌خواند.

ای برادر! تأمل کن در این حکایت ببین [از لاف] یک کفاه از این مرد چگونه او را منع کرد از اقرار به شهادت وقت مردی، با آن که از او چیزی صادر نشده جز آن که آن زن را داخل خانه نمود و قصد زنا با او کرد بدون آن که زنا از او صادر شود و از این نحو حکایات بسیار است.

و بدانکه شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود: هر که صاع کند و بدهد یک قیراط از زکات را پس وقت مردن می‌خواهد به مذهب یهود بپیرد یا به مذهب نصاری^۲.

غیر گوید. قیراط بیست و یک دینار است و قریب به همین مضمون وارد شده در حق کسی که مستطیع باشد و حج نرود تا وفات کند.^۳

❦ تعلیقه

نقل است از بعض عارفین که نزد محتضری حاضر شد. حاضرین از او استعاضا کردند که آن محتضر را تلقین کند، او این رباعی را تلقین او کرد.

گسرم گنه جمله جهان گسرم	لطف تو امید است که گسرم
گوئی که به وقت عجز دستت گیرم	عاجز تر از این میخواه که اکنون هستم

۱- تکمیل شیخ بهایی در جلد ۱ ص ۲۳۲

۲- مرآة شیخ بهایی من الزمان لا یشتد فی شاة یقوم بها أو یخربها علی ص ۲۵۵ ج ۴، باب منع الزکاة.

۳- تکلیف ج ۴ ص ۲۶۸ باب من سئل الحج و غیره مستطیع ج ۶ و ۵.

فَصْلٌ

✓ یکی از منازل هولناک سفر آخرت «قبر» است

که در هر روز می‌گویند: **أَنَا بَيْتُ الْغُزْبَةِ، أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ، أَنَا بَيْتُ الدُّوَى (یعنی) مِمّ**
خانه غریبه، مِمّ خانه وحشت، مِمّ خانه کرم.
و این منزل غیبات بسیار سحت و جاهای دشوار و هولناک دارد و ما در اینجا به
چند عقبه از آن اشاره می‌کنیم.

✓ عقبه اول وحشت قبر است

در کتاب «**مَنْ لَا يُخْضِرُهُ الْفَقِيه**» است که: چون میت را به نزدیک قبر آورند به ناگاه
او را داخل قبر نکنند به درستی که برای قبر هوپهای بزرگ است، و پند برد حامی آن
به خواب از **مَوْتٌ مُعْلَنٌ** و بگذارد میت را نزدیک قبر و اندکی صبر کند تا استعداد
دخول را بگیرد؛ پس اندکی او را بیشتر برد و اندکی صبر کند آنگاه او را به کنار قبر برد.
معنسی اول در شرح آن فرمود: هر چند روح از بین مفارقت کرده است و روح
حیوانی مرده است، اما نفس ناطقه رنده است و تعلق او از بدن بالکلیه زایل نشده است،

و خوف صعطه قبر و سؤال مکر و نکیر و رومان فغان^۱ قبور و عذاب برزخ هست، با آن که از جهت دیگران عبرت است که تفکر کند چپین واقعه‌ای در پیش دارند و در حدیث حسن از یونس منقول است که گفت: حدیثی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شنیده‌ام که: در هر خانه که به خاطر می‌رسد آن خانه با وسعتش بر من تنگ می‌شود، و آن، آن است که فرمودند: چون میت را به کنار قبری بری ساعتی او در مهلت ده تا استعداد سؤال مکر و نکیر بکند،^۲ انتهی.

و روایت شده از «براه بن عازب» که یکی از معروفترین صحابه است که با در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم که نظرش افتاد به جماعتی که در محلی جمع گشته بودند پرسید: بر چه بن مردم اجتماع کرده‌اند؟ گفتند جمع شده‌اند قبر می‌کنند. «براه» گفت: چون حصرب اسم قبر شنید شتاب کرد در رفتن به سوی آن تا خود را به قبر رسانید، پس به زانو نشست کنار قبر.

من رفتم به طرف دیگر مقابل روی آن حضرت تا تماشا کنم که آن حضرت چه می‌کند؟ دیدم گریست به حدی که خاک را از آنک چشم خود تر کرد، پس از آن رو کرد به ما و فرمود: **يَا أَيُّهَا بَيْتِي هَذَا فَاغْتَوِا يَسَى: برادران من! از برای مثل این مکان^۳ تهیه بپیمید و آماده شوید.**^۴

۱- **رُوحَانِ لِّقَابِ النَّكِيرِ وَ رُوحَانِ أَرْمَائِهِ كُنْتُمْ أَهْلَ قَبْرِهِ** (روحان نام فرشته‌ای است که پیش از مکر و نکیر در قبر می‌آید و آدمی را می‌آزماید، اگر بیکو کار بود مکر و نکیر را آگاه می‌سازد که هنگام سؤال با او چه نرمی رفتار نمایند و اگر بیکار بود، به آتالی خبر می‌دهد) - صحیفه سجاده: دعای سوم، ص ۵۵-۵۵ ترجمه و شرح مرحوم فیض الاسلام (بره) و نیز در بحار الانوار ۲۴۹/۵۹ و مجموعه‌های ۲/ ۳۸۲، ۳۸۳ و نیز طبر - حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در معانی «رومان» نقل شده که مضمونش بدین قرار است: «نام فرشته‌ای می‌باشد که صورتش همچون خورشید می‌درخشد و پیش از نکیر و مکر داخل قبر می‌شود و به مرد، فرمان می‌دهد که کارهای بیک و بدش را با انگشتان خود بر روی کفش بنویسد پس مرد از آب دهن خود به صورتان سرگب استفاده می‌نماید و تمام کارهای خوب و بدش را می‌نویسد. سپس «رومان» به از می‌گوید: این صحیفه همانند برگردان خود او زبان ما تا دور دستاخیز قبر رسد»

که شرح من لا یخضره الفیه ج ۶ ص ۴۵۰

۲. بدی برای قبر که خانه خلعت و هفتب و نهایی اسماء پراخ و موسی و وهاب و افطه نمایند که جمالی عبادات و کارهای بیک می‌باشد

کمی فیلد در پس، ابو پیش شریعت

بزرگ خشتی به گهر خشتی هرست

۳- مستدرک الحماش ج ۲ ص ۴۶۵ باب ۶۲ حدیث ۱۵، ۱۶، ۱۷ بیروت

شیخ بهائی نقل کرده که: بعضی از حکما را دیدند که در وقت مرگ خود تریغ و حسرت می‌خورد!

به او گفتند: «این چه حالی است که از تو مشاهده می‌شود؟» گفت چه گمان می‌برید به کسی که می‌رود به سفر طولانی بدون توشه و رانه و ساکن می‌شود در قبر وحشتناکی بدون مونس، و وارد می‌شود بر حاکم عادل بدون حجتی؟!

و قطب راوسى روایت کرده که: حضرت عیسی علیه السلام صد رد مادر خود مریم را بعد از مردنش و گفته: ای مادرا! من تکلم کن! آیا می‌خواهی که به دنیا برگردی؟ گفت: بلی، برای آن که نماز گزارم برای خدا در شب بسیار سرد و روزه بگیرم در روز بسیار گرم، ای پسر جان من! این راه بیمناک است.

و روایت شده که حضرت فاطمه صلوات الله علیها در وصیت خود به امیرالمؤمنین صلوات الله علیها گفت: چون من وفات کردم شما مرا غسل بده و تجهیز کن و نماز گزار بر من و مرا داخل در قبر کن و در لحد بسیار و خاک بر روی من بریز و بشین برد سر من مقابله صورتم، و قرآن و دعا برای من بسیار بخوان؛ زیرا که آن ساعت ساعتی است که مرده محتاج است به انس گرفتن با ربه^۱.

و سید بن طاووس علیه السلام از حضرت رسول ﷺ روایت کرده که فرمود: نمی‌گذرد بر میت ساعتی سخت‌تر از شب اول قبر، پس رحم نمائید مردگان خود را به صدقه، و اگر بیافتی چیزی که صدقه بدهی پس یکی از شماها دو رکعت نماز کند و بخواند در رکعت اول فاتحه الکتاب یک مرتبه، و قل هو الله دو مرتبه، و در رکعت دوم فاتحه یک مرتبه، اللهم انی استغفرک ده مرتبه و سلام دهد و بگوید: «اللهم صل على محمد و آل محمد و ابعدنوا بیننا إلى قبر ذی القیامه فلان بن فلان» پس حق تعالی می‌فرستد همان ساعت هزار ملک به سوی قبر آن میت؛ با هر ملکی جامه‌ای و حله‌ای، و سنگی قبر او را وسعت دهد تا روز نفع صور، و عطا کند به نماز کننده به عدد آنچه آفتاب بر آن طلوع

می‌کند حسنات، و بالا برده می‌شود برای او چهل درجه.^۱

✓ نماز دیگر

برای رفع وحشت شب اول قبر دو رکعت نماز گزارد. در رکعت اول حمد و آیه الکرسی، و در رکعت دوم حمد و ده مرتبه **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بَخْرًا** بخواند و چون سلام دهد بگوید **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ شَوَاتِبَهَا لِي قَبْرِ فَلَانٍ**؛ به جای فلان، نام میت را بگوید.^۲

□ حکایت

شیخ ما تقة الاسلام نوری (نُورُالْه مَرْقَدَه) در تَارِخُ السَّلَام از شیخ حود قطبُ الفَضَائِلِ وَ النَّمَعَالِی، مولان الحاج ملا فتح علی سلطان آبادی عَطَرُ اللّٰهُ مُصَنِّفُهُ نقل کرده که فرمود: عادت و طریقه من بر آن بود که هر کس از دوستان اهل بیت را که خبر فوتش را می‌شیدم دو رکعت نماز در شب دفن او برای او می‌گزاردم خواه آن میت را بشناسم یا نشناسم، و هیچ کس بر این طریقه من مطلع نبود تا آن که روری یکی از دوستان مرا در راهی ملاقات کرد، گفت: دیشب خواب دیدم فلانی شخص را که در پس ایام وفات کرده و پرسیدم از حال او و آنچه بر او گذشته بعد از مردن؛

گفت: من در سختی و بلا بودم و مَال^۳ کارم به عذاب بود، الا آن که دو رکعت نمازی که فلانی خواند - و اسم شما را برد - آن دو رکعت نماز مرا از عذاب نجات داد؛ خدا رحمت کند پدرش را به این احسانی که از او به من رسید.

مرحوم حاج ملا فتح علی فرمود: آنگاه آن شخص از من پرسید که آن نماز چه نمازی بود؟ پس من او را خبر دادم به صریقه مستثَره حود برای اموات.^۴ و نیز از چهارهایی که نافع است برای وحشت قبر آن که رکوع نماز را کامل و تمام

۱- کافی ج ۳ ص ۲۸۵

۲- حاشیه البحار ج ۲ ص ۳۷ - ماده صلا

۳- تارخ السلام نوری ج ۲ ص ۴۱۵

۴- سراجوتام - هر جام

کند، چنان که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: کسی که تمام کند رکوع خود را داخل نشود او را وحشتی در قبرش.^۱

و میر آن که در هر روزی صد مرتبه بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَبْدُ الْحَقُّ لَأُعْمِنَنَّ بِهِ و باشد برای او آمانی از فقر و از وحشت قبر، و بکشد به سوی خود تولنگری را و گشوده شود درهای بهشت چنان که در حبر وارد شده است.^۲

و میر آن که بخواند سوره یس را پیش از آن که بخوابد^۳ و آن که بخواند نماز نَهْلَةَ الرَّعَابِ را؛ و می آن نماز را با بعضی از فصائل آن در «مفاتیح الجنان» در اعمال ماه رجب ذکر کردم.

و روایت شده هر که دوازده روز از ماه شعبان روزه بگیرد زیارت کند او را در قبر او هر روزی هفتاد هزار ملک تا وقت دمیدن در صور^۴

و هر که عبادت کند مریضی را، حق تعالی موکل فرماید به او منکی که عبادت کند او را در قبرش تا وقتی که وارد محشر شود.^۵

و از ابوسعید خدری منقول است که گفت: شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرمود به علی علیه السلام؛ یا علی! شاد شو و مژده بده که هست برای شیعه تو خسرتی وقت مُردن و به وحشتی در قبوره و به اندوهی در روز نشور^۶

✓ عقبه بوم ضلعه و انشار قبر است

و آن عقبه ای است بسپار دشوار که تصویرش دنیا را بر انسان تنگ می کند.

قال أمير المؤمنين عليه السلام: يا عبادة الله ما تَهْدِي الْقَوْتَ يَقْنُ لَا يُغْفَرُ لَهُ أَهْلٌ مِنَ الْعَمَلِ الْقَبْرِ فَاحْذَرُوا هَبِيقَهُ وَضَلْعَهُ وَظُلْمَتَهُ وَغَرْبَتَهُ إِنَّ الْقَبْرَ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ لَنَا مَيْتٌ لِلْغُرْبَةِ أَمَا بَيْتٌ الْوَحْشَةِ لَنَا بَيْتٌ الدُّوْبِ^۷ وَالْقَبْرِ رُقُوسَةٌ مِنْ رِيَاحِ الْجَنَّةِ أَوْ خُفْرَةٌ مِنْ خُفْرِ النَّارِ - إِيَّيَّيَّ

۱- بحار ج ۶ ص ۲۳۴ ج ۲۸

۲- فواید الاعمال ۲۲

۳- در کتاب فواید الاعمال ۱۳۸۱-۱۳۹۰ بافتشهای زیادی درباره تلاوت سوره مبارکه یس از تمام صالحین علیهم السلام نقل شده است

۴- در بحار ج ۸ ص ۳۶۷ ج ۹ از فواید الاعمال ۱۷۶۱

۵- فواید الاعمال ۲۲۱

۶- در بحار جلد اول ص ۱۶۸

۷- در بحار ج ۷ ص ۱۶۸

قال - و إن معيشة الضمك^۱ التي حذر الله منها عنوة عذاب القبر؛ إنه يسقط على المتأخر في قبره تسعة و تسعين نبياً فينهضن لجمعه و يقبرن عظمتهم بقرئتي عليه عذبت إلى يوم يُبعث؛ ثم إن يتبعها منه، دفع في الأرض لم تُنبئت زرعاً. يا عبادة الله إن أنطقكم الشجيرة و جسدكم، ستاعة الرقيقة التي يظفها اليسير تصنف عن هذا.^۲

و روایت شده است که حضرت صادق علیه السلام در آخر شب که از خواب بر می خاست صد را بلند می نمود به حدی که اهل خانه بشنود و می گفت: اللهم اعنني على قولك المنطق و سلب على ضيق المضجع و ازرقي خبز ما قيل الموت و ازرقي طين ما بقد القوي.^۳ و از دعا های آن حضرت است: اللهم بارك لي في الموت، اللهم اعنني على سكرات الموت، اللهم اعنني على غم القبر، اللهم اعنني على صبي القبر، اللهم اعنني على قلعة القبر، اللهم اعنني على وخمة القبر، اللهم رزني من الخور العيب.^۴

در «مصباح كعبي» است که کسی که الیاری - که اسم خداوند تعالی است - را بسیار بخواند، بدن او باقی بماند در قبرش تازه.

بدانکه؛ عمده عذاب قبر از عدم حترار از جون و استعفاف به آن یعنی سهل شمردن آن، و از تمامی سخن چپس کردن و غیبت نمودن و دور شدن مرد است از اهل خود.^۵ و از روایت «سعد بن معاذ» مستفاد می شود که بدخلفی مرد با اهل خود و

۱- در بعضی طرق طمينة الضمكة.

۲- بعضی ج ۲ ص ۱۶ ج ۱۳ ترجمه: این بدگاران طاعت بعد از مرگ برای کسی که فمورده شود شدیدتر از مرگ است. از قبر و تنگی و تاریکی و غمت آن بر حذر باقید همانا قبر در هر روز می گوید: من خانه خرمتم، من خانه وحشتم، من خانه کرم هشتم، «قبر» یا باغی تر باغ های بهشت و یا گدایی از گدایانی آتش است. تا این که فرمود: همانا رنگی و صیفت سخت که خدا دشمن خود را از این توبیخ عذاب آلوده است. همانا در قبر ۹۹ بار بزرگ بر کافر مسلط می شود. گریخت او را نیش می کشند و استخوانش را می شکنند و نا و در دستگیر دگر می کنند. اگر یکی از این درها در زمین باشد بر دهنش نخلیست و چون ای بدگاران خدا نفس های صمیم و بدن های نرم و نازک شما که کسی بخور ایله بر این کاف است، تر این عذاب صمیم و نازک است.

۳- اصول کافی ج ۴ ص ۳۳۷ ج ۱۳

۴- خدا را بر ترس از سنگهای هواناک پس از مرگ جاری نما، و گویم را گشاد و چسب قرار بده، و خدایای پیش از مرگ و پس از مرگ را به من بزرگی فرما.

۵- خدا را مرگ را بر من میزگ گوی، خدا را بر تلخی های سختی های جان دادن مرا باری فرما. خدا را بر هم و آلوده گوی مرا باری فرما. خدا را بر تلخی قبر مرا کمک کن، خدا را بر تلخی قبر مرا باری نما، خدا را بر ترس و خرس قبر مرا باری نما. خدا را حورالعین را به

همسری من در قبر سفینه البهلو ۳۹۷/۳ و ۴۰۶ لیم - بعضی ج ۲ ص ۳۳۳ ج ۳۳

درشت گونی به اهل خود میر موجب فشار قبر می شود.^۱

و به روایتی از حضرت صادق (ع) مروی است که هیچ مؤمنی نیست مگر آن که از برای او فشار قبر است.^۲ و در روایت دیگر است که آن کفاره آن چیری (ممتی) است که آن مؤمن تصبیح کرده.^۳

و شیخ صنوق (رحمۃ اللہ علیہ) از حضرت صادق (ع) روایت کرده که مردی از اخبار^۴ را در قبرش نشاندد و گفتند: ما صد تازیانه به تو می زیم از عذاب خدا، گفت: «ای طاعت بدارم» پس کم کردند تا رسیدند به یکی و گفتند: چاره ای از یک تازیانه نیست گفت: «به چه سبب مرا می زید؟» گفتند: به سبب آن که نماز خواندی روری بعیر وصو، و گذشتی بر ضعیفی پس او را یاری نکردی! پس او ر یک تازیانه از عذاب اللہ زدند که قبرش محو از آتش شد.^۵

و میر از آن حضرت روایت کرده که: هر مؤمنی که برادر مؤمن او از او حاجتی بخواهد و او توانایی داشته باشد که آن حاجت را برآورد و برپاورد، حق تعالی مسأط فرماید بر او در قبر او مار عظمی که او را «شجاع» گویند که پیوسته بگزد انگشتان او را! و در روایت دیگر است که بگرد انگشت نر^۶ او را تا روز قیامت، خواه آمرزیده باشد یا معذب باشد.^۷

✓ چیزهایی که باعث نجات از فشار قبر است

و اما چیزهایی که باعث نجات از فشار قبر و عذاب آن است پس بسیار است^۸ و ما

۱- بحار ج ۶ ص ۳۶۷ ج ۹ و ۳۲۰ ج ۱۴

۲- بحار ج ۶ ص ۳۲۶ ج ۱۴

۳- بحار ج ۶ ص ۳۲۶ ج ۱۴

۴- بحار ج ۶ ص ۳۲۶ ج ۱۴

۵- انگشت بزرگ انسان، شصت و یک در خوری او را انگشت بهنام گویند (فرهنگ عمید)

۶- اصل کالی، ۱۶۲/۳ و ۱۶۲، باب فشار جناح المؤمن ج ۵ و ۱۳ منه بحار ۱۶۲/۳ و ۱۶۲ ج ۱۰۷

۷- دلفی نماد که برای نجات از قبر، غیر از آنچه ذکر می شود چیزهای دیگر نیز وارد شده مانند: خواندن دعای معروف به صدحده و دعای «کاشی»^۹ که هر فرد بعد از این است و سه دفعه خواندن دعای «استغفر» و غیر ذلک. و گفتاری دعای «حمده» در کتب برای کفایت از نگر و منکر بالغ است. (منه)

در اینجاکتفا می‌گیریم به ذکر چند چیز.

اول: از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که: هر که در هر جمعه سوره ساء بخواند ایمن شود از فشار قبر^۱.

دوم: روایت شده که، هر که مداومت کند به خواندن سوره «زحرف» حق تعالی او را ایمن گرداند در قبرش از جانورهای رمن و از فشار قبر^۲.

سوم: روایت شده که: هر که سوره «ن» و «القلم» را در هر پریضه یا نافله بخواند، حق تعالی او را پناه دهد از فشار قبر^۳.

چهارم: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که بمیرد مابین روال روز پنج شنبه تا روال روز جمعه، حق تعالی او را پناه دهد از فشار قبر^۴.

پنجم: از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که فرمود: هر شعبه یاد به نماز شب، بیست پندهای که بر حیرد آخر شب و بجا آورد هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شمع و یک رکعت وتر، و استغفار کند در قنوت وتر هفتاد مرتبه، مگر آن که پناه داده شود از عذاب قبر و از عذاب جهنم، و صولائی شود عمرش و گشاده شود معیشتش^۵. ششم: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است: هر که بخواند «لَتَهَيِّجَنَّ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ» در وقت خواب، نگاه داشته شود از عذاب قبر^۶.

هفتم: آن که بخواند در هر روزی ده مرتبه «اغْدُثْ بِعَظْمِي لَآئِلَهُ لِأَنَّه (تا آخر) و این دعا گذشت در عقبه سکران موت^۷.

هشتم: آن که دفن شود در بعل اشرف ریز که از حواض آن تربت شریف آن است که ساقط می‌شود عذاب قبر و حساب سکر و نکیر از کسی که در آن مدفون شود^۸.

۱- معنیة البحار ج ۲ ص ۳۹۷ پاژه قبر

۲- معنیة البحار ج ۲ ص ۳۹۷ پاژه قبر

۳- معنیة البحار ج ۲ ص ۳۹۷ پاژه قبر

۴- مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۳۴۰ باب ۱۱ باب الاصل ۱۵۳

۵- معنیة البحار ج ۲ ص ۵۲۳ ماده نجف

۶- معنیة البحار ج ۲ ص ۳۹۷ پاژه قبر

۷- معنیة البحار ج ۲ ص ۳۹۷ ماده قبر

۸- معنیة البحار ج ۲ ص ۳۹۷ ماده قبر

نهم از چیزهایی که نافع است برای رفع عذاب قبر، گذاشتن جریدتین یعنی دو چوب تر است یا میتنه و روایت شده که برطرف می شود عذاب از میت مادامی که آن چوب تر است.^۱

و نیز روایت شده که حضرت رسول ﷺ گذاشتند بر قبری که عذاب می کردند صاحب آن را. پس حضرت طلبیدند جریده - یعنی شاخه درختی که برگش رکنه بودند - و به دو نصف کرد، نصفی را مرد سر میت فرو کرد به قبر، و نصف دیگر را به نزد پاها فرو کرد، و نیز نافع است آب پاشیدن بر قبر، چه آن که وارد شده عذاب برداشته می شود از میت مادامی که نم و تری در خاک قبر باشد.^۲

دهم آن که روز اول رجب ده رکعت نماز کند در هر رکعت یک مرتبه حمد و سه مرتبه توحید بخواند تامحفوظ بماند از فتنه قبر و عذاب روز قیامت. و در شب اول رجب بعد از نماز مغرب بیست رکعت به حمد و توحید خواند، برای رفع عذاب قبر نافع است.^۳ یازدهم، آن که چهار روز از ماه رجب روزه بگیرد، و همچنین است روزه گرفتن دوازده روز از شعبان.^۴

دوازدهم، از چیزهایی که باعث نجات است از عذاب قبر خواندن سوره قَبْرَکَ الْمُلُکُ است بالای قبر میت؛ چنان که «نقشب رابودی» از ابن عباس نقل کرده که: مردی خیمه ای زد بر روی قبری و دانست که آن، قبر است؛ پس خواند سوره قَبْرَکَ الْمُلُکَ بِبُیْهِ الْمُلُکَ را، پس شبید صبحه رنده ای که گفت: این سوره مُنْجِیه است.^۵ پس این مطلب را به حضرت رسول ﷺ عرض کرد، آن حضرت فرمود: آن سوره نجات دهنده است از عذاب قبر، و «شیخ کلیسی» از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: سوره مُلُک مانع است مع می کند از عذاب قبر.^۶

۱- بخارج ج ۸۲ ص ۳۳ ج ۶۵ ب ۵۵، از حلق الشرایع ۳۹۰/۱

۲- اقبال الاعمال ص ۶۵۶ دربار چهار روز رجب.

۳- مستدرک الوسائل ص ۳۰۱ باب ۳۲ ج ۱

۴- بخارج ج ۶ ص ۲۱۵ ب ۸ ج ۲

۵- اقبال الاعمال ص ۳۲۹، نقب الاعمال ۷۹ - ۸۰

۶- حلقی بخاری ج ۱۰ ص ۲۶

سیزدهم از دعوات راودی نقل شده که حضرت رسول ﷺ فرمود: هر که بگوید برد قبر میتی وقتی که دفن شود، سه مرتبه «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَنْ لَا تُعَذِّبَ هَذَا الْعِمَّتَ» حق تعالی بر دارد از او عذاب را تا روزی که دمیده شود در سور.^۱

چهاردهم شیخ طوسی در مصباح متعجذ روایت کرده از حضرت رسول ﷺ که هر که در شب جمعه دو رکعت نماز کند، بخواند در هر رکعت «حمد» و پانزده مرتبه «ادّ» زَلَّزَلَتْ حق تعالی ایمن گرداند او را از عذاب قبر و از هولهای روز قیامت.^۲

پانزدهم و نیز از برای رفع عذاب قبر نافع است، سی رکعت نماز کردن در شب نیمه رجب؛ در هر رکعت حمد یک مرتبه و توحید ده مرتبه،^۳ و همچنین است در شب شانزدهم و شب هفدهم رجب،^۴ و نیز آن که در شب اول شعبان صد رکعت نماز کند به حمد و توحید و چو از نماز فارغ شود پنجاه مرتبه توحید بخواند^۵ و آن که در شب بیست و چهارم شعبان دو رکعت نماز کند و بخواند در هر رکعت حمد یک مرتبه و اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَبَدَأَ الْفَتْحُ، و برای روز نیمه رجب [نماز، پنجاه رکعتی] [در هر رکعت] به حمد و توحید و فلق و ناس وارد است که برای رفع عذاب قبر نیز نافع است^۶ مانند صد رکعت نماز شب عاشور.

✓ عقیقه سؤم سؤال منکر و نکیر است در قبر

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: بیست از شیعه ما هر که انکار کند سه چیز را: معراج، سؤال در قبر و شفاعت،^۷ و روایت شده^۸ که آن دو ملک به هینت هولناک می‌آیند، حمدای ایشان مثل رعد

۱. مطبوعه البحار ۱۳۶۷ و از قبر از مجموعه شهد

۲. انبیا الاعمال، ص ۳۵۶

۳. انبیا الاعمال، ص ۶۸۲

۴. انبیا الاعمال، ص ۶۸۲

۵. انبیا الاعمال، ص ۶۸۲

۶. بحار الانوار ج ۲۳، ص ۲۳۱

۷. بحار الانوار ج ۲۳، ص ۲۳۱

۸. بحار الانوار ج ۲۳، ص ۲۳۱

عزنده و چشمهایشان مثل برق حیره کننده! سؤال کنید که پروردگارت کیست؟ و پیغمبرت کیست؟ و دینت چیست؟ و بهر سؤال کند از ولی و امام او، پس در آن حال چوبی جواب دهنی سخت است بر میت و محتاج است به اعانت لاجرم برای مرده دو جا تلقین ذکر کرده‌اند:

«یا یکی وقتی که او را در قبر گذارند و بهتر آن است که به دست راست، دوش راست، و به دست چپ، دوش چپ او را بگیرند و حرکت دهند و تلقین کنند
 «و دیگر وقتی که او را دفن کردند سُبُّت است که ولی میت - یعنی - اقرب خویش او - بعد از آن که مردم از سر قبر او برگردند، برد سر میت نشیند و به صدای بلند او را تلقین کند، و خوب است که دو کف دست را روی قبر گذارد و دهان را نزدیک قبر برد، و اگر دیگری را نالاب کند بهر خوب است و وارد شده است که چون این تلقین را بکنند مکر به نکیر می‌گویند بیا برویم تلقین جنتش کردیم، احتیاج به پرسیدن نیست، پس برمی‌گردند و سؤال نمی‌کنند.»^۱

و در کتاب «مَنْ لَا يَخْضِرُهُ الْقَبْرُ» است که، چون «در» پسر جناب ابی‌ذر عماری (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) وفات کرد، «ابودر» بر سر قبر او ایستاد و دست بر قبر مالید و گفت: رحمت کند حبابی، تو را ای ذر! به خدا سوگند که تو نسبت به من به‌کوار بودی و شرط هر مردی را بجا می‌آوردی، و الحال که تو را از من گرفته‌اند من از تو خوشبوم، به خدا سوگند که از رفتن تو باکی نیست بر من و نقصانی به من نرسید، و غالی‌الی‌اخی سبوی الله مِنْ حَاجَةٍ: «یعنی نیست از برای من به غیر از حق تعالی به احدی حاجت» و اگر بود هول مُطْلَع - یعنی، جاهای هوسناک آن عالم که بعد از مرگ دیده می‌شود - هر آینه مسرور می‌شدم که من به جای تو رفته باشم، و نک من خواهم چند روزی تلافی ماقلب کنم و تهیۀ آن عالم را ببینم، و به تحقیق که اندوه از برای تو مشغول ساخته است من از اندوه بر تو، یعنی، همیشه در غم آنم که عبادات و طاعاتی که برای تو نافع

است یکم؛ و این معبر بازداشته است از آن که غم مردن و جدایی تو را از خود بخورم. واللّه که گریه نکردم از جهت تو که مرده‌ای و از من جدا شده‌ای، ولیکن گریه بر تو کردم که حال تو چون خواهد بود و چون بگذرد؟ «فَلَنُتَبِعَنَّ شَيْئًا مَّا قُلْتَ وَمَا لِيَّيْنُ لَكَ» پس کاش می‌دانستم که تو چه گفتی و به تو چه گفتند؟ خداوند! بخشیدم به او حقوقی را که بر او واجب کرده بودی از برای من، پس تو هم بخش حقوق خود را که بر او واجب کرده بودی، چه آن که تو سزاوارتری به جود و کرم از من.^۱

و از حضرت صادق (ع) منقول است که، چون مؤمن را داخل در قبر کنند نماز در طرف راست او واقع شود، و زکات در طرف چپ او، و بز - یعنی بیکویی و احسان - مشرف بر او شود، و صبر او در ناحیه‌ای قرار گیرد، پس وقتی که دو تنگ سؤال بیایند صبر گوید به نماز و زکوة و بز، در پاید شمع صاحب خود را، یعنی منبت را نگاهداری کنید پس هرگاه عاجز شدید از آن، من هستم نزد آن.^۲

علامه مجلسی (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) هم‌مقدم: در «صالحان» به سند صحیح از آن حضرت - یعنی - حضرت صادق یا حضرت باقر (ع) - روایت کرده است که:

چون مؤمن می‌میرد، با او داخل می‌شود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوشتر و خوشبوتر و پاکیزه‌تر است از باقی صورتهای، پس یکی از جانب راست می‌ایستد و یکی در جانب چپ، و یکی در پیش رو و یکی در پشت سر و یکی در پائین پا، و آن که خوش صورت‌تر است در بالای سر، پس سؤال یا عذاب از هر جهت که می‌آید، آن که در آن جهت ایستاده است مانع می‌شود، پس آن که از همه خوش صورت‌تر است به سایر صورتهای می‌گوید: شما کیستید؟ خدا شما را جزای حیر دهد از جانب من. صاحب جانب راست گوید: من نمازم، صاحب جانب چپ گوید: من زکاتم، آن که در پیش روی است گوید: من روزم، آن که در عقب سر است گوید: من حجتم و

۱. من ۷ حضرت الفیض ج ۱ ص ۲۸۱

۲. مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۸۲ باب ۳۰ ج ۲۴ یا مختصر غلطات و در بحار ج ۶ ص ۲۳۴ به نظر کامل موجود است

عمره، و آن که در پایین پاست گویند: من بر و احسان به برادران مؤمنم. پس آنها به او گویند: تو کیستی که از همه ما بهتر و خوشروتر و خوشبوتری؟ گویند: من ولایت آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین.^۱

و شیخ صنوق در فصیلت رورة شمسی روایت کرده که: هر که نه روز از آن روز بگذرد مهرش شود منکر و نکیر بر او وقت سؤال از او.^۲

و از حضرت باقر علیه السلام فضیلت بسیار وارد شده برای کسی که رجب دارد شب بیست و سوم ماه رمضان و صد رکعت نماز در آن گزارد، از جمله آن که حق تعالی دوع کند از او هول نکیر و منکر و بیرون بیاورد از قبرش بوری که روشی دهد برای اهل جمع [قیامت].^۳

و از حضرت رسول ﷺ روایت شده که در «حساب» چهارده خصلت است و یکی از آنها را این شمرده که منکر و نکیر از او حیا می‌کنند.^۴

و دانستی قبل از این که: از حواض تربت پاک نجف آن است که حساب منکر و نکیر ساقط است از کسی که در آن مدفون است! الآن به جهت تأیید آن می‌گوئیم:

□ حکایت

عازمة مجلس (رحمة الله علیه) در ترجمه از «ارشادانقلاب» و «فرحة النری» نقل کرده که مرد صالحی از اهل کوفه گفت: من در شب برآنی در مسجد کوفه بودم، ناگاه دری را که در جانب قبر مسلم علیه السلام است گوییدند چو در را گشودند جنازه‌ای را داخل کردند و در صفا‌ای که در برابر قبر مسلم است گذاشتند.

یکی از عیاش در جواب برادر جواب دهد که دو شخص مرد جنازه حاضر شدند و یکی به دیگری گفت که: ببین، ما را با او حسابی هست تا از او بگیریم پیش از آن که از

۱. بهار الانوار ج ۶ ص ۲۳۳ ب ۸ ج ۵۰۰ از مجلس ص ۲۸۸ باب الشرايع ج ۲۲۲

۲. نوب الاصل ۸۷۱ ج ۲ بهار الانوار ۶۶۸/۸ باب ۷۲

۳. بهار ج ۲ ص ۹۷ ج ۲

«زُصافه»^۱ بگذرد که بعد از آن ما به نزدیک او نمی‌توانیم رفت.

پس بیدار شد و جواب را برای رفیقان خود نقل کرد و در همان ساعت آن جنازه را برداشتند و داخل بجه کردند که از حساب و عذاب نجات یابد.^۲

قُلْتُ وَاللهُ درُغُنْ قَالَ:

اذا مِتُّ فادفني اُلى جنب حنظل	ایسی شجر آخرت به و تسبیح
فلسْتُ اخصاف النار عند جواره	ولا اُتقى من مُنْكَر و بکسیر
فعدز علی حامی النجس و هو فی الجمی	إذا ضل فی السبيل عسقال بجمی

□ حکایت

از استاد اکبر، محقق پهبانی رحمه الله نقل است که فرموده: در جواب دیدم حضرت ابو عیالی الحسنی علیه السلام را^۳ پس گفتم: ای سید و مولای من! آیا سوال می‌کند از کسی که دفن شده در جوار شما؟ فرمود: کدام ملک است که او را آن جرأت باشد که از او سوال کند؟^۴

مؤلف میگوید که در امثال عرب است که می‌گویند: «خُصِي مِنْ شَجَرِ النَّجْرَةِ یَعْنِی: ولای حمایت کردنش از کسی که در پناه او است» بیشتر است از پناه دهنده ملخها! و قصه آن چنان است که مردی یادیمش از قبیله «لُحی» نامش «مدلیج» بود روی در حیمه خود نشسته بود. دید جماعتی از طایفه «لُحی» آمدند و جوال و ظرهبانی با خود دارند پرسید چه خبر است؟ گفتند: ملخهای بسیار در اصراف حیمه شما فرود آمدند آمدند آنها را بگیریم. «مدلیج» که این را شنید برخاست و سوار بر اسب خود شد و میرا خود را بر دست گرفت و گفت: به خدا سوگند است که هر کس متعرض این ملخها شود من او را خواهم کشت، اینکون انجر اُلی جوارِی ثُمَّ تُریدون

۱- زُصافه: کوبه یاایی بوده که منصور در کوفه بنا کرده پخته رفته.

۲- در شاه اقلوب ۲۷ حقه سفینه البهار ج ۲ ص ۵۴۳ درج شد.

۳- ترجمه: چون مردم مرا در جنب حنظل دفن کن پس شجر و شبر (حسن و حبس) که در بخشندگی عجیب است من در جوار او را اتقی نمی‌ترسم و بکسیر و منکر پیروانم، نامک است هر کسی که نگهدارن قرآن است و خود در آن است که چنان قدری او پهبانم کند.

أخذوا: آیا این ملخها در جوار و پناه من باشد و شما آنها را بگیرید؟ چیس چیری بخواهد شد و پیوسته از آنها حمایت کرد تا آفتاب گرم شد و ملخها پریدند و رفتند آن وقت گفت: این هنگام منحها از جوار من منتقل شدند دیگر خود دانید با آنها.^۱

□ حکایت

از کتاب «حبس المتین» نقل است که «میر معین الدین اشرف» که یکی از صلحاء حنام روضه رضویه (علی سائینها آلاف السلام و الثجیة) بود نقل کرده که در حواصی دیدم که در «لدار الحفظ» یا «کشیکیخانه» مبارکه هستم و بیرون آمدم از روضه متبرکه که به جهت تجدید وضو، پس چون رسیدم به ضلعة «میرعی شیر» دیدم جماعت بسیاری را که داخل در صحن مطهر شدند و در جلو آنها شخص نورانی خوش صورت عظیم الشانی بود در دست جماعتی از آن اشخاص که پشت سر او بودند کنگها بود، پس همین که به وسط صحن مقدس رسیدند آن بزرگ که در جلو آن جماعت بود به آنها فرمود که: بشکافید این قبر را و بیرون بیاورید این خبیث را و اشاره کرد به قبر مخصوصی، پس چون شروع کردند به کندن قبرش، از شخص پرسیدم که: این شخص بزرگوار که امر می فرماید کیست؟ گفت: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

پس در این حال دیدم که امام ثامن ضامن، حضرت امام رضا علیه السلام از روضه مبارکه بیرون آمد و خدمت حضرت امیرالمؤمنین رسید و سلام کرد. آن حضرت رد سلام نمود پس امام رضا علیه السلام عرض کرد که: ای جانا! از شما مسئلت و خواهش می کنم که عفو بفرمائید از این شخص که مدفون است در اینجا و ببخشید به من تقصیر او را.

فرمود: می دانی این هاسق فاجر شرب خمر می کرد؟ عرض کرد: بلی، بکن وصیت کرد در وقت مرگ خویش که او را در جوار من دفن کنند پس ما امیدواریم از شما که عفو بفرمائید از او، فرمود: به تو ببخشیدم تقصیرات او را.

پس تشریف برد آن حضرت، من از وحشت بیدار شدم و بیدار کردم بعضی حناب
استان مبارکه را و آمدیم به همان موضع که در خواب دیدم، دیدیم که قبر تازه‌ای است
و بیرون ریخته شده قدری از خاک آن، پس پرسیدم که صاحب این قبر کیست؟
گفتند مردی از اتراک است که دیروز در اینجا دفن شده است.^۱

فلیتر گوید، که در حکایت تشریف «حاج علی همدانی» به خدمت امام عصر از آنجا
و نه از سوالات او از آن حضرت نقل شده که گفت: گفتیم به آن حضرت: سیدنا صاحب
است که می‌گوید هر کس زیارت کند حضرت حسین علیه السلام در شب جمعه، پس برای او
امان است؟ فرمود: آری واللّه و نیک از چشمان مبارکش جاری شد و گریسته
گفتیم: سیدنا مسأله فرمود: بپرس.

گفتیم: سنه ۱۲۶۹ حضرت امام رضا علیه السلام را زیارت کردیم و در ورود، یکی از حربهای
«شروقیه» را - که از بادیه‌شهبان طرف شرقی نجف اشرفند - ملاقات کردیم و او ر
ضیافت نمودیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت رضا علیه السلام؟ گفت: «بهشت است»
امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا علیه السلام خورده‌ام، چه حق دزد
مسکر و نکیر که در قبر نزد من بیاید؟ گوشت و خون من از طعام حضرت روییده در
مهمانخانه آن جناب.

آیا این صحیح است، علی بن موسی الرضا می‌آید او را از مسکر و نکیر خلاص
می‌کند؟ فرمود: آری، واللّه! جز من همان آن است.^۲

۱. دارالسلام تهران ۶، ص ۲۳۷-۲۳۸

۲. درجوع مؤلف، حکایت حاج علی باقلایی را در منتخب الجبلان نیز در ذیل زیارت امام معصوم علیه السلام ذکر کرده است.

فَصْلٌ

✓ و از مذاکره مَهْلُوه^۱ برزخ است

که حق تعالی ذکر آن فرموده در سوره مؤمنون: **وَمِنْ ذَٰلِكَ لَهُمْ بُرْجٌ أَلَسَىٰ بِمُؤْمِنٍ يُتَعَبَّوْنَ^۲** و حضرت صادق علیه السلام در جزء حدیث فرموده و لکن به خدا سوگند که من می‌ترسم بر شما از برزخ راوی گفت چیست برزخ؟ فرموده قبر است، از راس هرش تا رور قیامت.

«**ثَارُ ثُبِّ النَّبَابِ**» قطب راوسى نقل شده که: در خبر است که عرذگان می‌آیند در هر شب جمعه از ماه رمضان، می‌ایستند پس فریاد می‌کنند هر یک از پیشی به آواز حریص گریان که: ای اهل من! ای فرزندان من! ای خویشان من! مهربانی کنید به ما به پیروی، خدا رحمت کند شما را، ما را به حاضر بیاورید فراموش نکنید ما را، رحم کنید بر ما و بر غربت ما، پس به درستی که ما مانده‌یم در رنل تنگی و اندوه و زاری و غمی و سختی، پس رحم کنید بر ما و بخل نکنید به دعا و صدقه برای ما؛ شدید خدا، رحم کند ما را پیش از آن که شما مانند ما شوید. ای دریغ! که ما توانا بودیم مانند شما، ای پدگان خدا! بشنوید سخن ما را و فراموش نکنید ما را؛ به درستی که این ریادی‌های

معاشی که در دست شماست در دست ما بود، ما خرج نکردیم آنها را در راه خدا و مع کردیم حق را، پس گردید آنها وُبال^۱ برای ما و منفعت برای دیگران، مهریانی کنید به ما به یک دِزْهَم یا فُرص نانی یا پاره‌ای از چیری.

پس فریاد می‌کنند؛ چقدر نزدیک است که گریه کنید بر نفسهای خود و نفع بدهد، چنان که ما گریه می‌کنیم و نفع نمی‌دهد ما را؛ پس کوشش کنید پیش از آن که مثل ما شوید.^۲

و در «جامع الاخبار» نقل شده که بعضی از صحابه حضرت رسول ﷺ از آن حضرت نقل کرده که فرمودند: هدیه بفرستید برای مردگان خود؛ پس گفتیم که: چیست هدیه مرده‌ها؟ فرمود: صدقه و دعا، و فرمود: ارواح مؤمنین می‌آیند هر جمعه به آسمان دنیا مقابله جاتند و منزلت‌های خود و فریاد می‌کنند هر یک از ایشان به آواز حزین با گریه: «ای اهل من و اولاد من، و ای پدر من و مادر من و خویشان من!» مهریانی کنید بر ما، خدا رحمت کند شما را، به آنچه بود در دست ما و عذاب و حساب آن برماست و نفش برای غیر ما.»

و هر یک فریاد می‌کنند خویشان خود را که مهریانی کنید بر ما به دِزْهَمی یا به فُرص نانی یا به جامه‌ای؛ که خداوند ببوشاند شما را از جامهٔ بهشت، پس گریست رسول خدا و گریه کردیم ما و آن جناب از ریاضی گریستن قدرت بر سخن گفتن بداشت؛ پس فرمود: اینها برادران دینی شما هستند که خاک پوشیده شدند بعد از سرور و نعمت، پس نما می‌کنند به عذاب و هلاکت بر جانهای خود و می‌گویند، وای بر ما! اگر اتفاق می‌کردیم آنچه را که در دست ما بود در طاعت و رعایا خداوند، محتاج نبودیم به سوی شما. پس برمی‌گردند با حسرت و پشیمانی و فریاد می‌کنند، رود بفرستید صدقهٔ مردگان را.^۳

۱- منقش عذاب

۲- سفینه البحار ج ۲ ص ۵۵۶ و ۵۵۷

۳- جامع الاخبار ص ۴۸۲ ما قم هـ سفینه البحار ۵۵۶/۲-۵۵۷/۲ نرشاد القلوب با انگ انگلوت ۱۷۵۰ مستدرک الوسائل ۲/۴۸۲/۲

و میر در آن کتاب از آن حضرت روایت شده است که فرمود: هر صدقه که برای مهتی بدهی، می‌گیرد آن را منکی در طبعی نور که درخشان است، شمع آن می‌رسد به همت آسمان. پس می‌یستد بر لب قبر، پس فریاد می‌کند: اَسْلَامٌ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ النَّقُوبِ اَهل شما فرستادند این هدیه را به سوی شما، پس مهت می‌گیرد از او [و آن را] در حق در قبر خود می‌کند و به آن حوله‌گاهش قراخ می‌شود.

پس فرمود: آگاه شوید هر کس مهربانی کند مرده‌ای را به صدقه، پس برای اوست نزد خداوند از اجر مانند أخذ، و می‌باشد روز قیامت در سایه عرش خداوندی که بیست سایه‌ای جر سایه عرش خدا، و رسد و مرده نجات می‌یابد به این صدقه.^۱

و حکایت شده که امیر خراسان را در خواب دیدند که می‌گفت: بفرستید برای من آنچه را که می‌اندازید برای سگان خود که من محتاجم به آن.^۲

علامه مجلسی (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) در «زَادُ الْقَمَاد» فرمود: باید که مردگان را فراموش نکنند زیرا که نصرت ایشان از اعمال خیر کوتاه گردیده و از جانب فرزندان و خویشان و برادران مؤمن امیدوارند و احسن ایشان را چشم به راهت خصوصاً به دعا کردن در نماز شب و بعد از نمازهای فربصه و در مشاهد مشرفه پدر و مادر و ریانده از دیگران باید دعا کرد و اعمال خیر برای ایشان به عمل آورد.

و در خبر است که افسا فرمودی که در حال حیات پدر و مادر عاقی ایشان باشد و بعد از فوت یشس می‌کوکار گردد به سبب اعمال خیری که از برای یشس به عمل آورد، و پس فرزندی که در حال حیات پدر و مادر می‌کوکار باشد و بعد از فوت یشس عاق گردد، به سبب آن که اعمال خیری که باید برای ایشان به عمل آورد کم به عمل آورد؛ و عمده حیرات برای پدر و مادر و سایر خویشان آن است که قرص ایشان را ادا کند و ایشان را از حقوق خدا، و خلق بری گرداند، و حج و سایر عباداتی که از یشس فوت شده باشد سعی کند به استیجار یا قرض بجا آورد.^۳

۱. جامع الاظهر ص ۲۸۲ ج ۱۳۹۲ مدال الحیات ص ۷.

۲. سفینه البحار ج ۳ ص ۵۵۷.

۳. بعد از ج ۷۴ ص ۵۹ ج ۷۱ (یا مختصر نظرات) و در زاد المعاد ص ۷۳.

و در حدیث صحیح منقول است که: حضرت صادق علیه السلام در هر شب از برای فربرد خود و در هر روز برای پدر و مادر خود دو رکعت نماز می‌کردند و در رکعت اول یا ایاها انزلناها و در رکعت دوم یا ایاها اعملیناها می‌خواندند.^۱

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: بسا باشد که میت در تنگی و شدائی بوده باشد و حق تعالی به او وسعت دهد و تنگی را از او بردارد، پس به او گویند که ای فرح که تو را روی داد به سبب ممیزی است که فلان برادر مؤمن برای تو کرد.

راوی پرسید: دو میت را در دو رکعت نماز شریک می‌توانم کرد؟ فرمود: بلی. و فرمود که: میت شاد می‌شود و فرح می‌یابد به دعا و استغفاری که برای او کنند، چنانچه زنده شاد می‌شود به هدیه‌ای که برای او برند.^۲

و فرمود که: بر میت داخل می‌شود در قبرش نماز و روزه و حج و تصدق و سایر اعمال حیر و دعا، و ثواب آن اعمال برای کسی که کرده و برای مرده هر دو نوشته می‌شود.

و در حدیث دیگر فرمود: هر که از مسلمانان برای میتی عمل صالحی بکند حد، ثواب او را مضاعف می‌گرداند و میت به آن عمل منتفع می‌گردد.^۳

و در روایتی وارد شده است که: هرگاه شخصی به نیت میتی تصدقی بکند حق تعالی جیرایش را امر می‌نماید که با هفتاد هزار ملک به مرد قبر او می‌رود و هر یک صدیقی در دست دارند از نعمتهای الهیه و هر یک به او می‌گویند: السلام علیک ای دوست هدایا این هدیه فلان مؤمن است برای توه پس قبر او روشن می‌شود و حق تعالی هزار شهر در بهشت به او کرامت می‌فرماید، و هزار حوزی به او تزویج می‌فرماید و هزار خَلّه به او می‌پوشاند و هزار حاجت او را روا می‌کند.^۴

۱- زاد المعاد ص ۵۷۴ - ۵۷۳

۲- زاد المعاد ص ۵۷۴

۳- زاد المعاد ص ۵۷۴ - ۵۷۳

۴- زاد المعاد ص ۵۷۴ - ۵۷۳

مؤلف گوید: که شایسته است من در اینجا نقی کنم چند حکایت نافع از مقامات^۱ صادق، و مبدا که اعتدایی تمامی به آنها و خیال کنی که آنها خوابی است از خوابهای پریشان یا افسانه‌ای است که نقی می‌کند از برای صبیان^۲، بلکه خوب تأمل کن در آنها که تأمل در آنها هوش از سر زبید و خواب از چشمان.
فسانه‌ها همه خواب آورده فسانه من چشم خواب رها بد فسانه عجیبی است

□ حکایت

شیخ ما ثقة الاسلام بوری، (عَلَمُ اللَّهِ مَرْفُودُهُ) در «ذَوِ السَّلام» نقی فرموده که: حدیث کرد مرا سید مؤید فاضل آژند و ریخ^۳ عالم تقی امیر سید عتی بن عالم جلی و هقیه بین، قدوة ارباب تحقیق، و مَنْ يُشَدُّ الزَّوْجُلُ إِلَيْهِ مِنْ كُلِّ فَجٍّ غَمِيقٍ، الْمُنْتَزِعُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ تَرْبٍ، الامیر سید حسن الحسیسی الاصعهای (الْمُسَمَّی اللّهُ خَلَّلَ لَأَمَانٍ وَ حَسْرَةٍ مَعَ سَادَاتِ الْجَنَّةِ) گفت که: چون علامه والد وفات کرد من در نجف اشرف مقیم بودم و اشتغال به تحصیل علوم داشتم و امور آن مرحوم به دست بعضی از احوال من بود و من به تحصیل علم به آن نداشتیم، و چون هفت ماه از وفات آن بزرگوار گذشت والد علم به رحمت الهی پیوست، جنازه آن مرحومه را به نجف آوردند دفن کردند. در یکی از روزها در خواب دیدم که گوی نشستام در اطاق شگنای^۴ خودم که ناگاه مرحوم والد وارد شد من برحاستم و سلام کردم، بر او پس نشست در صبر مجلس و نوازش کرد مرا در سؤال از من، و بر من معصوم شد در آن وقت که او مرده است! پس گفتیم به او که شما در اصعهای وفات کردید چگونه شد که شما در اینجا می‌بینم؟

فرمود، بلی، بکن ما در منزل دادند بعد از وفات در نجف اشرف و مکان ما الآن در نجف است.

گفتم: که والده مرد شما است؟ فرمود نه.

۱- خوابها

۲- کودکان

۳- اطاق مسکنی

۴- با ریخ پرهیزگر

وحشت کردم از آن که گفت نه.

فرمود: او پیر در نجف است لکن در مکان دیگر است؛ آن وقت فهمیدم و جنبش آن است که پدرم عالم است و محلّ عالم بالاتر است از محلّ جاه.

پس سؤال کردم از حال آن مرحوم؛ فرمود: من در صیق و تنگی بودم و الآن لَتَحْتَضِرَنَّكَ حَالِمٌ حَوْبٌ است، و از آن تنگی و شدت، گشایش و فرجی برای من حاصل شد.

من از روی تعجب گفتم که: آیا شما هم در صیق و شدت واقع شدید؟
فرمود: بی؛ حاج رضا پسر آقا باب مشهور به «تعبده» از من طلبی داشت، از جهت طلب او حال من به بدی کشید.

پس تعجب من زیاد شد و از خواب بیدار شدم با حال ترس و تعجب، و بوشتم صورت خواب را برای برادرم که وصی آن مرحوم بود و از او درخواست نمودم که بویسد برای من که آیا حاج رضای منکور طلب دارد از مرحوم والد یا نه؟
برادرم برای من نوشت که: من در دفتری که اسمی طلبکاران بود مراجعه کردم، هر چه تفحص کردم اسم این مرد در آنجا بود.

من ثانیاً بوشتم که از خود آن شخص سؤال کند، برادرم بعد از آن برای من نوشت که: من سؤال کردم از او، گفت: بی من هیچ‌ده تو من از آن مرحوم طلبکارم و غیر از خدا هیچ کس مطلع نیست بر آن، و بعد از فوت یشان از شما پرسیدم که اسم من در دفتر طلبکاران آن مرحوم هست؟ شما گفتید، نه. پس من با خود گفتم که اگر ادعای طلب خود کنم قدرت بر اثبات آن ندارم؛ چون حجت و برینه نداشتم و اعتماد به آن مرحوم بود که در سیاهه [دفتر حساب] خود ثبت می‌گفت معلوم شد که مسامحه نموده؛ پس من مایوس از وصول طلب خود شدم و اظهار نکردم. پس من صورت خواب شما را برای او نقل کردم و خواستم که وجه او را بدهم، گفت: من ایراء^۱ کردم او را، به جهت حیرت داندش از طلب من.

۱- پاک نمودن و باطل کردن یعنی، پری نمودن ده.

□ حکایت

و بیر شیخ اجل محدث متبحر، تقی‌الاسلام موری (نُزَّزَ اللَّهُ مُزَلَّذَةً) در دارالسلام نقل کرده از عالم فاضل صالح ورع ثقی، «حاج ملا ابوالحسن مازندرانی» که گفت: من دوستی داشتم از اهل فضل و تقوا، مسقی به ملا جعفر بن عالم صالح ملا محمد حسین طبرستانی از اهل قریه‌ای که آن را «تیلک» گویند وقتی که طاعون عظیم آمد و تمام بلاد را گرفت، اتفاق افتاد که جماعت بسیاری پیش از او وفات کردند در حالی که او را وصی خود قرار داده بودند، و او بر حسب وصیت آنها اموال ایشان را جمع نموده و همور به محل و مصروف نرسانده، او میر به طاعون هلاک شد و آن مالها ضایع شد و به مصارفی که باید برسد نرسید و چون حق تعالی بر من منت نهاد و روری فرمود مرا زیارت عتبات عالیات و مجاورت قبر ابوعبدالله الحسینی علیه السلام شبی در کربلا در خواب دیدم که مردی در گردنش زنجیری است که آتش از آن شعله می‌کشد و دو طرف آن به دست دو نفر است و آن شخصی که زنجیر به گردنش است رهاش بلند است و آویخته شده تا سینه‌اش؛ چون مرا دید به قصد من نزدیک آمد، چون نزدیک رسید دیدم رفیقم «ملا جعفر» است؛ تعجب کردم از حال او؛ خواست با من تکلم کند و استغاثه نماید که آن دو شخص زنجیرش را کشیدند و او را از عقب برگردانیدند و نگذاشتند که تکلم کند ثانیاً «ملا جعفر» نزدیک من آمد و خواست حرف بزند، او را کشیدند و نگذاشتند تا سه دفعه.

من از مشاهده آن حال و آن صورت هولناک سحت ترسیدم و صیحه عظیمی کشیدم و بیدار شدم، و از صیحه من بیدار شد یک نفر از علماء که در نزدیک من خوابیده بود، پس من قصه خواب را برای او نقل کردم، و اتفاقاً این وقتی را که من از خواب برخاستم وقت باز کردن درهای صحن مطهر و حرم شریف بود، پس من به رفیقم گفتم: خوب است مشرف شویم به حرم و زیارت کنیم و استغاثه کنیم برای «ملا جعفر» شاید حق تعالی بر او ترحم فرماید، اگر بی خواب رویای صادق باشد پس به

حرم مشرف شدیم و آنچه را قصد داشتیم به عمل آوردیم.

و گذشت از این مطلب قریب بیست سال و برای من معلوم نشد از حال «ملا جعفر» چیری، و من به گمان خود چنان فهمیدم که این عذاب برای او به سبب تقصیر او شد در اموال مردم.

و پانجمه چون منت نهاد حق تعالی بر من به زیارت خانه‌اش و از اعمال حج فارغ شدیم، و مراجعت را به مدینه مشرفه موفق شدیم، مر مرضی عارض شد سخت، به حدی که مرا بازداشت از حرکت و راه رفتن؛ پس من به رفقای خود التماس کردم که مر شست و شو دهید و لباسهای را عوض کنید و مرا دوش گیرید و به روضه مطهره حضرت رسول ﷺ ببرید پیش از آن که مرگ مر دریا بد؛ پس رفقا بجا آوردند آنچه گفته بودم و چون داخل روضه مطهره شدم بیهوش افتادم و رفقا مر گذاشتند و پی شعل خود رفتند؛ چون به هوش آمدم مرا دوش گرفتند و بردند نزدیک شبکه عریض مقدس تا ریارت کردم، آنگاه مر بردند به طرف پشت، نزدیک بیت حضرت فاطمه زهرا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا که محل زیارت آن مظلومه است، پس نشستیم و زیارت کردم آن حضرت را و طلب شفای خود نمودم و به آن «بی بی» خطاب کردم که به ما رسیده از اخبار، کثرت محبت شما به فرزندان امام حسین (علیه السلام) و من مجاور قبر شریف آن حضرتیم، پس به حق آن بزرگوار که شمای مرا از حدیث تعالی بخواید؛ پس به جانب حضرت رسول ﷺ توجه کردم و آنچه حاجت داشتم عرض کردم، از جمله طلب کردم شفاعت آن حضرت را، برای جماعتی از رفقایم که وفات کرده بودند و اسمهای آنها را یک یک ذکر می کردم تا رسیدم به اسم ملا جعفر، در این حال یادم آمد خوانی که از او دیده بودم، حال من متقلب شد پس التماس کردم در طلب معفرت و سؤال شفاعت برای او، عرض کردم که من بیست سال پیش از این او را به حال بدی دیدم و نمی دانم خوانی راست بوده یا از اصوات^۱ احلام^۲ و خوابهای پریشان بود؟ به هر جهت آنچه ممکن بود

از تصرع و دعا در حق او به جا آوردم، پس در حال خود حقی^۱ دیدم، برحاستم تنه، بدون اعانت رفیق به منزل آمدم و مرضم به برکت حضرت رهراء صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ برطرف شد.

و چون حوالستیم از مدینه حرکت کنیم در «أُحُد» منزل کردیم، و چون وارد «أُحُد» شدیم و ریزش کردیم شهداء آنجا را خوانیدم، در خواب دیدم ملا جعفر (رفیق خود را) به هیئت حویلی جامه‌های بسیار سفید در تن دارد و عقامه با حنک بر سر دارد و عصائی در دست گرفته نزد من آمد و بر من سلام کرد و گفت: مِنْ خُطْبَا الْأُخُوَّةِ وَ الصَّدَاقَةِ؛ شایسته است که رفیق یا رفیق خود چنین کند که تو با من کردی، من درین مذت در تنگی و بلا و شدت و محنت بودم، پس تو از روضه مطهره بیرون بیامدی مگر آن که خلاص کردی مرا از آن گرفتاریها، و الاّی دو روز یا سه روز است که مرا فرستادید به حقام و پاکیزه کردند مرا از قذرات^۲ و کثافات، و حضرت رسول ﷺ این جامه‌ها را برای من فرستاده و حضرت صدیقه صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهَا این عبا را برای من مرحمت فرموده، و امر [= کار] من به خُطْبَا اللّٰهِ به حویلی و عاقبت منجز شد، و من آمدم برای مشایعت تو آن که بشارت دهم تو را، پس حوشحال باش که به سلامت برمی‌گردی به سوی اهل خود و آنها هم سالم می‌باشند.

پس بیدار شدم شکرگوین و حوشحال.

شیخ مرحوم فرموده که شایسته است برای شخصی رهبر که تامل کند در دلائق این رؤیا؛ زیرا که آن مشتعل است بر چیزهایی که بر طرف می‌کند کوری دل را و حادثه در چشم را.^۳

□ حکایت

و نیز در دارالسلام است که: شیخ اجل اُوَیْغُ آقای «حاج ملا عینی» از والد ماجدش

۲. چرک‌ها، پیدی‌ها

۱. سبکی و راحتی

۳. دارالسلام، ۱۵۳/۲، ۱۵۵

جناب «حاج میرزا حلیں تهرانی» (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) نفس فرموده که: من در کربلائی معلّی بودم و مادرم در طهراس؛ پس شبی در خواب دیدم که مادرم به مرد من آمد و گفت: ای پسر! من مُردم و مر آورده به سوی تو و بیسی مر شکستند! پس من ترس از خواب برخاستم و از این خواب چندی گذشت که کاعدی آمد از بعضی احوالی که نوشته بود «والله ان وفات کرد، جنازه اش را به نزد شما فرستادیم».

چون جنازه کُشید، آمدند گفتند: جنازة والده شما را در کاروانسرای سردیک «دی الکفل» گذاشتیم، چون گمان کردیم که شما در نجف اشراف می‌باشید، پس من صدق خواب را قهמידم و لکن متحیر ماندم در معنای کلام آن مرحومه که گفته بود: بیمم را شکستند تا این که جنازه اش را آوردند، کفش را از روی او گشودم، دیدم بیسی او شکسته شده، سبب آن را از حامیین آن پرسیدم، گفتند: ما سببش را نمی‌دانیم، چر آن که در یکی از کاروانسراها تابوت آن مرحومه را روی تابوت‌های دیگر گذاشته بودیم، مالها با هم نگهداری کردند، بگد رده و جنازه را افکندند به زمین، شاید در آن وقت این آسیب به آن مرحومه رسیده، دیگر غیر از این ما سببی برای آن نمی‌دانیم، پس من جنازه مادرم را آوردم حرم جناب «أبو الفضل» و مقابل آن جناب گذاشتم و عرض کردم: ی‌ابوالفضل! مادر من نماز و روزه اش را بیکو بجا نیاورده، الحال دحیی تو است پس بر طرف کن از او اذیت و عذاب راه و بر من است به ضمانت تو ای سید من که پنجاه سال برای او روزه و نماز بهم، پس او را دحیی کردم و در دحیی نماز و روزه برای او مسامحه شد و مذتی گذشت که شبی در خواب دیدم که شور و عوعائی بر در حائله من است، از خانه بیرون شدم ببیم چیست؟ دیدم مادرم را بر درختی بسته‌اند و تازیانه بر او می‌ریزند، گفتم: برای چه او را می‌زیدند؟ چه گناهی کرده؟ گفتند: ما از جانب «حسرت ابوالفضل» مأموریم که او را بر بریم تا فلان مبلغ پول بدهد. من داخل خانه شدم و آن پولی که طلب می‌کردند آوردم، به یشان دادم و مادرم را از درخت باز کردم و

به من بر دم و مشمول به خدمت او شدم.

پس چون بیدار شدم حساب کردم آن مقدار پویی را که در خواب از من گرفتند موافق بود با پول پنجاه سال عبادت؛ پس من آن مبلغ را برداشتم و بر دم خدمت سید اجل «امیر» سید علی^۱ - صاحب کتاب «ریاض» رضوان الله علیه - و گفتم: این پول پنجاه سال عبادت است، مستدعیم لطف فرموده برای عا درم بدهید.

قَالَ سَيُخَذُّكَ الْأَجَلُ صَاحِبُ دَارِ السَّلَامِ «اخذه الله دار السلام» وفي هذه الرؤيا من عظم الأثر و عظم النعافيه و قدّم حوار القضاة بما عاهد الله على نفسه و علو مقام أوليائه المُخْطَبِينَ ما لا يخطى على من ثألها بعزّ النسيبة و ثقل الإغيب^۲

□ حکایت

و میر آن بزرگوار از والد صالح خود نقل فرموده که: در صهران، در یکی از حتامها، در سر حتام آن خادمی بود که او را «پادو» می‌گوئیم و او نماز و روزه بجا نمی‌آورد، روزی آمد نزد یکی از معمارها و گفت: می‌خواهم برای من حتامی بنا کنی.

معمار گفت: تو از کجا پول می‌آوری؟! گفت: تو چه کار داری، پول بگیر و حتام بساز، پس آن معمار حتامی برای او ساخت معروف به اسم او و اسمش «علی طالب» بود. مرحوم «حاج ملا خلی» می‌گوید که، من وقتی در نجف اشرف بودم که خواب دیدم «علی طالب» آمد به نجف اشرف در «وادی السلام»^۳ پس من تعجب کردم و گفتم، تو چگونه به این مکان شریف آمدی و حال آن که تو نه نماز می‌کردی و نه روزه می‌گرفتی؟! گفت: ای فلانی، من مُردم و مر گرفتند با من و رنجیرها که پیرید به سوی عذاب که «حاج ملا محمد کرمانشاهی» - جزاء الله خیراً - فلانی را مائب گرفت که برای من حج بجا آورد، و فلانی را اجیر کرد برای روزه و نماز من، و از برای من زکات و

۱- در التلزام ۳۶۱۳، ۳۶۱۶ مرحوم محدث توری پس از نقل این خواب فرمود: این خواب گویای بزرگ بودن کار اخراجت خطیر بودن سرانجام کار و جایز بودن سهل انگاری نسبت به چهرهائی که غایب نالی بر آن سهولت شده و نمایانگر بزرگی مقام حیسان بزرگداشتی می‌باشد. این مطلب بر کسی که با چشم بصیرت و نگاه صریح بر آن تأمل و تفکر نماید پوشیده نیست.

مطالب داد به قلانی و قلانی، و چیزی بر دقت من نگذاشت مگر آن که انا کرد و مرا از عذاب خلاص نمود؛ خداوند تعالی جزای خیر به او دهد.

پس من ترس از خواب بیدار شدم و تعجب داشتم از آن خواب تا آن که بعد از مدتی جماعتی از صهران آمدند، احوال «عی طالب» را از ایشان پرسیدم. پس من خبر دادید به من نحوه که در خواب دیده بودم، حتی اشخاصی که مالم شده بودند برای حج و نماز و روزه تو مطابق بودند با آنچه در خواب به من گفته بود و نام برده بود؛ پس من تعجب کردم از صدق رؤیای خود و مطابق بودنی با واقع.

مخفی نماند، که این خواب تصدیق می‌کند خبری را که وارد شده که ثواب روزه و نماز و حج و سایر خیرات به میت می‌رسد و آن که گاهی است که مرده در تنگی و شدت است به واسطه آن اعمال فرجی برای او حاصل می‌شود. و نیز تصدیق می‌کند اخباری را که فرمودند: «هیچ مؤمنی نیست که در شرق و غرب عالم بمیرد مگر آن که روحش را به وادی السلام می‌برند؛^۱ و در بعض اخبار است که: «گوی می‌بینم ایشان را که حلقه حلقه شسته‌اند و با هم حدیث می‌گویند»^۲

و حاج ملا محمد کرمانشاهی مذکور از عنای احبار و صالحان ابرار تهران بوده.^۳

□ حکایت

از اربعینات عالم فاضل و عارف کامل، «فاطمی سعید قلی» - رحمه الله غیبه - نقل شده که فرمود: به ما رسیده از کسی که تقه و محل اعتماد است از استاد اساتید ما «شیخ بهاء الجبله والذبی العاصی» که روزی رفت به زیارت بعض ارباب حال که در مقبره‌ای از مقابر اصحاب ما^۴ گریده بود آن شخص عارف به شیخ گفته من در این قبرستان قبل از این روز امر غریبی مشاهده کردم؛ و آن امر این است که، دیدم جماعتی جنازه‌ای را آوردند در این قبرستان دفن کردند در فلان موضع و رفسد؛ پس چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این مشافه^۵ بود؛ متحیر ماندم؛ به راست

و چپ خود نظر کردم تا بدانم که این بوی خوش از کجا آمده؟ که ناگاه دیدم جوان خوش صورتی در لباس منوک است می‌رود برد آن قبر، پس رفت تا رسید به آن قبر؛ من تعجب بسیار کردم از آمدن او نزد آن قبر، پس چون نشست نزد آن قبر دیدم مفقود شد، گویا در قبر شد. پس از این واقعه زمانی نگذشت که ناگاه بوی حبشی شنیدم که از هر بوی بدی پدیدتر بود، پس نگاه کردم دیدم سگی می‌رود بر اثر آن جوان، تا رسید به آن قبر و پنهان شد، پس من در تعجب شدم و در حال تعجب بودم که ناگاه آن جوان بیرون آمد بد حال و بدهیت با بدن مجروح، و از همان راهی که آمده بود برگشت.

من عقب او رفتم و از او جواهرش کردم که حقیقت حال را برای من بگوید، گفت: من عین صالح این میت بودم و مأمور بودم که در قبر با او باشم، که ناگاه این سگی که دیدی آمد و او عمل غیر صالح او بود. من خواستم او را از قبر بیرون کنم تا او را کسم به حق صحبت او، آن سگ مرا دنبال گرفت و گوشت مرا کند و مرا مجروح کرد چنانچه می‌بینی و مرا نگذاشت که با او باشم، دیگر نتوانستم در قبر او بمانم، بیرون آمدم و او را گذاشتم.

چون عارف مکاشف این حکایت را برای شیخ نقل کرد، شیخ فرمود راست گفتی
 لَمْ يَكُنْ قَائِلًا بِتَجَسُّدِ الْأَعْمَالِ وَ تَصَوُّرِهَا بِالصُّورَةِ الْمُنَاسِبَةِ بِحَسَبِ الْأَخْوَالِ.^۱

مؤلف گوید که تصدیق می‌کند این حکایت را این خبر که «شیخ صدوق» در اوّل «امالی» روایت کرده^۲ و مُلْتَحَصُّشِ آن است که «قیس بن عاصم میثقی» یا جماعتی از «بنی تمیم» خدمت حضرت رسول ﷺ رسیدند و از آن حضرت موعظه سافعه خواستند، آن حضرت ایشان را موعظه فرمود به کلمات خویش؛ از جمله فرمود: ای قیس! چارهای بیست از برای تو از قریزی که دهی شود با تو و او رسیده است و دخی می‌شوی تو با او و تو مرده‌ای، پس اگر او کریم باشد گرامی خواهد داشت تو را و اگر نسیم باشد و نخواهد گذاشت تو را و محشور نخواهی شد مگر با او، و بموت شوی مگر

۱. یعنی مایه تجسم اعمال و صورت یافتن آن به صورت مناسب با حالات معتدیه و فکریه.

۲. بحار الانوار، ج ۷۸، چاپ بیروت ص ۹۶. اشعار او به قیاس نسبت داده به صالح بن داود.

با او، و سؤال کرده بخوابی شد مگر از او؛ پس فرار حده آن را مگر صالح، زیرا که اگر صالح باشد آنس خواهی گرفت به او، و اگر فاسد باشد وحشت نخواهی نمود مگر از او، و او عمل تو است.

«قیس» عرض کرد: یا بی‌الله! دوست داشتم که این موعظه به منم ورده شود تا ما افتحار کنیم به آن بر هر که نزدیک هاست از عرب و هم آن را ذخیره می‌کردیم. آن جناب فرستاد «حسن» بن ثابت شاعر را حاضر کنید که به نظم آورد آن را. «صلصال» بن دهمس حاضر بود و به نظم درآورد آن را پیش از آن که «حسن» بیاید و گفت:

تَخَيَّرْتُ خَبِيْطًا مِنْ فَعَالِكٍ إِنَّمَا	قَرِئْتُ الْقَتِيَّ فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَنْفَعُ
وَلَا يَدُ بَعْدَ الْمَوْتِ مَنْ أَنْ تُجِدَهُ	لَيُومٍ يَنَادِي الصَّعْرَةَ لَيْسَ فَيُقْبَلُ
فَإِنْ كُنْتَ مَشْتَوًى بِشَيْءٍ فَلَا تُكُنْ	بَقِيْرُ الْوَدَى يَرْضَى بِهِ اللَّهُ تَشْمَلُ
فَلَنْ يَضْحَكَ الْإِنْسَانُ مِنْ بَعْدِ قُوْتِهِ	وَمَنْ قَبْلَهُ إِلَّا الْوَدَى كَأَنْ يَحْمِلُ
إِنَّمَا الْإِنْسَانُ ضَلْفٌ لَا هَبْنَهُ	يُقِيمُ قَبِيْلًا بِمُيَمِّهِمْ ثُمَّ يَرْحَلُ

شیخ صدوق - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: حضرت عیسی بن مریم علیه السلام گشت به قبری که صاحب آن قبر را عذاب می‌کردند، پس از یک سال دیگر دوباره حضرت عیسی از آن جا عبور کرد، دید عذاب از صاحب آن قبر برداشته شد؛ پس گفت: ای پروردگار من! من گشتم به این قبر در سال گذشته دیدم صاحبش در عذاب بود و امسال که بر او گشتم می‌بینم عذاب از او برداشته شده! ^{۱۵}

پس وحی رسید به عیسی علیه السلام که: یا روح الله از برای صاحب این قبر فرزند صالحی بود که به حد بیوغ رسید؛ پس راهی را اصلاح و درست کرد و یتیمی را پناه و جای داد؛ پس من امر دیدم که او را به سبب این عمل که فرزندش بها آورد.

۱۵. ترجمه شده: اگر کارهای خود دوستی انتخاب کن، همانا همین شخص موفقی عمل است و چاره‌ای نیست پس از مرگ آماده کنی پس راهی پوزی که انسان را خلا می‌بخشد و او می‌بخشد اگر به کاری مشغول هستی چاره خودی خودی خدا را است معین باشی هرگز پس از مرگ و قبل از آن جز عمل محسن صاحب تو نخواهد بود. الله یا برای اشالی مهمل خویشی حجاب و مدنی در پس آنها مانند عیسی کج می‌کند آملی شیخ صفی‌زاده رحمته الله علیه ۵-۶۶ ج ۴ طبع.

۱۶. بخارج رحمته الله علیه ۷۲۰ ج ۸ ط ۱۵

فَصْلٌ

✓ یکی از منازل هولتای آخرت «قیامت» است

که هَوْلش عظیم، بلکه از هر هَوْل اعظم و فَرْغش فَرْغِ اکبر است و حق تعالی در وصف آن فرموده: **ثَلَاثًا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْثَةٌ** «سه گین و گریب و عظیم است قیامت از حیث شتاند و هولهای آن در آسمانها و زمین، یسی؛ بر اهل آن‌ها از ملائکه و جن و انس، نباید شما را مگر ناگهان».

قصب راوندی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: حضرت عیسی علیه السلام از جبرئیل پرسید: کی قیامت برپا خواهد شد؟ جبرئیل چون اسم قیامت شنید برره گرفت او را به حدی که افتاد و غش کرد؛ پس چون به حال آمد گفت: **يا رُوحَ اللَّهِ** نیست مسئول به امر قیامت اعلم از سائل، پس آیه شریفه را که ذکر شد خواند.^۱

و شیخ جنیل عی بن ابراهیم قاضی رحمته الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشسته بود و جبرئیل برد آن حضرت بود که ساگاه مظهر جبرئیل به جانب آسمان افتاد پس رنگش تغییر کرد از ترس به حدی که مانند رعدان

شدا پس خود را چسباند به رسول خدا ﷺ و به آن حضرت پناه برد.
 پس حضرت رسول نظر افکند به آنجا که جبرئیل نفرش افتاده بود دید ملکی را که
 پر کرده مشرق و مغرب را که گویا قاب زمین است، پس آن ملک رو کرد به پیغمبر ﷺ
 و گفت: یا محمدا! ﷺ، من رسول خدایم به سوی تو که تو را مختار سازم که پادشاه
 باشی و رسول، بهتر است به سوی تو، یا بنده باشی و رسول؟ پس حضرت التفات کرد
 به سوی جبرئیل، دید رنگش به حال اوّل برگشته و به حال آمده، جبرئیل عرض کرد:
 منکه احیار کنید که بنده و رسول باشید پس پیغمبر ﷺ گفت: می‌خواهم بنده و
 رسول باشم، پس آن ملک پای راست را بلند کرد و گذاشت در میان آسمان شپ و پای
 چپ را بلند کرد و گذاشت در آسمان دوم بعد از آن پای راست را گذاشت در آسمان
 سوم؛ به همین محور رفت تا آسمان هفتم.

هر آسمان را یک گام خود کرد و هر چه بالا رفت کوچک شد تا آن که به اندازه مرغ
 کوچکی شد. پس حضرت رو به جبرئیل کرد و فرمود: همانا مشاهده کردم از تو درس
 شنیدنی و ندیدم چیزی را که من بیشتر ترسانیده باشم از تغییر کردن رنگ من؟! جبرئیل
 گفت: یا رسول الله! هر ملامت معرما، آیا دانستید که این ملک کج بود؟ این اسرافیل
 صاحب الزبده بود و از رمای که حق تعالی آسمانها و زمین را خلق فرمود از مکن
 خود پائین می‌آمده، چون من او را دیدم که به سوی زمین می‌آید، گمان کردم که آمده
 است برای برپا کردن قیامت پس از ترس قیامت رنگم چنان تغییر کرد که مشاهده
 فرمودید. پس چون دیدم که برای امر قیامت می‌آمده بلکه حق تعالی چون شما را
 برگزیده به جهت بزرگی شما او را به برد شما فرستاده، رنگم به حال اول آمد و تقسم به
 سوی من برگشته الخیر^۱

و در روایی است که: می‌ست ملک مقرّبی و به آسمانی و به زمینی و به پادی و به کوهی و

۱. سید مراد بن جواد که مری و سها و بی‌خبر پائین می‌آمده به این نحوی که اینجا آمده، تا سلاطین انباشته باشد با پائین آمدن او با
 جبرائیل و میکائیل برای اخلاص قوم بوط یا بخواهی و الله اعلم بالصواب

نه صحرایی و نه دره‌ای مگر این که بترسد از روز جمعه، برای آن که قیامت برپا می‌شود در آن^۱

فقیر گویند شاید ترسیدن آسمان و زمین و سایر چیزها که ذکر شد، ترسیدن اهل آنها و موکلبین آنها باشد چنان چه مفسرین در معنی آیه تَقَنَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^۲ گفته‌اند.

و روایت شده که: چون حضرت رسول ﷺ قیامت را ذکر می‌نمود، شدید می‌شد صوت آن حضرت و سرح می‌شد رحسار آن جناب.

و شیخ مفید در «ارشاد» نقل کرده که چون حضرت رسول ﷺ از عزوة تبوک به مدینه مراجعت فرمود، رسید به خدمت آن حضرت «عمرو بن معدی کرب»؛ حضرت به او فرمود: اسلام ببور ای عمرو! تا خدا تو را ایمن گرداند از فرع اکبر، یعنی: ترسی که برگترین ترسهاست. «عمرو» گفت: ای محمدا ﷺ فرع اکبر کدام است؟! من کسی هستم که ترس بر من وارد نمی‌شود.

مؤلفه گوید: از این کلام معلوم می‌شود دلیری و قوت قلب «عمرو»؛ و نقل شده که او از شجاعت^۳ نامی روزگار بوده و فتوح فتح، بسیاری از آن بر دست او واقع شده و شمشیر او «صمصمه» معروف بود، وقتی با آن به یک ضربت تمام قوالم^۴ شتر را از هم جدا کرد و «عمر بن الخطاب» در زمان خلافت خود از او خواستن کرد که آن شمشیر را نشانی او دهد، «عمرو» آن را حاضر کرد، «عمر» آن را کشید و بر محلی رد که تیزی آن را امتحان کند ادا اثر نکرد.

عمر آن را دور افکند و گفت: این چیزی نیست عمرو گفت: ای امیرا شما از من شمشیر طلبیدید به بازویی که آن شمشیر را می‌زد.^۵

۱. سوره ۷۷ - آیه ۱۸، تفسیر مجمع البیان ج ۴، ۵۰۶ طبع رحلی

۲. سوره ۷۷ - آیه ۵۹، ۵۸ ط ج ۱

۳. چهار دست و پا.

۴. دلاورین

۵. در مآلک در حاشیه آورده: «و حاشا الشیخ أن یزجره یزجرهم و لیس یقتل إلا فی یوم یحضر» [هائست شمشیر من است که به اسن و لژک نمود می‌بخشد و می‌نزد و جز در دست یحیون عمل نمی‌کند] ترجمه از مؤلف نیست

«عمرو» از سخن «عمرو» بدش آمد و او را عتاب کرد و به قولی او را برد.
و بالجمله چون «عمرو» گفت: من از فرع انجیز می ترسم، حضرت رسول ﷺ فرمود: «ای عمرو! چنین نیست که گمان کرده‌ای؛ همانا صیحه‌ای رنه شود بر مردم، یک صیحه‌ای که باقی بماند میتی مگر آن که رنه شود و بماند رندمای مگر آن که بعید، مگر آنها که خدا خواسته بعیدند پس یک صیحه دیگر بر پیش رنه شود که تمامی رنه می‌شود و صف بکشند و آسمان شکافته شود و کوهها متلاشی و پراکنده شود و یارها از آتش جهنم جدا شود و مانند کوهها و افکنده شود؛ پس نمائد صاحب روحی مگر آن که دلش کنده شود و گناهش را یاد کند و مشغول به خود شود مگر کسانی که خدا خواسته باشد؛ پس کجایی تو ای عمرو از این؟» عمرو گفت: همانا من می‌شوم امری را که عظیم و بزرگ است^۱ پس ایمان آورده خدا و رسول را فرمود خود.

و بالجمله، روایات در این باب بسیار است که از همگی استفاده می‌شود که: هول قیامت بسیار بزرگ است و به حدی قیامت هولناک است که اموات و مردگان در عالم برخ و قبر بیر هول و وحشت آن را دارند به نحوی که بعضی از مردگان که به دعای اولیاء خدا رنده شده‌اند دیده شده که موهایشان تمام سفید بوده؛ سبب سپیدی موی آنها را پرسیدند گفتند ما را وقتی که امر کردند به رنده شدن، گمان کردیم که قیامت برپا شده و از وحشت و هول قیامت تمامی موهای ما سفید شد^۲.

اینک ما در اینجا ذکر می‌کنیم بعض چیزهایی را که سبب تحلیص از شدائد قیامت و یمنی از فرع اکبر خواهد بود و آنها ده امر است:

اول: روایت شده است؛ هر که بخواند سوره «یوسف» ﷻ در هر روز یا در هر شب، روز قیامت که مبعوث شود جمالش مانند جمال یوسف ﷻ باشد، و برسد به او فرع و ترسی، روز قیامت.^۳

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است؛ هر که بخواند سوره «دخان» را در نمازهای فریضه و نافله حق تعالی او را مبعوث فرماید در جمله [شمار] آنهایی که ایمن و بی ترسد.^۱

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است؛ هر که بخواند سوره «احقاف» را در هر شب یا در هر جمعه، برسد به او ترسی در دنیا و یمن گرداند حق تعالی او را از ترس روز قیامت.^۲

و نیز از آن حضرت منقول است؛ هر که بخواند سوره «والعصر» را در نمازهای نافله خود، مبعوث شود روز قیامت با صورت سفید و روشن، و دهانش به خنده گشوده باشد و چشمش روشن باشد تا داخل بهشت شود.^۳

سوم شیخ کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود، هر که احترام و تعظیم کند کسی را که در اسلام موی خود را سپید کرده باشد، ایمن گرداند حق تعالی او را از فرع و ترس روز قیامت.^۴

سوم و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود؛ هر که بمیرد در راه مکه حوله در وقت رختن باشد یا در ولت برگشتی، یمن و بی ترس گردد از فرع اکبر یعنی ترس بزرگ روز قیامت.^۵

و شیخ صدوق از آن حضرت روایت کرده که فرمود؛ هر که بمیرد در یکی از دو حرم، یعنی حرم مکه و حرم مدینه - رَاَدَ هَذَا اللَّهُ تَعَالَى شَرَفًا وَ تَعْظِيمًا - خداوند مبعوث فرماید او را از جمله آنهایی که ایمن و بی ترسد.^۶

شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود؛ هر که دفن شود در حرم - یعنی مکه معظمه - یمن گردد از فرع اکبر.^۷

۱. چهار ج ۷ ص ۲۹۵، ج ۵ ص ۲۶.

۲. چهار ج ۷ ص ۲۹۵، ج ۵ ص ۲۶.

۳. چهار ج ۷ ص ۲۹۵، ج ۵ ص ۲۶.

۴. چهار ج ۷ ص ۲۹۵، ج ۵ ص ۲۶. «وَلَمَّا شَهِدَ مِنَ الْأَسْلَابِ أَمَّنَهُ اللَّهُ مِنْ لَزَعِ عَذَابِ النَّارِ».

۵. چهار ج ۷ ص ۲۹۵، ج ۵ ص ۲۶. «وَلَمَّا شَهِدَ مِنَ الْأَسْلَابِ أَمَّنَهُ اللَّهُ مِنْ لَزَعِ عَذَابِ النَّارِ».

۶. چهار ج ۷ ص ۲۹۵، ج ۵ ص ۲۶. «وَلَمَّا شَهِدَ مِنَ الْأَسْلَابِ أَمَّنَهُ اللَّهُ مِنْ لَزَعِ عَذَابِ النَّارِ».

۷. چهار ج ۷ ص ۲۹۵، ج ۵ ص ۲۶. «وَلَمَّا شَهِدَ مِنَ الْأَسْلَابِ أَمَّنَهُ اللَّهُ مِنْ لَزَعِ عَذَابِ النَّارِ».

مؤلف گوید در خصوص قضاء حوائج برادران دیسی روایات بسیار نقل شده؛ از جمله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: کسی که برود پی حاجت برادر مسلمان خود، حق تعالی او را در سایه هفتاد و پنج هزار فرشته تراورد، و برسد قدمی مگر آن که بنویسد برای او حسه‌ای و محو فرماید از او سیئه‌ای، و بالا برد برای او درجه‌ای، و چون فارغ شود از حاجت او بنویسد برای او اجر کسی که حجه و عمره بجا آورده باشد.^۱

و از حضرت صادق علیه السلام مقبول است که: «قضاء حاجت مرد مؤمنی انقضت است از حجه و حجه و حجه و شمره داده هیچ^۲»

و روایت شده که در بی‌اسرائیل هرگاه عایدی به مهایت عبادت می‌رسید اختیار می‌کرد از همه عبادات، کوشش و سعی کردن در حاجتهای مردم را.^۳

و شیخ جلیس، «شاذان بن جبرئیل قمی» روایت کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در شب معراج پی کلمات را دید که بر در دوم بهشت نوشته شده: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. از برای هر چهری حبه‌ای است و حبه سرور در آخرت چهار حاصل است: دست مائیس بر سر بیمان، و مهره‌ای کردن بر بیوه‌ران، و رفتن پی حاجت مؤمن، و تعهد و پرستاری از فقیران و مسکینان^۴ اَللّٰهُ غَيْرُ ذَلِكَ بَدَدَ عِلْمًا و بررگان دین خیلی اهتمام در قضاء حوائج مؤمنین داشتند و حکایاتی از ایشان در این باب نقل شده که جای نقلش نیست.

دهم شیخ گلپس از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده: که هر که بیدید مرد قبر برادر خود و بگردد دست خود بر قبر و بخواند: «إِنَّا نَرْفَعُكَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» را هفت مرتبه، ایمن گردد روز قرق اکبر^۵

۱. ج ۱ ص ۲۴۲ ج ۲ ص ۴۷. رسول کافی ۱۹۱/۳ باب التمس فی حاجه للمومن ج ۳

۲. ج ۱ ص ۱۴۲ ج ۲ ص ۴۷۵ باب حدیث ۴ هر حدیث ۵ همین صفحه از امام صادق علیه السلام نقل شده که: برآورده‌ن بیاز برادر مومن از هزار حج قبول شده و ارادی هزار برده از راه خدا و فرشتانی هزار اسبه به رین و اسبش برای چهار، و برادر است

۳. رسول کافی ۱۹۱ ص ۱۹ باب التمس فی حاجه للمومن ج ۳ ص ۴۷ در نسخه دیگر خط (ت).

۴. فصل شاذان بن جبرئیل ص ۵۰. حنه بخار ۴۴۱/۱ ص ۲۳ ج ۲

۵. ج ۱ ص ۲۰۶ ج ۲ ص ۵۸ ج ۲ ص ۲۹۵

مؤلف گوید: در روایت دیگر است که رو به قبله کند و دست بگدازد روی قبر، و این ایمن بودن از ترس بررگ روز قیامت ممکن است برای خواننده باشد چنانچه ظاهر خبر است و محتمل است برای میت باشد چنانچه از بعضی روایات ظاهر می شود.

و این فقیر بیدم در مجموعه‌ای که شیخ اجل آقا، «ابوعبدالله محمد بن مکی عاملی»، معروف به «شیخ شهید» به زیارت قبر استاد خود شیخ اجل عالم فخر المحققین نجف آیه الله علامه حلی (رضوان الله علیه لجمعین) آمد و گفت: سق می کنم از صاحب این قبر، و او نقل کرد از والد ماجدش به سید خود از امام رضا علیه السلام که هر که زیارت کند قبر برادر مؤمن خود را و بخواند مرد او سوره قدر را و بگوید: «اَللّهُمَّ جَابِ الْاَرْضَ عَنْ جُؤُوبِهِمْ وَ صَاعِدِ اِلَيْكَ اَرْوَاحَهُمْ وَ زِدْهُمْ مِنْكَ رِضْوَانًا وَ اَسْكِنُ الْاَنْهَارَ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا نَصَبَ بِهِ وَ خَشَتُهُمْ وَ تُؤْبِسُ وَ خَشَتُهُمْ، اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، ایمن شود از فرع اکبر، خواننده و میت.^۱

مؤلف گوید: قبر «فخرالمحققین» بایر آنچه از کلام مجلسی اول در شرح فقیه ظاهر می شود در نجف اشرف است، و شاید نزدیک قبر والدش علامه (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) در ایوان مطهر باشد.

فَصْلٌ

✓ یکی از جاهای هولناک قیامت ساعتی است که آدمی از قبر خود بیرون آید و این ساعت یکی از آن سه ساعتی است که سخت‌ترین ساعات و وحشتناک‌ترین آنها است بر فرزندان آدم.^۱

حق تعالی در سوره سارج فرموده: فَذَرْنَهُمْ يَلْغَوْنَ فِي الْحَيَاةِ وَنُفْسُهُمْ فِي آخِرِ السُّورَةِ^۲ «یعنی بگذار پشانی که وارد شوند در باطل خود و بازی کنند، تا ملاقات کند روز خود را؛ آن روزی که موعود شده‌اند؛ روزی که بیرون آید از قبرهایشان در حالی که شتاب کننده باشند که گویا به سوی غلغله برپا شده سرعت می‌کند، چنان‌که شکر پراکنده که غلغله خود را برپا ببینند به جانب آن شتاب‌کنان روند، در حالی که چشمهایشان فرو افتاده که نمی‌توانند از هول نظر کنند و فرو گرفته پشانی را جواری. این است آن روزی که بودند وعده داده می‌شدیم به آن ترسانیده می‌شدند»

از ابن مسعود روایت شده که گفت: من ششسته بودم در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آن جناب فرمود: همانا در قیامت پناه موقعی است، هر موقعی

۱- بهار ج ۲ ص ۱۰۳ روایت ۱۸ و ۱۹

۲- سوره ۷۸ آیه ۳۷ به بعد، بقره آیه ۱۰۰ - عَمَّا يَلْفُكُمُ الَّذِي يُرْعِدُونَ يَوْمَ يُدْعَىٰ إِلَىٰ الْإِخْلَاقِ يَوْمَ يُؤْتَىٰ يَوْمَ الْوَعْدِ

نفسی یروضون، حقیقاً بحسارهم ترغیبهم و لا یلک التوبه الذی کانوا یومنون.

هزار سال؛ آن موقع بیرون آمدن از قبر است که حبس می‌شوند هزار سال ب پس برهنه و پای برهنه با حال گرسنگی و تشنگی، پس هر که بیرون آید از قبر خود در حالی که ایمان داشته باشد به خدا و به بهشت و دوزخ و بقا و حساب و قیامت و غیره، [قرار گرفته] به حد، باشد و تصدیق کرده باشد پیغمبرش را و آنچه را که از جانب حد آمده، نجات خواهد یافت از گرسنگی و تشنگی.^۱

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاء فرمود: **وذلك يوم يجمع الله فيه الأولين والآخرين بينان الحساب وجرء الأعمال خضوعاً لربهم فذا النجم العرق و رجفت بهم الأرض و احسبهم حالاً من وجد لقدميه مؤصفاً و يسقطه شمساً** «وصف کرد آن حضرت رور قیامت را و بیرون آمدن مردم از قبرها» فرموده که: آن روری است که جمع می‌فرماید حق تعالی در آن، خلق اولین و آخرین را برای رسیدگی به حساب یمن به دقت و صافش، و جز دادن ایشان را موافق اعمالشان، و حال مردم در آن رور به این نحو است که حاصص و عروث ایستاده‌اند، و عرقهای ایشان تا دهنهای ایشان رسیده و زمین یمن را به سختی و شدت می‌چیناند، و از همگی مردم حال آن کسی بهتر است که برای قدمهای او جایی باشد و به قدری که بخواهد نفس بکشد محسوس نفس داشته باشد.

و شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: مثلی مردم، رور قیامت در وقتی که ایستاده‌اند برای امر پروردگار عالمین، مانند تیر است در ترکش؛^۲ یعنی همچنان که تیرها را دسته کرده در ترکش جای می‌دهند به حدی که از تنگی جای تکی نمی‌خورند، همین طور جای آدمی نیز تنگ است در آن رور به حدی که بیست از برای او مگر موضع قدم او، و قدرت ندارد که از محل خود جدا شود.

و بالجمله این موافق، موقعی است عظیم و شایسته است در اینجا ذکر کنیم چند خبری در حال بعضی اشخاص در وقت بیرون آمدن ایشان از قبرشان.

۱. نهج البلاء فیهم الاسلام ص ۲۹۱، ج ۷ ص ۱۹.

۲. ج ۷ ص ۱۶۱، ج ۷ ص ۱۶۱.

۳. روضة القادر ۱۳۰، ص ۱۶۱، ج ۷ ص ۱۶۱.

● اول

«شیخ صدوق» روایت کرده از ابن عباس از حضرت رسول ﷺ که آن حضرت فرمود: شک نکنید در فضل عی بن ابی طالب علیه السلام بر آنکه بخته شود روز قیامت از قبر خود و در گردن او طولی باشد از آتش که در آن سیصد شعبه باشد که بر هر شعبه از آن شیطانی باشد که روتش کند در روی او و آب دهی افکند در صورت او.^۱

● دوم

شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: خداوند تبارک و تعالی برانگیزاند روز قیامت مردمانی را از قبرهایشان که بسته شده باشد دستهایشان به گردنهایشان به حدی که قدرت نداشته باشد که بگیرد به دستهایشان به اندازه یک سر انگشت، با ایشان ملائکه باشند که سرورشان کنند یحیی بن سرورشان سختی بگویند. «این اشخاص کسانی هستند که منع کردند خیر کسی از خیر بسیار! اینها اشخاصی هستند که حق تعالی به ایشان عطا داده پس منع کردند ایشان حق خدا را که در اموالشان بود»^۲

● سوم

شیخ صدوق روایت کرده از حضرت رسول ﷺ در حدیث طولانی که: «اگر که تمامی و سخن چپس کند مابین دو نفر مسلط کند حق تعالی بر او در قبرش آتشی که بسوزاند او را تا روز قیامت؛ پس چون از قبر خود بیرون آید مسلط فرماید حق تعالی بر او مار سیاه پررنگی که گوشت او را به دندان یکد تا داخل جهنم شود»^۳

● چهارم

و نیز از آن حضرت روایت کرده که: هر که پُر کند چشم خود را از نگاه کردن به روی

۱- مدار ج ۷ ص ۱۹۷ ب ۳۷، ترجمه و ترویج کالی ۱۳۷۱، ۱۳۷۲

۲- مدار ج ۷ ص ۳۶۱ ب ۳۵

۳- مدار ۷۱۳۶۷

نامحرم، حق تعالی محشور فرماید او را روز قیامت در حالی که میج دور کرده باشد او را به میخهای آتشی، تا حق تعالی حکم فرماید مابین مردم، پس امر شود که او را ببرد به آتش.^۱

● پنجم

و میر از آن حضرت - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - روایت کرده که فرمود: شَرِبْتُ الْخَمْرَ محشور می‌شود روز قیامت در حالی که رویش سیاه و چشمهایش کبود باشد و مایل و کج شده باشد کج دهانش، و جاری باشد آب دهانش، و بیرون کرده باشد رهاش را از قفایش.^۲ و در «علم الیقین» محدث فیض است که روایت شده در صحیح که: شَرِبْتُ الْخَمْرَ محشور می‌شود روز قیامت در حالی که کورهای در گردنش است و قبح در دستش و بویش گندیده‌تر است از هر مرداری که بر روی زمین است، لعنت می‌کند او را هر که می‌گذرد بر او از خلایق.

● ششم

شیخ صدوق از حضرت رسول ﷺ روایت کرده که فرمود: می‌آید روز قیامت شخص دورو در حالی که بیرون کرده رهاش را از قفای خود، و یک ربی دیگر است برای او که بیرون آورده از پیش‌رو در حالی که شعله می‌کشند از آتش تا فروخته کند جسد او را؛ پس گفته شود این است آن کسی که در دنیا دورو و پویان بوده؛ و شناخته می‌شود به این روز قیامت.^۳

و بیستم ما قبل

نگریستن گریستن آرد بهار

دیده را یوسفند و دل را ترک

منگر درستان که آخر گسار

شاهدان زمانه خور و بزرگ

۲. بهار ج ۷ ص ۶۸ ب ۵ از ج ۱۲۲

۱. علقه الامثال ۲۲۸۱ تا حدیق.

۳. بهار ج ۷ ص ۶۸ ب ۱۳۰ ج ۱۳۰

جمع مفتول^۱ دل گسل باشد زلف مرغول^۲ غول دل باشد

و بدانکه چهرهایی که طالع است برای این موقوف، بسیار است و ما به چند چیز
از آن اشاره می‌کنیم:

● اول

در حدیث وارد شده که: هر که تشییع کند جنازه‌ای را، حق تعالی مؤکل فرماید بر او ملائکه‌ای که با یشان باشد راباتی^۳، تشییع کنند او را از قبرش تا محشرش.^۴

● دوم

«شیخ صدوق» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده: هر که بر طرف کند از مؤمنی اندوهی، حق تعالی بر طرف کند از او آندوه‌های آخرت را و بیرون آید از قبر خود در حالی که دشن خاک و سرد باشد.^۵

● سوم

«شیخ کلینی» و «صدوق» از «سیدر ضیروی» روایت کرده‌اند در جبر طولانی که گفت: فرمود حضرت صادق علیه السلام که: چون حق تعالی مؤمن را از قبرش بیرون آورد، بیرون شود با او مثالی؛ یعنی قالبی و کالبدی که پیش روی او باشد پس هر چه ببیند مؤمن هوس از هولهای رور قیامت، آن مثال به او گوید. آندوه‌هاک مشو و مترس و مزده باد تو را به سرور و کرامت از حق تعالی، و پیوسته او را بشارت دهد تا در مقام حساب؛ پس حق تعالی حساب کشد او را حساب آسانی و امر فرماید او را به بهشت، و آن مثال در جلو او باشد، پس مؤمن گوید به او، خدا رحمت کند تو را خوب رهیقی بودی برای

۱. موی پیچیده شده

۲. سیخ و تاب (مستند)

۳. بر وجهایی

۴. بهارج ۷ ص ۲۰۸ ج ۴

۵. بهارج ۷ ص ۱۹۸ ج ۴ به نقل از کتاب ج ۳ باب تطبیح قلوب المذنبین ص ۱۹۹ ج ۲۰۰ ص ۲۰۳ «مَنْ نَفَسَ عَنْ شَرِّهِمْ كَفَرَتْهُ نَفْسُ اللَّهِ

عَنْهُ كَرَبُ الْآخِرَةِ وَ مَرْجِعُ مَنْ شَرِّهُدَ كَمَا نَفَخَ اللَّهُ أَمَّهُ

من؛ بیرون آمدی با من از قبر من و پیوسته بشارت دادی مرا به سرور و کرامت از حق تعالی تا دیدم من آن را. پس تو کیستی؟^۱

گویند: من آن سرور و شادی هستم که تاحل کردی بر برادر مؤمن خود در دنیا! حق تعالی خلق فرموده مرا از آن تا بشارت دهم تو را.^۲

● چهارم

و نیز «شیخ کلیسی» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که بپوشد برادر مؤمن خود را لباس زمستانی یا تابستانی، خلق است بر حق تعالی که بپوشاند او را از جامه‌های بهشت، و آن که آسای کند بر او سختی‌های مرگ را، و گشاد کند بر او قبر او را و آن که وقتی که از قبر خود بیرون آید ملاقات کند ملائکه را به مزده؛ یعنی ملائکه او را مزده و بشارت دهد و اشاره به همین است آیه شریعه، وَ تَنْقِیْهِمُ الْعِلَاقَةَ هَذَا يَوْمَكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.^۳

● پنجم

«نسب بن طاووس» (ره) در کتاب «ایقالات» روایت کرده از حضرت رسول علیه السلام که: هر کسی که بگوید در ماه شعبان هزار مرتبه: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْغَافِقُونَ، بویسد حق تعالی برای او عبادت هزار سال و محو کند از او گناه هر روز سال، و بیرون بپاید از قبرش روز قیامت و رویش درختش باشد مانند ماه شب چهارده و از صدیقی بوشته شود.^۴

● ششم

خوانس دعای جوش کبیر است در اول شهر رمضان،^۵

۱- بخاری ج ۷ ص ۶۹۷ و ج ۶ ص ۶۸۵. مسند ابی یوسف ج ۱ ص ۱۹۰. باب ادخال السرور علی المؤمنین ج ۸ ص ۱۰.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۳۰۶ و ج ۱ ص ۱۳۸ و ج ۷ ص ۶۸۰. سوره ابراهیم ۴۲. و من غرر الحکایم یا ایها الموجود من کتب (و می گویند)

این (همین) روای است که وحله داده می‌شود. کتاب الاقبال ص ۶۸.

۳- بخاری ج ۶ ص ۳۸۲. تبارک فیصلت جوش کبیر و این که بدان است در حیات و وصفت

✓ حَتْمٌ ذِكْرُهُ حَتْمٌ

شایسته است که ما در اینجا یک چیزی که مناصب مقام است نقل کنیم و این فصل را به آن حتم کنیم:

شیخ اجل «امین الدین طبرسی» (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ) در «مجمع البیان» نقل کرده از «برام بن عازب» که گفت: ششسته بود «مُعَاذُ بْنُ جَبَل» نزد یک حضرت رسول ﷺ در منزل «أَبِي أَيُّوبَ الْأَمَّارِيِّ»، پس «مُعَاذٌ» گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ! خبر ده از قُبْحِ حَقِّ تَعَالَى «يَوْمَ يُنْفَخُ الْبُيُوتُ لِلصُّبُورِ فَنَأْتُونَ أَقْوَابًا، الْآيَاتُ»^۱ یعنی، روزی که دمیده شود در صور، پس بپایید شما فوج فوج؟

حضرت فرمود: ای معاذ! سؤال کردی از امر عظیمی، پس رها کرد^۲ چشمهای خود را، پس فرمود: محشور شوند ده صنف از امت من متفرق و پراکنده که خداوند چنان کرده باشد ایشان را از مسلمانان، و تغییر داده باشد صورتشان را به بن صورتها؛

اول: بعضی به صورت پورینه باشند.

دوم: بعضی به صورت خوکها.

سوم: بعضی لگوسار باشند، به این طریق که پاهایشان از بالا و صورتهایشان از زیر و بکشند ایشان را به صورتها به محشر.

چهارم: بعضی کور باشند که رفت و آمد کنند.

پنجم: بعضی کران و گنگان باشند که چیز فهم نکنند.

ششم: بعضی بمکند رانهایشان را پس روان باشند چرک از دهانشان عوض آب دهانشان به نحوی که پلید شمرند ایشان را آنخاصی که در قیامت جمع شده اند.

هفتم: بعضی بریده باشند دستها و پاهایشان.

هشتم: بعضی آویخته باشند به تنه های درخت آتشی.

نهم: بعضی گندیده تر باشند از مُرْجَر

دهم: بعضی پوشیده باشند جُبهه‌های تمام و دراز از قطران^۱ که تمام اتمام پیش ر گرفته باشد و چسبیده باشد به پوستهای ایشان.

۸- پس آنهایی که به صورت پوزیم‌لنه ایشان اشخاصی هستند که سخن‌چینی و بغامی می‌کنند.

۹- و آنهایی که به صورت خوکها باشند ایشانند اهل سُخت، یعنی: کسبهای حرام مثل رشوه.

۱۰- و افا آنانکه نگوسارند پس خوردن‌گان ربا می‌باشد.

۱۱- و آنانکه کورند کسانی هستند که به جور حکم می‌کنند.

۱۲- و آنانکه گر و گنگ می‌باشند اشخاصی هستند که به عملهای خود مُجب می‌کنند.

۱۳- و آنانی که می‌کنند ربا، پیش را علف و قاصیانف که افعالشان مخالف است با اقوالشان.

۱۴- و آنانکه دستهای و پاهایشان بریده است کسانی باشند که اذیت می‌کنند همسایگان را.

۱۵- و آنانکه به دار آتشی آویخته شده‌اند کسانی هستند که سعادت و سخن‌چینی می‌کنند برای مردم برد سلطان.

۱۶- و آنانکه گندیده‌ترند از مردار، اشخاصی هستند که بهره می‌برند از شهوات و بذات و مع می‌کنند حق خدا را که در اموالشان است.

۱۷- و آنانکه پوشیده‌اند جُبهه‌هایی از قطران، پس ایشانند اهل فخر و کبر.^۲

فَصْلٌ

✓ یکی از مواضع مبهوله قیامت مولف میزان و سنجیدن اعمال است

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي أَوَّلِ سُورَةِ الْأَعْرَافِ: وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ظَلَمَ مِثْرَةَ^۱ فَاَوْزَنَهُمْ^۲ هُمْ الْمُظْلِمُونَ. وَ مَنْ هَفُتْ مِثْرَةَ^۳ فَاَوْزَنَهُ^۴ الَّذِينَ هَسَبُوا^۵ أَنْفُسَهُمْ بِهَا عَمَلُوا بِأَيَاتِنَا يُظْلِمُونَ^۶. یعنی: وری و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است، پس هر که سنگین باشد ترازوهای او یعنی حسنات او پس ایشانند رستگاران، و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند که ریاء کردند جانهای خود را به سبب آنچه بودند که به آیات ما ظالم می کردند یعنی: انکار می کردند عوض آن که تصدیق کنند.

و در سورة «قارعه» فرمود: الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ (تا آخر سورة)، قارعه یعنی: قیامت به جهت آن که می گوید دنیا را به فزع و ترس؛ پس معنی چنین باشد «قیامت [قارعه] و چیست قیامت [قارعه]؟ و چه داد کرد تو را که چیست آن؟ روری که می باشد مردم مانند پروانه پراکنده، و می باشند کوهها مانند پشم رنگ شده و حلأجی شده؛ پس اما آن که گزاف آمد سنجیده هایش - یعنی: حسنات و خیراتش - پس او در عیشی است

۱- مفسرین گفته اند: سبب آن که میزان را به سببه جمع حل تعالی ذکر فرموده می شود آن باشد که هر نوع از انواع طاعتات را میزانی باشد، و می شود نوع جمع موزون باشد، یعنی اعمال سنجیده او، مثلاً.

پسندیده و اما آن که سبک آمد سنجیده‌هایش پس ماوایش هاویه است و چه ثانا کرد
تو ر که چیست هاویه؟ آن آتشی است بسیار سوزنده.

بدانکه: برای سنگین کردن میزان اعمال شاید هیچ عملی مثل صلوات بر حضرت رسول
وال (ان جاب) (صلواتُ الله علیهم اجمعین) و مثل حُسنِ خُلق نباشد، و من در اینجا به ذکر
چند حیر در فضیلت صلوات، و سه روایت با چند حکایت در حُسنِ خُلقِ کتابِ خود را
ریخت می‌دهم.

✓ الف. اخبار در فضل صلوات

۱ [شیخ کلیسی (رحمةُ الله علیه) به سند معتبر روایت کرد که حضرت امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمودند: گذاشته نمی‌شود در میزان چیزی سنگین‌تر از صلوات
بر محمد و آل محمد (صلواتُ الله علیهم اجمعین)، و همانا گذاشته می‌شود اعمال
شخص در میزان پس سبک باشد میزانش، پس بیرون آورند صلوات را و بگذارند در
میزانش پس سنگین شود میزانش.^۱

۲ [از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) مروی است که فرموده من رور قیامت نرد میزانم، پس هر
که گناهانش بسیار باشد که کفۀ سِنَانَش را سنگین کند، بیاورم من صلوات او ر که بر
من فرستاده، تا سنگین کنم به آن کفۀ حَسَنَانَش را.^۲

۳ [و نیز شیخ صدوق (رحمةُ الله علیه) از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) نقل کرده که فرمود:
هر که قبرت نباشته باشد بر چیزی که گناهانش را بر طرف کند، پس بسیار صلوات بر
محمد و آل محمد بفرستد که آن حراپ و ویران می‌کند گناهان را.^۳

۴ [از دعوات راوسی نقل است که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که صلوات بفرستد

۱. بحار ج ۹۴ ص ۳۹ و ۵۶، اصول کافی ۴۹۳/۲، ج ۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۲، ج ۱.

۲. بحار الانوار ۱۴ ص ۱۴۳ ج ۹۳ ص ۵۴، ج ۳۱. بحار الانوار ۱۴ ص ۱۴۳ ج ۹۳ ص ۵۴، ج ۳۱.

۳. بحار الانوار ۱۴ ص ۱۴۳ ج ۹۳ ص ۵۴، ج ۳۱. بحار الانوار ۱۴ ص ۱۴۳ ج ۹۳ ص ۵۴، ج ۳۱.

بر من هر روز سه مرتبه و در هر شب سه مرتبه از روی محبت و شوق به من، حق است بر خداوند - عزوجل - که پیامرزدگناهای او را که در آن شب و آن روز کرده است.^۱

۵ و نیز از آن حضرت روایت شده است که: در رؤیا دیدم عمویم حمزة بن عبدالمطلب و برادرش جعفر بن ابی طالب را که در پیش آنها طبعی است از نیندره، پس یک ساعتی از آن میں کردند، پس از آن، «اسیر» میشد به انگور، پس یک ساعتی از آن خوردند، پس از آن، انگور رطب شد، پس یک ساعتی از آن میل کردند، پس نزدیک ایشان رفتم و گفتم: پدرم فدای شما باد چه عمنی یافتید که از همه اعمال افضل باشد؟ گفتند: «پدری و مادران ما فدای تو باد، یافتیم ما افضل اعمال را صلوات بر تو، و سقایت آب، و محبت علی بن ابی طالب علیهما السلام».^۲

۶ و نیز از آن حضرت روایت شده است که: هر که صلوات بفرستد بر من در کتابی، پیوسته ملائکه برای او استغفار کنند مادامی که اسم من در آن کتاب است.^۳

۷ «شیخ کلینی» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هرگاه ذکر پیغمبر ﷺ شود، پس بسیار بفرستد صلوات بر او، پس به درستی که هر که صلوات بفرستد بر پیغمبر ﷺ یک مرتبه، صلوات بفرستد حق تعالی بر او هزار صلوات در هر صبح از ملائکه، و باقی همانند از مخلوقات الهی چیزی مگر آن که صلوات فرستد بر آن بنده به جهت صلوات خدا و صلوات ملائکه اش، پس کسی که رعیت نکند در پس^۴، پس او جاهلی است معرور که بیزار است از او خدا و رسول و اهل بیتش.^۵

فقیر گوید: شیخ صدوق در «منازل الأخبار» روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام در معنی: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُهَنِّئُونَ عَلَى النَّبِيِّ الْآيَةَ» که آن حضرت فرمود: صلوات از

۱. بحار ۱۹۳/۲، ج ۲۹، ص ۳۲.

۲. بحار ۱۹۳/۲، ج ۲۲، ص ۲۹، ج ۲۳.

۳. بحار ۱۹۳/۲، ج ۲۹، ص ۳۵.

۴. پس کسی که از این همه اهل تعالی و کتب و به این اوصاف نهد

۵. بحار ۹۳/۲، ص ۵۲، رسول کلینی ۳۹۲/۲ باب الحسنة على النبي و فعل به ج ۶

۹. شیخ کلیسی روایت کرده در ذیل بین صلوات عصر جمعه: **«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْأَزْهَرِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَعَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»**؛ هر که این صلوات را هفت مرتبه بگوید، خداوند رد کند بر او به عدد هر بنده حسنه‌ای و عملش در آن روز مقبول باشد، و بپاید در روز قیامت در حالی که مابین دیدگانش نوری باشد.^۱

۱۰. روایت شده که هر که بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید: **«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ»**، میرود تا امام قائم علیه السلام را درک نماید.^۲

✓ و اما روایات در **حُسن خُلق** پس چنین است :

● روایت او

از انس بن مالک منقول است که گفته وقتی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم و بر تن شریف آن جناب بُردی بود که حاشیه و کنار آن غبط و برّ بود، که ناگاه عربی بیابانی نزدیک آمد و رفتای آن حضرت را گرفت و سحت کشید، به نحوی که حاشیه رد، در بُی گرس آن جناب اثر کرد؛ پس گفت: ای محمّد! بار کن بر این دو شتر من از مالی که مرد توست، زیرا که آن مال خداست نه مال تو و نه مال پدر تو.

حضرت در جواب او سکوت نمود، نگاه فرمود، مال، مال خداست و من بنده خدا هستم؛ پس فرمود: آیا قصاص کنم از توای اعرابی؟
گفت: نه.

حضرت فرمود: چرا؟

گفت: زیرا که شبهه و خُلق تو آن است که بدی را به بدی مکافات نکسی.
حضرت خندید و امر فرمود که بر یک شتر او جو بار کردند و بر شتر دیگرش خرما،

۱. کلیسی ۳۳۷/۳ ج ۱ ص ۱۵۸

۲. جمال الأسبوع، ۳۳۵ ص ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳

و به او مرحمت فرمود^۱

مؤلف گوید: که ذکر کردن من این روایت را در این مقام به جهت تبرک و تیتیم است
به برای بیان حسن خلقی حضرت رسول ﷺ یا ائمه هدی علیهم السلام، زیرا که شخصی را که
حق تعالی در قرآن کریم به «خلق عظیم» یاد فرماید و علمای عریقین در سیرت و
حصال حمیدهای کتابها نوشته باشند و عُنُوی^۲ از اُغْشَر آن را احصاء نموده باشند
دیگر چیز نوشتن من در این باب سماجت^۳ است.

وَلَقَدْ أَخَذَ مَنْ لَازَ:

وَالْعَرِيقِينَ مِنَ غَرْبٍ وَمِنْ مَجْمُ	شَهِدُوا سَيِّدَ الْكَوَلِينَ وَالْثَّقَلِينَ
وَلَمْ يَدَانُوهُ فِی عِلْمٍ وَلَا كَرَمٍ	لَازَى النَّبِیَّتِیْنِ فِی خُلُقٍ وَفِی حُسْنِ
عُرْفًا مِنَ الْبَحْرِ أَوْشَفَ مِنَ الدِّیَمِ	وَلَقَدْهُمْ مِنَ رَسُولِ اللَّهِ مُتَمَسِّ
ثُمَّ اضْطَفَاءَ حَبِیْبًا بَارِئًا نَسَمِ	وَهُوَ الْبَرِّ تَمَّ مَعْنَاهُ وَصُورَتُهُ
فَجَوَّهَرَ الْحُسْنَیْنَ فِیهِ غَیْرُ مُتَقَسِّمِ	مُنَزَّةٌ عَنْ ضَرْبٍ فِی تَحَابُّیْنِ
وَأَمَّ حَیْزُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ	فَسَبَّحَ الْعِلْمُ فِیهِ آدَمُ بِشَمْسِ

● روایت دوم

از «عصام بن المصطلق شامی» نقل شده که گفت: وقتی داخل مدینه مصطفیه شدم
دیدم حسین بن علی علیهما السلام را، پس به حجب آورد مرا روش بیکو و مظهر پاکیزه او، پس
حسد واداشت مرا که ظاهر کنم آن بعض و عداوتی که در سینه داشتم از پدر او.

۱. مغنیة البحار ج ۱ ص ۲۱۳ مادة خلقی طبعات الکتاب ۲۵۸/۱

۲. عُنُوی و بی شرمی

۳. مغنیة البحار ج ۱ ص ۲۱۱ مادة خلقی. این کتاب را به یحیی بن سید و در کتاب حیات عظیمه به دستگاه محمد و قرآن، ص ۲۸۲
به شرح ترجمه شده است:

در عیلم و کسرم او را سرگز سرمند پنداری
یک لحظه را آب سحر پیدا سطرایی از پنداری
چون نقطه و چون شکیله در فانتس و در سرهای
و آنگاه حبیبش خواراند آن حقایق انس و جان
پس آیتی از وحدت در گوهر عیش خوران

او از حسد و طعنه‌وران در خلق به و در سر
هر یک از رسول الله خواهند گید سرچشمه
صف پسته به پیش وی هر دسته به جای خویش
پس دوست که کامل کرد هم معنی و صورت را
هستاد نسیم او را در حسن خداوندانی

پس نزدیک شدم و گفتم: تویی پسر ابوتراب؟ - معصوم باشد که اهل شام از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به «ابی تراب» تعبیر می‌کردند و گمان می‌کردند که به این اسم، تنقیمی آن جناب می‌کند و حال آن که هر وقت «ابوتراب» می‌گفتند، گویا خُلی^۱ و خُلل^۲ به آن حضرت می‌پوشانیدند - بالجمله «عصام» گفت:

گفتم به امام حسین علیه السلام تویی پسر ابوتراب؟ فرمود: بلی.

فَيَا لَيْتُ فِی شَیْئِهِ وَ شَیْئِهِ أَبِیهِ یَمِیْ هَرَّ جِهْ تَوَاسِیْهُمْ دُشْنَام وَ نَاسِزَا بَهْ اَنْ حَصْرَتْ وَ پندرش گشما فَنَظَرِ اِلَیْ نَظَرَةً شَاطِطٍ رَوَّوْفٍ. پس نظری از روی عصوف و مهربانی بر من کرد و فرمود: اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. خُبِّ الْعَفْوِ اَنْزَ بِالْعَفْوِ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِیْنِ - اِلَیْ قَوْلِهِ تَعَالٰی - ثُمَّ لَا یُفْصِرُوْنَ.^۳

و این آیات اشاره است به مکارم اخلاق که حق تعالی پیمبرش را به آن تأدیب فرمود؛ از جمله آن که به میسرور از اخلاق مردم آکتفا کند و متوقع ریادتر باشد و بدی ر به بدی مکافات نهد، و از نادانان روی گرداند، و در مقام وسوسه شیطان پناه به خدا گیرد. ثُمَّ قَالَ. خَلَقْتُ شَیْئَكَ لِیَسْتَغْفِرَ اللّٰهُ لَیْ وَلَکَ. یعنی: پس فرمود به من آهسته کن و سبک و آسانی کن کار را بر خود طلب آمرزش کن از خدا برای من و برای خود همانا اگر تو طلب پیری کنی از من، تو را پیری کنیم، و اگر عطا طلب کنی تو را عطا کنیم، و اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنیم.

«عصام» گفت: من از جسارت‌های خود پشیمان شدم، آن حضرت به فراست یافت

پشیمانی مرد

فرمود: لَا تُخْرِیْبْ قَلْبُکُمْ اَیُّوْمَ یَغْفِرُ اللّٰهُ نَفْسَکُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّحِیْمِینَ^۴ و این آیه شریفه حکایت کلام حضرت یوسف پیمبر علیه السلام است به برادرانی خود که در مقام عمو از تنصیرات آنها فرمود که: عتاب و علامتی نیست بر شما بیامرد خنلوند شما را، و

لأوست أُرْهِمُ لِرَأْسِهِمْ. پس آن جناب به من فرمود که: تو از اهل شامی؟
گفتم: «پس».

فرمود: «ثُمَّ ثَبَّثْتُ أَعْرَافَهَا مِنَ الْهَرَمِ» و این مثلثی است که حضرت به آن تمثیل جسته
حاصل آن که: این دشنام و ناسزا گفتن به ما، صَدَدت و حوی اهل شام است که معاویه
در میان آنها ست گذاشت.

پس فرمود: هَيَّا يَا اللَّهُ وَإِيَّاكَ، هر حاجتی که داری به نحو انبساط و گشاده رویی
حاجات خود را از ما بخواه که می یابی مرا در نزد افضل صُنِّ خود به من اِنْشَاء اللَّهُ
تعالی.

«عصام» گفت: از این احادیث شریعه آن حضرت در مقابل آن جسارتها و دشامها که
از من سر رده، چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمین فرو روم، لاجرم از
نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در حالی که به مردم پناه می بردم به نحوی که آن
جذاب ملتفت من نشود و مرا ببیند، بکن بعد از آن مجلس نبود سرد من شخصی
دوست تر از آن حضرت و از پدرش.^۱

مؤلف گوید: صاحب کشف در دین آیه شریعه «لَا تُقْرَبُ عَيْنُكَ الْيَوْمَ» - که حضرت
سیدالشهداء به آن تمثیل جست - روایتی از حُسْنُ خُلُقِ «یوسف صدیق» نقل کرده که
ذکرش در اینجا مناسب است و آن روایت این است که:

برادران یوسف علیّه السلام پس از آن که شاختند یوسف راه برای آن جناب پیغام دادند که:
تو ما را می خوانی صبح و شام در سر سفره خود، ما حیات می کشیم و حیا می کنیم از
تو به واسطه آن تقصیراتی که از ما سر رده نسبت به جناب تو، حضرت یوسف علیّه السلام
فرمود: چَرِ حیا می کنید و حال آن که شما سبب عزت و شرف من هستید، ریز که اگر
چه من بر اهل مصر سلطنت دارم لکن ایشان به همان چشم اوّل به من نظر می کنند و
می گویند: «سُبْحَانَ مَنْ بَلَغَ عَبْدًا بِبَيْعِ بَعْضِهِمْ بَيْنَ وَبَعْضٍ مَّا بَلَغَ» - یعنی سزاه است

خدیویدی که رسانید پنجمای را که بیست درهم خریده شده به این مرتبه از رعیت - و به تحقیق که من الآن به واسطه شما شرف پیدا کردم و در چشمها بزرگ شدم، زیرا که دانستند که شما برادرلی من هستید و من عبد نبودم بلکه نواده ابراهیم حسین^۱.

و نیز روایت شده که چون حضرت یعقوب و یوسف به هم رسیدند، یعقوب^۲ پرسید: پسر جان بگو برایم که چه بر سر آمد؟

گفت: بابا مهربان من که برادرانم با من چه کردند، بکنه پیرس که حق تعالی با من چه کرد.^۳

● روایت سوم

شرح مفید و دیگری روایت کرده اند که: در مدینه طینه مردی بود از اولاد حبیبه دوم که پیوسته حضرت امام موسی^۴ را اذیت می کرد و به آن جناب ناسزا می گفت هر وقت که آن حضرت را می دید، و به امیرالمؤمنین^۵ دشنام می داد تا آن که روزی بعضی از کسان آن حضرت عرض کردند که بگزار تا بین فاجر را بکشیم، حضرت ایشان را بهی کرد از این کار، بهی شدیدی، و رجز کرد ایشان را و پرسید که آن مرد کیست؟ عرض کردند: در یکی از نواحی مدینه مشغول زراعت است.

حضرت سوار شد از مدینه به دینی او تشریف برد وقتی رسید که او در مرعه خود توقف داشت، حضرت به همان نحو که سوار بر حمار بود داخل مرعه او شد. آن مرد صدا زد که زراعت ما را مال، از آنچه نیا. حضرت به همان نحو که می رفته رفت تا به او رسید و نشست بر او و با او به گشاده رویی و خنده سخن گفت، و سؤال کرد از او که چه مقدار خرج زراعت خود کرده ای؟

گفت: صد اشرفی.

فرمود: چه مقدار امید داری از آن بهره ببری؟

۱- لیسر کتاب ۵۰۳/۲ منه معینة البحار ۹۷/۲ و از حلقه مد استان لندن و شوی.

۲- مجمع البیان ۲۶۵/۳ معینة البحار ۹۷/۲ و از حلقه مد استان لندن و شوی.

گفت: عیب نمی‌دانم.

حضرت فرمود: من گفتم چه اندازه امید داری عایدت بشود؟

گفت: امیدوارم که دوست اشرافی عاید شود.

پس حضرت کیسهٔ رزی بیرون آوردند که در آن سیصد اشرافی بود، و به او مرحمت کرد و فرمود: این را بگیر و رزاعتت بمر باقی است و حق تعالی روزی خواهد فرمود تو را در آن آنچه امیدواری.

«عُمَرُی» برخاست و سر آن حضرت را بوسید و از آن جناب درخواست نمود که از تفصیلات او بگذرد و او را عفو فرماید.

حضرت تبسم فرمود و برگشت؛ و پس از این «عُمَرُی» را در مسجد دیدند شسته، چون نگاهش به آن حضرت افتاد گفت: **اللَّهُ أَغْنَىٰ هَٰذَا يَحْيَىٰ بِسَالَتِهِ أَصْحَابُ بَاوِی** گفتند که قَضَةُ تو چیست، تو پیش از این غیر این می‌گفتی؟

گفت: «شنیدید آنچه گفتم باز بشنوید»، پس شروع کرد به آن حضرت دعا کردن. اصحابش با او مختاصه کردند و او بمر با ایشان مختاصه کرد.

پس حضرت فرمود به کسان خود که: کدام یک بهتر بود آنچه شما اراده کرده بودید یا آنچه من اراده کردم؟ همانا من اصلاح کردم امر او را به معنای پولی و کفایت کردم شرف او را به آن.^۱

✓ و اما حکایات در حسن خلق، پس چنین است

□ حکایت

نقل است که: روزی مالک اشتر (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) می‌گذشت در بازار کوفه و بر تن آن جناب بود پیراهنی از خام و بر سرش عمامه‌ای از خام بود. یکی از مردمان بازاری - که او را نمی‌شناخت - به نظر حقارت به او نگاه کرد و از

روی استهزاء و استحقاق «پسند» - پس، چگونه گوییم - به جانب آن جناب افکند.
مالک از او بگشت و چیزی به او نگفت. پس به آن مرد گفتند که: آیا دانستی که با
چه کسی این اهانت و استهزاء نمودی؟ گفت: نه!
گفتند این شخص مالک اشتر، پسر امیرالمؤمنین علیه السلام بود آن مرد را ترس و لرزه
گرفت و عقب مالک برفت تا او را دریابد و عذرخواهی نماید؛ مالک را یافت که در
مسجد رفته و به نماز ایستاده، چون از نماز فارغ شد، آن مرد افتاد روی پاهای مالک که
پیوسته مالک فرمود: چه امر است؟ گفت عذر می‌خواهم از آن جسارتی که کرده‌ام.
مالک فرمود که: پاکی نیست بر تو، به خدا سوگند که من داخل مسجد نشدم مگر برای
آن که استغفار کنم برای تو.^۱

مؤلف گوید: ملاحظه کن که چگونه این مرد از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کسب
احقاق کرده است، با آن که از امراء لشکر آن حضرت است، و شجاع و شدید الشوکه^۲
است و شجاعتش به مرتبه‌ای است که «إِنَّ أَبِي الْأَحَدِيدَ» گفته که: اگر کسی قسم
بجوورد که در عرب و عجم شجاعتی از «أَشْتَر» نیست مگر استادش امیرالمؤمنین علیه السلام،
گمان می‌کنم که قسمش راست باشد چه بگویم در حق کسی که حیات او مهرم کرد
اهل شام را و مemat او مهرم کرد اهل عراق را، و امیرالمؤمنین علیه السلام در حق او فرموده:
که «أَشْتَر» برای من چنان بود که من برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم،^۳ و به اصحاب خود
فرموده، که کاشن در میان شما مثل او و نفر، بنگه کاشن یک نفر مثل او داشتیم،^۴ و شدت
شوکتش بر دشمن از تأمل در این اشعار که از آن برگزیده است معلوم می‌شود:

بَقِيَتْ وَلَهْرِي^۵ وَالْحَرْفَاتُ فِي الْأَعْلَى وَلَقِيْتُ أَخِيَّ بَنِي بَنِي عُبَيْسٍ
إِنَّ لِي أَثْنَيْنِ عِسىٰ إِلَيْنِ هَيْئًا هَارَةً لَمْ تَحُلْ يَوْمًا مِنْ يَهْدِي^۶ نَهْجِي

۱- سینه الجراح ۳ ص ۶۸۶ ماده «تحر» تا «تعلن» نفس دشمنی نال از تنه انوار ۲/۱

۲- شجاعت: نیرو و قدرت، قرا و شکیه

۳- شرح نهج البلاغه ۳/۲۲۳ حقه سینه الجراح ۲/۱۵۷ و ۱۵۸ نیز تا «تعلن» نفس دشمنی،

۴- بهار ۳۶/۱۳۳ هرگز یعنی: توانگری و بهاری مال (الله)

۵- یزید: جمع یزید است یعنی: شجاعت و هر چه به یزید آورده شود (الله)

عَبْدُ الْغَفَالِ الشَّغَالِ شَرَّهَا تَقْدُوا بِبَيْحِ لِي الْكَرْبَةِ شَوْسِ^۱
عَمِي الْحَبِيدُ عَلَيْهِمْ فَخَالَهُ وَضَمَانِ بَرْقِ أَوْشَمِجِ شَمُوسِ^۲

بالجمله با این مقام از جلالت و شجاعت و شدت و شوکت، خشن خلق او به مرتبه‌ای رسیده که یک مرد سوختی^۳ به او اهانت و استهزاء می‌نماید ابدأ تغییر حالی برای او پیدا نمی‌شود! بلکه می‌رود در مسجد نماز بخواند و دعا و استغفار برای او نماید، و اگر خوب ملاحظه کنی این شجاعت و عبودیت او بر نفس و هوای خود بالاتر است از شجاعت بنی او؛ قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ^۴.

□ حکایت

شیخ مرحوم در حاشیه مستدرک در ترجمه سلطان العلماء و المحققین و افضل الحكماء و المتكلمين، وزیر اعظم، استاد من تأخر و ثقلت، ذوالفیض القدسی «جساب حواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله» نقل کرده: که روزی گامدبی به خدمتش رسید از شخصی که در آن، کلمات زشت و بدگوئی به ایشان داشت؛ از جبهه بن کلمه قبیحه در آن بود که «يَا كَلْبُ بَنِ كَلْبٍ»!

محقق مذکور چون آن کاعذ را مطالعه فرمود، جواب آن را به متانت و عبارات خوش مرقوم داشت بنویس یک کلمه رشتی! از جمله مرقوم فرمود که قول تو خطاب به من، «ای سگ!» این صحیح نیست زیرا که سگ به چهار دست و پا راه می‌رود و ناخهایش طویل و دراز است و لکن من منتصب القامع و بشرط ظاهر و نمایان است، نه آن که مانند کلب، پشیم داشته باشم و ناخهایم پهن است و مطلق و ضحکم، پس این قصور

۱. شغالی جمع شغالات یعنی: خول، ۲. الطال (متد).

۳. مطبوعه البحار ج ۳ ص ۸۰۸ مله شعر ما استن نفس رهوی از قیور الزبح ۲۱۰۴

حاصل معنوی خبر آن است که در وجود و شرافت و مهمان نوازی دور باشم اگر چه علیه هجوم یاورم و ایمن قبول بگویم و رویتهم به با شمشیرهای یقین بر تو تاراجم به گونه این دلمه بر لشکرش بهر که گوی بر آن استن می‌چند و یا خوبش بر تو می‌کند که باوری.

۴. سلیقه‌های ج ۲ ص ۲۰۲ و از ۱ شعر ما استن نفس رهوی، «میرترین مردم کسی است که بر کلماتش تسلطی خود بی‌یوز گردد»

و حواصی که در من است به خلاف فصول و حواصی کتب است.
و به همین نحو جواب کاعده او را نگاشت و او را در غیابت جُبْ مهالت^۱ گذاشت.^۲
مؤلف گوید: این خُلق شریف از این محقق جلیل عجیبی ندارد زیرا که آیه الله علامه
حلی - رضوان الله علیه - در حق او فرموده که این شیخ افضل اهل عصر خود بود در
علوم عقلیه و نقلیه و کتب بسیاری در علم و حکمت و احکام شرعیه بر مذهب امامیه
تصنیف فرموده و بزرگانی را که ما مشاهده کردیم در آفاق این بررگوار اشرف از همه
بود در اخلاق.^۳

این فقیر گویند اینجا جای تمثیل به این شعر است:
هر بوی که از مشک و قُرْتُل تنوی از نوشت آن رنق چو سبیل شنوی
حواجه این خُصْ خُلق را از رجوع به دستورالعمل و کردار ائمه اطهار سنوات الله
غنیهم أخذ کرده است! آیا نشیده‌ای که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنید که مردی قبر
را دشنام می‌دهد، قبر حواصی که دشنام او را به او برگرداند که حضرت او را بد کرد:
مَهْلًا يَا قَبْرُ (آرام باش ای قبر!) بگذرد که این شخص دشنام دهنده حوار شود، همانا
به سکوت خود خشود می‌کنی حناوند رحمان را و به خشم در می‌آوری شیطان را و
شکجه می‌کشی دشمن خود را! قسم به آن جنابی که دانه را شکافت و مردم را آفریده
که مؤمن خشود می‌کند خدا را به چیری مثل حلیم و خشمناک می‌کند شیطان را به
چیری مثل خاموشی، و شکجه می‌کند احمق را چیری مثل سکوت از جواب او.

بالجملة، مخالف و مؤالف حواجه را مدح و ستایش نموده‌اند! جرجی ریدان در «آداب
اللمعة العربیة» در ترجمه او گفته که: کتابخانه‌ای اتخاذ کرد و ممنوع کرد آن را از کتب که
عددن زیاد از چهارصد هزار مجلد بود، وَ أَقَامَ لِمُتَجَمِّعِي وَ الْفَلَسَفَةِ وَ وَقَفَ عَلَيْهَا
الْأَوْقَافَ فَرَهَا الْعِلْمُ فِي بِلَادِ الْفُجُورِ عَلَى يَدِ هَذَا الْفَازِسِيِّ عَاثُهُ قَبِيضٌ شَبِيهُ هِيَ قُلُوبُهُ

۱- موردی خوری

۲- سبحة البحار ج ۱ ص ۴۴۳ و نیز خُلق به نقل از مستدرک ج ۲ ص ۳۳۵ طبع رحلی

۳- تالشی و الاکلیل ۳۷۷۳، اعلام انزلی ۲۵۷۲۷

مُذَلِّجٌ^۱

و این احقر در کتاب «هوالذالضوئه» - که در تراجم علماء امامیه است - ترجمه این بررگوار را به اندازه‌ای که فراحور آن کتاب بود نگاشتم، و نوشتیم که اصل آن جناب از «وشارمه» است که یکی از بنوک «جهرود» ده فرسجی بلده قم است، مکن ولادت ب ساداتش در طوس واقع شده در یازدهم جمادی الاولی سده ۹۷۷ هـ در آخر روز دوشنبه هیجدهم ذی‌الحجه سده ۶۷۳ وفات کرد و در بقعه متوره کاضیه - سلام الله علی سائیکینا - به خاک رفت و بر لوح مزارش نوشتند: وَ عَلَیْهِمْ بِاسْطِ ذِراهِیْ بِالسَّوْصِیو^۲ بعضی تاریخ هون آن جناب ر به نظم درآورده و گفته:

تعبیر ملت و دین پادشاه کنسور فضل یگانه‌ای کند چه او مادر زمانه نژاد
به سال شصت و هفتاد و موبه ذی‌الحجه به روز هیجدهم ترکدشت در بغداد

□ حکایت

نقل شده که: روزی شیخ الفقهاء اعظام، مرحوم «حاج شیخ جعفر» صاحب کشف اعطاء - رضوان الله علیه - در اصفهان پیش از آن که نماز شروع کند وجهی به فقره قسمت نمود پس از اتمام آن به نماز ایستاد، یکی از سادات فقیر حیردار شد، بین دو نماز خدمت شیخ رسید و عرض کرد که مال جذم را به من باز ده. فرمود: تو دیر آمدی و اکنون دیگر چیزی معافه که به تو بدهم.

سپید در غضب شد و آب دهان خود را بر محاسن مبارک شیخ افکند؛ شیخ از محراب برخاست و نامی خود را گرفت و در میان صفوف جماعت گرتش کرد و فرمود که: «هر که ریش شیخ را دوست دارد به سپید اعانت کند» پس مردم دامن شیخ را پر از پول نمودند، شیخ آنها را به سپید داد، پس از آن به نماز عصر ایستاد.

۱. سید رضای و علامه را برین کتابخانه گمانست و مولفان را بقیه آن نمود پس دانش به وسیله این مرد پرورس در شهرهای
حاجت نمود مقابل گنرش یافت، و او هم‌اکنون مانند سلفه فریادان و نوزانی بود که در چند کتابک بسیار سینه آن رحمت سیرالمنانی

نمود
تاریخ آداب الفقه، ج ۲، ص ۲۳۵

۲. مورخ ۱۸۵ هـ ق ۲۸۵

حوب ملاحظه کن در این خُلُق شریف که به چه مرتبه رسیده در بین بررگوار که رئیس مسلمین و حجة الاسلام و فقیه اهل بیت علیهم السلام بوده و فقهائش به مرتبه ای بود که «کتاب کشف النطاء» در سمر تصنیف کرده و نقل شده که می فرمود: «اگر کتب فقیه را همه را بشویید من از حفظ، از طهارت تا دیات را می نویسم و اولادش تمامی، فقها و علمای جلیلی بوده اند.

شیخ ما ثقة الاسلام نوری - رحمة الله علیه - در حال آن جناب فرموده که: اگر کسی تفکر و تأمل کند در مواظبت آن بررگوار هر شش و آداب و مساجاتش در اسحار و گریستن و تذلل او برای پروردگار و مخاطبات او با نفس خود - که می گفت: «تو جعفر بودی پس جعفر شدی، پس شیخ جعفر گشتی، پس شیخ عراق گشتی، پس رئیس مسلمین شدی» یعنی فراموش مکن اوائل خود را - خواهد یافت او را که از همان کسانی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وصف ایشان را فرموده برای «الاحناف بن قیس»^۱.

ظاهر جمود: آن حدیثی است طویل در ذکر اوصاف اصحاب خود که برای «احناف» فرموده بعد از قتال اهل جمل از حصة فقراتش این است: «لَنُورِیَنَّهُمْ فِی لَیْلَتِهِمْ وَ لَفَ تَمَجُّ الْعُیُونُ وَ هَذَابِ الْأُصْوَاتِ وَ سَمْعُ الْأَعْرَافِ مِنَ النَّطْرِ فِی لَوْحِهِمْ وَ فَدَّ نَهْنَهُمْ»^۲ [نَبَّهَهُمْ] مَوْلَیْ یَوْمِ الْقِیَمَةِ وَ لَنُجِیْبَهُنَّ مِنَ الرَّفَائِیِّ عَمَّا قَالَتْ سُبْحَانَهُ: أَفَّا مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَنْ یَأْتِیَهُمْ بِأَسْئَلِ تَبَادُلٍ وَ هُمْ نَائِمُونَ فَاسْتَحْفِلُوا لَهَا فَرَجِینَ وَ دَامُوا إِلَى سَعْلَاتِهِمْ شَطْرَ بَیْنِ بَیْجِینَ تَارَةً وَ أُخْرَى تُسَبِّحِینَ، یَنْتَوْنَ فِی مَخَارِجِهِمْ وَ یَرْفُونَ، یَضْحَكُونَ لَیْلَةً مُطْلَبَةً بِهَمَاءٍ یَنْتَوْنَ، لَنُورِیَنَّهُمْ بِأَحْنَفٍ فِی لَیْلَتِهِمْ قَبْدًا عَسَى أَطْرَافِهِمْ تُنْحَبِیةً ظَهَرُهُمْ یَنْتَوْنَ أَجْرَاءَ الْقُرَآنِ بِسَلَاتِهِمْ هَبْ أَشْدَدَّ أَعْوَالَهُمْ وَ تَحِیْبَهُمْ وَ زَهِیْرُهُمْ إِذَا رَفِزُوا حِلَّتِ الشَّانُ فَدَّ أَحْنَفٌ مِنْهُمْ إِلَى

۱- سفینه البحار ۲۷۱/۱ و ۲۷۲/۱ جعفر طبرستان قلم و شوی قل از مستطردک السائل ۳۹۶۳

۲- یعنی بازگشته ایشان را (منه).

خلاقیتهم و ادا نمودن حقیقت السلاسل قد صعدت فی اغصانهم فلورائتھم
 فی نہارہم إذا برأیت قوماً یفتنون علی الأرض ہونا و یقولون بسننس
 حسناً و إذا طابھم الجاہلون قالوا سلاماً و اذا مروا بالنہر مروا کراماً
 قد قیدوا اقدامھم من الذمات و انکسوا انسنتھم ان یتکلموا فی اعراض
 الناس و سجنوا اسماھم ان یتبھوا ہوض خابض و خللوا انصارھم
 بفطر البصر عن المعاصی و انکسوا اذ السلام الی من رخصھا کما آینا
 من الرئب و الاخراب^۱ یعنی: اگر ببیسی ایشان را در شبهای ایشان، در
 وقتی کہ چشمها بہ خواب رفته و صندھا ساکت شدہ و مرغھا در
 اشیانھا آرام گرفته اند، می ببیسی ایشان را کہ ہول دور قیامت و یوم و
 عید یازداشتہ ایشان را از حفتن، همچنان کہ حق تعالی فرمودہ «ایا
 ایمن شدند اهل قریبہ از این کہ ببید ایشان را عذاب ما در شبہ در
 حالی کہ ایشان خوابیدہ باشند» پس شبھا بیدار باشد بہ حالی ترس از
 ہول قیامت، و بہ نماز ایستادہ باشد در حالی کہ بانگ کسد و گریہ کنند
 و گاهی بہ تسبیح مشغول باشد، می گریند در محرابشان و فریاد
 می کنند گسترانیدمند قدمھ را برای عبادت با حال گریہ در شب تاریک
 سیام پس اگر ببیسی ایشان را ای «الحصا» کہ در شبہ روی پاد
 ایستادہ اند، ہم شدہ کمرھایشان، می خوانند اجراء قرآن را در سعارشان،
 شدید شدہ فریاد و گریہ و بانگشان، وقتی کہ بانگ می کند حمال
 می کسی کہ آتش گرفته باشد را تا حلقومشان، و وقتی کہ صدای ایشان
 بہ گریہ بند شود گمان می کنی کہ در بند و رجبر کردہ اند گردہای ایشان
 را، پس ہرگاہ ببیسی ایشان را در روز، می ببیسی مردمانی را کہ راہ می رود
 بر زمین بہ آہستگی و بردباری و می گویند برای مردم خوبی، و وقتی کہ

سخن گوید با ایشان تانان، گویند سلام، و هرگاه بگردند به لغو و بیهوده بگذرند گرمی، در بند کرده باشند قدمهای خود را از موضعهای تهمت، و گنگ کرده باشند رمانهایشان را از آن که تکلم کنند در عرضهای مردم، و منع کرده باشند گوشهای خود را از آن که داخل شود در آن حرفهای باطل، و سرمد چشم خود کرده اند هم گذاشتن آن را از نظر بر معاصی، و قصد کرده اند نازالتسلام را که هر که داخل آن شود ایمن خواهد بود از رُعب^۱ و احزان^۲.

أَقُولُ وَ يَنْسَبُ هَذَا نَقْلٌ عَنِ عَلَامٍ مِنْ رَأْيِ عَلَنِيمِ النَّشْأَنِ وَ هُوَ مَا نَقَلَ عَنْ قَدَمِ الرَّاهِبِ قَالَ:
رَأَيْتُ رَاهِبًا عَلَى بَابِ بَيْتِ الْمُتَّقِينَ قَالُوا لَهُ لَوْ صَبَّحْتَ فَقَالَ: هُنَّ تَرْجُوْنَ احْتِقَاقَ شَفَةِ
السَّمَاءِ فَهُوَ خَائِفٌ مَذْهَبُ يَخَافُ أَنْ يَشْهَوْ قُلُوبُ سَهْ وَ يَلْهُوْ عَفْهَتُهُمْ. فَلَيْتَهُ لَيْلٌ مَدَافَةٍ إِذَا
أَمِنَ فِيهِ الْمُتَّقُونَ، وَ ذَهَابَتْ ذَهَابَ حَرْبٍ لِمَا فَرَحَ فِيهِ الْبَطَالُونَ. ثُمَّ إِنَّهُ وَلَّى وَ تَرَجَّيْتُ فَقُلْتُ
لَهُ: يَا دُيُّ، فَقَالَ: إِنَّ الْفُطُنَّانَ يَفْتَعُ بِتَسْبِيرِ الْمَامِ^۳

□ حکایت

نقل است که روزی کافی الکفاة «صاحب بن عباد» شربتی طمبیذ یکی از غلامانش قدح شربتی حاضر کرد و بدو داد. صاحب چون خواست بپاشد یکی از خواص او گفت: «مخور این راه را که رهر بر آن آمیخته اند» و غلامی که قدح را به دست صاحب داده بود ایستاده بود. صاحب گفت: دلیل بر صحت قول تو چیست؟ گفت:

۱- آبروها.

۲- غم و اندوه.

۳- آفتابها، غمها.

از کشیکول شیخ بهایی ج ۱ ص ۹۹

قد می گویم در این جا مناسب است سخن راندن و الا مقامی را نقل می کنم که چنین از این قلم است که تقدیم باز می آید، و صاحب پوربانی را کتبی در بیت المصلحین دیده ام به او گفته ام مرا اندرز بد، گفت: همانند مرتبی باش که دوستان او را محاصره نموده اند، در این جنگ نام تو ترسین و حیوان است که با او از آن گفت روزی به بازی سرگرم شود، در نتیجه طعمه دوستان گرفت پس شب او شب ترس دست هنگامی که فریب بخوردگان آسوده خاطرد. و لکن آنکه بیهوده کثرت در روز شاد و خرسند می باشند. وی دو روز و آه هم و اندوه به سر می برد. پس فر من روی برگردانید و مرا ودا نمود، گفتیم در بند و اندرز خود بیفزاد گفت: همانا گفته به آب تنگ فناست

تجربه کن؟ پین را بده به همان کس که به تو داده بخورد تا معلوم شود.

صاحب گفت که: من این را اجازه نمی‌دهم و حلال نمی‌دانم.

گفت: پس تجربه کن به آن که بده به مرعی بیاشامد.

گفت: «حیوانی را عقوبت کنن چایر بیست» پس قدح را رد کرد و امر کرد بر زمین ریهد و به آن غلام فرمود که: برو از برد من و داخل خانه من مشو، وکن امر فرمود که شهریه او را بدهند و قطع نکنند و فرمود یقین را به شک دفع ببید کرد، و عقوبت کردن به قطع زوری کسی، از ناکسی است.^۱

مؤلف گوید: «صاحب بن عباد» از ورزای آل بویه و ملجأ عوام و حواصی و مرجع ملت و دوست و از خانواده شرف و عزت بوده، و همان کس است که در ادبیت و فضل و کمال و علم عربیت اغنویه دهر و پگانه عصر خویش بوده؛ نقل شده: در وقتی که می‌نشست برای املاء؛ خلق بسیاری برای استفاده از جنابش جمع می‌گشتند به حدی که شش نفر مستثنی بودند، یعنی کلام او را به مردم می‌رساندند، و کتب لغتی که نزد او بود در حال حمل و نقل محتاج به شصت شتر بود، و ملوین و سادات و علماء و فضلاء نزد او محلی مبع^۲ و مرتبی رفیع داشتند، و از علماء ترویج می‌کرد و ایشان را به تصنیف و تألیف تشویق می‌نمود، و به جهت خاطر او شیخ فاضل، حبر ماهر، جناب حسن بن محمد قتی «تاریخ قم» را تألیف کرد، و شیخ اجل رئیس المحدثین جناب صوق (رحمه الله علیه) به جهت او کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام را تصنیف فرموده، و «تغابی» به جهت او «تبیته الذفر» را جمع کرده است.

و کثرت احسان و افضال^۳ او بر فقها و علماء و سادات و شعرا معروف است؛ در هر سال پنج هزار اشرفی می‌فرستاد به بغداد برای فقهای آنجا، و در ماه رمضان بعد از عصر هر کسی بر او داخل می‌شد نمی‌گذاشت برود مگر بعد از آن که برد او افطار کند

۲- مستطاب و بلند.

۱- مطبوعه البحار ج ۲ ص ۱۴ ماده صاحب.

۳- لایکی و یغنی.

لاجرم در هر شب از شبهای ماه رمضان مترکشی از هزار نفر افطار کننده حالی بود و عطا و صدقاتش در ماه رمضان مقابل بود با آنچه که در تمام سال به مردم میداد. و اشعار بسیار در مناقب امیرالمؤمنین و مثالب^۱ اعیان آن حضرت سروده و وفاتش در ۳۳ صفر سنه ۴۸ به سفر در ری واقع شد، جواز دلش را به اصفهان حمل کردند، قبرش در اصفهان معروف و مزار است.

فَصْلٌ

✓ از جمله مواضع مهوله موقف حساب است :

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْأَنْبِيَاءِ: اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ^۱
 «فردیک شده از برای مردم وقت حسابشان و ایشان در غفلتند و اعراض کرده‌اند از
 تفکر در آن و تهیته و استعداد برای آن» وَ لَئِنْ تَعَالَى فِي سُورَةِ الطَّلَقِ: وَ عَائِلٌ مِنْ أُولَادِهِ
 عَتَتْ عَنْ أَرْبَابِهَا وَ رُؤُسِهِ فَحَاسِبُنَاهَا حَسَاباً شَدِيداً (الآیات)^۲ : «و بسا از قرینه - یعنی:
 اهل قرینه - که سرکشی کردند از فرمان پروردگار خود و پیغمبران خدا، پس حساب
 کردیم ایشان را حسابی سخت و عذاب کردیم ایشان را عذابی سخت و بد، پس
 چشیدند عقوبت کارهای خود را و بود انجام کارشان خسرو و ریس؛ آماده فرمود خدا
 برای ایشان عذاب سختی، پس بهره‌بردار از خدا، ای صاحبان عقیده! (إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ)»
 و شایسته است که ما در اینجا تیزک چوئیم به ذکر چند خبر؛

● اَوَّلُ

شیخ صدوق - رَحِمَهُ اللَّهُ ضَلَّيْهِ - به طریق اهل بیت علیهم السلام روایت کرده که

حضرت رسول ﷺ فرمود: «رور قیامت برداشته نمی‌شود قدم‌های بنده تا سؤال کنند از او از چهار چیز: از عمر او که در چه چیز هائی و تمام کرده، و جوانی خود را که در چه چیز کهنه کرده، و از مالش که از کجا پیدا کرده و در چه چیز خرج نموده، و از محبت ما اهل بیت»^۱

● دوم

شیخ طوسی - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود اول چیزی که از بنده حساب می‌گردد نماز است، پس اگر نماز قبول شد مساوی آن قبول می‌شود.^۲

● سوم

شیخ صدوق روایت کرده که: رور قیامت صاحب قرض می‌آید و شکایت می‌کند، اگر آن که قرض گرفته است حسرت دارد از برای صاحب قرض می‌گیرند و اگر حسه ندارد، گناهان صاحب قرض را بر او می‌گذرانند.^۳

● چهارم

شیخ کلینی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که، از برای اهل شرک نصاب ترازو نمی‌شود و دیوانها گشوده نمی‌شود، ایشان را فوج فوج بی‌حساب به جهنم می‌برند و نصاب موازی و نشر ذلولین^۴ از برای اهل اسلام است.^۵

● پنجم

شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: چون رور قیامت شود، دو

۱- بهار ج ۴ ص ۲۵۸ حدیث ۶ نقل از بحال ۱/۱۲۰-۱۲۱

۲- بهار ج ۴ ص ۲۶۷ روضة المطهرین ج ۲ ص ۲۸۵ «أَوَّلُ مَا يُحَسَّبُ بِهِ الْعَبْدُ الْعَمَلُ الَّذِي قَبَّلَ فِي شَرَفِهِ»

۳- بهار ج ۴ ص ۲۶۳ ج ۲ ص ۲۶۳ «...»

۴- «...» ب ۱۰ ج ۱۰ ص ۸۰ «...» ج ۲ ص ۲۵۰

بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد و دیگر غنی در دنیا، پس فقیر گوید: پروردگارا از برای چه مرا باز می‌داری؟ به عزت تو قسم! که می‌دانی به من ولایتی و حکومتی نداده بودی که عدالت کنم در آن، یا جور کنم و مال زیادی به من نداده بودی که حق تو بر آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا به قدر کفاف می‌دادی به قدر آنچه می‌دانستی که مرا کافی است و مقدر کرده بودی؟

پس خداوند جنیل فرماید که: راست می‌گویند بنده مؤمن من، بگذارید تا داجس بهشت شود.

و آن شی می‌ماند تا آن قدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند کفایت کند آنها را، پس در آن داخل بهشت شود.

پس فقیر گوید به او که: «چه چیز تو را نگاهداشت؟» گویند: طول حساب؛ پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر می‌شد و خدا می‌بخشید تا آن که مرا به رحمت خود فرو گرفت و معحق گردانید مرا به توبه کاران، پس تو کیستی؟ گویند: «من آن فقیرم که با تو در محشر بودم.» گویند: محرم بهشت تو را تغییر داده است که من تو را شناسانم.^۱

● ششم

«شیخ صنوسی» از آن حضرات روایت کرده است که: چون روز قیامت شود حق تعالی ما را موکل گرداند بر حساب شیعیان ما، پس آنچه از خداست از خدا سؤال می‌کنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشان خواهد بود و آنچه از حق ماست، بر ایشان می‌بخشیم؛ پس حضرت یس آیه را خواند: **فَمِنْهُمْ مَنْ جَاءَ بِهٖمْ فَمِنْهُمْ مَنْ جَاءَ بِهٖمْ**^۲.

۱- زمزمی صدوق ۳۳۱ م ۵۵۲ هـ ۶۱ قمر ۱۲۷۲ هـ بهشت جوار ۲۵۹/۲ ب ۶۱ ج ۴

۲- جوار ۲ ص ۷۲۴ - ۲۵۹/۲ ب ۶۱ قمر ۱۲۷۲ هـ بهشت جوار ۲۵۹/۲ ب ۶۱ ج ۴

● مضم

شیخ کلیمی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: این است و چر پس نیست که دقت می‌کند حق تعالی با بندگان در حساب در روز قیامت به قمر آنچه در دنیا به ایشان داده از عقل.^۱

□ حکایت

از خط شیخ شهید (عزیه الزحمة) نقل شده که «احمد بن ابی‌الحواری» گفت که: ازرو کردم ابوسلیمان درانی^۲ را در جواب پیسم، تا آن که بعد از یک سال او را در جواب دیدم، گفتم به او: یا معلم چه کرد حق تعالی به تو؟

گفت: ای احمد! یک وقتی آمدم از باب صغیر، دیدم بار شتری از «درمه» - و آن گاهی است که به عربی آن را «شیخ» می‌گویند - پس من یک چوب از آن گرفتم، نمی‌دانم که با آن حلال کردم یا آن که در دادن نکردم و دور افکندم، الحال مدت یک سال است که من مبتلا به حساب آن هستم.^۳

مؤلف گوید: استبعاد ندارد این حکایت بلکه تصدیق می‌کند آن را، اینه شریفه، یا یُنْیُرُ دُنْهَا اِنْ تَكُ بِمِثَالِ هَبِّ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِيَ سَطْرَةِ اَوَّلِي السَّمَوَاتِ اَوْ فِي اَوَّلِ اَرْضٍ يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ^۴ و اولی امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه‌های خود اَلَيْسَتِ الْمَوْسُ عَنْ مِثْقَالِ هَبِّ مِنْ خَرْدَلٍ مَسْنُونَةً؟ یعنی آیا نیست که از موس، از همورن یک دانه خردل سؤال حواحد شد؟^۵

۱. بخارج ج ۷ ص ۳۶۷ حدیث ۳۳. اَللّٰهُ اَلْوَدَّ اِلَى الْجَسَابِ يَزِمُ الْفِيَاغَةَ عَلَى غَدْرِهَا اَتْلَفَهُ مِنْ الْجَمَلِ فِي اَلْاَنْدَالِ نَقْلُ از اصول کافی ۱۱/۱ کتاب الطل والجعل ج ۲

۲. ابوسلیمان درانی، عبدالرحمن بن عطیه، زاهد معروف است که در سنه ۲۳۵ در طریقه - که از افراد معتقد است - وفات کرد و قبرش در ایجا معروف است و احمد بن ابی‌الحواری از اصحاب بوست کتابی منجم البلدان (منه).

۳. سلیمه البخاری ج ۱ ماده حسب (مطابقه لکس)، ص ۹۵. ما استان قلمی رضوی، بهار ۱۳۷۱/۱۳۷۲

۴. سوره ۳۱/۱۴ المومنین گفتند: یعنی او پسرک من را به فرشتی که حملش کرد از آسمان است از پدری و فرشته یا اجس، اگر باشد در خردی هموزن خردی و بلند در جوف سنگ بزرگ یا در آسمان‌ها باشد یا در زمین - بیاورد بخدای او، در مؤلف حسب و بر آن حسب کتابه. [منه]

۵. سلیمه البخاری ۱/۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ حسب ما استان قلمی رضوی

و در کاعدی که به «محمد بن ابی بکر» نوشته فرمود: **و اغلغوا عباداً لله ان الله عز و جل سئلکم عن الصلوة و العقیرة^۱** «و بدانید ای بندگان خدا که خداوند عز و جل سؤال خواهد کرد از شما از هر کوچک و بزرگ از عمن شما»
و در کاعدی که به «ابن عباس» مرقوم داشته فرمود: **اما تختلف بقاض الحسب^۲** «ای بعضی ترسی از مناقشة در حساب؟»^۳

و اصل مناقشه از (نَقَشَ الشُّكُوكَ) استه یعنی: بیرون کرد حار را؛ یعنی: همچنان که در بیرون آوردن حار از بدن کمال دقت و کاوش و باریک بینی را به عمل می آورند تا آن ر پیدا کرده و بیرون آورند، همین طور در حساب دقت و باریک بینی ر به عمل می آورند.

و بدانکه بعضی از محققین گفته [اند] که: «نجات نمی یابد از خطر میزان و حساب، مگر کسی که حساب کند در دنیا نفس خود را و بسنجد به میزان شرع، اعمال و اقوال و خطرات و لحظات خود را» همچنانکه در خبر وارد شده است که فرمودند: حساب کنید نفسهای خود را پیش از آن که حساب گشتند از شما، و بسنجد اعمال خود را پیش از آن که بسنجد اعمال شما را.^۴

□ حکایت

شخصی بود نام او «توبة بن صفه»، نقل شده که او حساب می کرد نفس خود ر در بیشتر اوقات شب و روز خود، پس روزی حساب کرد ایام گذشته عمر خود را، یافت شصت سال از عمرش گشته است، پس حساب کرد ایام آن را، یافت که بیست و یک هزار و پانصد روز می شود، گفت: وای بر من، آیا من ملاقات خواهم کرد «مالک» ر به بیست و یک هزار و پانصد گناه؟ این را گفت و بهیوش افتاد و در همان

۱. هیچ الالهه فیض الاسلام ص ۸۸.

۲. هیچ الالهه فیض الاسلام ص ۸۸.

۳. رسول خدا ﷺ فرمود: **خَابِرُوا النَّاسَ كَيْلَ أَنْ يُحَاسِبُوا** و ترجمه آن: «پرسیدنی را تا آنکه محاسبه کنند» ۱۳۲ هجری قمری ص ۸۸.

۴. ۱۳۲۷۰ ب ۲۸ ج ۲۶

بیهوشی وفات کرد.^۱

فقیر میگوید: روایت شده که وقتی حضرت رسول ﷺ فرود آمد به زمین بی گیاهی، پس فرمود به اصحاب خود که بروید هیزم بیاورید عرص کردند یا رَسُولَ الْاَیْمَانِ در زمین بی گیاهی، که هیزم در آن یافت نمی شود، فرمود: «هر کس هر چه ممکن می شود بیاورد» پس هیزم آوردند، ریختند مقابل آن حضرت روی هم چو هیزم جمع شد حضرت فرمود: «همین طور جمع می شود گناهان»^۲، معلوم شد که مقصد آن حضرت از امر فرمودن به آوردن هیزم این بود که اصحاب مُتَلَفِت شوند همین طور که در آن بهایان خالی از گناه هیزم به نظر نمی آمد، وقتی که در طلب و جستجوی آن شدند مقاری کثیر هیزم جمع شد و روی هم ریخته شد، همین نحو گناه به نظر نمی آید چو جستجو و حساب شود گناهان بسیاری جمع می شود چنان که «توبه بی صفا» برای هر روز عمر خود یک گناه فرض کرد، حساب کرد بیست و یک هزار و پانصد گناه شد.

۱- کشکول شیخ بهائی ص ۲۱۲/۲ عنه سفرة البحار ج ۲ مانه مطبوعه می ۲۸۹ به استنای الدس و صوی

۲- اصول کافی ۲۸۸/۲ باب احتساب الذنوب ج ۳

فَصْلٌ

✓ یکی از موافق مذهب قیامت، مولفی است که نامه‌های اعمال داده شود چنانچه حق تعالی در اوصاف قیامت فرموده: **وَإِذَا النُّفُوسُ تُسْفَتُ**^۱ یعنی: وقتی که صحیفه‌ها منتشر و پهن شود «علی بن ابراهیم» گفته که: مراد صحیفه‌های اعمال مردم است.^۲ و میر حق تعالی در سوره انشقاق فرمود: **فَأَمَّا مَنْ أَوْفَىٰ بَعْدَئِهِ بِعَمَلِهِ فَسَوْفَ يَحْسَبُ حِسَابًا** (الایات)^۳ یعنی: لب آن که داده شود نامه او به دست راستش پس به رودی حساب کرده شود حساب آسانی، و برگردد به سوی کسانش شاد و خرم، و اما آن که داده شود نامه او به پشت سر او، پس به رودی بخواند هلاک ر یعنی بگوید: «وَالنُّورُ»، و درآید یا بسورد در آتش افروخته.

«عنایش» از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که: چون رور قیامت شود به هر کس نامه او را بدهند و گویند بخوان، پس حق تعالی به خاطر او می‌آورد جمیع کرده‌های او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها ر به نحوی که گویا الحال کرده است؛ پس می‌گویند ای وای بر ما، چه می‌شود این نامه را که ترک

۱- ارسال

۲- سوره ۸۱- ۱۶ آیه

۳- سوره ۸۳- ۸۶ آیه

۴- تفسیر تفسیر ۳۰۷/۲ ج۱ جلد اشرف

نکرده است صغیرهای را و به کبیرهای راه مگر آن که بخصاً کرده است آن را.^۱
 «این قولویه» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: هر که زیارت کند قبر امام
 حسین علیه السلام در ماه رمضان و بهیچ در راه زیارت، از برای او عرض و حسابی نخواهد
 بود، و به او گویند که داخل بهشت شو بدون خوف و بیم.^۲

علامه مجتبی (رحمۃ الله علیه) در «تحفه» فرمود: به دو سند معتبر منقول است
 که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: هر که زیارت کند مرا با آن دوری قبر من، پیام به برد
 او در سه موی روز قیامت تا او را خلاصی بخشم از احوال آنها؛ در وقتی که نامه‌های
 بیکوکاران در دست راست ایشان و نامه‌های بدکاران به دست چپ ایشان پرواز کند، و
 نزد صراط، و برد ترازوی اعمال.^۳

و در حق الیقین^۴ فرموده که: «حسین بن سعید» در کتاب «تذکره» از حضرت
 صادق علیه السلام روایت کرده است که: چون حق تعالی خواهد مؤمن را حساب کند، نامه او را
 به دست راست او بدهد و میان خود و او را حساب کند که دیگری مطلع نشود، و گویند:
 ای بنده من! فلان کار و فلان کار کردی، گویند ای پروردگار من کرده‌ام، پس خداوند
 کریم فرماید که: آمرزیدم آنها را از برای تو و بذل کردم آنها را به حسنات.

پس مردم گویند: شُحَّانَ اللَّيْلَا این بنده یک گناه نداشته است! و این است معنی
 قول حق تعالی: هر که نامه او به دست راست او داده شود، پس بعد از این حساب خواهد
 شد حسابی آسان و برمی گردد به سوی اهل خود مسرور و خوشحال.^۵

راوی پرسید: کدام اهل؟

فرمود: اهلنی که در شب داشته است اهل اویند در بهشت اگر مؤمن باشد. پس

۱- سرشماری

۲- بحار ج ۷ ص ۳۶۶ ج ۹، «وَلَا يَكُنْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْكُفَّاءِ لَا يَخْلُقُ صَغِيرًا وَلَا كَبِيرًا إِلَّا أَخْبَاهَا كَيْدًا»

۳- کامل الزیارات / ۲۲۱ حقه بر ائمه من بهشتی فی زیارت قبر الحسن علیه السلام ص ۳۰ ب ۹ ج ۳

۴- بحار ج ۱ ص ۱۸۹ و امانی صلیق ص ۱۳۱ علیها یحار / ۲۲۱ ب ۵۲ ج ۱۳

۵- حق الیقین ۳۲۸ - ۳۲۹ ب ۵ ص ۱۱ - بحار ج ۲ ص ۳۲۵ ب ۱۶ ج ۱۷

وَلَا يَكُنْ مِنْ أُولَئِكَ الْكُفَّاءِ يَخْلُقُ صَغِيرًا وَلَا كَبِيرًا إِلَّا أَخْبَاهَا كَيْدًا

فرمود: اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب می‌کند او را علانیه^۱ در حضور خلایق، و حجت را بر او تمام می‌کند و نامه‌اش را به دست چپ او می‌دهند؛ چنانچه حق تعالی فرموده است: و اَمَّا اَنْ كِه نَامَةُ اَوْ رَا اَز پِشْت سر او می‌دهند پس «وَأَنْتُمْ» خواهد گفت و آتش افروز جهنم خواهد گردید؛ به درستی که در اهل خود شاد بود؛ یعنی در دنیا، و گمان می‌کرد که به احرار برخواهد گشت.^۲

و این اشاره است به آن که دستهای منافقان و کافران را غل می‌کند و نامه ایشانی را از پشت سر به دست چپ ایشانی می‌دهد و به این دو حالت اشاره شده است در دعا‌های وضو در هنگام شستن دستها که:

«خداوند! بنده نامه مرا به دست راست من و نامه مخالف بودن مرا در بهشت به دست چپ من، و حساب کن مرا حسابی آسان، و خداوند! من نامه مرا به دست چپ من و نه از پشت سر من، و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من (انتهی).»^۳

مؤلف گوید: در این مقام مناسب دیدم تذکر جویم به ذکر یک روایت: سید بن طاووس - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْه - خبری نقل کرده که حاصلش این است: که چون ماه مبارک رمضان داخل می‌شد حضرت «امام رین العابدین علیّه السلام» و کسیر خود را می‌زد و هر کدام که تقصیری در خدمت می‌کردند در کتابی اسم آن غلام یا کنیز را و تقصیر او را در آن روز معین بنویس آن که او را تأدیب و شکنجه کند،^۴ و بین تقصیرات جمع می‌شد تا شب آخر ماه رمضان آن شب آنها را می‌تابید و جمع می‌نمود ایشان را بر دور خود، آنگاه بیرون می‌آورد آن کتابی را که تقصیرات ایشان در آن بود، پس می‌فرمود: ای فلانی! آیا یاد می‌آوری در فلان روز، فلانی تقصیر را بجا آوردی و من تأدیب نکردم تو را؟

۱. اشکار.

۲. و اَمَّا اَنْ كِه نَامَةُ اَوْ رَا اَز پِشْت سر او می‌کند او را علانیه (اَلْطَّلَعُ اَنْ اَنْ یَخْرُجَ) و یحتمل: سر او را به دست چپ او می‌دهند. و اَمَّا اَنْ كِه نَامَةُ اَوْ رَا اَز پِشْت سر او می‌دهند پس «وَأَنْتُمْ» خواهد گفت و آتش افروز جهنم خواهد گردید؛ به درستی که در اهل خود شاد بود؛ یعنی در دنیا، و گمان می‌کرد که به احرار برخواهد گشت.^۳

۳. مسلم است که امام علی علیه السلام شکنجه نمی‌نمودند. ولی ممکن است آن حضرت برای تربیت غلامان، گاهی آنها را به طریق درست تأدیب می‌فرمودند، چنانکه در نامه حضرت نیز به این مطلب اشاره شده است.

عرض می‌کرد: **بِیْ یَایْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ**.

پس به دیگری این را می‌فرمود و همچنین هر یک هر یک را یادشان می‌آورد
تفسیر ایشان را و اقرار از آنها می‌گرفت تا به آخر، آنگاه می‌ایستاد در وسط ایشان و
می‌فرمود به آنها که صندلها را بلند کنید و بگویند ای علی بن الحسین! پروردگار تو هم
هر چه کرده‌ای عمل تو را شمرده و ضبط کرده همچنان که تو ضبط کردی و شمردی
بر ما اعمال ما را، و نذر خدا کتابی است که نطق می‌کند به حق و لرو نمی‌گذارد کوچک و
بزرگ عمل تو را مگر آن که ضبط کرده و نگاه داشته، و می‌یابی هر چه کرده‌ای حاضر
نرد آن و نوشته شده در آن همچنان که ما یافتیم اعمال خود را حاضر نرد تو، پس عفو
و اغماص کن از ما هم چنان که امینواری از حدیث عفو که عفو کند تو را، یاد کن ای
«علی بن الحسین!» ذلت مقام خود را در مقابل پروردگار حاکم عادل که ظلم نمی‌کند
همورن ذلالت خردی، پس عفو کن از ما تا خداوند مبیح^۱ از تو عفو کند و از تو بگذرد
زیرا که خودش فرموده: **وَلْيُظْفَرُوا وَلْيُضْفَعُوا اَلَا تُحِبُّونَ اَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ** معنی آیه
شریعه این است که: باید عفو کند جریمه‌ای را که از گناهکاران صادر شده و روی
بگردانند از انتقام و اغماص نمایند آیا دوست نمی‌دارید که بیاموزد خدای عز و شدا را؟
و پیوسته حضرت تلقین می‌فرمود ایشان را به این نحو کلمات و ایشان بنا می‌کردند
آن حضرت را و این کلمات را به آن حضرت می‌گفتند، و آن جناب در بین ایشان
ایستاده بود و گریه و نوحه می‌کرد و می‌گفت: «پروردگارا تو امر فرمودی ما را که عفو
کنیم از کسی که بر ما ظلم کرده، پس ما عفو کردیم، پس تو هم عفو کن از ما؛ همان تو
اولی هستی از ما به عفو کردن، و امر فرمودی ما را که سائل را از در خانه رد نکنیم،
پروردگارا، ما از روی سؤال و مسکنیت به درگاه تو آمدیم و امید احسان تو را داریم، پس
مشت گنار بر ما و ما را بومید بر مگردان.» و از این نوع کلمات می‌گفت، آنگاه رو می‌کرد
به علامان و کنیزان خود و می‌فرمود: «من عفو کردم از شما، آیا شما هم از من عفو

کردید و گذشتید از بدیها که از من سرزده نسبت به شما آقا زیر که من مالک بد ظالم می‌باشم و ممنوکم از برای مالک کریم جواد عادل مُحسِن مُتَعَضِّل^۱
غلامان و کنیزان عرض می‌کردند: ما عفو کردیم از تو ای آقای ما، توبه ما بدی نکردی.

می فرمود: بگویند خدایا عفو کن از «علی بن الحسین» همچنانکه از ما عفو کرد، و آزاد کن او را از آتش همچنانکه ما را آزاد کرد از قید بندگی.

انہا من کلماتہا می گفتند و آن حضرت می گفت: لَنْلَهُمْ آمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ (آمینا) فَقَدْ عَقِلْتُمْ صَعْتَكُمْ وَاعْتَقَلْتُ رِقَابَكُمْ رَجَاءً لِلْعَمَلِ عَنِّي وَ عَنِّي وَهَبْتَنِي⁷

پس چون روز عید می‌گشته جایزه می‌داد به ایشان به مقناری که آنها را حفظ کنند و بی‌نیاز کند از آنچه در دست مردم است و هیچ سالی نبود مگر آن که آزاد می‌کرد در شب آخر ماه رمضان بیست نفر یا چیزی کمتر یا زیادتر و می‌گفتند: حلّی تعالی در هر شب از ماه رمضان وقت الفجر هفتاد هزار هزار نفر از آتش جهنم آزاد می‌کند که همگی مستوجب آتش باشند و چون شب آخر شود به مقداری که در جمیع ماه رمضان آزاد کرده آزاد فرماید، و من دوست می‌دارم که حنا مرا ببیند که من آزاد کردم بندگان خود را در دار دنیا به امید آن که مرا آزاد فرماید از آتش جهنم.^۳

۹۔ بیگماری گنڈہ۔

۱- خدایا! بخت کن برای پیروز دالار عالمها و (میر محمد) پویه، از شما مجلسهم و شعا و ازاله کوندم به امید این که عدم کند خدا میا و از آنست
ازین کند

۲- اقبال / ۳۴۷ هـ به طر ج ۶ ص ۱۰۲ - ۱۰۳ ب طح ۹۲

فَصْلٌ

✓ یکی از جاهای هولناک آخرت «صراط» است

و آن جبری^۱ است که بر روی جهنم می‌کشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمی‌شود.^۲

و در روایات وارد شده است که: از مو باریک‌تر و از شمشیر بزرگ‌تر و از آتش گرم‌تر است، و مؤمنان خالص در بهایت آنانی از آن می‌گذرند مانند برق جهنم و بعضی به دشواری می‌گذرند آن بجات می‌یابند، و بعضی از عقبات آن به جهنم می‌افتند و آن در آخرت بموضع صراط مستقیم تیباست که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیرالمؤمنین و ائمه طاهریں از ذریه او - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - است، و هر که از بن صراط عدوی و میل به باطل کرده است، در گفتار یا کردار، از همان عقبه از صراط آخرت می‌لغزد و به جهنم می‌افتد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره به هر دو است.^۳

علامه مجلسی (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در «حق‌الیقین» از کتاب عقاید شیخ

۱- بیل

۲- امام صادق (ع) فرمود: صراط راه رسیدن به معرفت الهی می‌باشد و آن نورانی است چکه راه در دنیا و راهی در آخرت، پس راه در دنیا همان امام واجب‌الاطاعة است که هر کس او را در دنیا بشناسد و او را پیروی نماید در آخرت از صراطی که همین بی روی جهنم است می‌گذرد (بهار ۶۶/۸ ج ۲ نقل از جامع‌الآخر ۱۳ - ۱۴) ۳- بهار ج ۸ ص ۶۹... ۶۶... ۶۴

صدق علیه السلام نقل کرده که فرمود: اعتقاد ما در عقباتی که در راه محشر است آن است که: هر عقبه‌ای اسم واجب و فرضی است از اوامر و نواهی الهی، پس انسان به هر عقبه‌ای برسد که مسفی به اسم آن واجب است، اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز می‌دارند و طلب حق خدا در آن واجب از او می‌کنند، اگر بیرون آمد از عهده آن به عمل صالحی که در پیش فرستاده باشد یا به رحمتی از خدا، که او را دریابد نجات می‌یابد از آن و می‌رسد به عقبه دیگر، پس پیوسته او را از عقبه‌ای به عقبه دیگر می‌برد و نزد هر عقبه سوال می‌کنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است، پس اگر از همه سلامت بیرون رفت منتهی می‌شود به «دار بقاء» پس حیاتی می‌یابد که هرگز مرگ در آن نمی‌باشد و سعادتی می‌یابد که شقاوت یا آن نمی‌باشد، و ساکن می‌شود در جوار خدا، با پیغمبران و حبیبان و صدیقین و شمعاء و صالحان از بندگان حبای تعالی؛ و اگر او را بر عقبه‌ای حبس کند و طلب کند از او حقی را که تقصیر در آن کرده، و نجات دهد آن را عمن صالحی که پیش فرستاده باشد و دریابد او را رحمتی از جانب حق تعالی، می‌بخشد قدمش از آن عقبه و فرو می‌رود در جهنم پناه می‌بریم به خدای تعالی از آن

این عقبات همه بر صراط است، و اسم یک عقبه از آنها ولایت است که همه حلالیق را نزد آن عقبه باز می‌دارد و سوال می‌کند از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و آنچه بعد از او علیه السلام اگر انبیاء به آن کرده است^۲ نجات می‌یابد و می‌گردد و اگر نه، فرو می‌رود به سوی جهنم چنان که حق تعالی فرموده است:

۱- حبسهای الهی (امامان علیهم السلام).

۲- اگر به ولایت معتقد بود.

وَيُفَوِّضُ إِلَيْهِمْ مَسْئُلَتَهُمْ^۱ و اھم عقبات، «عرصاد» است؛ اِنْ رَبِّكَ
لِيَاْمِزُ صَاۤءِ^۲ و حق تعالی می فرماید؛ «به عرت و جلال خود سوگند یاد
می کنم که از من نمی گذرد ظالم ظالمی» و اسم یک عقبه رجیم است، و
اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز، و به اسم هر عرض یا امر یا
نهی عقبای هست که بسمه را برد آن عقبه باز می نزنند و از آن عرض
سوال می کنند. (انتهی)^۳

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که چون این آیه نازل شد: «وَجِيءَ
يُؤْمِنُ بِهِمْ»^۴ و بیاورد در آن روز جهنم را؛ از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند معنی
این آیه را، فرمود که: «روح الامین» هر خبر دانه که چون حق تعالی اوّلین و آخرین را
در قیامت جمع کند، بیاورد جهنم را با هزار مهار که کشد او را صد هزار صدک در
بهیت شدّت و عظمت، و جهنم را صدای درهم شکستن و حروش و غضب عظیم بوده
باشد، پس نفسی بکشد و صدایی در آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی امر
مردم را تأخیر کرده است از برای حساب هر آنچه همه را هلاک کند، پس نمائند هیچ
بندهای از بندگان حیا، نه ملکی و نه پیغمبری، مگر آن که فریاد کند: رَبِّ نَفْسِي نَفْسِي؛
پروردگارا جان مرا جان مرا بجات ده، و تو ای پیغمبر حنا نیاکنی که: اُمِّي اُمِّي؛ و از
برای امت خود دعا کنی.

پس صراط را بر روی آن بگذارند، از مو باریک تر و از شمشیر برنده تر، و آن سه
قطره^۵ داشته باشد، بر یک قطره امانت باشد و صله رحم، و بر دوم نماز و بر سوم
عدالت پروردگار عالمین - یعنی: حکم در مظالمه های بندگان - پس مردم را تکلیف
می کنند که بر صراط بگذرنند پس در عقبه اوّل صله رحم و امانت ایشان را نگاه

۱- سوره ۲۷ آیه ۲۳ تکامل یابد آنها را، از آنها سوال می شود. ۲- سوره ۱۸۹ آیه ۲۳ عبادا پروردگارت در همین است.

۳- بخاری ج ۷ ص ۱۶۸-۱۶۹ و حلی الاولین ص ۵۳۶-۵۳۷. ۴- سوره ۱۸۹ آیه ۲۳

می‌دارد اگر قطع رحم و حیانت در اموال مردم کرده باشد از این عقبه نمی‌گذرد تا از عهده آن بمرایند یا به جهنم افتند، و از این عقبه اگر نجات یافتند، عمار ایشان را نگاه می‌دارد و اگر از این عقبه نجات یافتند عدالت الهی برای مظلوم^۱ عباد^۲ ایشان را نگاه می‌دارد و اشاره به این است آنچه حق تعالی فرموده: «إِنَّ رَيْبَ سِجَالٍ مُّصَادٍ»؛ به درستی که پروردگار تو بر سر راه یا کمیگاه است^۳ و مردم بر صراط می‌روید و بعضی به دست چسبیده‌اند، و بعضی یک پایش نه‌زیده به پای دیگر خود را نگاه می‌دارد و ملائکه بر دور پیشان ایستاده و دعا و ندا می‌کنند که: ای خداوند حلیم بردبارا بیامرز و عفو کن به فضل خود، و سالم بدار و به سلامت بگنزن ایشان را، و مردم می‌پریرند در آتش مانند شب‌پره، پس کسی که به رحمت خدا نجات یافت و گذشت می‌گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و به نعمت خدا تمام می‌شود اعمال صالحات و مؤمن می‌کند حسنات، و حمد می‌کنم خداوندی را که بجات داد مرا از تو بعد از آن که ناامید شده بودم به منت و فضل خود، به درستی که پروردگار ما آمرزنده و شکرکننده است عملهای پندگاران خود را^۴.

نقح جلیس، «حسین بن سعید اهوازی» از حضرت امام محقق باقر^۵ روایت کرده که مردی آمد نزد حضرت ابی‌در - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بشارت داد که او را به اولاد آوردن گوسفندان^۶ پس گفت: ای ابودزا! مژده‌یاد تو را که گوسفندان^۷ اولاد آورده و بسیار شمع فرمود مسرور نمی‌سازد مگر بسیاری ایشان و دوست ندارم این راه پس آنچه کم باشد و کفایت کند بهتر است مرد من از آنچه بسیار باشد و مشغول کند؟ همانا من شهادت می‌دهم که پیغمبر خدا فرمود: «هر دو طرف صراط، روز قیامت رجیم و امانت است پس در وقتی که بگذرد بر آن کسی که صلب رحم و ادا کند امانت است، آن دو طرف صراط نمی‌گذارند که بیفتد در آتش»^۸.

و در روایت دیگر است که: اگر بگذرد خیانت کننده در امانت و قطع کننده رحم، با

۱- جمع حفظه، ظلم و ستمی که به کسی شده است، آنچه به ستم از کسی گرفته شده است.

۲- سوره اعراف آیه ۱۴

۳- مردی پندگرا

۴- بهار ج ۲۲ ص ۴۱۰ ج ۲۲

۵- بهار الاثر ج ۸ ص ۲۰۴ ج ۲

۶- گوسفندان

۷- گوسفندان

۸- بهار الاثر ج ۸ ص ۲۰۴ ج ۲

بن دو خصلت نفع نهد او را عسی دیگر و صراط بپهکند او را در آتش.^۱

۵ حکایت

سید اجل اکمل مؤید علامه تحریر، بهاء‌الذین، «سید علی بن سید عبدالکریم بیسی نجمی» که جلالت شأنش بسیار و مناقبش بی‌شمار است و تلمید «شیخ شهید» و «فخر المحققین» است - در کتاب «السنن والمصیبه» در ابواب فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به مناسبتی بن حکایت را از والدش نقل کرده که: در قریه «نیله» که قریه خودشان باشد شخصی بود که تولیت مسجد آن قریه با او بود، روزی از خانه بیرون بیامد، او را طلبیدند عذر آورد که نمی‌توانم، چون تحقیق کردند معلوم شد که بدن او به آتش سوخته تنوای^۲ دو طرف رانهای او تا طرف زانوهای او آسیب سوختن محفوظ مانده و دیدند درد و آلم او را بی‌قرار کرده، سبب آن را از او پرسیدند.

گفته در خواب دیدم که قیامت برپا شده و مردم در خرج^۳ عظیم و بسیار به آتش می‌روند و من از آن کسانی بودم که به بهشت مرا فرستادند، همین که رو به بهشت می‌رفتم به پلی رسیدم که عرض و صلوات آن بزرگ بود، گفتند که: این صراط است، پس ما از آن عبور کردیم و هرچه از آن طاق می‌کردیم عرضش کم، و صلواتش بسیار می‌گشت تا رسید که مثل تیری شمشیر شده نگاه کردیم در زیر آن دیدیم که وادی بسیار بزرگی است و در آن، آتش سیاهی است و در آن، خمره^۴ هایی مثل قلعه کوهها، و مردم بعضی نجات می‌یابند و بعضی در آتش می‌افتند، و من پیوسته میل می‌کردم از طرفی به طرف دیگر مثل کسی که بخواهد بپزد، تا خود را رسانیدم به آخر صراط؛ به آنجا که رسیدم نتوانستم خودداری کنم که ناگاه در آتش افتادم و فرو رفتم در میان آتش، پس

۱- اینتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که در روز قیامت رجاء و شفقت بر دو طرف صراط قرار دارند، پس کسی که سده و هم نموده و اماکنی بپزد باشد، پس از صراط می‌گذرد و به بهشت می‌رود، اما کسی که در امتداد خیانت کرده باشد، پیوستنش را از او می‌کشند خود برده باشد، هیچ کاری برایش نموده نمی‌باشد، از روی صراط در دوزخ سرنوین می‌گردد، «کافی ۷ ص ۱۵۲ ب صله المؤمن ج ۱».

۲- تنوای: چر

۳- خرج: پاره آتش.

۴- تنگی و فشار و زخم.

خود را رساندم به کنار وادی و هر چه دست انداختم، دستم به جایی بند نشد و آتش مرا پالین می‌کشید به قوت جریان خود و من استغاثه می‌کردم، عقل از من پریده بود، پس مُلْهِمٌ^۱ شدم به آن که گفتم. یٰ عَلِیُّ بنِ اَبی طالب! پس نظر افکنده؛ دیدم مردی به کنار وادی یستاده، در دم افتاد که او علی بن ابیطالب علیه السلام است. گفتم: ای آقای من یا امیرالمؤمنین.

فرمود: دست خود را بیاور نزدیک، پس کشیدم دست خود را به جانب آن حصرت، پس گرفت دست مرا و کشید مرا بیرون و افکند مرا در کنار وادی، پس آتش را از دو طرف من دور کرد به دست شریف خود، که من وحشت نموده از خواب جستم، و بی حال خود را دیدم که می‌بینید که سالم ماندم بدن من از آتش مگر آنجائی که امام دست مالیده؛ پس مدت سه ماه مُزْهِمِ کاری کرد تا سوخته‌ها بهتر شد و بعد از آن که بود که نقل کند این حکایت را به جهت آخروی مگر آن که تب می‌گرفت او را (انتهی).

ذکر چند عملی برای سهولت گذشتن از این عقبه، غیر از صله رحم و اداء امن که گذشت:

● [اَوَّل]

سُپَدِ بی طاووس در کتاب «اقبال» روایت کرده که: در شب اوّل ماه رجب بعد از نماز مغرب، بیست رکعت نماز کند به حمد و توحید و بعد از هر دو رکعت سلام دهد تا مجموعاً همانند خودش و آهن و مال و اولادش و از عذاب قبر در پناه باشد و از صراط، بی حساب مانند برق بگذرد.^۲

● ثَوَم

روایت شده: هر که شش روز از ماه رجب روز بگذرد از آسیب باشد روز قیامت و

بگذرد بر صراط به غیر حساب^۱

● مقوم

و نیز سید روایت کرده؛ کسی که در شب بیست و نهم شعبان ده رکعت نماز کند، بخواند در هر رکعت حمد یک مرتبه و «الهیکم للتکاتل» ده مرتبه، و معوذتین^۲ ده مرتبه، و توحید ده مرتبه، عملاً فرماید حق تعالی به او ثواب مجتهدین، و سنگین کند میراں او را از حساسات و آسای گرداند بر او حساب راه و بگذرد بر صراط مثل برقی چهند.^۳

● چهارم

در فصل سابق گذشته هر که زیارت کند حضرت امام رضا^{علیه السلام} را با آن دوری قبر شریفش، آن حضرت بیدار نزد او در سه موعظ روز قیامت تا او را خلاصی بخشند از احوال آنها، که یکی از آنها نزد صراط است.^۴

۱- کتاب الاصل (یا ترجمه فلسفی) ص ۱۲۶، (پیرترجمه) ص ۷۹.

۲- سورهای شریف قلل

۳- بطالع ۱۰۲، ص ۲۴، ب ۲۵، ج ۱۳.

فرقة به روح پاک امامان گواہ باش
از جان بوس در آن پارگاه باش

امروز زندانیم به ولای سر پادشاهی
و قبر امام هشتم و سلطان دین، رضا

خاتمه

✓ در ذکر چند خبر در سختی عذاب جهنم (أَعَادَنَا اللَّهُ تَعَالَىٰ بَيْنَهَا) و چند قصه از قصص حاکمان و چند مثالی از مظللهای «بلوهر» و یوزاسف^۲ و غیر آن که موجب تنبیه مؤمنان است؛ اما اخبار:

■ اول

به سند صحیح از «ابو بصیر» منقول است که به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عریس کردم که: ای فرزند رسول خدا! مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قسوت به هم رسانیده است.

فرمود: ای ابومحمد! مستمذ باش برای زندگانی دور و دراز که زندگی آخرت است که آنها را بهایت بیست و فکر آن زندگانی ر بکن و تهیه آن را درست کن، به درستی که جبرئیل زوری به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد روتوش کرده و آثار اندوه در چهره اش ظاهر بود و پیش از آن، هرگاه می آمد متبسم و خندان و خوشحال می آمد پس حضرت

۱- مردی... از فعل بین و صانت که او را «بلوهر» می گفتند در سرزمین سراندریبه و آن مردی پید عابد و حکیم و ثوابین الحیات ص: ۳۲۸

۲- نام شاهزادگی بود که از قلمرها و حکمتیهای بلوهره استفاده نمود و سرچشمه حاکمان امالی به وسیله فرشتهای داشت را بر او نور حکمت نمود و او را پستوا و هدایت کنندۀ مردم قرار داد.

فرمود که: ای جبرئیل! چو امروز چنین عصبناک و محزون آمده‌ای؟! جبرئیل گفت که: «امروز دغهایی را که بر آتش جهنم می‌دیدند از دست گذاشتند» فرمود: دم‌های آتش جهنم چیست ای جبرئیل؟! گفت: «ای محققا حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سید شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک، و اگر قطره‌ای از صریح - که عرق اهل جهنم از چرک و ریم فرجهای زناکاران است، که در دیگهای جهنم جوشیده و به عوص آب به اهل جهنم می‌خوراند - در آبهای اهل دنیا بریزد هر آینه جمیع اهل دنیا از گدش بمرزد و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد درع است و برگردن اهل جهنم می‌گذارند بر دنیا بگذرند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد، و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش ر در میان زمین و آسمان بیاورند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند». چون جبرئیل علیه السلام اینها را بیان فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جبرئیل هر دو به گریه درآمدند. پس حق تعالی ملکی فرستاد به سوی ایشان که: «پروردگار شما سلام می‌رساند شما را و می‌فرماید که من شما را ایمن گردانیدم از آن که گداهی کنید که مستوجب عذاب می‌شوید». پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل به خدمت آن حضرت می‌آمد متبسم و خندان بود.

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را می‌دانند، و اهل بهشت عظمت بهشت و نعم آن را می‌دانند؛ و چون اهل جهنم داخل جهنم می‌شوند هفتاد سال سمی می‌کنند تا خود را به بالای جهنم می‌رسانند، چون به کنار جهنم می‌رسند ملانکه گررهای آهن بر کفایشان می‌کوبند تا به قعر جهنم بر می‌گردند پس پوستهای ایشان را تغییر می‌دهد پوست تازه بر بدن ایشان می‌پوشاند که عذاب در ایشان بیشتر تأثیر کند.

پس حضرت به «ای مصیر» گفت که: آنچه گفتیم تو را کافی است؟ گفت: پس است مرا و کافی است^۱

● دَوِّم

در خبری از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: در نَبْلَةُ الجَمْرَاجِ چون داخل آسمان اَوَّل شدم هر ملکی که مرا دید خدای و خوشحال شد، تا آن که رسیدم به ملکی از ملائکه که عظیم تر از او ملکی ندیدم با هیئتی بسیار منکر و غصب از جیش ظاهر بود. پس آنچه ملائکه دیگر از تحت و دعا نسبت به من بجا آوردند، او بجا آورد لکن بخسید و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت. از جبرئیل پرسیدم که، این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم؟

گفت: گنجش دردد که از او بترسی و ما همه از او ترساییم؛ این «مالک»، خازن جهنم است و هرگز نخندیده است و از روزی که حق تعالی او را والی جهنم گردانیده تا حال پیوسته خشم و غضبش بر دشمنان حبا و اهل معصیت ریخته می‌گردد، و خدا این عیب را خواهد فرمود که انتقام از پشای بکشد، و اگر با کسی به خنده ملاقات کرده بود یا بعد از این می‌کرد البته بر روی تو می‌خندید و از دیدن تو اظهار عجز می‌نمود.

پس من بر او سلام کردم و رَدِّ سلام بر من نمود، و مرا بشارت بهشت داد، پس من به جبرئیل گفتم به سبب مرگت و شوکت او در آسمانها که جمیع اهل شعاوات او را اطاعت می‌نمودند به «مالک» بفرما که آتش دوزخ را به من بمایاند.

جبرئیل گفت: ای مالک! به محض بسم الله الرحمن الرحیم بسم آتش جهنم را.

پس مالک پرده را برگرفت و دری از درهای جهنم را گشود ناگاه از آن، ریانه‌ای به آسمان بلند شد و ساطع گردید و به خروش آمد که در بیم شدم. پس گفتم: ای جبرئیل! بگو که پرده را بیندازد، فی الحال «مالک» امر فرمود آن ریانه را که به جای خود برگردد، پس برگشت.

● سَوِّم

به سعد منبیر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی هیچ کس را خلق

مهرموده است مگر آن که مرلی در بهشت و مرلی در جهنم برپیش قرار داده است پس چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن می‌شوند، مادی سد می‌کند اهل بهشت را که نظر کنید به سوی جهنم، پس شرف می‌شود و نظر می‌کنند به سوی جهنم و سر بهای ایشان را در جهنم به ایشان می‌دهد که این مرلی است که اگر معصیت الهی می‌کردید داخل این منازل می‌شدید؛ پس چندان ایشان ر فرح و شادی روی می‌دهد که اگر مرگ در بهشت باشد، بمیرد از شادی آن که از چنین عذبهی نجات یافته‌اند.

پس مادی ندا کند اهل جهنم را که به جانب بالا نظر کنید، چون نظر کند منازل ایشان را در بهشت و نعمتها که در آنجا ملز شده به ایشان بمایند، و بگویند به ایشان که اگر اطاعت الهی می‌کردید این منازل را متصرف می‌شدید؛ پس ایشان را حالی رو دهد از آندوه که اگر مرگ باشد بمیرند.

پس منازل اهل جهنم را در بهشت به بیگواران دهد و منازل اهل بهشت ر در جهنم به بیکاران دهند، و این است تفسیر این آیه^۱ که حق تعالی در شأن اهل بهشت می‌فرماید: که ایشانند وارثان که به میراث می‌برند بهشت ر و در آن مخلد و پایدار خواهند بود.^۲

● چهارم

و بیر از آن حضرت مروی است که: چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم به جهنم درآیند، مادی از جانب رب العزة ند کند که: ای اهل بهشت! و ای اهل جهنم! اگر مرگ به صورتی از صورتها ترآید خواهید شناخت؟ گویند: نه.

پس بیارند مرگ را به صورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و به ایشان گویند: «ببینید، این مرگ است»، پس حق تعالی امر فرماید که آن را

۱- توبه الاحقاف ۲۴۶- ۲۵۰ عه چهار ۱۶۵/۸- ۱۶۶ ب ۱۲ ح ۲۶- تفسیر قمی ۳۳۳- ۳۳۵ عه چهار ۲۸۸/۸ ب ۲۶ ح ۱۹
 ۲- اُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرْتَوُونَ فِرْعَوْنَ وَاسْتَكْبَرَتْ هُمُ بِحُجَّتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. (مومنون ۷- ۱۰).

دبج کنید، و فرماید که: ای اهل بهشت! همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست، و ای اهل جهنم! همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نیست! و پس است قول خداوند عالمیان که فرمود: «وَلَنُؤْتِيَنَّهُمْ يَوْمَ الثَّغَرِ الْأَوْسَىٰ» : «بترسان یمن را از روز حسرت در روزی که کار هر کس منقصد شده باشد و به پایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند».

حضرت فرمود مراد این رور است که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرماں دهد همیشه در جای خود باشد و مرگ ایشان را نباشد و در آن رور اهل جهنم حسرت ببرد و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد.^۲

• **يُحْمَدُ**

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: برای اهل معصیت **نُهیها**^۳ در میان آتش رده‌اند، و پاهای ایشان را در رنجبر کرده‌اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده‌اند، و بر بدنهای ایشان پیراهنهایی از مس گذاشته پوشانیده‌اند و جثه‌ها را از آتش برای ایشان بریده‌اند، در میان عذایی گرفتارند که گرویش به نهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته‌اند، پس هرگز آن درها را نمی‌گشاید و هرگز نسیمی داخل نمی‌شود، و هرگز ضعیفی از ایشان برطرف نمی‌شود، عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است به خانه ایشان فانی می‌شود و نه عمر ایشان به سر می‌آید؛ به مالک استغاثه می‌کنند که از پروردگار خود طلب کن که ما را بصراند.^۴

در جواب می‌گوید که: همیشه در این عذاب خواهید بود.^۵

1992, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 2679, 2680, 2681, 26

۳. سوره‌های زمره

وَمَا يَدْعُوا بِهِمُ الْمُشْرِكُونَ عَلَى اللَّهِ شَيْئًا نَدْعُوهُ عَلَيْهِ سَلَامٌ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا إِتْرَافُكَ وَنَحْمَدُكَ يَا اللَّهُ

١٦٢٧-١٦٣٣ هـ: جلى عليها فرعين آخرى زينة وولد عنها كرم علي الثاني.

● ششم

به سجد معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: در جهنم چاهی است که اهل جهنم از آن استفاده می‌نمایند و آن جای هر متکبر جبار و مُعاند^۱ است و هر شیطان متمرد^۲ و هر متکبری که ایمان به روز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم داشته باشد.

و فرمود: کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبک‌تر باشد کسی است که در دریای آتش باشد و دو محل از آتش در پای او باشد و بند عیبش از آتش باشد که از شدت حرارت معر دماغش مانند دیگر در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش بدتر است و حال آن که عذاب او از همه سبک‌تر باشد.^۳

۱ کینه‌دار.

۲ سرکش، نافرمان.

۳ تصویر نفسی، شامه صله بهار ج ۸ ص ۳۹۵ ج ۳۴ (به جای کفر جهنم چاهی است که دره دوزخ پس ایشان را در آن).

در ذکرِ قصصِ خائفان

● قصه اول

شیخ کلیمی به سند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که شخصی به اهلش در کشتی سوار شده و کشتی نشان شکست و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر رب آن مرد که بر تخته‌ای بند شد و به جریانِ بحر افتاد و در آن جزیره مرد راهزنی فاسقی که از هیچ فستق نمی‌گذشت چون نظارش بر آن ری افتاد گفت: تو از اِلَسی یا از جن؟

گفت: از اِلَسَم.

پس دیگر با آن رب سخن نگفت و بر او چسبید و به هیئت مجامعت درآمد چون متوجه آن عمل قبیح شد دید که آن زن اضطراب می‌کند و می‌برد. پرسید که چرا اضطراب می‌کسی؟

اشاره به آسمان کرد که از خداوند خود می‌ترسم.

پرسید که: هرگز مثل این کار کرده‌ای؟

گفت: نه، به عزت خدا سوگند که هرگز نه نداده‌ام.

گفت: تو هرگز چنین کاری نکرده‌ای پس از خدا می‌ترسی و حال آن که به اختیار

تو نیست و تو را به جبر برین کار داشته‌ام، پس می‌آیایم به ترسیدی و سزاوارترم به حائف بودی.

پس برخاست و ترک آن عمل نمود و هیچ به آن زن سخن نگفت و به سوی خانه خود روال شد، و در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کرده‌های خود، در آشنای راه به راهی برخورد و با او رفیق شد چون پاره‌ای راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد، راهب به آن جوان گفت که: «آفتاب بسیار گرم است، دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را سایه افکند».

جوان گفت که: «ما مرد خدا خشنه نیست و کار حیری مکرده‌ام که جرأت کنم و از خدا حاجت طلب نمایم».

راهب گفت: «من دعا می‌کنم تو آمین بگو» چنین کردند بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایه آن ابر می‌رفتند، چون بسیاری راه رفتند، راه ایشان جدا شد و جوان به راهی رفت و راهب به راه دیگر رفت و آن ابر با جوان روال شد و راهب در آفتاب ماند!

راهب به او گفت: «ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد بگو چه کار کرده‌ای که مستحق این کرامت شده‌ای؟» جوان قصه خود را نقل کرد.

راهب گفت: «چون از خوف خدا ترک محصیت او کردی، خدا گناهان گذشته تو را آمرزیده است، سعی کن که بعد از این خوب باشی».^۱

● قصه دوم

شیخ صدوق روایت کرده که روزی «علاء بن جبل» گریبان به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و سلام کرد. حضرت جواب فرمود و گفت: یا «علاء! سبب گریه تو چیست؟ گفت: یا رسول الله هر دو سرای جوان پاکیزه خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود

۱- اصول کافی ج ۲، ص ۲۷۰، باب ۵۹، ج ۵.

گریه می‌کند مانند رئی که هر ریش مرده باشد و می‌خواهد به خدمت تو بیاید
حضرت فرمود که: «بپاوشی؟» پس «معاذ» رفت و آن جوان را آورد چون آن جوان
بیامد و سلام کرد، حضرت جواب فرمود پرسید که: ای جوان چرا گریه می‌کنی؟
گفت: چگونه نگریم و حال آن که گناه بسیار کرده‌ام که اگر حق تعالی به بعضی از
آنها مرا مؤاحده نماید هر به جهنم خواهد برد و گمان من این است که مرا مؤاحده
خواهد کرد و نخواهد آمرزید.

حضرت فرمود، مگر به حد شرک آورده‌ای؟
گفت: پناه می‌برم به خدا از این که به او مشرک شده باشم.
گفت: مگر کسی را به ناحق کشته‌ای؟
گفت: نه.

حضرت فرمود که: خدا گناهانت را می‌آمرزد اگر مانند کوهها باشد در عظمت.
گفت: گناهان من از کوهها عظیم‌تر است.
فرمود که: حد، گناهانت را می‌آمرزد اگر چه مثل رمیهای هفتگانه و دریاها و
درختان و آنچه که در زمین است از مخلوقات خدا بوده باشد.
گفت: از آنها نیز بزرگتر است.
فرمود: حد، گناهانت را می‌آمرزد اگر چه مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و
کرس باشد.

گفت: از آنها بزرگتر است.
حضرت غضبناک به سوی او نظر فرمود و گفت: ای جوان، گناهان تو عظیم‌تر است
به پروردگار تو؟

پس آن جوان بر روی در افتاد و گفت: منزه است پروردگار من، هیچ چیز از پروردگار
من عظیم‌تر نیست و او از همه چیز بزرگوارتر است.
حضرت فرمود که: مگر کسی می‌آمرزد گناهان عظیم را به غیر از پروردگار عظیم؟

جول گفت که : هَـنَّهْ وَآلِهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ و ساکت شد.

حضرت فرمود که: ای جول، یکی از گداهان خود را می‌گویی؟

گفت: هفت سال بود که قبرها را می‌شکافتم و کفن مرده‌ها را می‌بردیدم؛ پس دختری از انصار مُرد، او را دهی کردند، چون شب درآمد رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون آوردم و کفشی را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم؛ در این حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من ریخت می‌داد و می‌گفت: «ایا سعیدی بدمش را دیدی؟ و فریبی رانش را دیدی؟» و مرا چنین وسوسه می‌کرد، تا برگشتم و با او وطنی کردم، و او را به آن حال گذاشتم و برگشتم. ناگاه صدایی از پشت سر خود شنیدم که می‌گفت که: «ای جوابا وای بر تو از حاکم روز قیامت - روری که من و تو به محاصره برد او بایستیم - که مرا چنین عریان در میان مُردگان گذاشتی و از قبرم بدرآوردی و کفم را بردیدی و مرا گذاشتی که با جنبت محشور شوم؛ پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم.» پس جوان گفت که : من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت بشوم هرگز.

حضرت فرمود که: دور شوای فاسق! آکه می‌ترسم که به آتش تو بسوزم، چه بسیار نزدیکی تو به جهنم.

حضرت مکرر می‌فرمود این را، تا آن جوان بیرون رفت، پس به بازار مدینه آمد و توشه گرفت و به یکی از کوه‌های مدینه رفت و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش را در گردن غل کرد و فریاد می‌کرد: يَا رَبِّ هَذَا عَبْدُكَ بَهْلُولٌ، مَبْنِيَّ يَدَيْهِ مَقْلُونٌ، می‌گفت: ای پروردگار من، اینک بنده تست بهلولی که در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غل کرده است. پروردگارا تو مرا می‌شناسی و گناه مرا می‌دانی، خداوند، پروردگارا، پشیمان شدم و به نزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور کرد

۱- شخصی مانند که این فرمایش حضرت رسول ﷺ به بن جول، ظالمی برای آن بود که کوفه او را زیاد کند، تا از روی جاذبه حرکت حق تعالی برود و مناطق بی‌خلل خود تا حق تعالی توبه او را قبول فرماید، چنان که توبه کرد و توبه‌اش قبول شد، وَقَدْ أَتَانِي (است).

و خوف مرا زیاد کرد، پس سؤال می‌کنم از تو، به حق نامهای برگزیده و به جلال و عظمت پادشاهیت که مرا از امید من ناامید نگردانی، ای خداوند من، و دعای مرا باطل نگردانی و مرا از رحمت خود مأیوس نکنی.

تا چهل شبانه روز این را می‌گفت و می‌گریست و درندگان و حیوانات بر او می‌گریستند، چون چهل روز تمام شد دست به آسمان بلند کرد و گفت: «خداوند! حاجت مرا چه کردی؟ اگر دعای مرا مستجاب گردانیدی و گناه مرا آمرزیده‌ای به پیغمبرت وحی فرما که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده شدنم و می‌خواهی مرا عذاب کنی، پس آتشی بفرست که مرا بسوزاند، یا به عقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از قضیحت روز قیامت مرا خلاص کن».

پس خداوند عالمین این آیه را بر قیوم توبه او فرستاد: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاجِرَةً أَوْ ظَنَّمُوا أَنَّهُمْ تَكْبَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمِنْ يَحْفَظُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ» - ای قیوم! تعالی سوگند اجزا انعامیین^۱، چون این آیه نازل شد، حضرت بیرون آمدند و می‌خواندند و تبسم می‌فرمودند و احوال بهلول را می‌پرسیدند: «صعاذ» گفت: یا رَسُولَ اللَّهِ شنیدیم که در فلان موضع است، حضرت با اصحاب متوجه آن کوه شدید و بر آن کوه بالا رفتند، دیدند که آن جوی در میان دو سنگ ایستاده و دستها را بر گرس بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده و مژگان چشمش از بسیاری گریه ریخته و می‌گوید: «ای خداوند من، خلقی مرا بیکو ساختی، مرا به صورت بیکو خلق فرمودی، کاش می‌دانستم که نسبت به من چه اراده داری؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند؟ یا در جوار خود در بهشت مرا ساکن خواهی گردانیدی؟ ایها احسان نسبت به من بسیار کردی و حق نعمت بسیار بر من داری، دریا اگر می‌دانستم که آخر امر من چه خواهد بود؟ آیا

۱. سوره ایه ۱۲۵ - ۱۲۶، (تکون) ایها هستند که هرگاه کار ناشایستی انجام دهند خدا را به یاد می‌آورند و پشیمان گشتنشان امروز می‌خوانند و چه کسی جز خدای تعالی نگفرد؟ (کمالی مستند) که در تاجم کتاب باستانی می‌کند چون زشتی آن را می‌دانند، ایها پادشاهان امروز پروردگار است و پادشاهی که از روز دوستان آن تیره‌خوار جوی است. پس همیشه در آن بهشت‌ها منتقم خواهند بود، و پادشاه دیگران چه بیکو می‌باشد!

مرا به عزت به بهشت خواهی برد یا به مذلت به جهنم خواهی فرستاد؟ اله گناه من از آسمانها و زمین و کرسی وسیع^۱ و عرش عظیم بزرگتر است، چه بودی اگر می دانستم که گناه مرا خواهی آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد؟»

از این باب سخنان می گفت و می گریست و خاک بر سر می ریخت، و حیوانات و دزدانگان بر دورش حلقه رده بودند، و مرغای بر سرش صف رده بودند و در گریه با او موافقت می کردند. پس حضرت به نزدیک او رفت و دستش را از گردنش گشود، و خاک را به دست مبارکش از سرش پاک کرد و فرمود که: «ای بُهلول! بشارت بد تو را که تو آزاد کرده حنایی از آتش جهنم».

پس به صحابه فرمود که: «تبارک گناهان بکنید^۲ چنانچه بُهلول کرد» و آیه را بر او خواند و او را به بهشت بشارت فرمود.^۳

مؤلف گوید: علامه مجلسی رحمته الله در «عین الحیوة» در دین این خبر کلامی فرموده که ملخصش این است که باید دانست که توبه را شرایط و بواعث^۴ است:

اول باعث توبه که آدمی را بر توبه می دارد آن است که تضرع نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است، و در عظمت گناهانی که مرتکب آنها شده است و در عقوبات گناهان و نتیجه های بد دنیا و آخرت آنها که در آیات و احبار وارد شده است...! پس این تضرع باعث توبت او شود و این بدعت او را باعث می شود بر سه چیز که توبه مرکب از آنهاست:

■ اول «از آنها تعلق به حال دارد که الحال ترک کند آن گناهان را که مرتکب آنها بوده است.

■ دوم «متعلق است به آینده که عزم را جرم بکند که بعد از این عود^۵ به این گناهان

۱- عرش عظیم

۲- یعنی با توبه و استغفار گناهان خود را جزای نموده و آثار خود را از خود دور کند

۳- تالیف صحیفه ۲۶، ص ۲۶۶-۲۶۷ ب ۲۶ ح ۲۶ ۴- تضرع

۵- بازگشت

نکند تا آخر عمر.

■ **مقوم** - متعلق است به گذشته که پشیمان باشد از گذشته‌ها و تدارک گذشته‌ها بکند، اگر تدارک داشته باشد.

و بدان که: گناهانی که از آن توبه و التیج می‌شود بر چند قسم است:

○ **أول** - آن که گندهی باشد که مستلزم حکم دیگر به غیر از عقوبت آخرت نباشد، مانند پوشینی حریر و انگشتر طلا به دست کردن برای مردن که در توبه آن همین ندامت و عزم بر نکردن کافی است برای برطرف شدن عقاب اخروی.

○ **دوم** - آن که مستلزم حکم دیگری هست و آن بر چند قسم است: یا **حقّ** خداست، یا **حقّ** خلق، اگر **حقّ** خداوند است یا **حقّ** مالی است، مثل این که گندهی کرده که می‌باید بندگی را آزاد کند، پس اگر قادر بر آن باشد، تا به عمل می‌آورد به محض ندامت رفع عذاب از او نمی‌شود، و واجب است که آن کفاره را آدا کند.

یا **حقّ** غیر مالی است مثل آن که نماز یا روزه از او فوت شده است می‌باید قضای آنها را بجا آورد، و اگر کاری کرده است که **حداّ** **حذی** بر آن عقزّر ساخته است، مثل آن که شراب خورده است پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد می‌جواند توبه می‌کند میانه خود و خدای و اظهار آن نمی‌کند، و می‌خواهد برود حاکم اقرار می‌کند که او را حد برسد و اظهار نکردن بهتر است.

و اگر **حقّ** الناس باشد اگر **حقّ** مالی است واجب است که به صاحب مال یا وارث او برساند، و اگر **حقّ** غیر مالی است اگر کسی را همراه کرده است می‌باید او را آزاد کند، و اگر **حذی** باشد مثل آن که فحش گفته است، پس اگر آن شخص عالم باشد به این که اهانت به او وارد شده است می‌باید تمکین کند از برای حدّ، و اگر نداند، خلاص است میان علم و اکثر را اعتقاد این است که گفتی به او باعث آزار و اهانت اوست و لازم نیست، و همچنین اگر عیبت کسی کرده باشد (آنتهی)

● قصه سوم

این بابویه نقل کرده است که: «روزی حضرت رسول ﷺ در سایه درختی نشسته بود در روز بسیار گرمی. ناگاه شخصی آمد و جامه‌های خود را کند و در زمین گرم می‌غلطید و گاهی شکم خود را و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم می‌مالید و می‌گفت که: ای نفس! بپوش، که عذاب الهی از این عظیم‌تر است» و حضرت رسول به او نظر می‌فرمود، پس او جامه‌های خود را پوشید. حضرت او را طلبیده و فرمود که: ای بنده حنلاً کاری از تو دیدم که از دیگری ندیدم، چه چیز تو را باعث برائیس شد؟! گفتند: «ترس الهی مرا باعث این شد، و به نفس خود یں گرمی را چشاندیم که بدانند عذاب الهی را - که از ین شدیدتر است - تاب ندارد»

پس حضرت فرمود که: از خدا ترسیدم! آن چه شرط ترسیم است و به درستی که پروردگار تو مبادت کرد به تو یا ملائکهٔ سماوات. پس به اصحاب خود فرمود که نزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند. چو به نزدیک او آمدند گفت: «خداوندا جمع کن امر همه را بر هدایت، و تقوا را توشهٔ ما گردان و بازگشت ما را به سوی بهشت گردان.»^۱

● قصه چهارم

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: در زندگاری در میان یمن اسرائیل بود که بسیاری از جوانان یمنی اسرائیل را مفتوی^۲ خود ساخته بود. روزی بعضی از آن جوانان گفتند که اگر فلان عابد مشهور، این را ببیند فریفته خواهد شد. آن روز چو ین سخن را شنید گفت: «والله به حانه بروم تا او را مفتوی خود کنم» پس در همان شب قصد منزل آن عابد نمود و در را کوبید و گفت: «ای عابد! مرا مشب پناه ده که در مری تو شب را به روز آورم».

۱- امامی، ص ۲۵۵، ع ۲۵۵ ج ۲، ص ۳۶۸ ج ۴، ص ۲۳ ... اَللّٰهُمَّ قَبِّحْ لَنَا قُلَّی الْهَدَى وَ تَهْلِی الْکُفْرِ زَاوَا وَ طَهِّئْ مَنَاجِدَ ۲- شبستان، فریفته

عابد را^۱ نمود. آن زن گفت که: «بعضی از جوانان پی اسرائیل ب من قصد زن دارند و از پیشان گریخته‌ام و اگر در پی گشایی ایشان می‌رسند به من و فضااحت می‌رسانند به من». عابد چون این سخن را شنید در را گشود زن به منزل عابد درآمد و جامه‌های خود را افکند. چون عابد خُس و جمال او را مشاهده کرد از شوق بی‌اختیار شد و دست به او رسانید و در حال متذکر شد و دست از او برداشت و دیگری در بدر داشت که آتش در زیر آن می‌سوخته رفت و دست خود را در زیر دیگر گذاشت.

زن گفت که: «چه کار می‌کنی؟» گفت: دست خود را می‌سوزانم به جزای آن خطایی که از من صادر شد.

پس زن بیرون شتافت و پی اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را می‌سوزاند. چون پیامند دستش تمام سوخته بود.^۲

● قصه پنجم

«ابن بابویه» از «عروة بن ربه» روایت کرده است که گفت: روزی در مسجد رسول ﷺ با جمعی از صحابه نشسته بودیم. پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بکر و اهل بیعت رضوان را. «ابودرداء» گفت که: ای قوم! می‌خواهید خبر دهم شما را به کسی که مالش از همه صحابه کمتر و همش بیشتر و سعیش در عبادت ریاضت‌تر بود؟ گفتند: کیست آن شخص؟

گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام

چون این را گفت همگی رو از آن گردانیدند پس شخصی از انصار به او گفت که: سخنی گفتی که هیچ کس با تو موافقت نکرد.

او گفت: من آنچه دیده بودم گفتم! شما نیز هرچه دیدهاید از دیگران بگویند؛ من شبی در بخستان «بني النجار» به خدمت آن حضرت رسیدم که از دوستان گماره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بود و به آواز حزین و نغمه دردناک می‌گفت:

«ایلهی! چه بسیار گناهان هلاک کننده‌ای که از من سر رد و تو حیم کردی از آن که در مقابل آنها عقوبت کنی مرا، و چه بسیار بدیها که از من صادر شد و کرم کردی و رسوا نکردی مرا. ایلهی! اگر عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامه اعمال عظیم شد، پس من غیر از آمرزش تو امید ندارم و به غیر حشودی تو آبرو ندارم».

پس از بی صدا رفتن، ثالثم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، پس در پشت درختان پنهان شدم و آن حضرت رکعات بسیار نماز گزارید چون فارغ شدید مشغول دعا و گریه و مناجات شدند؛ و از جمله آنچه می‌خواند این بود: «ایلهی! چون در عفو و بخشش تو فکر می‌کنم گناه بر من آس می‌شود، و چون عذاب عظیم تو را به یاد می‌آورم بنیة خطاها بر من عظیم می‌شود، آه اگر یحیوانم در نامه‌های عمل خود گناهی چند را که فرمودش کرده‌ام و تو آنها را إخطم فرموده‌ای، پس بفرمائی به ملائکه که بگیرند او را، پس وای بر چنین گرفته شده‌ای و اسیری که عشیره او، او را سجنات نمی‌توانند بخشید و قبیله او به فریادش نمی‌تواند رسید و جمیع لعل محشر بر او رحم می‌کنند». پس فرمود: «آه از آتشی که جگرها و گردها را بریان می‌کند، آه از آتشی که بر می‌کند پوستهای سر را، آه از فرو گهریده از ریاچه‌های جهنم». پس بسیار گریست تا آن که دیگر صلابی از آن حضرت نشیدم؛ با خود گفتم، البته جواب برای حضرت غالب شد از بسیاری بیداری؛ نزدیک رفتم که برای نماز هجر او را بیدار کنم، چنانکه حرکت دادم آن جناب را حرکت نهرمود و به مثابه چوب خشک، جسد مبارکش بی‌حس افتاده بود. گفتم: «إِنَّا نَلُوهُ وَإِنَّا إِنَّا لَنَجُوعُونَ» و دویدم به جانب حائة آن حضرت، حیر را به حضرت فاطمه صَلَّوْاْتُ اللَّهُ عَلَيْهَا رسانیدم.

فرمود که: «قَضَةُ لَوْ چُون بُوْدَ؟» من آنچه دیده بودم عرض کردم. فرمود که: «وَاللَّهِ ای ابودرداء! این شئی است که در غالب اوقاب او را از کرسی الهی رو می‌دهد». پس فرمود آبی آوردند و بر روی آن حضرت پاشیدند به هوش باز آمد و نظر به سوی من فرمود که از چه می‌گیری ای ابودرداء؟

گفتم، از آنچه می‌بینم که تو با خود می‌کنی،

هرمود که: اگر ببینی مرا که به سوی حساب بخواند، هنگامی که گنه‌کاران یقین به عذاب خود داشته باشند و ملائکه غلام و زیانبه^۱ تندخو، مر احاطه کرده باشند، و مرد خداوند چتر مر بارند، و جمیع دوستان در آن حال مر واگردند و اهل دین همه بر من رحم کنند، هر آیه در آن روز بر من رحم خواهی کرد که مرد خداوندی پستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست.

پس ابودرداء گفت: واللّه که چنین عبادتی از اصحاب پیغمبر ندیدم.^۲

مؤلف گوید که: من شایسته دیدم که این مناجات از آن حصرت به همان الفاظ که خود آن جناب می‌خواندند نقل کنم، نه هر کس خواسته باشد در دل شب در وقت تهجد خود بخواند، چنان که «شیخنا البهائی علیه السلام» در کتاب «مفتاح الافلاج» چنین کرده، و آن مناجات شریف این است: «إلهی قم من مؤبلة خلقت عن شقاء بلذتها يستقمبك و قم من جريرة تعرفت عن كسبه بكريمك، إلهی ان طال بی عصيانك عذری و عظم بی للخطيئة دنسها فإنا مؤمل غير غافلك، و لا اب براج غير رضوانك»

إلهی أفكر في عفوكم فتكون عني خطيئتي ثم أنجز العظیم من أخذني عظمكم هلل بميتي.

آه ان قرأت فی الضحی سیرة انا ناسیها و انت مضمیها فتقول: خذوه، فبانه بین تأخوذا لا تنجیه عسیرة و لا تنفعه قبیحة.

آه من ما تشجع الاغیاد و العلی. آه من ناری مزاهة یسوی آه من عذرة من لیهات لعلی^۳

۱- در مشگلین خطاب و شکایه دوزخ

۲- اعمالی صدوق ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۰، ۱۵۳۱، ۱۵۳۲، ۱۵۳۳، ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۰، ۱۵۴۱، ۱۵۴۲، ۱۵۴۳، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۴۷، ۱۵۴۸، ۱۵۴۹، ۱۵۵۰، ۱۵۵۱، ۱۵۵۲، ۱۵۵۳، ۱۵۵۴، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶، ۱۵۵۷، ۱۵۵۸، ۱۵۵۹، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۵۶۴، ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷، ۱۵۶۸، ۱۵۶۹، ۱۵۷۰، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴، ۱۵۷۵، ۱۵۷۶، ۱۵۷۷، ۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۵۸۰، ۱۵۸۱، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۸۵، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷، ۱۵۸۸، ۱۵۸۹، ۱۵۹۰، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۳، ۱۵۹۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۶، ۱۵۹۷، ۱۵۹۸، ۱۵۹۹، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱، ۱۶۰۲، ۱۶۰۳، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵، ۱۶۰۶، ۱۶۰۷، ۱۶۰۸، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۱۵، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹، ۱۶۲۰، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵، ۱۶۲۶، ۱۶۲۷، ۱۶۲۸، ۱۶۲۹، ۱۶۳۰، ۱۶۳۱، ۱۶۳۲، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷، ۱۶۳۸، ۱۶۳۹، ۱۶۴۰، ۱۶۴۱، ۱۶۴۲، ۱۶۴۳، ۱۶۴۴، ۱۶۴۵، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۴۸، ۱۶۴۹، ۱۶۵۰، ۱۶۵۱، ۱۶۵۲، ۱۶۵۳، ۱۶۵۴، ۱۶۵۵، ۱۶۵۶، ۱

● قصه ششم

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح گزارند. پس مطر کردند به سوی جوانی که او را «حارثه بن مالک» می‌گفتند، دیدند که سرش از بسیاری بی‌خوابی به زیر می‌آید و رنگ و رویش ریز شده و بدش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته، حضرت از او پرسیدند که: به چه حال صبح کردی؟ چه حال داری ای حارثه؟

گفت: صبح کردم یا رسول الله ب یقین.

حضرت فرمود که: بر هر چیزی که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست، حقیقت و علامت یقین تو چیست؟

گفت: حقیقت یقین من یا رسول الله این است که پیوسته در محروم و غمگین دارم و شبها مرا بیدار دارد و روبرهای گرم مرا به روزه می‌دارد، و دل من از دنیا روی گردانیده و آنچه در دنیا است مکروه دل من گردیده و یقین من به مرتبه‌ای رسیده که گویا می‌بینم عرش خداوند را که برای حساب در محشر نصب کرده‌اند و حقایق همه محشور شده‌اند و گویا من در میان ایشانم، و گویا می‌بینم اهل بهشت را که تنعم می‌نمایند در بهشت و در کرسیها نشسته با یکدیگر آشنایی می‌کنند و صحبت می‌دارند و تکیه کرده‌اند و گویا می‌بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه می‌کنند، و گویا رفیر^۱ آواز جهنم در گوش من است.

پس حضرت به اصحاب فرمود که: «این بدهای است که خدا، دل او را به نور ایمان مژگین کرده است» پس فرمود که: بر این حال که داری ثابت باش ای جوان!

گفت: یا رسول الله! دعا کن که حق تعالی شهادت را روزی من گرداند.

حضرت دعا کرد. چند روزی که شد حضرت، او را با جناب «جعفر» به جهاد فرستاد و بعد از آن نهر شهید شد.^۲

✓ در ذکر چند مثلی که موجب تنبیه مؤمنان است

● مثل اول

«يُلَوِّحُ» گفته که: «شیدهام که مردی را قیل مستی در قفا بود، او می‌گریخت و فی‌ال‌آیه او می‌شتافت تا آن‌که به او رسید آن مرد مضطرب شد، خود را در چاهی آویخت و چنگ زد به دو شاخه که در کنار چاه روئیده بود. ناگاه دید که در اصل آنها دو موش بزرگ که یکی سفید است و دیگری سیاه مشغولند به قطع کردن ریشه‌های آن دو شاخ. پس نظر در زیر پای خود افکند دید که چهار افعی سر از سوراخهای خود بیرون کرده‌اند، چون نظر به قمر چاه انداخت دید که ازدهایی دهان گشوده است که چو در چاه افتد او را فرو برد، چون سر بالا کرد، دید که در سر آن دو شاخ اندکی از عسل آلوده است. پس مشغول شد به بیسیدن آن عسل و لذت و شیرینی آن عسل او را غافل گردانید از آن مارها که نمی‌دانند چه وقت او را خواهند گزید و از مکر آن ازده که نمی‌دانند حال او چون خواهد بود وقتی که در کام او افتد.»

افزون بر این چاه دیاست که پر است از آفتها و بلاها و مصیبتها، و آن دو شاخ عمر آدمی، و آن دو موش سیاه و سفید شب و روزند که عمر آدمی را پیوسته قطع می‌کنند. و آن چهار افعی احلاماً چهارگوشه‌اند که به سرله‌های گشوده‌اند از سودا و صغراء و بلغم و خوں که نمی‌دانند آدمی که در چه وقت به هیجان می‌آیند که صاحب خود را هلاک کند و آن ازده مرگ است که منتظر است و پیوسته در طلب آدمی است و آن عسل که فریفته‌اش شده بود و او را از همه چیز غافل گردانیده بود، لذتها و خواهشها و نعمتها و عیشهای دیاست.^۱

مؤلف گوید که: از برای غفلت آدمی از مرگ و احوال بعد از آن و اشتغالش به لذات عاجله فانیه دنیا، مثنی بهتر از این در الطباق آن با مقل آن ذکر شده، پس شایسته است که خوب تأمل در آن شود تا شاید سبب تنبیه از خواب غفلت شود.

و در خبر است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داخل بازار بصره شد، و نظر فرمود به مردم که مشغول بیع و شرا می باشند، گریست گریه سختی، پس فرمود: «ای عیید دنیا و غفال این دنیا هرگاه شما رورف مشغول سوگند خوردن و سوداگری باشید و شبها در رختخواب و عراشهای خود در خواب باشید، و در این بیهوشی از آخرت غافل باشید، پس چه رهن راد و توشه برای سفر خود مهیا می کنید و فکری برای معاد خود می نمائید؟!»

مؤلف گوید: مناسب دیدم این چند شعر را در اینجا ذکر کنم.

ای به غفلت گذرالسیده همه عمر عزیز / تا چه داری و چه کردی شغلب گو و کدام
تصوشت اخیرت که همیشه در این راه دراز / که تو را موی سفید از اجل آورد پیام
می توانی که فرشته تسوی از علم و عین / لیگ از هفت دین ساخته ای پاد و دام
چون شوی همه جوران بهشتی که تو را / همه در آب و گیاه است سفر چون انعام
چند آن کن که سالی رسالت محروم / کار خود ساز که اینجا دوسه روزیست مقام

و شیخ نظامی گفته است:^۲

حدیث کبودگی و خودپرستی / رها کن، کان خماري بود و مستی
چو عمر از سی گذشت و یاد که از بیست / نمی شاید دگر چون غافلان ریست
شماط عمر باشد تا چهل سال / چهل رفته فرو ریزد پر و بال
پس از پنجاه نباشد کنیزستی / بمر گندی پذیرد پای سستی
چو شصت آمد نسیبت آمد پذیردار / چو هفتاد آمد افتاد الت از کار
به هشتاد و بود چون در رسیدی / بسا سختی که از گیتی کشیدی
از آنجا کسر به عدد منزل رسائی / بود سرگی به صورت زندگانی
سیک صبیاد کاهوگیر گردد / بگیرد احویش چون پیر گردد
چو در موی سیاه آمد سفیدی / بدیدد آمد نشان ناسفیدی
زیبیه شد بنا گوشت کلن پوش / هور این پیه بیرون ناری از گوش؟!

۱. جلاله جاوران دوله اند چون شیر و یلگ و غیر اینها. تلمذ مکس بن ایب ملکه ابو و غیر و به معنی رخاغب، تنبوه، پیر نموده شده.

۲. این دو شعر را مؤلف در سبحة الحام ج ۳ ص ۱۵۵ نیز آورده است.

و دیگری گفته است^۱.

از رونی این فلک سیر فام	عمر گذشته است مرا شصت عام
در سر هر سالی از این روزگار	خورده‌ام افسوس خوشیهای پار
باشدم از گردش دوران شگفت	کانه چه مرا داد همه پس گرفت
قوتی از رانو و بازو بر رفت	آب رخ، رنگ هم از مو بر رفت
عقد ثریای من از هم گسیخت	گوهر دندان همه یک یک بریخت
آنچه بجا ماند و سیاه حلق	بار گناه آمد و طووس امل
رنگ رحل آمد از این کوچگاه	همسفران روی سیه‌ده به راه
آه رهبری را می روز مسامد	راد کم و طول مسافت زیاد
بدرگران بر سر دوشم چه گوه	گوه هم از بار من آمد ستوه
ای که بر عفو عظمت گناه	در جلو سبیل بهدر است گناه
فصل تو گود دست نگیرد مر	عصمت از باز گذارد مرا
جز به جهنم نرود راه من	در سفر آساخته بنگاه من
بسته شرمند نادان منم	غوطه زن لجن عصیان منم
حالق و بخشنده احسان توئی	فرد و نوازنده به غفران توئی

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَبْنَاءُ الْأَنْبِيَاءِ رِزْقُ قَدْ نَسِيَ جَسَادُهُمْ، أَبْنَاءُ الطُّغَاةِ مَاذَا قَدُّنَتْكُمْ وَأَادَ، أَخْرَقْتُمْ، أَبْنَاءُ الْمُنْبَغِينَ هَلُمُّوا إِلَى الْجَسَادِ، أَبْنَاءُ الْمُتَبَعِينَ غَدُوا، أَنْفُسَكُمْ فِي الْقَوْتِ^۲

و در خبر است که حروس در ذکر خود می‌گوید که: «ذکر خدا کنید و در یاد او باشید ای غافران!»^۳

هنگام سیه‌ده دم حروس سحری	دانی که چرا همی کند سوجه سحری
یعنی که نمودند در آنجه صبح	کز غر شبی گذشته و تویی خبری

۱. این دو شعر با مؤلف در سلیقهٔ البهار ج ۳ ص ۲۵۷ بهر بهره است

۲. یعنی رسول خدا ﷺ فرمود: «چهار سلکان زراعتی هستند که درو کردن آن نزدیک سده است: پیروز سالکان، چه چیزی بیش فرستادند و چه چیز گذرانید؟ نعمت سالکان، پشتمند برای حساب، هفتاد سالکان، خود را جزو بر دانی به شکر آرید»

سلیقهٔ البهار ج ۳ ص ۲۵۷ مثله شعر

۳. بهار ۳۹۲۲/۹۷ حقه سلیقهٔ البهار ۲۵۶/۳ و آواز هریک: ۵۰ استنقص و معنی: أَذْكَرُ اللَّهُ يَا مُلَاجِئِیْ.

وَلَبَّيْكُمْ مَا فَالَ الشَّيْخُ الْبَاجِي:

کسی مانند سلطان خاکبازی	دلا تا کسی در این کاخ سجازی
که بودت اتشمن بیرون از این کاخ	تویی آن دست پرور مرغ گستاخ
چو دیوان مرغ این ویرانه گشتی	چو ران آتشبان بیگانه گشتی
بهر تک گنگره ایوان افلاک	بیشمار بال و پر رامشش خاک
ودای نور بر عالم غشالان	ببین در قصر لوزی طلیسانان
به مقصد راه فیروزی گرفته	همه دور جهان روزی گرفته
ندای لا اُحِبُّ الاَلسَلین ری	خلیل نسب در ملک یقین زن

● مثل دوم

(برای دنیا و اهل دنیا که فریب آن را خورده‌اند و در به آن بسته‌اند).

«بلوهر» گفت که: یک شهری بود که عادت مردم آن شهر آن بود که مرد عربی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا می‌کردند و بر خود یک سال پادشاه و فرمانفرما می‌کردند، و آن مرد چون بر احوال ایشان مطلع می‌گشت می‌برد که همیشه پادشاه یشان خواهد بود، چون یک سال می‌گذشت او را از شهر خود عریای و دست حالی و بی چیز بدر می‌کردند و به پلا و عشقتی مبتلا می‌شد که هرگز به خاصرش حطور نکرده بود، و پادشاهی در آن مدت موجب وبال و اندوه و مصیبت او می‌گردید و مصداق این شعر می‌گشت:

ای کرده شراب حب دسیه مستت	هشیار بشین که چرخ سازد پستت
معزور جهان مشو که چون رنگه حتا	بیش از دو سه روزی بود در دستت

پس در یک سال اهل آن شهر مرد عربی را بر خود امیر و پادشاه کردند، آن مرد به هراستی که داشت، دید که در میان ایشان بیگانه و عریب است؛ به این سبب با ایشان انس نگرفت و طلب کرد مردی را که از مردم شهر خودش بود و از احوال آن شهر با خبر بود، در باب معامله خود با اهل آن شهر با او مصلحت کرد.

آن مرد گفت که: «بعد از یک سال من جماعت تو را از این شهر بیرون خواهد کرد

و به قبال مکان خواهد فرستاد، صلاح تو در آن است که آنچه توانی و استطاعت داری از اسباب و اموال خود در این عرصه سالی بیرون فرستی به آن مکان، که تو به بعد از سال به آنجا خواهند فرستاد که چون به آنجا روی اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی.»

پس پادشاه به فرموده آن شخص عمل نمود و چون سال گذشت و او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید و به عیش و نعمت روزگار می‌گذرانید.^۱
 مؤلف گوید که: حق تعالی در قرآن مجید فرموده: «وَمَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ يَنْفَعُهُ»^۲ یعنی کسانی که عمل صالح به جا می‌آورند برای آسایش و راحت نفسی خود می‌گسترانند.

حضرت صادق علیه السلام فرموده که: عمل صالح سبقت می‌نماید بر صاحب خود به بهشت، پس برای او تمهید^۳ مواضع او می‌کند و هم چنان که خادم یکی از شما تمهید هراس او کند.^۴

و حضرت امیرالمؤمنین در کلمات قصار خود فرموده: يَا بَنِي آدَمَ هُنَّ وَصِيٌّ نَفْسِيكَ فِي الْعَمَلِ بِي مَا تُوَظَّرُ أَنْ يُفْعَلَ فِيهِ مِنْ بَعَثِكَ يَسَى: ای فرزند آدم! خودت وصی خودت باش، و عمل کن در مال خود آن چه که اختیار می‌کنی که عمل کند در آن از پس تو.^۵
 پس ای عزیز من!

کس نیارد از پس تو پیش فرست
 لگه می‌چند هاری ز بهر کسان
 که بعد از تو بیرون رفیران تست
 که شغلت سپاید رفیران وزن
 به صوره نپردازد از حرص خویش
 نهارد کسی در جهان پشت تو

برگ عیشی به گور خویش فرست
 خور و پوش و بخشای و راحت رسان
 زور و نعمت کمون بنده گمان تست
 تو به خود سپر پوشیده خوشتن
 غم خویش در زندگی خور که خویش
 به غمخواری چون سر انگشت تو

۱- سوره ۲۰ آیه ۴۴

۲- بخار ج ۷۸ ص ۳۱۰

۳- سبقت الی آخر ۱۵۹ و از طبع ۱۰۰۰ اسکن نس رضوی.

۴- آمده بودن.

۵- بیع الی آخره نفس الاسلام ص ۱۶۹ حکمت شماره ۲۳۶

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالْعَفْوَ أَنْ تَكُلَّ بَغْرِي عَلَى مَا قَدَّمَ لِيَدِي وَعَلَى مَا خَلَّفَ يَدِي»^۱
 از امالی «مسعود بنشاپوری» و «تاریخ بغداد» نقل شده که، وقتی حضرت
 امیرالمؤمنین (ع) حضرت خضر را در خواب دید، از او نصیحتی طلب فرمود. او کف
 دست خود را به آن حضرت نشانی داد، دید به خط سبزی در آن نوشته شده:
 لَذِكُنْتَ خَيْرًا فَصَبْرٌ حَسَنًا وَ عَنْ قَبْلِكَ تَعَفُّوٌ حَسَنًا
 طَائِبٌ لِذِكْرِ الْبَقَاءِ بَيْنَنَا وَ دَعْوَى الْغَدَاةِ بَيْنَنَا^۲

● مثل سوم

نفس است که پادشاهی بود در بهایت عقل و فطانت، و مهربانی داشت با رعیت، و
 پیوسته در اصلاح ایشان می‌کوشید و به امور ایشان می‌رسید.
 آن پادشاه وریری داشت موصوف به صمق و راستی و صلاح و در اصلاح امور
 رعیت اعانت به او می‌نمود و محلّ اعتماد و مشورت او بود، و پادشاه هیچ امری را از او
 مخفی نمی‌داشت و وزیر نیز با پادشاه بر این سوال^۳ بود، وکنی وزیر به خدمت علماء و
 صلحا و بیکان بسیار رسیده بود و سخنان حق از ایشان فراگرفته بود، و محبت ایشان
 را به جان و دل قبول کرده بود، و به ترک دنیا راضی بود، و از جهت تقه از پادشاه و
 حفظ نفس خود از سرور او هرگاه به حجت او می‌آمد، به ظاهر سجده بتان می‌کرد و
 تعصیم آنها می‌نمود و از غایت اشتیاق^۴ و مهربانی که به آن پادشاه داشت پیوسته از
 گمراهی و ضلالت او دلگیر و غمگین بود، و منتظر فرصت بود که در محلّ مناسبی او
 را نصیحت کند و او را هدایت نماید، تا آن که شبی از شبها بعد از آن که مردم همگی به
 خواب رفته بودند، پادشاه به وزیر گفت که: بیا سوار شویم و در این شهر بگردیم و

۱. بلخاری و یه راسی که مردم بر آنچه که بعضی فرستاده بودند و بر آنچه که بنید (و برای وارث بگذارند) پیمان کردند. «مور الحکم» ۲۲۸/۱
 ج ۹ ص ۱۴۰ ترجمه مرحوم محمد علی انصاری طاب ثراه

۲. مناقب ۲۳۲/۲ ح ۶ ص ۳۹۱ حقه خضر ترجمه انصار خردی بودی رنده شدی و طوبی می‌کنند مرده می‌توانی،
 برای خلق بقاء طاعتی و تانکی و برای عبادت خدا و بسوی خالق، یا گزیر

۳. دالموری

۴. روش، دیلمی

پوینهم که احوال مردم چون است؟ و مشاهدہ منامیم آثار براسہ ر کہ در پس ایام
برایشان بدریدہ است.

وریر گفت: پی، بسیار بیک است و هر دو سوار شدند و در بواخی شهر می‌گشتند و
در اثنای سیر، به مرہلہ‌ای رسیدند، نظر پادشاہ بہ روشنائی افتاد کہ از طرف مزبلہ
می‌تافت.

بہ وریر گفت کہ: از پی این روشایی باید رفت کہ خبر آن را مہوم کنیم! پس از
مرکب فرود آمدند و روان شدند تا رسیدند بہ نقبی کہ از آن جا روشنائی می‌تافت. چون
بفتر کردند مرد درویش و بدقیافہ‌ای دیدند کہ جامہ‌های بسیار کهنہ پوشیدہ، از
جامہ‌هایی کہ در مرہلہ‌ها می‌اندازند، و متکایی از قصہ و سرگین برای خود ساخته بر
آن تکیہ رده است و در پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب گذاشتہ و طنبوری در
دست گرفته و می‌نوازد، و رنی بہ رشتی حلفت و ہدی ہینت و کهنگی لباس شبیہ بہ
خودش در برابرش ایستادہ است و ہرگاہ کہ شراب می‌طلبد آن زن ساقی او می‌شود، و
ہرگاہ کہ طنبور می‌نوازد آن زن برایش رقص می‌کند و چون شراب می‌نوشد، رن او را
تحتیت می‌کند و ثنا می‌گوید بہ نوعی کہ پادشاہن را ستایش کند و آن مرد سیر رن
خود را تعریف می‌کند و سَبْدَةُ النِّسَاءِ می‌خواند و او را بر جمیع رنن تفضیلش می‌دہد، و
آن ہر دو یکدیگر بہ حسن و جمال می‌ستایند و در بہایت سرور و فرح و خندہ و
طرب عیش می‌کنند!

پادشاہ و وریر مدتی مدید چنین برپا ایستادہ بودند و در حال ایشان نظر می‌کردند و
از لذت و شادی ایشان از آن حال کثیف تعجب می‌کردند بعد از آن برگشتند.

پادشاہ بہ وریر گفت کہ: گمان ندارم کہ ما و تو ر در تمام عمر این قدر لذت و سرور
و خوشحالی رو دادہ باشد کہ این مرد و زن از این حال خود دارند در این شب و گمان
دارم کہ ہر شب در این کار باشند.

پس وزیر چوبین سخنانی آشنا را از پادشاه شنید فرصت غمیعت شمرده گفت: ای پادشاه! می‌ترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو و این بهجت و سروری که به این لذت‌های دنیا داریم در نظر آن جماعتی که پادشاهی ذاتی را می‌دانند مثل این مریبه و این تو شخص نمایی، و خانه‌های ما که سعی در بناء و استحكامش می‌کنیم، در نظر آن جماعتی که مساکی سعادت و منازل یاقیه آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این عار در نظر ما می‌نماید، و بدیهای ما نزد کسانی که پاکیزگی و بصارت و حسن و جمال مصوی را فهمیده‌اند چنان نماید که این تو بدقیقه رشت در نظر ما می‌نماید، و تعجب آن سعادتمندان از لذت و شادی ما به عیشهای دنیا، مانند تعجب ما باشد از لذت این دو شخص به حال محوشی که دارند.

پادشاه گفت: آیا می‌توانی جمعی را که به این صفت که بیان کردی موصوف باشند؟ وزیر گفت: بلی.

پادشاه گفت: کیستند ایشان؟

وزیر گفت: ایشانی گروهی هستند که به دین الهی گرویده‌اند و ملک و پادشاهی آخرت و لذت آن را دانسته‌اند و پیوسته طالب سعادت‌های آخرتند.

پادشاه گفت: که ملک آخرت کدام است؟

وزیر گفت: ای، معین و بدنی است که شدت و جفا بعد از آن نمی‌یابند، و عبادی است که بعد از آن فقر و احتیاج نمی‌باشد.

پس فی الجمله صفات ملک آخرت را بیان کرد تا آن که پادشاه گفت: یا برای داخل شدن آن خانه و دیر شدن به آن سعادت فرزانه راهی و وسیله‌ای می‌دانی؟

وزیر گفت: بلی، آن خانه مهیا است برای هر که آن را از راهش طلب نماید.

پادشاه گفت: چرا تو پیش از این مرا به چنین خانه راه نمی‌نمودی و اوصاف آن را برای من بیان نمی‌کردی؟

وریر گفت: از جلالت و هیبت پادشاهی تو خبر می‌گردم.

پادشاه گفت: اگر این امری که تو وصف کردی البته واقع باشد، سزاوار نیست که ما او را ضایع کنیم و سعی در تحمیل آن سمائیم، بلکه باید جهد کنیم تا خبر آن را مشخص نمائیم و به آن ظفر بیاوریم.

وریر گفت: رحمت می‌فرمائی که مکرر وصف آخرت برای شما بیان کنم تا یقین شما رپاده گردد؟

پادشاه گفت: بلکه تو را امر می‌کنم که شب و روز در این کار باشی و نگذاری که من به امر دیگری مشغول گردم، و دست از این سخن برداری به دوستی که این امر، عجیب و غریب است که آن را سهل می‌توان شعرت و از چنین امر عظیمی عاقل می‌توان شد، و بعد از این سختی، وزیر و پادشاه راه نجات پیش گرفته به سعادت ابدی فائز گردیدند.^۲

مؤلف گوید: شایسته دیدم در این مقام برای ریاضتی بصیرت مؤمنان تبرک جویم به ذکر چند کلمه از یکی از حصص شریفه امیر مؤمنان علیه السلام قال: «لَا تَزُولُوا هَذِهِ الدُّنْيَا انْقِذَافَةَ الْفِتْرَةِ الَّتِي فِي تَرْيُثِ بَعْثِهَا، وَ لَمَسِّ بِفُرُوقِهَا، وَ تَحَرُّتِ بِأَمَالِهَا، وَ تَشَوُّثِ بِطُغْيَانِهَا، فَاصْبَحَتْ تَالَعُزُوسَ الْمُجْتَوِّهِ وَ الْغَيُورِ إِلَيْهَا مَاهِرَةً وَ النَّفُوسَ بِهَا تَشْغُوفَةً وَ الْقُلُوبَ إِلَيْهَا تَاتِبَةً. وَ هِيَ لِأَزْوِجِهَا عَنْهُمْ قَاتِلَةٌ فَلَا أَلْيَافِي بَالْمَاهِي مُغْتَبِرٍ وَ لَا لَأَجْزٍ بِسُوءِ أَثَرِهَا عَلَى الْأَوَّلِ مُلْجِئٌ» ای مردم! در حسر باشید از این دنیای فریبنده مکر کننده که خود را آرایش کرده به ریشه‌های خود و ریوده است دنیا را به باطلهای خود و فریفته و پیهوده امیدوار کرده به امیدهای خود، و خود را آراسته و بر محلی برآمده تا بنگرد به کسانی که خواستگاری می‌کنند او را، پس گردیده است مانند عروس جوانه شده و چشمها به سوی او مضر افکنده‌اند و نفوس، شیفته او شده‌اند و دنیا به سوی او آرومند گشته‌اند و

۱- دستگاز پیرز

۲- مجمع البحار ج ۸ ص ۲۱۳ ۲۱۴

۳- مطبوعه المطابع ص ۲۶۶ ملا دپ

او تمامی شوهرهای خود را کشته است؛^۱ پس نه اشخاصی که باقی هستند از گذشته‌ها عبرت می‌گیرند و نه آنهایی که در آخر هستند به سبب بدی اثر دنیا با اشخاصی که در اوّل بودند، خود را از او باز می‌دارند.

پس حضرت بیان فرمود ذلالت و پستی دنیا را به آن که خداوند تعالی دنیا را از او بیام و دوستان خود گرفت و گسترانید برای دشمنان خود، پس گرمی داشت پیغمبر خود محمد ﷺ را هنگامی که از گرسنگی سنگ بر شکم خود می‌پست، و موسی ﷺ کلیم خود را که از گرسنگی گیاه یابان می‌خورد به نحوی که سبزی آنها از ریسر پوست شکمش دیده می‌شد از کثرت لاعری و کمی گوشت بدش، پس آن حضرت به برخی از زهد انبیاء و اعراضشان از دنیا اشاره کرد.

آنگاه فرمود که: این پیغمبران دنیا را از خود به سرلهٔ مرداری مرض کردند که حلال نیست برای آدمی که از آن خود را سیر کند مگر در حال ضرورت خوردن از دنیا به مقداری که نفسی بر ایشان باقی بماند و روحشان بیرون نرود و دنیا نزد آنها به سرلهٔ مرداری بود که بوی گند آن شدت کرده باشد که هر کس از نزد آن بگذرد دماغ و دهش خود را بگیرد پس ایشان از دنیا می‌گیرند به مقداری که به تکلف ایشان را به مرل برساند، و خود را سیر نمی‌کنند از آن جهت گند آن، و تعجب کنند از کسانی که خود را سیر می‌کنند و شکم خود را پر می‌کنند از آن، و راضی می‌شوند به آن که دنیا نصیب و بهرهٔ ایشان باشد.

ای برادران! به خدا سوگند که دنیا را برای کسی که خیرخواه نفس خود باشد از مردار گندیده‌تر است و از مرده مکروه‌تر است، لیکن کسی که نشو و نما کرده در دُباعخانه، بوی گند آنجا را نمی‌یابد و بوی بد آن او را اذیت نمی‌کند چنان که ادیب می‌کند کسانی

۱- از حضرت صادق علیه السلام نقل است که فرمود: دنیا میل شد برای حضرت عیسی به صورت ری گنود چشمی، پس حضرت از او پرسیدند: چند شوهر کرده‌ای؟ گفت: بسیار است هفت آنها فرمود: همگی را طلاق بکنند؟ گفت: نه، بلکه همگی را کشتیم حضرت عیسی فرمود: دانی بر شوهرین باقی تو که چگونه عبرت می‌گیرند از شوهران گذشته تو (متذکره)، بخار ۱۶۸/ ۳۶۱ حنه میزان الحکمة ۱۵ ج ۳۳۳ ص ۶۰۰

ر که در اینجا عبور می‌کند یا می‌نشیند نزد ایشان.

و مور آن حصرت فرمود: «وَإِنَّا كُنَّا نَقْتَرُ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَافِ أَهْلِهَا وَتَغَالِبِهِمْ عَلَيْهَا فَابْتِغَاهُ كَلَابَ عَاوِيَةَ وَبِشَاعَ صَارِيَةَ يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، يَأْكُلُ عَزِيزُهَا ذَبِيلَهَا وَكَثِيرُهَا قَلِيلُهَا»^۱ و مراد، که خریفته شوی به آنچه می‌بینی از میل کردن اهل دلب به دنیا و برجستی و نزاع کردن آنها به همدیگر در سر دنیا، زیرا که ایشان سگ‌هایی باشند با ننگ کسده و دزدگانی باشند پی صید دوده، که با ننگ می‌کند بعضی از ایشان بر بعضی دیگر، می‌خورد آن که عزیز است و غالب است ذلیل خود را، و آن که بسیار است قلیل خود را.^۲

فقیر گوید: حکیم سنایی این مطلب را حد کرده و به نظم آورده و فرموده است:

این جهان بر مثال مرداری است	گر کمانی گردد او هزار هزار
این، مر آن را همی رند و مخلص ^۳	آن مر این را همی رسد عنقار
آخر الامر بگذرد همه	و هر همه باز ماند این مردار
ای سنائی صدای مرگ رسیده	گوشه‌ای گیر از این جهان هموار
هان و هن تا تو را چه خود نکند	مشتی آبیس دیده طرار ^۴

قال امير المؤمنين عليه السلام: «وَاللَّهِ لَنَذْفِيَنَّ عَنْهُمُ افْهُونَ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَيْرٌ مِنْ بَيْتٍ مَجْدُومٍ»^۵ به حد سوگند که این دنیای شما خوارتر است در دیدگان من از استخوان بی‌گوشت حوکی که باشد در دست صاحب جنایه.

و این بهایت نحقر است از دنیا؛ چه استخوان از هر چیز بی‌قدری خوارتر است خصوص اگر از حوک باشد، و خصوص اگر در دست مجذوم باشد که در آن حال هیچ چیز از او پدیدتر نیست.

۱. بیع البلاء فی الاسلام ص ۹۱۸، ۹۱۷ و طبه البحار ج ۳ ص ۲۶۷

۲. ترجمه: جبهه

۳. جنگل

۴. بیع البلاء فی الاسلام ص ۹۱۲ حکمت سفره ۲۲۸

● مثل چهارم

برای اشخاصی است که عمری به نعمت حق تعالی گذرانیده‌اند، چون مقام امتحان و ابتلا^۱ آنها شد کفران نعم کرده و روی از معجزه حقیقی تافتند و به سوی غیر خدا، شتافتند و مرتکب شدند آنچه را که شایسته آنها نبود.

و این مثل را «شیخنا لنبهانی» در کشکول ذکر نموده و آن را به نظم درآورده و ما در اینجا اقتفا به همنظم شریف نموده و آن را از کشکول نقل می‌نمائیم **قال الله**.

عبادی در کوه لبان بُد مقیم	در بُن غاری چو اصحاب رقیم
روی دل از غیر حق بر تافته	گنج عزّت را رغبت یافته
رورها می‌بود مشغول میام	یک که مان می‌رسیدش وقت شام
نصف آن شامش بُدی لطفی مشحور	وز قناعت داشت در دل حسد سرور
بر همین منوال حالش می‌گذشت	نیمادی از کوه هرگز سوی دشت
از لطف یک شب میامد آن رغبت	شد رجوع آن پارسا زار و نحیف
کرده مغرب را ادا و انگه عشا	دل پر از وسوس و در فکر عشا
بس که بود از بهر قولش اضطراب	نه عبادت کرده عابد شب به خواب
صبح چون شد واقفان دلپذیر	بهر قسمتی آمد آن عابد به ریز
بود یک قمریه به قرب آن جیل	اهل آن قریه همه گبر و دغ
عابد آمد بر در گبری مستاد	گبر او را یک دوستان چو بداد
عابد آن نان بستند و شکرش بگفت	وز وصول طعمه‌اش حاطر شکفت
کرده آهنگ مقام حبود دلیر	تا کند الخطار بر غیر شعیر ^۲
در سرای گبر بد گرین ^۳ سگی	صانده از جوع استخوانی و رگی
پیش او گر حط پرکاری گشتی	شکل بان ببید بمیره از خوشی
بر زبان گمر بگذرد لفظ غیر	خبر ^۴ پنداره رود هوشش ر سیر
کلب در دنبال عابد پی گرفت	از پی او رفت و رخت او گرفت

ران دو نان، عابد یکی پیشش فکند
 سنگ بخورد آن نان و از پی آمدش
 عابد آن نان دگر داشت روان
 کلب آن نان دگر را سیر خورد
 همچو سایه از پی او می‌دوید
 کلبت عابد چون بدید این ماجرا
 صاحبش غیر دو نان چیزی نداد
 دیگرم از پی دویدن بهر دوست؟
 سنگ به بطنی آمد که ای صاحب کمال
 هست از وقتی که بودم من صغیر
 گوسفندش را شبانی می‌کنم
 که به من از لطف نانی می‌دهد
 گاه از یادش رود اطعام من
 روزگاری بگذرد کاین ناتوان
 گاه هم باشد که من گبر کهن
 چون که بر درگاه او پرورده‌ام
 هست کارم بر او این پیر گبر
 تو که نامد یک شبی لائت بدست
 از در رزاق دو بستر تافتی
 بهر نانی دوست را بگذاشتی
 خود بده الصاف ای مرد گل‌زین
 مرد عابد رین سخن مینویس شد
 ای سنگ نفس «بهدایی» یاد گبر
 بر تو گور از صبر نگشاید دوی

پس روان شد تا سیاهد زو گرد
 تا مگر بار دگر از او دیش
 تا که باشد از عذابش در لادن
 پس روان گردید از دلیال صرده
 علف علف می‌کرد و رختش می‌درید
 من سگی چون تو ندیدم بی‌حیا
 و او دو را خود پستندی ای گنج نهاد
 وین همه رختم درین بهر چیست؟
 بی‌حیا من بهستم چشمت بحال
 مسکیم ویرالیه این گبر پیر
 خماله‌اش را پاسبانی می‌کنم
 گاه مشیت استخوانی می‌دهد
 در قباغت^۱ تلخ گردد کام من
 نه ز من باید نشان نه ز استخوان
 نان نباید بهر خود نه بهر من
 رو به درگاه دگر باورده‌ام
 گاه شکر لعلت او گاه صبر
 در بنای صبر تو آمد شکست
 بر در گبری روان بهشتافتی
 گردهای بادشمن او آشتی
 بی‌حیا تر چیست من یا تو بین؟
 دست خود بر سر زد و بیهوش شد
 این لسانت ز سنگ آن گبر پیر
 از سنگ گرگین گبران گستر^۲

۱- صجاعت پس گریه‌کنی

۲- کنکور شیخ بهایی (سه جلدی) ج ۱ ص ۳۲۰ و به صورت لذر هری در ص ۱۶

مؤلف گوید، چه بیکو است در این مقام نقل این کلام از شیخ سعدی که گفته، اجل کائنات از روی ظاهر آدمی است و اذل موجودات سگ، به اتفاق حردمسان سگ حق شناس به از آدمی ناسناس.

سگی را لقمه‌ای هرگز فراموش
نگردد گرویی صد بوبتش سگ
وگر عمری سوزی سفته‌ای را
به گمتر چیزی آید به تو در جنگ

و چه قدر شایسته است در اینجا ذکر این خبر شریف که دل را نورانی و چشم را روشن می‌کند، روایت شده که حضرت صادق علیه السلام را علامی بود که هرگاه آن حضرت سواره به مسجد می‌رفت آن علام همراه بود چون آن حضرت از اسر پیاده می‌گشت و داخل مسجد می‌شد آن علام استر را نگاه می‌داشت تا آن جناب مراجعت کند.

اتفاقاً در یکی از روزها که آن علام بر در مسجد بنشسته و اسر را نگاهداشته بود چند نفر مسافر از آن حراسان پیدا شدند، یکی از آنها رو کرد به او و گفت ای علام صیل داری که از آقای خود حضرت صادق علیه السلام خواهش کنی که مر مکان تو قرار دهد و من غلام او باشم و به جای تو بمانم و مال مرا به تو بدهم؟ و من مال بسیار از هرگونه دارم، تو برو و آن مال را با لیس کن و من به جای تو پنج می‌مانم؟

علام گفت: «از آقای خود خواهش می‌کنم این راه پس رفت خدمت حضرت صادق علیه السلام و گفت: تقدیرت شوم، می‌دانی خدمت مرا نسبت به خودت و طو خدمت را؟ پس هرگاه حق تعالی چیزی را برای من رسانیده باشد شما مع آن خواهید کرد؟»

فرمود، من آن را به تو خواهم داد از مرد خودم و از غیر خود مع می‌کنم تو را، پس غلام قصه آن مرد حراسانی را با خویش برای آن جناب حکایت کرد حضرت فرمود، اگر تو بی میل شده‌ای در خدمت من و آن مرد رغبت کرده به خدمت ما قبول کردیم ما او را و فرستادیم تو را.

پس چون علام پشت کرد به رفتن، حضرت او را طلبید فرمود به جهت طو خدمت تو در نزد ما یک نصیحتی تو را بکنم آن وقت مختاری در کار خود و آن

صبحت این است که چون روز قیامت شود حضرت رسول آویخته و چسبیده باشد به نور «الشمس» و امیرالمؤمنین آویخته باشد به رسول خدا و انچه «مؤمنان» آویخته به امیرالمؤمنین و شیعیان ما آویخته باشد به ما، پس داخل شوند در جانی که ما داخل شویم و وارد شوند آنجائی که ما وارد شویم.

غلام چون این را شنید عرض کرد: «من از خدمت شما جایی نمی‌روم و در خدمت شما حواهم بود، و اختیار می‌کنم آخرت را بر دنیا». و بیرون رفت به سوی آن مرد. مرد خراسانی گفت: ای غلام بیرون آمدی از برد حضرت صادق علیه السلام به غیر آن روی که با آن خدمت آن حضرت رفتی.

غلام کلام حضرت را برای او نقل کرد و او را برد به خدمت آن جناب، حضرت قبول فرمود و لا و او را و امر فرمود که هزار اشرفی به غلام دادند.^۱

این فقیر میر خدمت آن حضرت عرض می‌کنم که: ای آقای من! من ت خود را ساخته‌ام خود را بر در خانه شما دیده‌ام و گوشت و پوست خود را از سمعت شما پروریده‌ام، امید آن است که در این آخر عمر از من نگهداری فرمائید و از این در خانه مرا دور نفرمائید و من به سالی ذلت و افتقار پیوسته عرضه می‌دارم.

فَقِنْ جَلَالَكَ تَقِنْ الْفَضْلَ وَ هَوَاكَ لِي بِه شَرْفَ
سِنْدِي لِأَعِشْتُ يَوْمَ أَرَى فِي سَبُوحِ الْبَوَائِكُمْ أَلْفَ

● مثل پنجم

برای تعالیت و پستی جهن، و تحریص بر علم و هنر.

«ابوالقاسم راغب اصفهانی» در کتاب «دریچه» آورده که: مرد حکیم دانیای وارد شد بر مردی، دید حالهای آراسته و فرشهای سوکانه پهن نموده و لکن صاحب منزل مردی است جاهل و نادان، عاری از حظیه علم و خالی از فضیلت، به صورت انسان، آن حکیم

۱. خواجه ۳۹۱/۱ ر ۳۹۰ هـ بخاری ۸۷/۵۰ ج ۳.

آدمی از نعت تعالیت و حفاظت شما چگونه بزرگرم در حالی که خلاصه من به شما مایه شرف من است. آقای من رانده معلم روزی که بر غیر در طلب طاعت شما باشم.

که چنین دهد تُف افکند به صورت او.

آن مرد از این کار حکیم برآشفته و گفت: این چه سفاکت و بی‌حردی بود که از تو سر ردای حکیم؟

حکیم فرمود: این سفاکت نبود بلکه حکمت بود؛ زیرا که آب دهان را در جایی که خسیس‌تر و پست‌ترین جاهای منزل است می‌افکنند، و من ندیدم در منزل تو پست‌تر از تو جایی را، لاجرم تو را شایسته این کار دیدم پس آب دهان خود را به صورت تو افکندم.

مؤلف گوید: تنبیه فرمود این مرد دان بر قیاحت و ذنانت چهره، و آن که قبیح و زشتی آن با داشتن منزل خوب و پوشیدن لباسهای فاخر زایل نخواهد شد، ولیکن مخفی بماند که فضیلت برای علم وقتی است که با عمل مُنْضَم^۱ گردد و این فضیلت با آن حصت شریعه توأم گردد.

وَلَقَدْ أَجَلَدُن لَّال:

نیست از بهر اسبمن ازل
علم سوی ذراله برود
هر که را علم هست همراه است
کار بی‌علم تخم در شومر است
حجبت ایزدی است هر گره‌ن
آنچه دانسته‌ای به کار درار
تا تو در علم با عمل نرسی
علم در منزلت فروناید
چند از این ترهات^۲ غفغالی^۳
دانش آن خوبتر ز بهر بسج

نردبان پایه به رعلم و عمل
له سوی فلک و مال و جاه برود
دست او زانسرای گمونه است
علم بی‌کار زنده در گور است
حوالین علم و کار ناکردن
حوالین علم جوی از بی‌کار
عالمی فاعلی وئی نه کسی
که فیم با حدت نمی‌پایند
چشمها درد و لب^۴ کفالی^۵
که بدانی که می‌نمائی هیچ

۱- معانی بیوده

۲- خوشنوی

۱- مجموعه تند، پیوسته

۲- طریقه، طریقه گر

۳- سرمه کشند، چشم پوشک

لَمَّا عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَبِثَ النَّبِيُّ مَنْ هُوَ مَعْرُوفٌ بِجَدِّهِ النَّبِيِّ بِعَلَمِهِ مَسْجُودٌ
مُخْتَلِفٌ، يَعْنِي حَضْرَتِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: شقی ترین مردم کسی است که معروف باشد مرد
مردم به علم و مجهول باشد به عمل^۱

حکیم سنایی فرمود:

ای هواهای تو خدا انگیز	وی حدایان تو خدا آزار
ره رها کرده‌ای از آلتی گم	عز ندانسته‌ای از آلتی خوار
علم گز تو توانه بستاند	جهل از آن علم به بود صد بار
غول باشد نه عالم آن که از او	بشنوی گفت و نشنوی کردار
عالمت غافل است و تو غافل	خفته را خفته کسی کند بیدار
کسی در آید فرشته تا نکنی	سگ از هر دور و صورت از دیوار
ده بود آن به دل که انروی	گاو و خر باشد و صیاع ^۲ و عقار ^۳
سائق و قانق و صراط الله	به ز لران صدان و به رخصبار



تمام شد آنچه مقتر شده بود ثبت آن در این رساله شریفه در نیمه شهر رمض
المبارک رور ولادت به سعادت سبط جلیل حضرت حیوالتوری جناب امام حسن
مجتبی علیه السلام سنة ۱۳۳۷. و چون رساله در این ماه شریف تمام شد مناسب است که به
دو دعای شریف ختم شود

اول

شیخ معید در کتاب «مقصد» روایت کرده از ثقة جلیل القدر «عقی بن صهر بار» از
حضرت ابوجعفر جواد علیه السلام که مستحب است بسیار بگویند در هر وقت از شب یا رور دین
ماه از اول تا به آخر آن: «يَا أَيُّهَا الَّذِي تَعَالَى قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، كُنْ خَلْقَ كُلِّ شَيْءٍ، ثُمَّ يَنْفُخِ وَ يَنْفُخِ

۱- بهار ۴ ص ۵۲ و به میزان الحکمة ۶ ص ۵۱۴ ح ۱۳۳۵

۲- آیهام زمین های راجعی

۳- ساق و ساق، ملک

كُلُّ شَيْءٍ، يَا ذَا الَّذِي نَبِيسُ كَمُوتِهِ شَيْءٌ، وَ يَذَا الَّذِي نَبِيسُ إِلَى السَّمَوَاتِ الْعُكْبَى وَ لَا يَبِيسُ
الْأَرْضِ هَبِيسِ السُّطْلَى، وَ لَا قَوْلَهُنَّ وَ لَا تَحْتَهُنَّ وَ لَا يَبْنِيَهُنَّ إِلَّا يُعْبِدُ غَيْرَهُ، مَكَ الْحَفْدُ حَفْدًا لَا
يَقْوَى عَلَى إِخْصَابِهِ إِلَّا أَنْتَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوةً لَا يَقْوَى عَلَى إِخْصَابِهَا إِلَّا
أَنْتَ.»

دوم

شیخ کلینی و دیگران روایت کرده‌اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام این دعا را
تعلیم «زُرارة» فرمود که در زمان غیبت و امتحان شیعه بخواند: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسِي
فَأَنْتَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسِي لَمْ أَغْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَأَنْتَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي
رَسُولَكَ لَمْ أَغْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي هُجَّتَكَ فَأَنْتَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ
بَيْتِي»^۱

همان که عمو نوشته‌اند که از تکالیف آدمی در زمان غیبت، دعا برای امام زمان علیه السلام و
صدقه دادن برای آن وجود مقدس است؛ و از جمله دعاهایی که وارد شده است که
همیشه بگوییم بعد از تمجید حق تعالی و صلوات بر حضرت رسول و آل و علیهم السلام: «اللَّهُمَّ
كُنْ لِي بِوَبَيْتِكَ الْحُجَّةَ بَيْنَ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَي آيَاتِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ
وَبَيْنَا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ ذَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تَصْعِقَنِي أَرْضِي مَلُوعًا وَ تَمُتَّعَنِي فِيهَا
طَوِيلًا»^۲

كَتَبَهُ الْعَبْدُ عِبَاسُ الْقُتَيْبِيُّ فِي سَنَةِ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ بَعْدَ الْفَتْحِ وَ ثَلَاثِينَ [۱۳۳۷] هـ فِي حَوْرٍ
الرُّؤْيَا الرُّهَنِيَّةِ لَا زِلْزَالَ تَهْتِكُهَا بَلْغُيُوهَا الرُّبَابِيَّةِ وَ الْخَفْدُ بَلْهُ أَوَّلًا وَ آخِرًا وَ صَلَوَاتِي
اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.

۱. احوال قدسی ۱/۱۲-۱۳ عنه چهار ۳۳۸۹ پ ۱۵ ج ۱

۲. رُبَلَةُ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْقَلْبِ كَلْبِي هَذَا كِتَابُ الْغُرُوبِ فَرُوحِ كَلْبِي لَا مَحْضِدُ بَيْنَ هِمَمِي بِهِ سَنَدُ خُودِ الْأَمَامِ علیه السلام آورده که فرمودند
این دعا را شب بیست و سوم ماه رمضان در حال سجده و برخاستن و شستن و دو هر حال نگرانی بگویند و نیز هر قدر که می‌بایست و
هرگاه به علت آمدن هر روزی از تنگی، پس از حمد خدای بزرگ و ثانی و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بگو: اللَّهُمَّ كُنْ لِي بِوَبَيْتِكَ
مَكِيلًا الْمَكَارِمِ ۳۹۲.



شرح صد کلمه

از کلمات قصار امام علی علیه السلام

مقدمه مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَا رُبَّ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، وَ لِلصَّلَاةِ هَسَى مَرُّ أَوْ حَسْبُ رَحْمَةً
لِلْعَالَمِينَ وَ بُعِثْ لِتَشْمِيمِ قُصَارِمِ الْخَلَائِقِ الْمُؤْمِنِينَ وَ هَلَى أَهْلِ تَيْبَةِ الطَّاهِرِينَ الْعَلِيِّينَ.
و بعد، جناب گوید: بن فلیز بن بضاعت «عباس بن محمد رضا القمی» ختم الله لهما
بِالْحُسْنِ وَ السَّعَادَةِ؛ که شکی نیست که بهترین جواهرات که آدمی آن را در حوزة دل
پنهان و در گوش خود آن را معلق و اویزان نماید کلمة جامعہ و چکمه^۱ بالعه^۲ و خَزَرِ^۳
باهره^۴ و جواهر فاخره^۵ که از معنی بلاغت و قشوع^۶ فصاحت اکبر آیات الهی و باب
مدیحة علم جناب رسالت پدھی سیندا و مولانا الامام امیرالمؤمنین عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
و التَّحِيَّاتِ هَذَا لَا يَنْتَاهِي اخذ و التقاط شده باشد. يَنْتَاهِي تَخْلَعُ بِاللَّامِ الْغَلَامِ الَّذِي عَلَیْهِ
مَنْجَعُ مِنَ الْعِلْمِ الْإِلَهِيِّ وَ هِبَهُ عَيْلَةُ مِنَ الْغَلَامِ الْمَنْجُوِيِّ^۷

و من در چند سال قبل، بیشتر کلمات قصار آن حضرت را که در باب آخر

۱- آرد

۲- حکمتها

۳- روشن و عروضا

۴- مرواریدها

۵- گرانها

۶- هر جای ورود به ابی که در اینجا به معنای راه رسیدن به فصاحت می باشد.

۷- در این حدیث سابق امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ فرموده ای را داخل الیه می باشد که هر آن بوی سخن پدھر استخدام می شود تا این جمله از

محررم سید رضی در مقدمه بیجا باشد است.

نهج البلاغه است جمع کردم به ترتیب حروف تہجی، و مختصر شرحی به اندازہ بصاعت خود بر آن نوشتم؛ تا در این ایام کہ بہ فیض ریارت یکی از دوستان قدیمی خود نائل شدم بہ حاضرم رسید کہ صد کلمہ از آن کلمات شریفہ انتخاب کنم و آن را ہدیہ آن جناب نمایم.

لَقَدْ رَوَى عَنْ النَّبِيِّ ﷺ مَا أَهْدَى النَّاسَ لِمَا خِيَبَهُ هَبِيتُ الْفَصْلَ مِنْ كَلِمَةٍ حِكْمَةٍ تَزِيدُهُ هُدًى أَوْ تَزِيدُهُ عَن رَدَى.^۱

لاجرم بن صد کلمہ را جمع نمودم و بہ فارسی، مختصر شرحی بر آن نمودم و غالباً در ذیل کلمات، یکی دو کلام از کلمات حکمتیہ ناظمہ کہ غالب آنها از خود آن حضرت است ذکر نمودم، و ہر جا بہ مناسبیتی یکی دو سہ شعر از اشعار عربیہ یا فارسیہ نگاشتم تا ہمہ کس از آن انتفاع بہرہ امید کہ فیضش عام و ذخیرہٗ این مجرم کثیر الایام^۲ گردد.^۳

لَعَلَّهَا فَلَئِنْهَا حِكْمَةٌ بِالْعَمَلِ وَمَا كَلِمَةٌ جَامِعَةٌ^۴ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِنَّهُ أَكْبَرُ^۵

۱- سنیہ البحر ۷۰۰۳ بہ نقل از حنیہ البرید: تالیف دہلوی ترجمہ از رسول خدا ﷺ روایت شدہ کہ: مسلمان ہر چہ ہدایتی بہ برادر مسلمانش عہدہ نکردہ است کہ بہتر باشد از سخن حکیمانی کہ بہ عنایت بر بخزاید و یار دلائل نگاہش دارد.

۲- سپہر گنجکار

۳- خطی مندر کہ من در ذیل این کلمات طریقہ غالب چند شعری کہ مشتمل بود بر ہمین کلمہ از حکمت و موعظہ ایراد کردہ بود، کہ جہاج سرشتی^۱ بہ خط القلم بیشتر رغبت دارد و فر حدیث است کہ قالی بن عاصم منقری^۲ با جماعتی از ہمین لہجہ عنایت حضرت رسول ﷺ رسیدند و از آن حضرت موعظہ ناظمہ خواستند، حضرت ایتسی را بہ کلمات جامعہ خود موعظہ فرمود، قالی^۳ ہر شہہ داشت کہ اگر این موعظہ بہ نظم آہرند می شد ما لختیتر می کردیم بر ہر کہ نزدیک ما می شد از عرب و ہم بن، را خط می کردیم و دیکرد می نمودیم.

۴- آن جناب فرستاد حضرت بن ثابت^۱ شاعر را حاضر کنند کہ بہ نظم آہرند بن را، حضرت بن داہم^۲ حاضر بود و بہ نظم آوردن را و بر آن جناب، جملہ نشاند بن خواست حضرت کن فرمود: بہ گفتہ

تَكَلَّمَ عَصِيلاً بِسَرٍّ وَبِعَاطِكِ الْإِسْمِ
أَلَمْ يَكُنْ الْقَتْلُ فِي الْقَتْلِ مَا كَانَ يُقْتَلُ (الایات)

جوع خود بہ رضاد القلوب و چسی مصلحت ۲۸ چاپ اسلامیہ بقیہ انتشار فر انجمن مکتور است.

۵- پس بگم این سخنان واکہ همانا حکمتی و سا و صد سخن جامع است.

شایانہ عنایت و رعنائی خدای تعالی (در کارہای ما مطلق می شود و بر تو نازل نمود و بہ سویی باز می گردم) بعد ۱۸۸۱

قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ:

❦ **کلمه ۱.** **إِنَّهُ أَلْبَاسُهُ سَبْعَةُ أَهْذَلٍ^۱**

آلت ریاست، گشادگی سینه است.

بدان که رئیس محتاج است به چند امر. یکی جود، دیگری شجاعت و سوم که اهم امور است «سبعة صدر» است و آن فضیلتی است مندرج در تحت شجاعت، که آن قوه تجلّد^۲ و متوحش نشدن برد ورود احداث^۳ مهمه و شناید عظیمه باشد.

□

❦ **کلمه ۲.** **أَحِبُّنِي حَبِيبَكَ هُوَ مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيبُكَ يَوْمَ مَا هُوَ أَلْبِيسُ بَغِيبُكَ هُوَ مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبُكَ يَوْمَ مَا هُوَ^۴**

دوستدار، دوست خود را دوست داشتنی به برمی و مدارا - مراد آن که افراط در محبت او مکن و او را بر جمیع اسرار خود مطلع مگردان - شاید آن که گردد دشمن تو روزی از روزها، و دشمنی کن با دشمن خود دشمنی به رفق و ملایمت - خاص آن که جای صبح باقی بگذار، نه آن که انواع دشمنی را با او به کاربری و از هرگونه فحش و

۱- هیچ ابلاغه، چاپ فیض الامام، ص ۱۱۶، حکمت ۱۶۶ ۲- فریاد، ز بردباری و صلاحت چاکری.

۳- هیچ ابلاغه، ص ۱۱۶

۴- پیشانی.

بدگویی به میان آوری - شاید که او بگردد دوست تو روری از روره، و آن موجب شرمندگی و ندامت تو شود.

پس در خُب و بُعس از حد اعتدال بیرون مرو، و از جاذبه هَفِیْرُ الْأُفُورِ اَوْسَطُهَا پای بیرون تپه.

لَا تَزَالُ الْمُنَافِقُ يَبْغِي أَصْحَابَهُ لَا تَطِيعُ صَدِيقَكَ مِنْ بَرِّكَ إِلَّا عَلَى مَا لَوْ اطَّلَعَ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَخْشَكَ. فَإِنَّ لِلصَّدِيقِ لَذُوَّ يَكُونُ عَنَّا يَوْمًا. ۱ حَسْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود به بعض اصحاب خود که: لا تَطِيعُ مِگرددان دوست خود را بر سر خود مگر بر آن سزی که اگر مطلع شود بر آن دشمن تو، صبر برساند به تو؛ چه آن که گاه شود که دوست دشمن گردد روری»

و از این جا اخذ کرده سعدی که گفته، هر آن سزی که داری با دوستان در میان منه، چه دانی که وقتی دشمن گردند، و هر بدی که توانی با دشمنان مکن، باشد که روزی دوست گردند.

□

﴿كَلِمَةٌ ۳ لَا تُسَبِّحُوا فِي عَقِبِ غَيْرِكُمْ تُخَفِّلُوا فِي عَقِبِكُمْ﴾

بیکوئی کنید در عقب و سل دیگران، تا مراعات شما شود در پس شما. بدلی ای عزیز من! که اکثر آنچه در دنیا است به عنوان قرص و مکافات است؛ چه بسیار مشاهده و عیان شده که کسانی که ظلم کردند به مردمان، مردمان ظلم و ستم کردند به آنشان، ۳ ایشان، کسی که حراب کرد خانه‌های مردم را حراب کردند خانه او را و هکذا، به عکس.

بهری مال مسلمان و چو سالت سپرد	بانگ و فریاد برآری که مستمانی نیست
مکن بد به فرزند مردم نگاه	که فرزند خویش برآید تپه

پدر مرده را سایه بر سر فکن غبارش بپاشان و خیارش بکن
اگر باب را سایه رفت از سرش تو در سینه خویشتن پرورش
به حال دل خستگان در بگر که روی تو دل خسته باشی مگر
فرماندگان را درون شاد کن ز روز فروماندگی یاد کن

□

❦ کلمه ۴: اخْضِدِ الشُّرْبَ مِنْ هَدْيٍ خَيْرٌ يَنْفَعُهُ مِنْ هَدْيِكَ^۱

قصع و درو کن شر و هدی را از سینه غیر خودت به گدایی آن از سینه خودت.
این کلمه شریعه دو معنی دارد: یکی آن که در دین خود قصد هدی بر مردمان مکن، تا آنها بهر برای تو نیت بد نکنند چه آن که دین به دین راه دارد؛ دوم آن که: اگر خواستی تهی از مکر تو در مردم تأثیر کند و دست از شر و همی بد خود بردارد، اول خود را ملاحظه کن، اگر آن عمل در تو می باشد از خود دور کن تا موعظه تو تأثیر کند و مردمان کار بد را ترک کنند. فَإِنَّ الْمُوعِظَةَ إِذَا خَرَجَتْ مِنَ الْقَلْبِ هَلَّتْ فِي الْقَلْبِ، وَإِذَا خَرَجَتْ مِنْ مُجْزِي النَّسَانِ لَمْ يَتَجَاوَزِ الْإِذْنَ. همین که موعظه از دل بیرون شد داخل در دل شود و در آن اثر کند، و هرگاه از مجزود رین باشد از گوشها تجاوز نکند حاصل آن که:

تا به گفتار خود عمل نکنی هیچ در دیگران اثر نکند

□

❦ کلمه ۵: إِذَا رَدَّكَ اللَّهُ عَبْدًا هَظَرَ عَنْكَ الْمَيِّمُ^۲

چون رذل و پست سازد خدای تعالی بنده را در میان خلقان [مردم] به واسطه عدم سلوک او در طریق هرامی، حرام کند بر او عزم را و از این سمت عظمی او را محروم فرماید.^۳

۱- نهج البلاغه ص ۱۷۷، حکمت ۱۸۰

۲- نهج البلاغه ص ۱۷۷، حکمت ۱۸۰

۳- حال آنکه نیت شرعی ای ضربه لغزکت من لانه العلم بل ان شئ هانت من آخرک العلم (منه) کاش می دانستم کسی که عالم

نمرد چه دارد! و کسی که عالم فلان چه ندارد؟

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحداد ج ۲ ص ۲۸۹

سَكَوتُ اِلٰی وَكَيْفَ سَوَّاهُ جَهْلِي
فَازْشَدَنِي اِلٰی تَرْكِ الْفَاضِلِي^۱
وَعَلَّنُهُ بِاَنْ اَنْجَمَ فَعَلُّنُ
وَقَطَّلُ اِنَّهُ لَا يُؤَاتَا عَاضِلِي^۲

□

❦ کلمه ۶. اِنَّ عَمَّ اَنْعَلَّ نَفْسُ الْكَلَامِ^۳

چون تمام و کامل شد عقل مرد نقصان یافت کلام او.

ریرا که کمال عقل به سبب ضبط قوای بدنیه و استعمال آنها است به مقتضای آراء محموده^۴ و مزبور^۵ کردن فص و قول خود است به میزان اعتبار^۶، و چون در این کار کثمت و شرایط بسیار است لا محرم کلامش کم شود، به خلاف آن که اگر مسجیده سخن گوید، نظامی گفته:

لاف از سخن جو در توان زد آن داشت بوده که پُر توان زد
ولهذا فرموده اند که: هرگاه دیدید مردی را که سکوت بسیار کند و از مردم فرار نماید، به سوی او روید که تلقی حکمت می کند.^۷

نظم

تصاقل گمان در حفظ و صواب به از زار خایین^۸ حاضر جواب
کمال است در نفس انسان سخن تو خود رای به گفتار رسوا مکن
کم آواز هرگز سببی خجل جوی مشک بهتر که یک توده گل

از حضرت باقر العلوم علیه السلام روایت است که فرمود: لاجر پس نیست که شیعیان و دوستان و یارانهای ایشان لال است.^۹

۱. از پدری حافظ کلام به شخص بسیار حین و استواری تنگات بود پس مراد به ساختن گنبدان را معانی بود

۲. و بعد لال بود که همانا دانش، فص و پختن مست و پختن است و پختن است و پختن است و پختن است و پختن است (منه المرید) می

۳. از طایفه انجمن

۴. محمود، سالیانی کرده بود

۵. از حسن و درستی

۶. از ائمّه الاثنین سکوت را مافیه باشد، از ائمّه الاثنین سکوت را مافیه باشد، از ائمّه الاثنین سکوت را مافیه باشد

۷. به پیروان گویند

۸. از ائمّه الاثنین سکوت را مافیه باشد، از ائمّه الاثنین سکوت را مافیه باشد، از ائمّه الاثنین سکوت را مافیه باشد

و فی الحدیث ، سَلَامَةُ الْإِنْسَانِ فِي جَلْبِ الْفُسَارَى^۱ سلامت آدمی در نگه داشتن ریاض او است.

چه میدان نباید نگهدار مگوی
زاندازه پیرون و زاندازه کم

مجال سخن تا نباید مگوی
مگوی و منه تا توانی قدم

□

❦ کلمه ۷ : إِذَا لَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْغَفْوَ غَنَةً شَغْرًا يَنْقُذُكَ عَنْهُ^۲

هرگاه قدرت یافتی بر دشمن خود عمو کی از تقصیر او و قرار بده عمو از او را شکرانه آن که بر او تسلط یافتی.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : وَ أَنْ تَغْفُوا أَقْرَبُ بِتَقْوَى^۳ یعنی حق تعالی فرمود که: عمو و بخشیدن شما نزدیکتر است به پرهیزکاری.

و روایت شده که: عفو و گذشت زیاد می‌کند مگر عزت را؛ پس گذشت کنید تا جنلود شما را عزیز گرداند.^۴

و حکما گفته‌اند که : گناه هر چند برگزیر استنه فضیلت عفو کننده بیشتر است.
و نیز اصیر المؤمنین^۵ فرموده: أَوْ لَيْسَ النَّاسُ بِالْغَفْوِ أَلَسْتُمْ هُمْ عَلَى الْغَفْوَةِ^۶
سزاوارترین مردمان به عفو، آن کس است که قدرتش بر عفویت کز دل بیشتر باشد.
بدی را بدی سهل باشند جزا اگر مردی احسن الی من أسأ^۷

□

۱- جامع الاخبار، ج ۱، نقل از بخاری ج ۱۹، ص ۲۸۸.

۲- نهج البلاغه، ص ۱۰۹۲، حکمت ۶۰.

۳- سوره بقره، آیه ۲۳۷.

۴- لَنْ رَشَوُا الثَّوَدَةَ خَلَيْتُمْ بِالْقُلُوبِ أَنْ تَقُولُوا لَا يَزِيدُ اللَّهُ إِلَّا هَذَا، أَتَقُولُوا يَزِيدُكُمْ اللَّهُ رِجَالًا مِثْلَ سَابِ السَّعْفِ

در نهج البلاغه، ص ۱۱۱۲، حکمت ۳۹.

ج ۱۵.

۷- لازمه است تا بطور حقیقه که عفو از خطا کار پسندیده است در صورتی که برآیند عفو و جادعه خطا را نداشته باشد و غیر همین صورت موجب التوبت خطا کاران و تبهکاری می‌شود.

﴿كَلِمَةٌ ۸ إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ الْغَرَائِفُ النَّعْمُ فَلَا تُنْفِرُوا، اِقْصِبُوا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ﴾

چون رسید به شما ظرفهای^۲ نعمتهای الهی پس مرنماند، یعنی متقطع نسازید
پایین آن نعمته را به کمی شکرگذاری و کفری آن.

بدان که: کفری نعمت - یعنی، شناختن نعم^۳ مُنْعِم^۴ و شادان نبودن به آن و صرف
مکردن آن در مصرفی که مُنْعِم به آن راضی باشد - از صفات حیثه و باعث شقاوت
آدمی است در عَقَباً و موجب جزای^۵ و سلب نعمت است در دنیا.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مَنْ شَكَرْتُ لَأَزِيدَنَّكَ وَلَئِنْ كَفَرْتُ لَأُنْزِلَنَّ مِنْ عَذَابِي تَلْمِذَةً^۶

اگر شکر گذارید هر آینه زیاد می‌دهم البته شما راه و اگر کفران ورزید و ناسپاسی
کنید، همانا عذاب من سخت است.

به مالی و ملکی رسمی بی‌روال
که در شکر، نعمت بود پسر مرید

اگر شکر کردی بدین ملک و مال
نه خود خوانده‌ای در کتاب مجید

و در کتاب گلستان است که: أَجَلُ^۷ کائنات از روی صاهر آدمی است و اَدَلُ^۸
موجودات سگ، و به اتفاق مردمندان سگ حق‌شناسی به از آدمی ناسپاس.

نگردد گوری صد بویشت سبک
به اندک چیری آید پا تو در جنگ

سگی را لقمه‌ای هرگز فراموشی
و گر غمیری سوزی سفله‌ای را^۹

□

۱- بیج البلاغه، ص ۱۵۹۲، حکمت ۶۳

۲- غرارف، بنام و جمله جمع ظرف به کسر طاء یا ضم بر است و بی مثال تو باشد و جمع ظرفه ظرفه (شعرایی).

۳- بیج البلاغه شرح فیض الاسلام، ص ۱۸۰، غرارف، غل آمده است.

۴- نعمت دهانی

۵- عاقبت

۶- سوره بقره، آیه ۲۷۱

۷- بحر و معنی

۸- پستخیز

۹- بزرگواری، معتمدترین

کلمه ۹: إِذَا هَيَّأَ لَكَ شَيْئًا فَبِهِ هَيَّأْ لَكَ شَيْئًا فَبِهِ هَيَّأْ لَكَ شَيْئًا ۱

چون می‌ترسی از کاری پس واقع شو در آن کار، همانا سختی خذر کردن و خود را نگاه داشتن از آن امر متخوف^۲، برگزین است از آنچه می‌ترسی از آن، زیرا که بیم بلا و فکر در خلاصی از آن آفتاب^۳ است از وقوع در آن به سبب طول رسی خوف و مستغرق شدن فکر در تدبیرات و امثال آن، و این نسبت به امور است و الا بلاءهای عظیم و وقوع آن بر اعضا^۴ آن چیزی است که متوقع است.

□

کلمه ۱۰: اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ وَ مَنْ أَنْفَقَ بِالْغُطْبِ جَاهٌ بِالْمُعْطِيَةِ ۵

طلب کنید فرود آمدن روزی ر به صدقه دادن.

عَمَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَنْ أَنْفَقَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ لِيُثْبِتَ بِيَا أَمِيَّةَ اللَّهِ ۶

و کسی که یقین کند که عوض آنچه می‌دهد جایش می‌آید جوانمردی خواهد کرد در عطا کردن، زیرا که می‌داند بذل این عطا به او می‌رسد در دنیا و عقیبا،
وَاللَّيْلَةُ أَنْفَرَتْ لَهَا فِي قَوْلِهِ تَنْزِيلُ الْمَعُونَةِ عَلَى قَدْرِ لَمْؤَنَةِ ۷: به همین معنی نیز اشاره

۱. بهج البلاغه ص ۱۶۹، حکمت ۱۶۶

۲. قال ع: اِشْتَهَى الْوَسْوَسَاتِ فَوْنُ عَزَائِدَةِ فِي حُزْوِهِ (بداه) حذر و سبک بتسارید سرگرد و بداه یعنی آن در بر سر از آن است

سبح بهج البلاغه بین ابی احمد ج ۲۰ ص ۳۶۶، حکمت ۲۶۶

۳. بر سناک ۳. سختتر و دشوارتر.

۴. بهج البلاغه ص ۱۵۷، حکمت ۱۴۳ شد چند برابر.

۵. کسی که تنگ گرفته شد بر او روزی تو پس باید اتفاق کند از آنچه داده بود، خدا

نقل است که جناب امیرالمؤمنین علیه مقامات مطلق فرمود در عوض یک ما از خود پس آن را بپردازن مستحسن نمودند و نان پختند چون خواست بر آن لعنات فرمود که سالی بر در خانه آمد آن حضرت تندی را به برائی داد و لب گریسته عقیبت دهر عرب گفته و چه خوب گفته

جَاهُ بِالْأَرْضِ وَالْأَرْضُ بِهَا جَاهٌ
لَا خَالِدَ الْخَالِدِ الْخَالِدِ
وَمَا كَانَ الْخَالِدُ وَالْخَالِدُ
وَالْخَالِدُ وَالْخَالِدُ الْخَالِدُ

یعنی بخشش کرد زمین آن خود را در حالتی که بهر حال از گرسنگی باز بود و گرسنگی داشت از خورن طعام به ملاحظه بدال، یا آن که گرسنه بود پس چون زمین نان به مسکین داد در عوضی زمین خورده برای تو به آسمان برگشت، و زمین دهان

کریم کسب کنند است (معه) در بهج البلاغه ص ۱۵۸، حکمت ۱۳۳.

موده آن حضرت که فرموده: «فرود می آید یاری دادن به قدر مؤنه و گرانی بار»^۱ و هم فرموده: «إِنَّكُمْ فَنَاجُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ»^۲ «چون درویش و فقیر گشتید، تجارت کنید به حای تمالی به دادن صدقه»، «لَئِنْ الْفَلَةُ يَجْزِي الْفُتُصْدَقِينَ»^۳

□

❦ کلمه ۱۱- أَشْرَفُ الْبَسِي قَرَضُ الْفَقِيرِ^۴

شریف‌ترین اقسام عی و توانگری، ترک تمنا و آرزوها است.
ویرا که آن لازم قناعت است و قناعت مستلزم عنی به دلیل.

الفَصْدَةُ كَثْرُ لَا يَلْبَسُ «قناعت گنجی است که تمام نمی‌شود»^۵

□

❦ کلمه ۱۲: إِصْدَاعُ الْفَرَصَةِ غَضَّةٌ^۶

ضایع کردن اوقات فرصت و فراغت را به بیکاری و کسالت، باعث عصه و اندوه است، در آن وقتی که فرصت از دست رفته و کار گذشته است.
پس عاقل آن است که اوقات فراغ خود را غیبت شمرد و نگذارد که بی‌خود از دستش برود.

و فِي الْمَثَلِ: إِنْتَهَوْا الْفَرَصَ فَإِنَّهَا تَهْوِمُ السُّخَابَ^۷ در مثل است که: غیبت بشمرید فرصتها را چه آن که زمان فرصت می‌گذرد مانند گذشتن آب^۸

تا توانستم ندانستم چه سود چون که دانستم توانستن نبود

۱- نهج البلاغه، ص ۱۷۰۰، حکمت ۲۴۸.

۲- مدبره يوسف آیه ۸۸ پس همگرا شدی تقاری عطفه خستگان و پختندگان را پادشاه می‌محمد

۳- نهج البلاغه، ص ۱۵۳، ۱، حکمت ۳۷.

۴- نهج البلاغه، ص ۱۶۱، حکمت ۱۰۴.

۵- امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: وَفِي الْمَثَلِ: إِنْتَهَوْا الْفَرَصَ فَإِنَّهَا تَهْوِمُ السُّخَابَ، میزان الحکمة ۳۳/۲ ص ۱۵۳/۶.

۶- لَعَلَّ الْفَرَصَ مِنَ أَنْ تَهْوِمَ كُلُّ مَا يَحْسُرُ وَكَتَبَ جَلَسَتْ، لَعَلَّ الْفَرَصَ لَا يَهْوِمُ، (استاد معمر کردار از آن است که هرچه

نیتش انجام است بیاوردی پس بهیچ وجه امیدش بهیچر است. (نهج البلاغه، ابن ابی‌العبد ۱۳۶/۲۰).

و فی الخدیج: مَنْ سَاوَى زَقَامَهُ فَنَقَوْا مَقْبُورَهُ^۱

جوانان را به طاعت امروز گیر
چون روزگاری زمین در زبود
من آن روز را قدر نشناختم
به غفلت بسزایم دوست آب پای
چه شبیه درآمد به روی شهاب
کنون گوئی که آب از کمر درگذشت
مکن عمر ضایع به المیوس و حیف
که هرگاه جوانی نباید زبیر
که هر روزش از پی شب قدر بود
بدانستم اکنون که در باختیم
چه چاره کنون جز تیغ به خاک
شبیهت روز شد دیده برگن ز خواب
نه وقتی که سیلاب از سرگذشت
که فرصت عزیز است و الوقت ضیف^۲

□

کلمه ۱۳: الْإِعْجَابُ مَفْعٌ مِنَ الْإِزْهِابِ^۳

عجب و خودپسندی منع می کند از زیاده کردن هر

چیز آن که کسی که تصور کرد کمال هنری را در خود و آن که بقایت قضای^۴ آن
هر رسیده دیگر در پی ازدیاد و تکمیل آن برمی آید و به آن حال می ماند و به همین
معنی است نیز کلام آن حضرت: عَجِبْتُ الْمَرْءَ يَنْظُرُهُ أَنْفُهُ حَسْبَ عَقْلِهِ^۵ یعنی عجب
آدمی به نفس خود یکی از دشمنان عقل اوست^۶

بمه چشم کنسان در نباید کسی
مگو تا بگویند شکرت هزار
که از خود بزرگی نباید بسی
چه خود گشتی از کس توقع مدار

۱- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۱۶۴ و ۳۷۸ یا مختصر الفوائد و لال: مَنْ سَاوَى زَقَامَهُ فَنَقَوْا مَقْبُورَهُ فَإِنَّهُ عَنِ يَوْمِهِ عَنِ بَشَرِكِ
(منه) شرح معجم البلاغۃ ۱۶۷۰.

۲- یعنی وقت مهمانی است که می گذرد.

۳- لال: الْإِعْجَابُ مَفْعٌ مِنَ الْإِزْهِابِ (منه): فرصت روزگار است و قدر برمی گردد (شرح مبررات حکیم کلام ج ۱ ص ۱۳۲)

۴- معجم البلاغۃ ص ۱۶۷، حکمت ۱۵۵.

۵- معجم البلاغۃ ص ۱۶۸، حکمت ۲۰۳.

۶- لال: أَلَيْسَ كَأَنَّ هَذَا يَنْظُرُهُ أَنْفُهُ حَسْبَ عَقْلِهِ وَ لَا يَفْكُرُ خَيْرًا مِنْ أَنْ يَفْكُرَ خَيْرًا وَ لَا يَفْكُرُ خَيْرًا مِنْ أَنْ يَفْكُرَ خَيْرًا (منه)
یعنی: متفحص چون گردانی است که نظر مدعی بر آن جمع می شود چه تر خودی و چه از نظر نفس و متفکر چون پنداری است که
لب بر او قرار نمی گیرد نه از خودش و نه از نظر نفس (شرح معجم البلاغۃ ص ۱۶۸، حکمت ۲۹۶)

بسرزگان نکردند در خود نگاه خدا بیسی از خویشتن بین سخاوت
بیاز آمد آن بی هنر جمله پوست که پنداشت چون پسته مغزی در اوست

پس کسی که طالب کمال و ازدیاد هنر است باید خود را همیشه ناقص ببیند
و در تحصیل کمال برآید و الا ناقص خواهد ماند^۱

چه خوب گفته شیخ سعدی در این مقام:

مغلم

یکی فخره باران زابری چکید که جانی که دریاست من کیستم؟
خجل شد چه پهنای دریا بدید گر او هست حق که من نیستم
چه خود را به چشم حقارت بدید صدق در کنارتی چو جان پرورید
سپهرش به جانی رسانید گر که شد نامور لؤلؤ تماهوار
بلندی از آن یافت کان هست شد در نیستی گولت تا هست شد



﴿كَلِمَةٌ ۱۲ أَصَحُّ النَّاسِ مَنْ حَبَزَ مِنْ رَخِيْسَابِ الْأَطْوَابِ وَ عَجَزَ مِنْهُ مَنْ ضَمِنَ مِنْ ظَفَرِ
بِهِ مِنْهُ﴾^۲

عاجزترین مردم کسی است که عاجز باشد از به دست آوردن برادران و عاجزتر از این
کسی آن کسی است که ضایع کرد و از دست داد آن دوست و برادری را که به دست داشت.
روایت است که: حضرت رسول ﷺ از قتل «جعفر بن ابی طالب» بگریست و
فرمود: **لَمْرَأَةٌ فَخْفَرٌ بِأَخِيهِ**^۳

یکی از دانایان گفته که: هرگاه خبر موت یکی از برادران من به من می‌رسد،
گویا که عضوی از من ساقط می‌گردد.

۱. ﴿وَإِذَاكَ وَ صَدْرُ الْعَجَلِي لِرَأْسِ تَبْلِيْشٍ لِّلْأَوَّلِ﴾ (نه) از ۷۶ لغتان (مدرّسین) برهیز، برادران دشمنان تهاپنار و دولت
است. (شرح بیج البلاغه ۷۸۵/۲۰، حکمت ۱۲۹۴)
۲. بیج البلاغه ص ۱۰۹۴
۳. بیج ۱۵۷/۲۶ مورد با برادرش زیاد است.

قال الساجز:

أَهْلَكَ أَخَاكَ إِنَّ مَنْ لَا أَهْلًا لَهُ تَسَامَى إِلَى السَّمَاءِ بِغَيْرِ سِلَاحٍ
وَإِنْ أَيْنَ عَمَّ الْقَوْمُ فَأَعْلَمَ جَنَاهُمْ وَهَلْ يَنْتَهِي الْبَارِي بِغَيْرِ جَنَاحٍ^۱

پس شایسته است که انسان دوستان خود را از دست بدهد خصوص دوستان قدیمی و آجیاء پدر خود را.^۲

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَوَدَّةُ الْأَيَّامِ قَرَابَةُ بَيْنَ الْأَنْفُسِ»^۳

وَعَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «كَفَى يُطْلَقُ كُودُ الْخَيْبِ مَنْ قَطَعَ أَوْثَانَ أَبِيهِ وَغَيْرَ تَسْتَجْنَةٍ وَزَفْعِ بَصَرَةٍ فِي الْخُجَرَاتِ مِنْ شَيْءٍ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ»^۴ عیسی: رسول خدا فرمود: سه چیز است که خاموش می نماید نور آدمی را: یکی: آن که شخص قطع کند دوستان پدرش را، عیسی دوستی با ایشان را ببرد و دیگر آن که: تغییر دهد سفیدی عوی خود را از پیری، سوم آن که: بسد کند چشم خود را و نظر نکند در حجره ها و خانه ها بدون آن که مادیون باشد.

و روایت است که حضرت صادق علیه السلام «الفضیل پس یسار» را دوست می داشت و می فرمود: فَضِيلُ از اصحاب پدر من است و من دوست می دارم که شخص اصحاب پدرش را دوست بدارد.^۵



۱- به تصحیح لایبی و در طرح سابق درج شده صحیح نیست (شعرانی به

کد کسی که برادر ندارد مانند کسی است که بر سر صاعقه به جنگ می رود و بدان که همه عوی هر قوم دل آنهاست و آیا با و بگویند یا نه
می تواند پرواز کند؟

۲- قال الساجز: «أَهْلَكَ أَخَاكَ إِنَّ مَنْ لَا أَهْلًا لَهُ لَا يُطْلَقُ الْكُودُ إِلَى قَرَابَةِ» (نه) شرح هیچ ابلاغه ۳۰۵۸/۲۰ عویهاوندی و نزدیکی به دوستی نیازمند می باشد و دوستی به عویهاوندی نیاز ندارد

۳- قال الساجز: «كَفَى يُطْلَقُ كُودُ الْخَيْبِ مَنْ قَطَعَ أَوْثَانَ أَبِيهِ وَغَيْرَ تَسْتَجْنَةٍ وَزَفْعِ بَصَرَةٍ فِي الْخُجَرَاتِ مِنْ شَيْءٍ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ» شرح هیچ ابلاغه ۳۰۵۸/۲۰ گویا به برادران و فرزندان و زنان گذشته و دوست دشمن وطن و تقاطعی دوستی و برادران قدیمی را از بدو اندر می

می خاند.

در دوستی پدران، عوی شریک می بیند فرزندان است (هیچ ابلاغه، ص ۱۳۳۳، حکمت ۲۰۰)

در بهار ۱۳۷۴/۲۴

۵- مضمون الساجز ۳۷۰/۴۷ «لَنْ أَجْزَلَ مِنْ إِشْغَابِ أَبِي وَ إِنْ لَأَجْبُ الْوَجَلُ أَنْ يَجِبَ إِشْغَابُ أَبَوَيْهِ»

﴿كَلِمَةُ ١٥﴾ اِغْلُظُوا الْخَبْرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلٌ رَعِيَّةٌ لَا عَقْلٌ رَوَايَةٌ، فَإِنَّ رَوَاةً لِلْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرَعِيَّةٌ لِّلْإِسْلَامِ^۱

دریابید خبر را چون بشنوید آن را به دریافت رعایت^۲ که آن تدبیر در فهم معنی آن است نه دریافتن روایت که مجرد نقل لفظ باشد بدون تدبیر معنی آن، مانند قرألت قرآن اکثر مردمن، همانا راویان عجم بسیارند و مردعات کنندگان آن کم.

فرمود مانند حَدِيثٌ قَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ لَفْظٍ تَرْوِيهِ^۳ یعنی: «ایک حدیث که بهیمنی و بدانی معنی آن را، بهتر است از هزار حدیث که روایت آن کنی و معنی آن را ندانی.»

□

﴿كَلِمَةُ ١٦﴾: اَلْجَنُّ عَنِ الْاَلَى وَالْاَلَمُ تَرْهَضُ اَبْدًا^۴

چشم بیوش بر حار - کنایه از آن که از مکاره و رنج و بلای دنیا و مملایمات از دوستان بیوفا چشم بیوش و تحمّل آن کن - و اگر نه خوشود بشوی هرگز، و همیشه به حالت خشم و تلخی زندگی کنی، زیرا که طبیعت دنیا فُشُوب است^۵ به مکاره.^۶

وَمَنْ ذَا الَّذِي تَرْهَضِي سَجَايَا كُتُهَا: «کیست آن چنان کسی که بهیمنی تو تمام خوی و طبیعت او را؟»

ولی شاهد گردد چه در طبع رُست	تحمل چه زهرت نماید نبخست
ز گسرمابه آمد برون «بایرید»	شنیدم که ولتی سحرگاد عید
هرو ریختش از سوانی پسر	یکی طشت خاکسترش بی خبر
کف دست شکرانه مالان به روی	همی گفت زولیده دستار موی

۱. هیچ ابلاغه، ص ۱۱۲۰

۲. و ممکن است معنی بیان و نگهداشتن، از عقل نمون و مناسب است (منه)

۳. هیچ ابلاغه، ص ۱۸۲، حکمت ۲۰۴

۴. بحر ۱۸۲۲ ب ۲۶ ج ۲

۵. مملایمات

۶. آمیخته

که ای نفس من در خواب آتشم
 ز خاکستری روی در هم گشتم؟
 بزرگان نکردند در خود نگاه
 خدا بینی از خوبستن بین معنوا
 طریقت جز این نیست درویش را
 که انگشت دارد تن خویش را

□

❦ حکمت ۱۷. اَلْفَضْلُ الْاَعْمَالِ مَا تُعْرِضُ عَنْكَ عَلَيْهِ^۱

بهترین عمیها آن عملی است که نفس به آن میل نداشته باشد و به اکراه و اجبار
 بناری او را بر آن، مانند قیام لیل در هوای سرد، و روزه در هوای گرم.
 و بَلْكَذَا به همین معنی است «اَلْفَضْلُ الْاَعْمَالِ اَهْمُهَا»^۲ یعنی: افضل عمیها آن
 عملی است که مشقتش بر نفس زیادتر باشد.

سعدی گفته: بزرگی را پرسیدم از معنی این حدیث: اَفْضَلُ عَمَلِكَ الَّذِي بَيْنَ
 هَتْنَيْكَ^۳ گفت: به حکم آن که هر آن دشمنی را که بر وی احسان کنی دوست گردد
 مگر نفس را، که هر چند مدار پیش کنی مخالفت زیاده کند.

فروخته خوی شود آدمی ز کم خوردن
 و اگر خوره چو بهایم بیوفتد چو جماد
 مراد هر که بر آری مطیع امر تو شد
 خلاف نفسی که فرمان دهد چه یافت مراد

□

❦ حکمت ۱۸. اَلْفَضْلُ لِلرُّهْمِ اِخْلَافُ الرُّهْمِ^۴

فاضل ترین رهد - که امراض است از متاع دنیا - پنهان داشتن آن است از اطلاع
 مردم، تا دور باشد از مخالفت شمع و ریا؛ چه آن که چهر به عبادت و زهدات^۵ کم است
 که از ریا سالم بماند.

گویند: منصور مردی را دید واقف به باب خود در حالی که در میان پیشانی اش آثار
 سجده است؛ گفت: تو به طمع مال بر دی خانه من ایستاده‌ای یا آن که در میان جبهه تو

۱- تاج البلاغ ص ۱۱۶. حکمت ۱۳۱.

۲- مدار الکرام ج ۲ ص ۳۸ دشمن ترین دشمن او نفس او است.

۳- تاج البلاغ ص ۱۰۹۸. حکمت ۳۷.

۴- پارسایی

۵- چهره خوی است بهادر ۱۹۱۶۷۰

چین درهمی است؟ ربيع حاجب گفت: بلی چنین است، لکن سگ در همش قلب است،

گلید در دوزخ است آن سمار	که بر چشم مردم گذاری دراز
اگر جز به حق می روه جاده‌ات	به دوزخ نشاند سجاده‌ات
ریافت کش از بهر نام و غرور	که طبل تهی را رود بانگ نور

□

﴿كَلِمَةٌ ۱۹ أَفْخَرُ الْعَيْبِ أَنْ تُعَيِّبَ مَا هِيَ مِنْكَ﴾^۱

برگترین عیب تو آن است که عیب کنی مردم را به چیزی که مثل آن در تو باشد
بدان ای سریر من! عیب جوئی مردم کردی از علامات خیانت نفس و جذبات^۲ طبع و
عیبناک بونی است، چه هر عیب‌داری طالب اظهار عیوب مردم است.

و در حدیث نبوی است که: هر که ظاهر کند عمل ناشایست کسی را،
مثل آن است که خود بجا آورد.^۳

و به تجربه ثابت است که: هر که بنای عیب‌جوئی مردم نهاده، ایشان را رسوا کرد و
خود را بی‌اعتماد^۴.

پس احقر آن کسی است که خود را به هزار عیب آلوده و سرتاپای او را معصیت
لرو گرفته، چشم از عیوب خود پوشیده و ربای به عیوب مردم گشوده.

همه حفال عیب پوششند	طننه بر عیب دیگران چه رسند
مکن عیب خلق ای خردمند فاش،	به عیب خود از خلق مشغول باش
صده عیب خلق ای فرومایه پیش	که چشمت لرو دورد آن عیب خویش
گرفتم که خود هستی از عیب پاک	تسخت ^۵ مکن بر من عیب لباک

۱. نهج البلاغه ص ۱۲۵۲ ۲. یعنی، فرومایگی.

۳. اصول کافی ۲/۵۵۲ یا الاموری ۲/ من لاذع الحاجة فان كثرة العيب

۴. لکن ﴿جَلَسْتُ الشَّامِي يَلُورُ النَّاسِ الْخَمْرُ﴾ (بنام شرح نهج البلاغه ۲/۱۱۲۰) «شورو و یک چشم بناتری افراد به یک

چشمی مردم است نفس از عیب بیشتر از دیگران عیب مردم را می‌پندارد.

۵. تسخت عیب‌جوی و پندجوی

قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ غَيْرِهِ فَانْتَعَرَفَ خُمْرُ رُحْبِهَا لِنَفْسِهِ
فَذَلِكَ الْاَحْمَقُ بِغَيْرِهِ. ^۱ اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود که هر که نظر کند در
عیبهای دیگران و رشت شمرد و نپسندد از ایشان و نكن از خودش آن
عیبها را نپسندد چنین كس عقیبی احمق است.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِمَنْزِلٍ خَيْرًا لِّلْأُمَّةِ عَنْ مَخَاصِبِهِ وَجَعَلَ فِتْنًا لِّبَنِي
عَيْنِيهِ وَكَرِهَةً مَّحَالِسَةَ الْمُفَرِّضِينَ عَنْ يَدْرِ اللَّهِ. ^۲

به طرف بوستانش گفته سعدی دو پنجم داد شیخ شهروردی
یکی بر عیب مردم دیده مگشای دوم پرهیز کن از خودپسندی

□

كَلِمَةٌ ۲۰: أَوَّلُ مِنْ الْبَلَاءِ الْفَاقَةُ وَتَأْتِي مِنَ الْفَاقَةِ مَرْهُوسُ الْبَدَنِ وَتَأْتِي مِنَ مَرْهُوسِ
النَّيْبِ مَرْهُوسُ النَّفْسِ أَوَّلُ مِنْ الْفِتْنَةِ سَعَةِ الْمَالِ وَالْفُضْلُ مِنَ سَعَةِ الْمَالِ صِبْغَةُ النَّيْبِ وَ
الْفُضْلُ مِنَ صِبْغَةِ النَّيْبِ تَقْرَى لِلْفِتْنَةِ. ^۳

همان از جملة بلا و محن فقری و بی چیری است، و سخت تر از فقری بیماری
بسی است، و سخت تر از بیماری بدن بیماری دین است؛ و همانا از جملة نعمتها فراخی

۱- شرح هیچ البلاغه بن ابی احمد طبع بیروت ۱۳۶۳ و هیچ البلاغه مرحوم فیض الاسلام ص ۱۶۵ با کسی تفاوت

۲- هرگاه خدایت برای دلتی غیر بخواند تو را از خوبی هایش خالی می کند و بدی هایش را همیشه بر او چشمش قرار می دهد و
جستجو با کسانی و آگاه از یاد خدا رو گرداند مورد کراهت او می شود (اصحاح القیامه ص ۱۶۰ بدتقی از سابقه البیاض ج ۱ ص ۱۷۵
و آقا خاوند طبعه مدنی

مرحمان بد از بدی های مردم بی چیری می کند و عیبی هایش را بی گنازند مانند مگس که هلال چلهای زخم بدن است و چلهای
سالم را زده می کند (شرح هیچ البلاغه ج ۲ ص ۲۰۰) ۳- همان (شرح هیچ البلاغه ج ۲ ص ۲۰۰) هر کس شخصی پستی را عیب کند بپوشد بالا بوده و
هر که گریس را عیب کند خود را پست کرده است (شرح هیچ البلاغه ج ۲ ص ۲۰۰) حکمت ۱۷۳
و قال الله لا تَسْتَفِزُّ لَوَاسِحَ إِلَى التَّلَاحِ وَ أَلَسْ حَذِيقَةُ لِي فَتَرَّ (منه) در آشکارا به شیطان دشنام ده در حالی که در پنهانی یا تو
دوستی (شرح هیچ البلاغه ج ۲ ص ۲۰۰) حکمت ۱۶۶

۳- قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْأَخْزَارُ يَكْتُمُونَ سَمَوْنَ النَّاسِ وَ يَتَرَقَّونَ مَخَابِعَهُمْ كَمَا يَكْتُمُ الدَّهَابُ أَتْرَاجِعَ الْفَالِابَةِ وَنَ
الْجَسَدِ وَ يَتَرَقَّكَ الطُّعْنُ. (منه) ۲- هیچ البلاغه ص ۱۶۷-۱۶۶ حکمت ۱۸۱

مال است، و بهتر از فراخی مال صحت بدن، و افضل از صحت بدن پرهیزکاری دل است از رقائل.

قَالَ تَعَالَى: يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ^۱

□

﴿کلمه ۲۱﴾: إِنَّ يَوْمَ تَكُونُ يَدَايُ فِي كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِكُونَ^۲

همان از برای خداست هرشته‌ای که بنا می‌کند در هر روزی که؛ برانید از برای شری، و بنا کنید از برای خراب گشتن، و جمع کنید از برای فانی شدن، یعنی؛ عاقبت از زائیدن و بد کردی و جمع نمودن، مُردن و خراب شدن و فانی گشتن است.

وَلَد أَخَذَ الشَّامِرُ فِي لَوْبِهِ

وَمَرْجَعُنَا إِلَى بَيْتِ الْأَثَرِ^۳
بَنُوا يَلْعَنُونَ وَابْنُوا يَنْهَرُونَ^۴

قَلْبُ عَمْرٍاءَ فِي ذَايِ تُكْبِرُ
لَهُ خَلْقٌ يُمْنَدِي كُلَّ يَوْمٍ

سعدی:

بروید گل و بشکفتد لوبهار
بباید که ما خاک بانشیم و غشت
گذشتیم بر خاک بسپار کسی
بسپارد بر خاک ما بگمزدند
نشینند با بگدیگر دوستان

دریغ که بی ما بسی روزگار
بسی تیر و درجاء و آرد و سپهرست
تسلیج گمان بر هوا و هوس
کسانی که از ما به غیب آمدند
پس از ما بسی گل دهد بوستان

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَهْدَى كَلِمَةٍ قَالَهَا الْعَرَبُ كَلِمَةُ بَيْبِ

وَعَلَّ نَعِيمٌ لَا مَخَالَةَ رَائِلٌ^۵

الْأَكْلُ شَيْءٌ مَا خَلَا اللَّهُ بَاطِلٌ

۱. سوره شعراء آیه ۸۹: روزی که ثروت و فرزندان به انسان سود نمی‌بخشد، تنها کسی سود می‌برد که با دل با صلاح، پاک از سرگ و ریب با درگاه خدا آید.

۲. هیچ الفافقه، ص ۱۶۱، با کسی تفاوت، حکمت ۱۲۷

۳. هر ما در سبزه دنیا قلعه است و بازگشت ما به سوی خالق ظهر است.

۴. خدای تعالی فرشتگی دارد که هر روز خدا می‌کشد برآید برای مردن، و پساید برای خراب شدن

۵. بهار الکوا، ۳۹۵/۷۰

یعنی رسول خدا ﷺ فرمود که: راست‌ترین کلمه‌ای که عرب گفته قول «لبید» شاعر است که گفته: بدان که هر چیزی سواى حق تعالى ناچیز و فانی خواهد شد، و هر نعمتی آجز الامر زاین و برطرف خواهد شد.

□

حد کلمه ۲۲: **إِنْ لَمْ تَكُنْ حَسِيبًا فَاصْنَمْ قَبْلَهُ قُلْ مَنْ تَكْتَبُهُ بِقَوْمٍ إِلَّا وَافَقَ مِنْهُمْ.**^۱
اگر نبوده باشی حسیب و بردبار پس به تکلف خود را بر بُردباری بدار، پس به درستی که کم است کسی که شبیه سازد خود را به گروهی مگر آن که نزدیک شود که باشد از ایشان.

و این مطلب موافق تجربه و عیان است که هر که متخلق به اخلاق لومى شود و از آداب ایشان آخذ کند کم‌کم از ایشان شود؛ چنانچه مشاهده شد که اعراب ساکن بادیه و مردمان قروی^۲ و بیابان‌نشین مدتی که ساکن در شهر و بلد شدند و مخالفه با اهل شهر کردند، بعد از زمانی شبیه به ساکنین بُلَد شوند و طبیعت ایشان برگردد، بنکه بالاتر از این مشاهده می‌شود که حیوانات وحشی مانند «باز» و «تازی»^۳ به واسطه ریاضت و انس با آدمی، طبیعت قدیم خود را فراموش می‌کنند و طبیعت دیگر پیدا می‌مایند.

حسّ آن که نقل شده که: «عضد الذولۃ دیلمی (ره)» شیرهایی داشت که آنها را تعمیم کرده بودند که مثل تازی با آنها صید می‌کرد، و این از عجایب است زیرا کم شیر آید حیوانات است از انس با انسان.

□

حد کلمه ۲۳: **إِنْ مَعَ كُلِّ نَفْسٍ مَخْطِئَةٌ فَإِذَا جَاءَ الْقَبْرُ خَلَّتْ بِسَيِّئَةٍ وَبِحَسَنَةٍ وَإِنْ**

۱- بهج البلاغه ص ۱۶۸ و شرح بهج البلاغه طبع بیروت ۱۳۸۳ با کمی تفاوت.

۲- نوعی سنگ صخره.

۳- رومانی.

الْأَجْنَ حُثَّةٌ خَصِيَّةٌ^۱

همانا با هر انسانی دو ملک مُؤَكَّل است که نگهداری می‌کند آن را پس چون بیاید تقدیر او بگذارد او را با تقدیر او و دیگر نگهداری از او نمایند و به درستی که أَجَلٌ - یعنی مدتی که برای انسان تعیین شده که باید تا آن مَدَّت باقی باشد - سهری است استوار.

و به همین معنی است قول آن جناب: **عَلَى الْإِجْلِ هَارِسَانٌ**^۲
و روایت است که هر ذبح^۳ آن حضرت نقش بود:

أَيُّ يَوْمٍ مِّنَ الْمَوْتِ هَـ	يَوْمٌ لَّمْ يُقَدَّرْ أَمْ يَوْمٌ قَبْلَ
يَوْمٌ لَّمْ يُقَدَّرْ لَا أَهْطَى الْوَعَى	يَوْمٌ لَقَدْ قَدَّرَ لَا يَطْوِي الْقَدَّرَ ^۴

□

كَلِمَةُ ۲۴ تَوْضِيعُ الْجَنَمِ مَا وَفَّقَ عَلَى الْفَسَادِ وَازْفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَرْغَانِ^۵
«پست‌ترین عِلْمِ آن عِلْم است که بایستد بر رهن و شُوَذی نشود به عمل، و بالاترین عِلْم آن است که ظاهر شود آثار آن در جوارح و ارکان».

حاصل آن که عِلْم با عِلْم قیمت دارد و خوب است و اِنَّا عِلْمی که مجرد تَقْلُفْ لِسَان باشد و عِلْمی با آن نباشد ناقص است، بلکه گناه شود سبب اِشْوَايِ^۶ جاهلان گردد، به سبب آن که گویند این حرفها که این عالم می‌گوید اگر واقع دارد چر خودش به آن عمل نمی‌نماید؟!

۱- ترویج ابلاغه ص ۱۱۲۸ - حکمت ۱۹۲.

۲- ترویج ابلاغه ص ۱۱۳۲ - حکمت ۲۹۷ بول برای پاسطری باز پیششدها پس است.

۳- رده.

۴- یعنی دکان یک اثر جو ریز خیمه و مرگ فرار کتب و روزی که مرگ من مقدر شده یا روزی که مرگ من مقدر شده؟ و روزی که مرگ من

مقدر شده باشد از کارزار باکی ندارد و روزی که مرگ من مقدر شده کرس و قرار نتیجه ای ندارد

۵- ترویج ابلاغه ص ۱۱۳۲ - حکمت ۸۸.

۶- قال الله: لَئِنْ التَّائِبِينَ صَبَاكَ آلُودَادُ - (سوره یونس: ۱۰۱) بهترین گفتار آن است که هرگاه گویند آن را تصدیق کند و با آن ایمان بیاورد شرح

ترویج ابلاغه، ج ۲، ص ۱۲۶، حکمت ۱۲۵.

۷- ترویج ابلاغه، ج ۲، ص ۱۲۶، حکمت ۱۲۵.

لَوْ كَانَ فِي الْعِلْمِ مِنْ غَيْرِ النَّكْلِ شَرْفٌ نَكَانَ أَشْرَفَ كُلِّ النَّاسِ إِبْلِيسُ^۱
وَلَا لِلْعِلْمِ مَقَرُّونَ بِإِنْفَعَلِ فَعَنْ عِلْمٍ عَمِلَ، وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ عِلْمٌ أَهْبَ وَالْأُ
لَوْ تَحَلَّى^۲ عِىَ الْعِلْمِ فَرَمُودَ كِه: عِلْمِ پیوسته است با عَمَلِ پس هر که علم پیدا کرد عَمَلِ
هم بکند، و علم آواز می‌کند عَمَلِ را پس اگر جواب داد عَمَلِ می‌خاند و اگر نه کوچ و
رحلت می‌کند.

علم چندان که بیشتر خوانی	چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود به دانشمند	چهارپایی بر او کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و خبر	که بر او هیولم است یه دفتر

پیرو گفته ۲۵: لَوْ جَوِزَ الْخَلِيمُ مِنْ جَلِيمٍ أَنْ لَنَاسِ انْصَارُهُ عَلَى انْجَابِهِ^۳
اول عوصی که حاصص می‌شود شخص برادر را به سبب حشمتش آن است که:
مردمان یاری کننده اوند بر نادانان، و آن کسی که بر او سفاهت و بی‌خردی کرده،
و این مطلب موافق تجربه است به همین معنی است قوس آن جناب: وَ بِانْجَمِ عَنِ
السُّعْيَةِ يَنْتَكِرُ الْإِنْصَارُ عَنْهُمْ^۴ یعنی: به سبب جلم کردن از نادان، بسیار می‌کند برای
خود یاری کنندگان بر آن راه.^۵

گوید: الوشمروان از بودرجمهر پرسید که: حلم چیست؟ گفت: حلم نمکی
خوان اخلاق است که چون حروف آن را برگردانند بلع شود، چنان که هیچ
طعامی بدون بلع مزه ندهد، هیچ خلقی بی‌حلم جمال ننماید.

با تو گویم که چیست غایت حلم	هر که زهرت دهد شکر بخشش
کم مبالن از درخت سایه فکن	هر که سنگت زند نعر بخشش
هر که بخواند آسودت جگر به جفا	همچو گان گریه زر بخشش

۱- اگر علم بدون تقوی شرافت داشت، حیوان شریفترین مردم بود.

۲- بیچ البلاغه ص ۱۶۵، حکمت ۳۵۸

۳- بیچ البلاغه ص ۱۶۵، حکمت ۳۶۵

۴- بیچ البلاغه ص ۱۶۵، حکمت ۳۶۵

۵- در این حدیث، زهد گفته می‌شود: عِلْمٌ خَالِفٌ دَاخِرٌ قَرِّ وَلَهُ نَكْلٌ بِالْعِلْمِ نَاصِرٌ (یعنی: چه به کامیابی را دشمن برادر
فروری بخورد از لیس بدتر از زهد و برتری پس نیست از حیت یاری کردن). (شرح بیچ البلاغه ص ۲۳۸/۴ حکمت ۸۷)

قَالَ لَيْلَى: لَلْجَنُّمُ بَعْضُهُ سَائِرُ وَ الْخَلْقُ حَسَامٌ بَابُنْ فَاَسْتَوَ خَلَقَ خُلُقَكَ بِجُلُوعِكَ وَ قَاتَلَ
 هَوَاكَ بِعَقْلِكَ: 'امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: جنم پوشش سترگنده است و عقل شمشیر
 برنده است، پس ببوشان رحمت خلق خود را به جنم، و قتال کن با هو، و هوس خود به
 شمشیر عقل خود.

□

﴿ کلمه ۲۶: أَهْلُ الدُّنْيَا كَرْتَبٍ يُبْسَدُ بِهِمْ وَ هُمْ بِنَامٍ ۲ ﴾

اهل این جهان مانند کاروانی هستند که می‌برند ایشان را و حال آن که ایشان هستند در
 خواب گری.

یعنی: هر چه از عمر ایشان می‌گذرد به آخرت نزدیک می‌شوند و ایشان عاقل از کار
 آخرتند، آنگاه که به منزل قبر می‌رسند از خواب بیدار می‌شوند، مانند کسانی که در
 کشتی نشسته‌اند و به تعجیل سیر می‌کنند و هیچ ملاحظت نمی‌شود.

ای دریده استین یوسلان	گرگر برخیزی ازین خواب گریان
گشته گرگان هر یکی خوابی تو	می‌داند از غصب اعضای تو
باش تا از خواب بیدارت کنند	در نهاد خود گرفتارت کنند

و میر حضرت امیر المؤمنین صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فرموده: كَفَسَ الْمَرْءُ خُصَاهُ إِلَى خُبِّهِ ۳
 یعنی: نفس ریش آدمی، گامهایی او است به سوی آجل.

ای که پنجاه رفت و در خوابی	مگر این پنج روره در خوابی
خشت پالین گور پسا داور	ای که سر در کنار آغلابی
خفتنت زیر خاک خواهد بود	ایکه در جامه خواب سجابی
تا در این گله گوسفندی هست	نشدند آجس ز قصابی
دست و پایی برن به چاره و جهد	که عجب در میان غرقابی

۱. نهج البلاغه، ص ۱۲۸۵، حکمت ۳۱۶ و در این باب سؤال فرمودند است.

۲. نهج البلاغه، ص ۱۱۱۷، حکمت ۵۶

۳. نهج البلاغه، ص ۱۱۱۵، حکمت ۶۹

این دعای تو مستجاب شود که به یک روی در دو صحرایی
به در پی نیاز نتوان رفت جر به مُسْتَفْرِی و اَوایی^۱

□

حد کلمه ۴۷: یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا عٰلِیَّ الْعِیَابِ^۲

بنای که : به اِجْماعِ جمیع موافق عالم، ظلم قبیح و از همه معاصی اعظم است، و در کتاب الهی و احادیث اهل بیت رسالت پداهی ذمه^۳ عظیم و تهدید شدید بر آن شده، و در حدیث است که: (اَفْظَلُّمُ عَقْلَمَاتُ یَوْمِ الْقِیَمَةِ)^۴ یعنی: ظلم طلعتها و تاریکی های روز قیامت است.

تُو بر جهان ملک و دولت بود که لعنت بر او تا قیامت بود
نماند ستمکار بعد روزگار بماند بر او لعنت گردگار
لب خشک مظلوم را گو بختد که دبدل ظالم بخواهد کند
نخواهی که نفرین کنند از پست نکو یابی تا بد نکوید نخست

و در حبر است که: ظلم و جور در یک ساعت بدتر است هر لره خدا از شصت سال گناه^۵، و هر که از ظلم پترسد البته از ظلم باز می ایستد^۶، چه مستقم حقیقی البته انتقام هر ظلمی را می کشد و مکافات ظالم را به او می رساند.^۷

اگر بد کنی چشم نسکی مدار که هرگز ندارد گز، انگور بار
بهندارم ای در خزان گشته جو که گندم سستانی به وقت درو
رُطب ناورده چوب خور رهبر بار چه تخم افکنی بر همان چشم دار

□

۱- بیک توبه کردن.

۲- هیچ ابلاغه می ۱۸۴: حکمت ۲۱۲.

۳- نکوحی.

۴- بهار الامور ۲۳۰/۲۳۱.

۵- رسول خدا ﷺ فرمود: وَ بَعِزُّ سَاقِیةٍ فِی حَتْمِ نَفْسٍ وَ اَعْظَمُ جِدِّ الْاَوَّلِیْنَ تَقَاصِیَ یَکُونُ شَتًّا (بهار ۲۵۲/۲۵۵) نه معراج العتبات ص ۳۷۷ ط هجرت.

۶- سیرالمنتهی ط هجرت: مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَصَاصِ کُلُّ مَنْ ظَلَمَ النَّاسَ وَاسْمُ کُلِّی ۳۳۱/۷ به ظلم ج ۴.

۷- معراج السعادت ص ۳۷۷ ط هجرت.

﴿كَلِمَةُ ٢٨: اَنْبَخُلْ جَامِعٌ بِسِلَاسِ الْعُيُوبِ وَهُوَ زَمَانٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ﴾^۱

صفت بُخل جامع بدهیهای عیبها است، و مهاری است که کشیده می شود به سبب او به سوی هر بدی.

و این مطلب مسلم و مُجَرَّب است و کسی که مراجعه کند به کتب خلاق خواهد دانست که بسیاری از ردائیل از توابع بُخل است.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: اَلْمَوْبَقَاتُ ثَلَاثٌ، شُجْعٌ مُطَاعٌ وَ هَوًى مُنْبَغٌ وَ اِعْجَابٌ اَلْمَرْءُ يَنْتَفِعُ^۲ حضرت باقر عليه السلام فرمود که، سه هلاک کنسگان سه چیز است: یکی بُخل یا حرصی که اطاعت آن شود، و دیگر هوا و هوس که دیال آن گرفته شود، و سوم عجب کردن و مازیدن آدمی به نفس خود.

و قَالَ اَلصَّابِقُ عليه السلام عَفْسٌ مِنْ عَفَا اَقُولُ، لَيْسَتْ بِطَبِيبٍ رَاضٍ، وَ لَا يَحْسُنُ لِدَّةً وَ لَا بِتَوَكُّبٍ وَفَاءً، وَ لَا بِغَذَابٍ مُرَوِّفَةً وَ لَا يَسُوذُ سُلْطَةً.^۳ حضرت صادق عليه السلام فرمود که، هیچ چیز است که چنان است که من می گویم: نیست از برای بخیل راحت، و نه از برای حسود لذت، و نه از برای پادشاهان وفاء، و نه از برای دروغگو مروت و آدمی و بزرگ نمی شود شخصی سیه بی خرد.^۴

و آیات و احبار در مذمت بخیل بسیار است، و پس است در صفت آن که هیچ بخیلی در عالم دوست نمی باشد و مردم حشّی او را دشمن از او متفرق و اهل و عیالش پیوسته چشم به مرگش گشاده اند که در عزایش جامه های کهن بپوشند و لباس نو از حر و دیبای چینی بپوشند، چه بزرگان گفته اند: سهم بخیل از خاک وقتی بیرون آید که او در خاک رود.

بخیل توانگر به دینار و سوسم طلسمی است بالای گنجی مقیم

۱- نهج البلاغه ص ۱۲۶۹، حکمت ۳۷۰

۲- خصال صدوق، ص ۲۴

۳- خصال صدوق، باب انقباض، حدیث ۵۴

۴- قال عليه السلام: اَلْبَخْلُ اَلْاَشْيَاءُ بِمَا يَزِيدُهَا قُوَّةً يَزِيدُهَا (منه) بخری بخیل ترین مردم به مالش، با سخاوت ترین آنها است به آبروی خود (غررالحکم چاپ دهلی، ۹۳ با کمی تفاوت)

و بخیل را بعد از مرگ کسی یاد نکند، چه هر کس را که در زندگی او نانش محو شد
در مردگی نامش برسد پس بخیل بیچاره در دنیا حواری و در عقبی گرفتار است.

□

کلمه ۲۹: تَوَفَّوْا النِّبْتَةَ فِي أَوَّلِهِ وَ تَتَّقُوهُ فِي آخِرِهِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْآخِرَةِ مِثْلَ مَا فِي الْآوَّلِ. اَوَّلُهُ يَخْرُقُ وَالْخِزَّةُ يُؤَبِّقُ.^۱

نگه دارید خود را از سرما در اول آن که اواخر فصل پائیز باشد، و احد و قیون کنید
سرما را در آخر آن که اوایل فصل بهار باشد چه آن که سرما تأثیر می‌کند در بدنها
همچنان که تأثیر می‌کند در درختها، لوثش می‌سوراند و برگها را می‌ریزاند و آخرش
برگها را سبز می‌کند و می‌رویاند

و قریب به همین کلمات شریفه از رسول خدا ﷺ نیز نقل شده و به نظم آورده
شده:

گفت پیغمبر به اصحاب کبار تن میوشانید از باد بهار
کانهجه با برگ درختان می‌کند با تن و جان شما آن می‌کند

و سر این مطلب آن است که: حریف^۲ طبیعت مرگ^۳ دارد و «ربیع» طبیعت حیات را،
به علاوه آن که: بدن که در تابستان به گرما عادت کرده ناگهان سرمای زمستان بر او وارد
می‌شود «مسالم»^۴ را می‌بندد و امراض مانند شرفه و زکام و امثال آنها در بدن پیدا
می‌شوند مثل آن که اگر کسی از جای بسیار گرم بکند ذلعه به جای سرد منتقل شود
و اما چون از زمستان منتقل شود به بهار، به سبب آن که عادت به سرمای بسیار
کرده از سردی اعتدالی زمینی ضرری نمی‌بیند، بلکه نشاط در او حاصل می‌شود.

□

۱- بیچ گیلاخه می ۱۱۲۶، حکمت ۱۲۳.

۲- پامیر و خزان.

۳- طبیعت مرگ سرد و خشک است و طبیعت حیلا گرم و تر است چنان که معلوم شد (معه).

۴- سوزغ‌های بینی.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: الْبَيْتُ الْبُيُوتُ الْخُلُوفُ.^۱

بسی بر نباید که بیاد خود بگند آن که بنهاد بیاد بد
خوابی کند مرد شمشیر زن
چراغی که بیوه زنی بر فروخت
و از این جهت است که سلطان محمود غزنوی می گفته که: «من از نیزه شیر مردان
آن قدر می ترسم که از دوک پیر زنان»

چه بکی طمع دارد آن بی وف
که باشد دغای بدش در قضا
نکولهی که نظیرین کند از پست
لکوبائی تا بد نگوید گسست
سماند دستکار بد روزگار
بماند بر او لعنت کردگار

□

كَلِمَةُ ٣٢: الْخِفَّةُ ضَلَالَةٌ لِلْمُؤْمِنِ فَهُوَ بِالْخِفَّةِ وَ تَوَزُّؤٍ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ.^۲

«حکمت» گم شده مؤمن است، پس فراگیر حکمت را و اگر چه از اهل نفاق باشد
پس هرگاه کلمه از حکمت یا نصیحت [و] موعظتی از کسی شنیدی آن را دریافت کن
و اگر چه گوینده آن منافق یا مشرک باشد
قَالُوا: أَتُظُنُّ إِلَى مَا قَالُوا وَ لَا تَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالُوا.^۳
قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: كَلِمَةُ الْخِفَّةِ ضَلَالَةٌ لِكُلِّ حَكِيمٍ.^۴ یعنی: کلمه حکمت گم شده هر
حکیمی است.

و بود چهر حکیم نقل است که فرمود: من از هر چیزی صفت نیک او را اخذ
مقدم حتی از سگ و گربه و خوک و غراب.
گفتند: از سگ چه موعظتی؟
گفت: آلت او را با صاحب خود و وفاد او.

۱. شرح بیحی البلاغه ص ۳۳۶ حکمت ۳۱
۲. بیحی البلاغه ص ۱۹۲ حکمت ۳۶

۳. تو سخن را اگر که حقیقت هست به نگر بسط سخن منکر

۴. در تهایه می نهد، ماند قبل نقل شده است

پرسیدند: از غراب چه آموختی؟

گفت: شدت احتیاز و حذر^۱ او را،

گفتند: از حوک چه گرفتی؟

گفت: بکور^۲ او را در حوالج خود،

پرسیدند: از گربه چه آموختی؟

فرمود: حُسنِ نمه و تملُّقِ او ر در مسألت [= درخواست].

□

جمله ۳۳ خَابُوا النَّاسُ مُخَالَطَةً إِنْ كُنْتُمْ مَعَهَا يَعْزُ شَيْئَكُمْ وَإِنْ عَشْتُمْ هُنَا إِلَيْكُمْ.^۳

چنان بیکو معاشرت و مخالطه کنید با مردمان که اگر بپسندید در آن حال بگریزند بر شما به جهت خوش رفتاری و مکارم اخلاقی شما، و اگر رنده باشید میز کنند به سوی شما و اشتیاق ملاقات شما را داشته باشند.

پس ای جان هریز من!

مسه دل بر این دولت پنج روز	به تو دل خلق خود را مسوز
چنان زی که ذکرت به تحسین کنند	چه خردی نه بر گورت سقرین کنند
خرابی و بدنامی آمد و چور	بزرگان رسند این سخن را به شور
بد و لیک چون هر دو می بگذراند	همان به که سامت به نیکی برند

روایت شده که: حسن سؤال نعیف علم است^۴ و مداراة^۵ مردم نصف عقل است^۶، و میانه روی در همیشه نصف مؤنه است.^۷

۱- ایام و پرده

۲- پنی صبح بی حاجت رفتن. (مله)

۳- هیچ ابلاغه ص ۱۰۹۳ حکمت ۸

۴- حسنُ الناسِ یصلُکَ العلمُ (از علی علیه السلام) میزان الحکمة ۴۳۶/۲ ج ۸/۲۶

۵- با کسی ارضی و مخالطت کردن در فارسی همواره می گویند.

۶- قال امیرالمؤمنین علیه السلام: یصلُکَ العقلُ (هیچ ابلاغه ۱۵۳ حکمت ۱۲۵)

۷- قال القدری یصلُکَ التَّوَهُُّدُ (هیچ ابلاغه حکمت ۳۵۰ ج ۲ بهار ۷۶ ج ۱۲)

قال **رَبِّ عَزِيزٍ أَدْنَاهُ خُلُقُهُ وَذَلِيلٍ أَعَزَّهُ خُلُقُهُ**^۱ علی **عَلَيْهِ** فرموده بسا عزیزی را که خوار کرد او را خُلُقِ او، و بسا ذلیلی و خواری را که عزیز گردانید او را خُلُقِ او.

□

كَلِمَةٌ ۳۴ **اِدْنِيَا دَارَ مَقَرٍّ لَا دَارَ مَقَرٍّ وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ رَجُلٌ يَبْغِي نَفْسَهُ فَيُوْبِقُهَا وَرَجُلٌ يَبْتَاعُ نَفْسَهُ فَاَعْتَقُهَا**^۲

دنب سرای گذشتگاه و رهگر آخرت است نه جای مکث کردن و اقامت نمودن، و مردمان در دنیا دو صنفند؛ یکی آن که فروخت نفس خود را به متاع دنیا و هلاک ساخت او را در عقیب، و دیگر آن که خرید نفس خود را از دنیا به رهد و تقوی، و آزاد ساخت او را از بندهای دنیا و هلاکت عقیب.

□

كَلِمَةٌ ۳۵ **رَأَى الشَّيْخَ لِحَبِ إِلَى مِنْ جَلَدٍ لِلْعَلَامِ**^۳
اندیشه پیر داند دوست‌تر است نزد من از جلادت^۴ و مردانگی نوجوان توانا، زیرا که رأی پیر صاحب تدبیر صادر می‌شود از روی عقل و تجربه، و آن سبب اصلاح هسته بیکه موجب اطفاء^۵ بسیاری از فتن است. به خلاف جلالت نوجوان که غالباً مبتنی است بر تهور و اِنْفِاق^۶ نفس در امور شکیکه^۷ که سبب اِسْتِغْثَال^۸ سایر حرب و هلاک جمعی شود و لهذا «ابوالمطلب» گفته:

أَلَمْ يَأْنِ لِمَنْ لَمْ يَسْجَعْ الشَّجَاعُ	هَوَ نَوَلٌ وَ هِيَ الْحَطْلُ الشَّامِ
هَذَا هُمَا لِحَقِّمَا يَنْفَسُ حُرَّةً	يَدْفَعُ مِنَ الْخَلْبَاءِ كُلَّ مَكْنِ
و تدبیر پیر گشاید پر مغرور	که کار از سوده بود سالخورده
در آید بنیاد روئین رهای	جوانان به شمشیر و پیران به رأی

۱. نهج البلاغه ص ۱۱۸ حکمت ۱۲۸

۲. چنگیز و داری

۳. الفکن

۴. تدبیر شن

۵. پاره ۶، ۳۹۶، ج ۶، ص ۶۹

۶. نهج البلاغه ص ۱۱۲ حکمت ۱۲۳

۷. فروتنی، خاموشی، سادگی.

۸. نابود کننده

۹. پیر، رأی و تدبیر بر شجاعت دلان جوان یعنی دارا آن نول است و این نوع جنگلی که این هر دو در شخصی ازاده گرد آید، آن به

بشمیرین مقامها رسیده است.

جوانان پهل افکن شیرگیر نداندستان^۱ روپاه پیر

□

﴿كَلِمَةٌ ۳۶ رَبُّ مُنْتَفِعِينَ يَوْمَ أُنْشِئُ السُّفْرَةُ وَمَقْبُورُهُمْ أُولُو نَيْلِهِ لَقَدْ جَاءَكَ بِهِمْ
آخِرُهُ﴾^۲

بسا کسی که استقبال کننده است روزی که بیست و بیست و یکم بر آن روز، یمنی؛
آن روز را به پایان نمی برد و بسا کسی که در اول شب به حال او غصه و رشک
می بردند، و در آخر شب برخاستند گریه کنندگان او.

غرض تنبیه از خواب غفلت و عدم اغترار به حیات دنیا است.

كَلِمَةٌ سَمَاءٌ صَبِيحَتُ بِهِ نَفْسُهُ	وَقَالُوا قَالُوا بِهِ أَنْتَ بِرَحْمَةٍ
أَنْفُسِي وَأَنْشِئُ سَفْرَةَ لِسِيَّةٍ ^۳	وَأَنْشِئُ سَفْرَةَ لِسِيَّةٍ ^۴
مُسَوِّبِي يَفْنَى كَانِ مَوَازِيَسُهُ	يَوْمَ يُلَاقِي زُفْرَةَ رَاحِقَةٍ ^۵
شخصی همه شب بر سر بیمار می رست	چون صبح شد او بمرد بیمار می رست

لَا يَنْبَغِي لِلْمُتَّقِينَ أَنْ يَتَّقُوا بِفَضْلَتِهِ الْعَاقِبَةِ وَالنَّبِيَّ بَيْنَ خَرَاءِ مُعَالَمِي إِدْ
سَلَمَ وَبَيْنَ خَرَاءِ فَنِيَا إِذْ أَفْتَقَرُ^۶ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: شایسته نیست آدمی
وَتَوَقُّ^۷ پیدا کند به دو حصلت: سلامت و دولت چه آن که در بین سلامت و
عاقبت است که ناگهان می رسی او را که ناحوش گردید، و هم
می رسی توانگر را که در بین عس و ثروت بود که ناگاه فقیر گردید.

۱. داستان = مکر و حیا.

۲. هیچ ابلاغه من ۱۲۶۷ حکمت ۳۳۳ یا کسی نقل است.

۳. گفته به ظهیر یاد بر من کنیزک سرودگی. ایشان با کسر جمع نه و نه لُحْ لُحْ حَبِ جَدَةِ الْقَرْبِ قَهْرٌ وَالْأَمَةُ قَهْلَةٌ. و گفته شده در
عرب به برده قهر و به کنیز گفته می شود.

۴. بسا شخصی مدعی است که ناگاه صبح مزبور بر او رفته و بسا گویند حتی که در شب با او برده شب گرد در حالی که خوابنده او نزد او برده و
صبح گرد در حالی که بر او توجه و دلبسته می گرداند. غرض به حال کسی که میزان و اندازه ای اعمالش در روزی که پروانه گشتن را ملاقات
می کند سنگین باشد.

۵. هیچ ابلاغه من ۱۲۸۵ حکمت ۳۸۸.

۶. اطمینان.

﴿ کلمه ۳۷ ﴾ رُسُوْلُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ وَفَهْمُكَ لِيَبْلُغَ مِنْ يَنْطَلِقُ عَنْكَ.^۱

فرستاده تو از برای پیغام ترجمانی عقل تو است و نامه تو بلیغ‌ترین کسی است که سخن گوید از جانب تو چه بساست پیغام برنده رسالت ترا به نحوی که باید و شدید آدا کند و کم و زیاد کند، لاخرم جلای در پیغام وارد شود، که گاهی شود سبب هلاک هرستنده شود به خلاف نامه.

و بی معنی گلابیه قول الشاعر:

تَخَيَّرْتُ إِذَا مَا كُنْتُ فِي الْأَمْرِ مُرْسِلًا لِمَنْتَبِغِ أَرْأَمِ الرُّجَالِ رُسُولُهُ
وَرَوُوْهُ فَكُنْ هِيَ لِلنَّجَاتِ مُرْسِلًا بِأَصْرَابِ أَقْلَامِ الرُّجَالِ عُقُولُهَا^۲

□

﴿ کلمه ۳۸ ﴾ أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْكُمْ مِنَ الْقُرْآنِ لَآلٌ لِّلَّهِ تَعَالَى. يَنْتَظِرُ أَنْ تَأْسُوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تُلَاحِظُوا بِمَا آتَيْكُمْ. وَ مِنْ نَّمْ يَأْسُ عَلَى الْغَايِبِ وَ لَمْ يَفْرَحْ بِمَا آتَاهُ فَقَدْ أَهْدَ الْوَيْلُ مِنْهُ بِطَرَفِيْهِ.^۳

رهد مدرج است در میان دو کلمه از قرآن مجید، و آن این است که حق سبحانه و تعالی فرموده: تا اندوهناک بشوید از آنچه فوت شد از شما و شاد نگردید به آنچه عطا کرد به شما، و کسی که اندوهگین شد بر چیز گذشته و شاد نگشت به آینده پس محقق است که مرا گرفت رهد را به هر دو طرف آن و آخذ نمود تمام رهد را.
و آن حضرت در کاعده «ابن عباس» مرقوم فرمود: لَمَّا بَعَثَ قُرَيْشُ النَّبِيَّ قَدْ تَسَرَّعَ دَرْكُهُمَا

۱. بیع البلاغه ص ۱۳۳ حکمت ۲۹۲.

۲. لَآلٌ طَرَفٌ أَلْهَمَ تَحَلُّلُ عَلَى عِلَالِيهِ أَلْهَمَ يَدُ الْأَشْرَفِ وَالْجَنَابِ وَ تَلَالُ رَأَى أَرَادَتْ أَنْ تَخْرُجَ عَلَى كِسَابِ كَسَابِ
الْقُرْآنِ فِيهِ لَزِيْظٌ قَلْبُومٌ عَلَى عَقْلِيْكَانَ. (منه) ۱۲۵۴ چه هست که برانگیزد عقل عاقلین و لایق دافعه هدیه رسول و لایق و تابه و فرموده
و حق می‌خواهی نامه را بهر کنی، بازنگری کن برآبر عقل و خود خود خود می‌بینی، (نورالعکوب ص ۱۶۱)، ط نجف اشرف.

۳. چون خواستی برای کاری فاسدی روانه کنی دولت کن و شخصی خایسته‌ای را اختیار کن، و رسول و قائم تسمیه‌ها نشان دهند
مرتبه رأی و پیشی آنان است، و در مورد نامه هم تامل و تامل کن، و عقل انسان به نوشته و قلم او سلطه می‌شود.

۴. بیع البلاغه ص ۱۹۰، حکمت ۳۳۶ و در این باب به جای «کلیله لکلمه» می‌نویسد

در سورة حدید آیه ۲۴.

لَمْ يَكُنْ لِبَقُولِهِ وَ يَسْئَلُهُ قَوْلُ مَا نَمْ يَكُنْ بِمُذِرٍ قَدْ فَلْيَكُنْ شَرُّوْكَ بِمَا بَلَّغْتَ مِنْ الْبَرِّ تَك
وَلْيَكُنْ اسْفُكَ عَلَى مَا فَاتَ مِنْهَا وَ مَا بَلَّغْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْزِبْ بِهِ فِرْعَا وَ مَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا
تَأْسَ عَلَيْهِ جِرْعاً وَلْيَكُنْ هَمُّكَ لِبَعْدِ بَعْدِ الْمَوْتِ^۱ یعنی: بعد از حمد و حسنات بدای، «به
درستی که آدمی را مسرور و خوشنود می سازد یافتن چیزی که نبوده از او فوت شونده -
چه در قصای الهی تقدیر یافته بود که به او برسد - و اندوهناک و بدحال می کند، او را
بیافتن چیزی که به نبوده ادراک آن کند و آن را بیابد - چه هم به حکم قصای الهی
تقدیر آن برای او شده بود - پس بید سرور و خوشحالی تو به آن چیزی باشد که از
آخرت به دست کنی، و حزن و اندوه تو بر آن چیزی باشد که از فوائد آخرت از تو فوت
شده، لاجرم بنابراین از تو فوت شده از آن پس از برای آن اندوهگین و در خزع میباش،
و اهتمام و اندوه تو در کاری باید که بعد از مرگ به کار آید.»

«ابن عباس» بعد از مطالعه این مکتوب شریف گفته که: «من بعد از کلمات
رسول خدا از هیچ کلامی نفع ببردم مثل آنچه از این مکتوب نفع ببردم.»



﴿كَلِمَةٌ ۳۹﴾: سَوْسُوا اِيْمَانَكُمْ بِالْصَّدَقَةِ وَ حَسِّنُوا اِفْوَالَكُمْ بِالزُّكُوَّةِ وَ اِزْلَعُوا اَضْوَاغَ
الْبَلَاءِ بِالْذُّعَاءِ^۲

ولک خود گردانید ایمان خود را، یعنی: حفظ آن نمائید به دادی صدقه، و استوار
سازید اموال خود را از تلف شدن و درد بردی به دادی زکات، چه آن که هیچ مالی تلف
می شود در صحرا و دریا مگر به ندان زکات و دفع کنید موجهای دریای بلا را به دعا،
چه آن که دعا سپر بلا و سلاح مؤمن است.

وَالذُّعَاءُ يَرْزُقُ الْبَلَاءَ وَ قَدْ أَتَيْتُمْ اِيْرَاماً، یعنی در حدیث است که: «عبارت طرف می کند بلا
را و حال آن که محکم شده باشد.»^۳

۱- نهج البلاغه ص ۵۱۵۴ حکمت ۱۳۸.

۲- نهج البلاغه ص ۵۱۳ تا ۵۱۷.

۳- مستدرک الوسائل ۳/۳۲۷ با کسب تعلیقات.

﴿ کلمه ۴۰: سَيِّئَةُ تَشْوُكٍ خَيْرٌ مِنْ حَسَنَةِ تَطَهُّبِكَ. ^۱

گناه و سئیه‌ای که تو را بدحال کند بجا آوردن آن و از آن پشیمان شوی، بهتر است مرد خدای تعالی از حسنه و نیکوئی که عَجَب ^۲ آرد تو را و به آن بهائی، چه آن که بداشت بر سئیه، توبه و ماحی ^۳ آن است به خلاف عَجَب بر حسنه که مُفْلَك است.

و فی‌الحدیث: ثَلَاثٌ مَهْجَعَاتٌ تُشْجِ طَاعَ وَهُوَ مُتَّبِعٌ وَاجِبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ. ^۴ یعنی سه حاصلت هلاک کننده آدمی است: بخل یا حرصی که اصاعت آن شود، و هوس و هوسی که دنبال آن گرفته شود و به آن خواهشید عمل شود، و مُجَب و ناز کردن آدمی به نفس خویش.

و در خبر است که: دو نفر داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگر فاسق، چون از مسجد بیرون شدند فاسق از جمعه صدیقای بود و عابد از جمله فاسقان! و سبب این بود که عابد داخل شد و به عبادت خود می‌بالید و در این فکر بود، و فکر فاسقی در پریشانی از گناه و استغفار بود. ^۵

گناه کار اندیشه‌ناک از خدای	پرسی بهتر از عابد خود نمایی
که آن را جگر خون شد از سوز درد	که این تکیه بر طاعت خویش کرد
ندانست در بارگاه غمی	سر افکندگی به ز کبر و غمی
بر این آستان عاجز و مسکینیت	به از صاعت و خویشتن بهیبت

□

﴿ کلمه ۴۱: هَتَّانَ بَيْنَ غَفَتَيْنِ عَمَلٌ تَذَهَّبُ لَذَّتُهُ وَ تَبْقَى تَبِعَتُهُ وَ هَمَلٌ تَذَهَّبُ مَوْذَنَتُهُ وَ تَبْقَى أَجْرُهُ. ^۶

چقدر دور است مابین دو عمل؟! یکی آن همی که برود لذت آن و بماند جز آن و

۱- نهج البلاغه ص ۱۶۵، حکمت ۳۴

کلمه گفته.

۲- تودیه طوبی ص ۱۶۵

۳- خصال ص ۱۸ باب الاطاعه ج ۱۶

۴- تکی ۳۱۴/۱ باب الصیبه ج ۴

۵- نهج البلاغه ص ۱۶۳، حکمت ۱۱۷

آنچه تابع آن است از شقاوت آحر ویه، و دیگر آن عملی که برود ریح و تعب آن و پماند
مرد و ثواب آن.

□

﴿كَلِمَةٌ ٤٢: شَرُّ الْأَخْوَانِ مَنْ تَكَلَّفَ بِهِ﴾^۱

بدترین برادران آن کس است که تکلف کرده شود برای او، چه آن که بهترین
برادران آن کس است که با او در مقام صفا و انیساط باشد.

و آن کس را که باید برای او تکلف کرد معلوم شود که برادر صفا و صدق نیست و
کسی که چنین باشد شرّ خواص است. رسول خدا ﷺ فرمود: **الْقَوْمُ مِنْ يَسْبِقُ الْقَوْمَةَ**.^۲
یعنی: مؤمن کم مؤنه^۳ است.

«ابن ابی الحدید» آورده که: شخصی میهمان جناب سمان رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ شد،
سمان فرمود: اگر نبود که رسول خدا ﷺ بهی از تکلف هر موده تکلف می‌کردم برای
تو، پس ناس و نمکی آورد.

میهمان گفت: اگر سغتری^۴ با نمک بود خوب بود.

سمان، مظهره خود را گروه گذاشت و ستر خرید، پس از صرف طعام میهمان
گفت: **الْحَمْدُ لِلَّهِ** که حنا ما را قانع گردانید.

سمان فرمود: اگر قناعت بود مظهره به گرو نمی‌رفت.^۵

□

﴿كَلِمَةٌ ٤٣: مَيْعَةُ الْجَنَسِ مِنْ قِلَّةِ النَّسَبِ﴾^۶

صحت بدنی و تندرستی از کمی حسد است.

۱- بهج القلائد ص ۱۴۵، حکمت ۳۶۱.

۲- بهار ۳۴۲/۳۶۴، آریب به این مضمون را از تمام صاحب روایت کرده است.

۳- قوت روزانه شکت و غفل.

۴- ستر - پوشنه - گاهی است خوشبو که برگ‌هایان شده به نناع می‌باشد.

۵- شرح بهج القلائد ج ۱۵۵/۴.

۶- بهج القلائد ص ۱۴۰، حکمت ۳۴۵.

ریرا که لازم حسد افراط غم و حزن است در بدن، و افراط آن موجب پژمردگی و
هزال^۱ شود و حسود لحظه‌ای از غم و آلم خالی نیست، و پیوسته به آتش حسد
می‌سوزد

حسود از غم آب شیرین خلق
هَلْ الشَّيْءُ الَّذِي أَقْلُ النَّاسِ لَذَّةُ الْحُسُودِ^۲
هَلْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، الْحُسُودُ لَا يَسْتَوِدُ^۳
وَلِي الْعَقْلِ ظَلَى الْحُسُودِ حَسْدُهُ

یعنی: رسول خدا ﷺ فرمود که: «حسود لذتش از مردم دیگر کمتر است.»
و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: «حسود، سیادت و برتری پیدا نمی‌کند.»
و در مثل است که: «پس است برای حسود همان حسد او.»
وَقَالَ الشَّاعِرُ:

إِصْبِرْ عَلَى حَسَدِ الْحُسُودِ فَإِنْ صَبَرْتَ كَدَّ قَاتِلُهُ

كَالْفَارِ تَأْكُلُ لَحْمَهَا إِنْ لَمْ تَجِدْ مَدَنًا كُنْهُ^۴
الا تا نخواهی بلا بر حسود
چه حاجت که یا وی کنی دشمنی
که آن بخت برگشته خود در بلاست
که او را چنین دشمنی در لافا است

□

بِهِ كَلِمَةٌ ۴۴. الصَّلَوةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَعَلُّقٍ وَالْحَجُّ جِهَادٌ كُلُّ ضَعِيفٍ، لَعَلَّ شَيْئًا رُكُوعٌ وَ
رُكُوعٌ أُنْذِرَ الضَّيَامَ، وَ جِهَادُ الْمَرْتَةِ حُسْنُ النَّفْعِ^۵

بماز آن چیزی است که به آن تقرب جوید هر پرهیزکاری، و «حج» جهاد هر ضعیف

۱- بحار ۵۱/۲۲۲

۲- لافری

۳- شرح غرر الحکم ۱/۲۵۵

۴- ترجمه: هر حسود صبر کن که صبر تو کشنده است؛ مانند آتش که اگر درگیر شوی [میرد] باشد عود را می‌خورد.

۵- شرح البلاغ، ص ۱۵۳، حکمت ۱۳۶

است^۱ و از برای هر چیزی رزقات است و رزقات پس ضروره است - چه آن که رزقات در مال مستلزم نقص آن است در ظاهر و معنی آن است در باطن، همچنین روزه باعث کسر قوه شهویه و غلبه قوای روحانیه و پاک شدن نفس است از کدورت شیطانیه - و جهاد در بیگونی معاشرت او با شوهرش است، زیرا که لازمه آن جهاد کردن با نفس نافرمان است در معناد گردانیدن آن را در اطاعت شوهر.

□

بِقَوْلِهِ ۴۵. اَطْعِمُ رَقِي مُؤَبَّدًا.

طعم بدگی است پاینده، زیرا که طعم مستلزم تعبد و اطاعت است هر کسی که محل طعم است، مادام که طعم باقی باشد و بر آن حضرت فرموده: اَطْعِمُ رَقِي فِي شَاقِي اللَّيْلِ^۲ یعنی: آدم طعم کار در بد ذلت است.

و از چنگ^۳ جامعه است: اَطْعِمُ رَقِي حَاضِرًا

فَمَ قَطَعَ الْأَعْنَقِي إِلَّا اَلْغَطَامُ ^۴	فَعَمِلَ وَبَعَثَ خُرًا وَلَا تَكُ طَابِعًا
که سلطان و درویش بیسی یکی	ساعتی کن ای نفس براندگی
چه یکسو نهادی طمع خسروی	چرا پیش خسرو به خواهش روی
در خانه یمن و آن قسبه کن	وگر خودپرستی نسکم طبعه کسی

و بر امیرالمؤمنین^۵ فرموده: اَتَقْتَرُ تَهْطِيعَ الْعُقُولِ تَحْتَ بَزْوِي الْمَطَاعِ^۶

۱- در روایت بسیار وارد است که: طعم، جهاد شفا است و مالک حقیقه (منه) (۱) و مسائل الفقهیه ۳/۵ - ۳۴

۲- بیج البلاغه ص ۱۷۶

۳- بیج البلاغه ص ۱۷۶

۴- حکمت ۳۱۲

۵- شرح غرر الحکم ۲/۱۱۱ کلام: مَا وَضَعَ أَحَدٌ يَدَهُ فِي مَقَامِ أَحَدٍ إِلَّا ذَلَّ (منه) هیچ کس دست خود را از روی طمع در مقام دیگری نهاد جز آن که ذلیل شد (شرح بیج البلاغه ۲/۱۱۲ حکمت ۳۳۵ یا کسی که ذلت)

۶- تقاضی کن و آزاد زندگی کن و از ملک مبالغه، برادران را جز طمع ها نکرده است.

۷- بیج البلاغه ص ۱۸۴، حکمت ۳۶۰، پیشتر چنانچه به خاک افکندن (از درگاههای) خود را در پرده خشنودی از هاستند (طعم).

نفس را از اسیر عقل و بزرگواری به پستی و خواری کشد.

سعدی:

یکی گریه در خانه زال بود روان شد به مهمانسرای امیر
 برون جست و خون از تنش می چکید که گر جستم از دست این تیرزن
 سیرده غسل چنان من رخم میش خداوند از آن بنده خبرسد نیست
 که پیوسته مهبجور و بد حال بود خلاصان سلطان رددش به تیر
 همی گفت و از هول جان می نوید من و کنج ویرانه پیرزن
 فغاقت نکوتر به دوشاب خویش که راضی به قیدم خداوند نیست



کلمه ۴۶: عَظَمُ الْخَالِقِ عِزَّتَهُ يُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ لِي عِزَّتِهِ^۱

برگی آفریدگار تو کوچک می گرداند مخلوق را در دیده تو.
 و در بعضی نسخ عَظَمَ به صیغه امر از باب تفعیل است، یعنی: بزرگ گردان خالق را
 در نظر اعتبار خود، تا کوچک گرداند مخلوق را در چشم تو.

چنین دارم از پیر داننده یاد که شوریدهای سر به صهرا نهاد
 پدر از لرافش سکورد و سخت پسر را سلامت بگردند گفت
 از آنکه که یارم کسی خویش خواند دگر با گشیم آشنائی نماند
 به حش که تا حق جهانم نمود دگر هر چه دادم حیالم نمود
 به صدقش چنان سر نهادم عدم که بیم جهان با وجودش عدم
 دگر با گشیم در نهاد نفس که با او نماند دگر جای کسی
 گر از هستی حود خبر داشتی همه خلق را نیست پنداشتی

آوردند که به یکی از اهل عرفا گفتند: «فلانی زاهد است.» گفت: در چه چیز؟
 گفتند: «در دنیا» گفت: دنیا نزد حق تعالی به قدر پر پشیمای نیست، پس چگونه اعتبار
 توان کرد رهد در لو؟ و باید رهد در شیء موجود باشد و دنیا نزد من لاشیء است.
 و شبیه نیست که در بنامدن دنیا در نظر آن عارف به این مرتبه به سبب عظمت و

جلالت حق تعالی بوده در نظر او «قُلْ اِنَّكُمْ ذُرِّيَّتُمْ»^۱

صاحب داری از مسالکان طریق	که باشند در بحر معنی عمیق
خود از ناله عشق بمانند مست	ز گولین بر باد او شسته دست
شب و روز در بحر سودا و سوز	ندانند رانشنگی شب و روز
سبحر که بگریند چندان که آب	فرو شوید از دیده‌شان کعب ^۲ خواب

□

﴿كَلِمَةٌ ٤٧ اَلْعَفَافُ رِبِّيُّهُ الْفَقْرُ وَ الشُّكْرُ رِبِّيُّهُ الْبُخْسُ﴾

عفت و پارسائی ریت فقر است، و شکر ریت توانگری است،^۳

قَالُوا: اَنْجِلْمْ بِغَيْرِ عَمَلٍ قَوْلٌ بَاطِلٌ، وَ النُّعْمَةُ بِغَيْرِ شُكْرِ حَيْثُ صَاعِلٌ يَسْعَى: بزرگان

گفته‌اند که: «عفو بی عمل قور باطل است، نعمت بدون شکر کناری مثل گردن خالی از زیت و گلوید است.»

بلی که عفت عبارت است از مطیع شدن قوه شهویه قوه عاقله را، تا آنچه را که امر عرماید متابعت کند و از آنچه که نهی کند اجتناب نماید، و چقدر شایسته است از برای شخص فقیر که عفاف را ریت خود کند و قطع طمع از خالق نماید، و التفانی به آنچه در دست ایشان است نکند و گویند:

ما ابروی فقر و قناعت سحر بریم	با پادشاه بگوی که روی فقر است
یکی را تب اسد در صاحبان	کسی گشت شکر بخواد از فلان
بگفت ای پسر تلخی مردم	به از جور روی ترش بر دهم
شکر عاقل از دست آن کسی نخورد	که روی از تکبر بر او سرکه کرد
کسی را که درج طمع در نوشت	باید به کس عبد و چاکر نوشت
توقع براند ز هر مجلس	بران از خود تا نراند گشت

□

۱- سوره انفاس، به ۸۶ «لَوْ خِذَ الْاَنْهَارُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ لَافْتَدَتْ بِهَا نَارُ ابْنِ آدَمَ مِنْ حَرِّهَا»

۲- هیچ ابلاغه من ۱۶، ۱ حکمت ۵۴

۳- سوره

﴿كَلِمَةً ۴۸﴾. هَذَا تَعَاهِي الشُّدَّةُ تَكُونُ الْفَرْجَةُ وَجَدْتُ نَفْسِي فِي جِوْفِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرُّخَاءُ: ^۱ مرد پایان رسیدن سختی «گشایش» است و مرد تنگ شدن حلقه‌های «آسایش» است.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى، فَإِنَّ قَبْلَ الْغُشْرِ يُشْرَأُ إِنَّ مَعَ الْغُشْرِ يُشْرَأُ. حق تعالی فرموده: که به درستی که به دشواری آسانی است، و باز فرموده که: همان به دشواری آسانی است.^۲

وَلَا تَعِزُّ الْمَوْتُ مِمَّنْ ۚ إِنَّ يَلْتَكِبَاتِ هَامَاتٍ لَا بُدَّ أَنْ تَنْقُصَ إِلَيْهَا إِذَا أُخْجِمَ عَلَى أَسْبَحَكُمْ فَلْيَمْلَأُوا بِهَا وَلْيَضْبَحْ حَتَّى يَجُوزَ، فَإِنَّ أَعْمَالَ الْحَيَّةِ بِهَا عِنْدَ إِقْبَالِهَا زَائِدٌ فِي مَكْرُوهٍ هَذَا: ^۳ امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که: همانا برای یگانه‌های ^۴ روزگار بهایتی است که لابد و ناچار باید به آن بهایت برسد پس هرگاه استوار و محکم گردید بر یکی از شماها، پست کند سر خود را از برای آن و صبر نماید تا بگذرد. همانا به کار بردن حیله و تدبیر در آن در هنگامی که رو نموده است، زیاد می‌کند در مکروه آن.

ای دل صبور باش و مخور غم که عیالیت این شام صبح گردد و این شب سحر شود

□

﴿كَلِمَةً ۴۹﴾. هَيْبَتِي تَسْتَوِّرُ مَا تَسْتَعِدُّكَ جُنُكُ: ^۵

عیب تو مستور و پوشیده است مادامی که یاری کند تو را بخت و طالع. به خلاف آن که اگر بخت برگردد و طالع سرنگون شود محاسن حقیقی بهر عیب محسوب شود.

چنانچه آن حضرت نیز فرموده: إِذَا أَقْبَلَتْ الْفُتُنَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ وَإِذَا أُنْمُوَتْ عَنْهُ سَلْبَتُهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ: ^۶ یعنی: چون روی بهاد دنیا بر کسی، غایب می‌دهد به او بیکوتیهای دیگران راه و چشوی پشت گردانید از او، می‌زباید از او محاسن و

۱- هیچ الهامه می ۱۲۵۱، حکمت ۳۳۴

۲- سوره ۸۴، آیه ۴ و ۵

۳- مصیبت ۵۵، آیه ۵

۴- هیچ الهامه می ۱۰۹۲، حکمت ۸۱

۵- هر و الحکام ۲۵، جلد ۱ ص ۱۰۱-۱۰۲، آیه ۱۰۱-۱۰۲

۶- هیچ الهامه می ۱۰۹۲، حکمت ۸۱

بی‌کونیهای نفس او را،^۱

گویند: در ایامی که «برامکه» را بخت و طالع مُساهد بود، رشید در حقّ «جعفر بن یحیی برمکی» قسم می‌خورد که اَفْضَح^۲ است از «قش ابن ساعدة»، و شجاع‌تر است از «عامر بن طفیل»، و اَکْثَب است (یعنی نویسنده‌تر است) از «عبدالحمید»^۳، و سیاسی‌تر است از «عمر بن الخطّاب»، و خوش‌صورت‌تر است از «مصعب بن ربیع» - یا آن که جعفر خوش‌صورت بود - و اَلْصَّح است (یعنی خیرخواه‌تر است) برای من از «حجاج» برای «عبدالمکّه»، و ضحی‌تر است از «عبدالله بن جعفر» و عقیق‌تر است از «یوسف بن یعقوب»، و چون طالع ایشی سرنگون شد تمام را مکرر شد؛ حتی اوصافی که در «جعفر» بود و کسی مکرر آن نبود مانند کبریاست^۴ و سماحت^۵ او.

حاضر آن‌که: مردم، آنهم^۶ دنیا و طالب متاع این جهانند، پس در هر که یافتند او را دوست دارند و برای او کمالات و محاسنی نقل کنند و از عیبهای او چشم پوشند بلکه عیبهای او به چشم ایشان در بیاید، چه «عَيْنُ الرَّهْمَا عَنْ كُلِّ غَيْبٍ غَيْبَةٌ»^۷، پس حال مردم دنیا پرست چنان است که شاعر گفته:

«قَالَ اللَّهُ: إِذَا لَدَّ الْجَنَانُ أَتَيْتُ مِنْ إِزَائِهِ دَوْلَةً لَدَّ الْبَلَدُ لَمُتْكُمْ هَالِكٌ وَ دُخِرُوا قَارُنُ الْأَرْضِ إِلَيْهِ يُسَوِّفُهَا مِنْ يَدَايَ /

شرح توحید البلاله ۴۶۶/۲ حکمت ۵۵

۲. واکن فورتر.

کدام شخص را در این توصیف هر کدام معروف و غریب المثل بودند و «عبدالمصنعه مشغی ضرین بن محمد است» که در کتابت و انبثت مهرای تمام داشته به حدی که گفته‌اند: فَوَيْتُ الْكِنَانُ بِخَيْرِ الْأَمْوَالِ وَ رُفُفْتُ بِأَيِّ الْأَمْوَالِ هو بن حمید، یوأنفس محمد بن حمید الفی معروف به انبثت و کمال است که در علم فلسفه و نجوم و ادب اَوَّلَهُ عصر خویش بوده و او را «جامع الفی» می‌گفتند و از اتباع یوسف الفاسطیل بن حلاله که به ملاحظه مصاحبت او یا همین عمده او را تصاحب بن عبدالله می‌گفتند و «ابن حمید» را استاد می‌گفتند، و فی تصاحب به به بنقل سفر کرد چون مرادیت نمود گفتند: یادگار را چگونه یافتی؟ گفت: یادگار بی اَبْلَاؤَ خَالَا شَدَّ فِي الْوَبَا - (منه)

گزارشگر: هوشیار بی

در هر روز.

۳. جوشن‌رزی و بهشتی.

۴. وَ لَكِنَّ عَيْنَ الْإِسْخَافِ تُبْذِرُ الْأَشْيَاءَ: چشم خوشتندی رو خوشبینی را ذهن هر هشی درمکنده و نابیناست؛ زنی چشم ناخشنودی و بدبینی مدی‌ها را پیدا و آشکار می‌کند.

دوستند آن که را زمانه بواخت
دشمنند آن که را زمانه فکند
قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِلنَّاسِ ابْتِغَاءُ الدُّنْيَا لَا يُلَامُ الرَّجُلَ عَنِ هُبِّ أَمٍّ^۱

□

کلمه ۵۰. اتَّخَذَ لِأَخِيهِ النَّيَاشِ عَفَا فِي أَيُّوبَ النَّاسِ^۲

توانگری بزرگتر و غنای اکبره بی‌بازی است از آنچه در دست مردم است،
بدان که: استغناء و یأس از مردم از جمله اوصاف شریفه و شرف مؤمن است، و
عسای حقوقی عبارت از آن است.

روایت است که: مردی، عرابی موعظه‌ای از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حواست، آن
سرور فرمود که: هر وقت نماز می‌کنی، نماز کسی کن که دنیا را وداع کند، زیرا که
چه میدانی که تا نماز دیگر خواهی بود و چون سخنی گویی، سخنی بگویی
که نباید عذر آن را بخواهی و مایوس باشی از آنچه در دست مردمان است.^۳

و جَاءَ يَزِيدُ يُحِبُّ اللَّهَ يُحِبُّ الْيَزِيدِيَّ الزَّاهِدِيَّ

قَدْ أَرْخَا وَ سَتَرْنَا مِنْ غُنُوٍّ وَ زَوَاجٍ
بِعَدَلٍ وَ عَدَلٍ وَ قُنُوعٍ وَ مَسَلَحٍ
و اِقْضَالٍ بِأَمِيرٍ وَ زُرِّيٍّ ذِي سَبَدَحٍ
وَ جَعَلْنَا النَّيَاشَ مِلْطًا لِلْيُؤُوبِ الْفُتُوحِ^۴
یکی امیر و یکی را وزیر نام کسی
روی و لن جوی از یهود وام کسی
کمر بپندی و بر ناکسی سلام کنی
اگر دو گاو بدست آوری و مرد عسای
بدان قدر که کفاف معاش تو بدهد
هزار بار از آن به که از بی حسرت

□

کلمه ۵۱. الْفَقِيرُ عَلَى الْفَقِيرِ مَنْ لَمْ يُقْنَطِ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْپِسْهُمْ مِنْ زَوْجِ
النَّوِّ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَقَرِّ اللَّهِ^۵

۱. نهج البلاغه، ص ۱۲۴۱، حکمت ۳۹۵، یعنی: مردمانی که از زمان دنیا هستند و کسی را به دوست داشتن ملائش سرزنش نمی‌کنند.

۲. نهج البلاغه، ص ۱۲۳۳، حکمت ۳۳۶.

۳. نهج البلاغه، ص ۱۲۳۳، حکمت ۳۳۶.

۴. یعنی با عطف و کفاف و قناعت خود را در این که صریح و تنگ در خانه امیر و وزیر بزرگ راضی کرده‌اند و نوبدی از مردم را کینه

۵. نهج البلاغه، ص ۱۰۶۶، حکمت ۸۷.

رستگاری و پیروزی قرار داد.

ناله و تمام دانا کسی است که نومید نگرداند مردمان را از رحمت و آمرزش خدا و مایوس نگرداند ایشان را از راحت و آسایش از خدا و ایمن نگرداند ایشان را از عقوبت و عذاب خدا.

پس بر حکیم آگاه لازم است که مَرَضِ هر نفسی را تشخیص نماید و به دوائی مخصوص آن را معالجه نماید پس کسی را که خوف غلبه کرده بر رجاء معالجه نماید و کسی را که آفانی^۱ و رجاهای کاذبه غلبه کرده و به این سبب دیرگشته و روی به گناه و معاصی آورده - مانند اکثر مردمان - او را به تازیانۀ خوف تأدیب کند و هرگاه از وعده^۲ گوید از وعید^۳ بزر حدیث کند و هرگاه وصف جَنَّت نماید از جَحیم بزر ذکر کند.

چنانچه در قرآن مجید هر جا تَوْفِیق^۴ است یا او تَرْهیب^۵ است، و هر کجا بشارت است مرادلف با تَنْوِیْز^۶ است، و اگر وَعْد است مقلبِ تَوْعِید است، اگر غَفُورٌ رَحِیمٌ است شَدِیدُ الْعِقَابِ^۷ است، اگر لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ است^۸ فَلَا یَأْمَنُ مَغْرَالَهُ^۹ است و هکذا، چنانچه بر مُتَأَمِّل^{۱۰} بصیر مخفی نیست؛ وَ فِی دُعَاءِ الْإِسْتِغَاثَةِ؛ وَ اِنْقَلَبْتُ اِنْتُ اِلَیْهِ اِلْجَمِیْنِ فِی مَوْضِعِ الْغُلُوِّ وَ الرُّحْمَةِ وَ اَتَمُّ الْمُخْلِصِیْنَ فِی مَوْضِعِ النُّقَالِ وَ النُّقْمَةِ.

یعنی، در دعای افتتاح است که: من یقین دارم ای خدا که تو در مقام عفو و رحمت اَزْجَمِ الْاِجْمَعِیْنِ می‌باشی، و در مقام عذاب و عقوبت از همه عقوبت کنندگان سخت‌تر می‌باشی.

□

❦ کلمه ۵۷ فَوْتُ الصَّلَاةِ اَخْوَنُ مِنْ مَطْلَبِهَا اِلَى غَيْرِ اَمَلِهَا^{۱۱}

فوت شدن حاجت آسان‌تر است از طلب نمودن از غیر اهلش.

۱- آرزوخوا.

۲- بویژه دادن.

۳- بیم دادن و عذاب.

۴- به رغبت آوردن.

۵- ترسیدن.

۶- ترساندن.

۷- عذاب سخت و نیرومند.

۸- سوره ۲۹ آیه ۲۳ که از رحمت خدا امید نشود.

۹- سوره ۲، آیه ۸۹ در مکر و عذاب خدا غافل کسی نبوده مگر یا نکلان.

۱۰- آینه‌شده کتب، فکر کنند.

۱۱- هیچ فایده‌ای می‌آید، حکمت ۳۳.

و مطلب معلوم است که ترسیم شخص به حاجت خود، بهتر است از طلب کردن آن را از مردمان نام^۱ بی اصل و نشان، زیرا که در آن طلب غالباً عذم وصول است به حاجت، و مقهلاً موجب ریاضتی ذل^۲ سؤال است از یشان و گاهی شود که رخم رهائی میر به آن علاوه کنند، و یهدا گفته اند: **الْمَرْءُ لَمْ يَضَعْ مِنْ سُؤَالِ الْإِنْسَانِ^۳** پس شایسته است که قانع و عالی همت باشد و از اشخاص انام و تازه به دولت رسیدگان و امثال یشان حاجت نخواهد.

محال است اگر سفله قارون شود	که طمع نسیمش دگرگون شود
کمال است در سفس مرد گریم	گوش زر نباشد چه نقصان و سیم
وگر خود نیاید جوانمرد نان	مراجش تسوالگر بود همچنان
أَقْبَمُ بِأَنَّهُ لَمْ يَضَعْ الْتَوَى	و شَرِبَ مَاءَ الْفَلْبِ الْخَلِیْجَةِ
خَسَنُ بِالْإِنْسَانِ مِنْ ذَلِكَ	و مِنْ سُؤَالِ الْأَوْجِهَةِ الْعَالِیَةِ
فَاسْتَعْنِ بِأَلَّهِ تَكُنْ ذَانِجِی	مُتَنَبِّحًا بِالصُّفَةِ لِلزَّاهِیَةِ
مُتَوَبِّسٍ لِمَنْ يُضْمِجُ مِیرَانَهُ	یَوْمَ یُلَاقِی رُبَّهُ رَاجِحَةً ^۴
حافظ آب رخ خود بر در هر سفله مزیر	حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم

حکماء فرموده اند: اگر آب حیات به آبرو فروشد دان مجرد که مردن به علت،
به از زندگانی به ذلت.

پرای نعمت دنیا که خاک بر سر آن	سه ر صفت هر سفله بار بر گسردن
به یک دو روره روده نعمتش ز دست ولی	بسمانت اَبَدُ الذَّهْرِ هَارِ بَرِ گسردن

۱. فرودشنگان.

۲. غباری.

۳. یعنی مرگه از سؤال و درخواست از اشخاص چشم پوشان است.

قال رسول الله ﷺ: **أَكْبَرُ النَّاسِ لَمَّا تَوَضَّعَ إِلَى اللَّهِ**. یعنی خوارترین مردم کسی است که از شخص انیم عذر خواهی کند. (اصح هیچ ابلاغه

۲۰۴/۳۰ حکمت ۳۶۹)

۴. نه خدا سوگند میکنم همه خرماء نوشیدی آب چاه شوره برای انسان از حواری و در حواشی از سرشروپس میگویند نعمت از خدا
بی باری بخواه تا توشگر شده و نه (این) سودای سودمند گامیاب و نادمان تنوی طوط به حال گمش که روز قیامت کلفه بکنی خای
رازوی اعمالش بریدی های او پروری دانسته باشد

او عیش او آسانتر باشد و معیشت او واسع، همچنان که در کثرت مال، حال بر این سوال^۱ است - و دوستی با مردم و خُسن معاشرت با ایشان نصف عقل است - یعنی: نصف عقل عمی در تدبیر کار معاش - و هم و اندوه نصف پیری است، زیرا که پیری یا به سبب طبیعت و سن است یا به سبب امر خارجی که آن خُری و خوف باشد، فحیث^۲ هم و عم قسم^۳ سبب طبیعی پیری و یک قسم از اسباب خارجی آن است.

□

❦ کلمه ۵۵ الفناعه مال لا ینفذ^۴

قناعت که مُشاهله^۵ در اسباب معاش باشد مالی است که فانی می‌شود و گنجی است که تمام نمی‌شود
و قناعت همیلتی است که همه فضائل به آن مروط^۶ بلکه راحت دنیا و آخرت به آن مروط است.

سعدی گوید: ده آدمی از سهرهای بچورند و دو سنگ بر لاشه‌ای به سر ببرند
حریص با جهانی گرسنه است و قانع به بانی سیر

حکما گفته‌اند: درویشی به قناعت، یز از توانگری به بضاعت.^۷

کاسه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع شد پر دُر نشد
حیر مشهور است: عَزْ مِنْ قَنَعٍ وَ ذَلْ مِنْ طَمَعٍ^۸
و لَذَاجَاءَ الطُّغْرَانِ

لَيْمَ الْبِحَائِكُ لُجُ الْبُخْرِ قَرَقَبُهُ وَ أَنْتَ يَكْفِيكَ مِنْهَا مِثْلُ الْوُشَى
فَكَذَّ الْقَدْعُ لَا يُخْشَى عَلَيْهِ وَلَا يُطْنَجُ لَيْمَ إِلَى الْأَنْصَارِ وَالْخُجُولِ
تَرْجُوا الْبِقَاءَ بِدَارِ الْأَهَابِ لَهَا فَهَلْ سَمِعْتَ بِخُلٍّ غَيْرِ مُتَكَلِّفِ

۱- سلوید، وش

۲- پس در این هنگام

۳- چنانچه از یک چیز قسمت شد

۴- هیچ طلبکاره من ۱۴، ا. حکمت ۵۴

۵- به برمی و اسالی رفتار کردن، آسان گم گشتی

۶- مروط، وابسته

۷- سر ماهه درانی

۸- جمله اول در شرح هراتی حکم ۴۴۴۳ و جمله دوم با کسی تفاوت در ۴۵۱۱۵ می‌باشد

یعنی به جهت چه می‌افکنی خود را در لُجَهٗ درب و می‌شیمی بر آن؟ و حال آن که کفایت می‌کند تو را از آن مکیدن آب اندکی، همان سلطنت قناعت خوف و ترسی نیست برای آن و احتیاج ندارد به انحصار و نگاهدارنده، آیا امیدواری باقی ماندن در دار دین که ابتدا ثبات و دوامی ندارد و مثل سایه می‌ماند؟ پس آیا شیدم‌ای که سایه ثابت بماند و از جای خود منتقل نشود؟ (منه)

سعدی:

فداعت توانگر کند مرد را	خبر کن حریص جهانگرد را
کسی سیرت آدمی گوش کرد	که او سگ سفس خاموش کرد
مشو تابع سفس شهوت پرست	که هر ساعتش قبیلهٔ دیگر است
چه سیراب خواهی شد از آب جوی	چرا ریزی از بهر برف ابروی
مرو در پی هر چه دل خواهدت	که تمکین من نور جان گاهدت
کند مرد را سفس افسار خوار	اگر هوشمندی عریض مدار
وگر هر چه باشد مرادش بری	ردورن بسی سامرادی بری
قناعت سرافرازد ای مرد هوش	سر پر طمع یرباید و دوش

قال الله: لَنْ يَنْفَعَكَ تَحَلُّهُ لَا تَعْبُوْا اَلْقَنَاعَةَ سَيْفٌ لَا يَنْتَبُوْا^۱ یعنی امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

صبر مرکوبی است که بر روی در نمی‌افتد، و قناعت شمشیری است که کند نمی‌شود

□

﴿ كَلِمَةٌ ۚ لَّيْسَ عَلَيْهَا اِثْمٌ مِّنْ اَمْرِ ۚ مَا يُحْشِبُهُ ۚ ﴾^۲

قیمت هر مردی و مرتبهٔ هر شخصی همان چیزی است که بگو می‌داند آن را از هر و عیب و عرفان.

غرض تحریص و ترغیب بر کسب کمالات بمسائیه و صناعات و نحو آن است، چه آن که هر کس کمال و صنعتش عظیم‌تر است، رفعتش در نفوس مردم زیادتر است، و این مطالب مسلم و مشاهد است.

لقمان حکیم را گفتند: ادب از که آموختی؟ فرمود: از بی ادب، که هر چه از من پشان در نظرم ناپسند آمد از آن پرهیز کردم.

□

﴿كَلِمَةُ ۵۸ كَمْ مِنْ أَكْثَرِ ضِعَّتْ أَكْثَابُ﴾^۱

بسا یک بار خوردنی یا خوردن یک لقمه، که مانع شود از خوردنیهای بسیار، این مثال کسی است که اقراط کند در خوردن طعامی به حیثیتی که بیمار گردد، پس از خوردن طعامهای بسیار دیگر مصوع شود.

و حریری در «مقامات» معنی همین کلام مبارک را اخذ کرده در آنجا که گفته: يَا رَبِّ أَكْثَرُ هَاهُنَا الْأَكِيلُ وَضَعْتُهُ خَائِرٌ، ای بسا یک بار خوردنی یا خوردن یک لقمه که درهم شکست استخوان را، ناگوار شد خورنده را و مانع شد او را از خوراکهای دیگر.^۲

و «تأین هلاک» شاعر نیز در مرتبهٔ هز [= گزبه] همین معنی را آورده:

أَرَدْتُ أَنْ أَكْثَلَ الْفِرَاحَ وَلَا	يَأْتُكَ الدَّخْرُ أَقْسَ ضَحْطَهْدِ
يَا مَنْ لَذِيذُ الْفِرَاحِ أَوَّلُهُ	و يُضَكُّ هَلَاكُهُ بِهَالِغُهُ
عَمَّ أَكْثَرُ خَامِرٍ حَشَاثَتِهِ	فَأَخْرَجَتْ رُوحَهُ مِنَ الْجَنَسِ ^۳

شکمه، پند دست است و زنجیر پای	شکمه یسده، کسوتر پسرستد حبذای
سراسر صلیغ شد شکمه لاجرم	سپایش کشد صور کوچک شکمه

۱- بهج البلاغه ص ۱۶۸ حکمت ۱۶۲

۲- قال: ﴿يُنْفِي الْبُحَايِلَ أَنْ يَكْثَرَ عِلَاقُ حِلَاقِ الْقَدَّاءِ مِرَازَةَ الدُّرَامِ﴾ (۴۵۸): مرادوست خالی را که نزد تیریس خدا، ظنی شود و هم یاد آورد (شرح بهج البلاغه ۲۷۲/۲۰ حکمت ۱۶۹)

۳- قال: ﴿كَيْ تَكُنْ جُثَّةٌ مِ يَدِ مَنْ يَنْزِلُ خَالِثَ لَهْثَةٍ دَ يَنْطَرِجُ وَهْءَ﴾ (منه): کسی که هفتش همان است که می خورد، فرض او همان است که از او طارح می شود (شرح بهج البلاغه ۳۱۹/۲۰)

۴- [ترجمه] خطاب به گروه می گوید: می خواهم چوچه پرندگان را بخوری و روزگم تو را مطلوبانه بخورد این که چوچه های لیس از منی ساقط گرد و من بر تو چو به خنده های لطیفی شادمت نگرانم! چه بسا لقمه هایی که وارد دهان آدم طالع شد و روح او را از کالبدش خارج ساخت.

بسر و اندرونی به دست آر پاک شکم پر نخواهد شد الا به خاک
شکم پنده بسیار بونی صجل شکم پیش من تنگ بهتر که دل

رجوری ز گفتند: دلت چه می‌خواهد؟ گفت: آن که دم هیچ نخواهد.

و هي مضي غلامه الله قوله الله ايضا: قَدْ مِنْ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ تَزِيدُ حُرْمًا طَوِيلًا^۱
یعنی: پس شهوت یک ساعتی که سبب خزیهای طولانی شود.

□

کلمه ۵۹: كُنْ لِي الْبُخْتِ كَاتِبَ الْبُيُوتِ لَا تَهْزُقْ فَيْزَهُ وَ لَا تُزِجْ فَيْخَهُ^۲
باش در رمضان فتنه^۳ مانند بخت شتری که داخل در سن سه سالگی شده باشد، که نه
پشتی است او را که به سواری او گوشند و نه پستانی که از آن شیر دوشند.
حاصل آن که در فتنه داخل مشو و به قوت بازو و مال همراهی مکن، و چنان باش
که از تو انتفاعی ببرند چه پس شود که خوبها ریخته شود و مالها غارت گردد و بجزها^۴
به باد رود و تو در آن شریک شوی و خسران دنیا و آخرت بری.
در احادیث معتبره وارد شده که هر که لعانت کند بر قتل مؤمنی به بیم کلمه باشد،
روز قیامت برآید در حالتی که مابین دیگها او نوشته باشد «آپس من زحقة الله» یعنی؛
این مأیوس است از رحمت واسعة الهی.^۵

□

کلمه ۶۰: لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ إِلَّا أَشْرَها تَوْفَرُها^۶
نمی‌بینی دادن ر مگر به سبب جهالت یا از حد درگذرمده است یا تفصیر کننده.

۱- بخاری ج ۸ ص ۲۵

۲- نهج البلاغه ص ۴۸ حکمت ۸

۳- فتنه آنجا است که حق و باطل روشن نباشند یا هر دو طرفه باطل باشند.

۴- بروه

۵- عن أبي حنيفة رحمه الله قال: من أمان على عذري يظلم كنية نبي الله عز وجل يؤم النبيمة منكرك تدين عليه، آپس من

زحمتی [زحمة الخوع]، رسول کافی ۳۶۵۷ باب من أظلم ظلماته ج ۲

۶- نهج البلاغه ص ۱۱۶ حکمت ۶۷

و این هر دو طرف عدوسد از عدالت به خلاف دانا، که اختیار می‌کند وسط ر که آن حد اعتدال است.

بدان که اوصاف حمیده، حکم وسط دارد که انحراف از آنها یا به طرف افراد یا تفریط، هر کدام که باشد مبموم^۱ و از اخلاقی ردیبه است، پس در مقابل هر جسی از صفات فاضله دو جس از اوصاف ردیله متحقق خواهد گشت، چنانچه در مقابل حکمت جُرْهُ^۲ بِلَاهِت^۳ است، و مقابل شجاعت تَهْوَر^۴ و جُبْن^۵ و مقابل عفت شَرَه^۶ و خُمُود^۷ و مقابل عدالت ظلم و تمکین ظالم است بر خود و هکند.

□

﴿كَلِمَةٌ ٦١ لَا تَسْتَحْيِي مِنْ إِعْظَامِ الْفَعْلِ لِأَنَّ الْجَزْمَ هُوَ الْقُلُوبَةُ^۸

حیا مکن از دانی چیز کم، پس به درستی که بومیدی کمتر است از آن و حقارت آن بیشتر است.

قال النبي ﷺ لَا تَزِدُوا السَّائِلَ وَلَوْ بِشِقِّ ثَعْلَبَةٍ^۹ وَ عَنَّةٍ ثَلَاثِينَ^{۱۰} أَيُّهُمَا أَشَقُّ الْمَنَارَ وَلَوْ بِشِقِّ ثَعْلَبَةٍ فَإِنَّ لَمْ يَجِدْ فَيُعَلِّقْهُ طَائِفَةً^{۱۱} یعنی پیر هیرید از آتش، به رد نکردن سائل و اگر چه به نصف خرمائی باشد، و اگر آن ر بیافنی پس به کلام خوشی رد کن او را.

□

﴿كَلِمَةٌ ٦٢ لَا تَعْصِبَ الْفَائِيقُ فَيَرَيْنَ لَكَ فِعْلَهُ وَ يَدُؤُا أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ^{۱۲}

مصاحبت و رفاقت مکن با احمق بی‌خرد، چه آن که او رست می‌دهد در نظر تو کار خود ر و دوست می‌دارد که تو لیر مالد او باشی.

۱. نگه‌دار، سخت‌گرفته شده

۲. بزرگی، توانایی برای کاری

۳. بی‌باکی، گستاخی

۴. خرمی، از

۵. هیچ‌الایه، ص ۱۱۱۵، حکمت ۴۴

۶. مجنون، احمق، ص ۵۵۵/۱ یا ۵۵۵/۲، سائل را رد نکند (به او احسان نکند) اگر چه به نصف خرمی باشد

۷. وسایل الشیعة ۲۶۴/۲، کتاب الزکاة، ج ۷، ص ۱۱

۸. هیچ‌الایه، ص ۱۳۳۸، حکمت ۲۸۵

۹. سگوت و خاموشی، بی‌بوشی

۱۰. آتش، کمالی

۱۱. بزرگ و صفت قلب

ریرا که احمق تصور نمی‌کند نقصان خود را بلکه خیال می‌کند که نفس او کام است و هر کسی دوست دارد که رفیقش مثل خودش باشد در اخلاق و افعال.

و بهما رسول خدا ﷺ هر مودع الغزاة عسی بین خطیبه^۱ و^۲

رقم بر خود به نادانی گشیدی	که نادان را به صحبت برگزیدی
طلب کرده رذائاتی یکی پسند	مرا فرمود با نادان میبوند
که گردانای دهری، هر بهائشی	و گوی، نادانی، ابله تر بهائشی

قال: رَسُلَهُ مَنَابِسَ: الْعَاقِلُ يُوَافِقُ الْعَاقِلَ وَ أَمَّا الْجَاهِلُ فَلَا يُوَافِقُ الْعَاقِلَ وَ لَا الْجَاهِلُ
كَمَا أَنَّ الْخَطَّ الْمُسْتَقِيمَ يُعَاقِبُ عَلَى الْمُسْتَقِيمِ وَ أَمَّا الْمَعْوُجُ فَلَا يُعَاقِبُ عَلَى الْمَعْوُجِ وَ لَا
الْمُسْتَقِيمُ يَمْسُ لِرَسْطَا طَالِيسَ كَقَوْلِهِ: عَاقِلٌ مُرَاقِبٌ مِي كُنْدَ بَا عَاقِلٌ، وَ أَمَّا جَاهِلٌ يَسْ
مُوَافَقَتٌ سَمِي كُنْدَ بَا عَاقِلٌ وَ لَهُ بَا جَاهِلٌ، چنانچه خط راست موافق می‌شود با خط راست
دیگر، و اما خط کج پس موافق نمی‌شود بر [خط] کج و نه بر [خط] راست.
طفرانی گفته:

وَ شَأْنٌ هَذَاكَ عِنْدَ النَّاسِ يَكُونُ
وَ هَلْ يُعَابِقُ مَعْوُجٌ بِمُسْتَقِيمٍ

□

۶۴ جمله ۶۴ لَا عِيسَى كَالْعَقْلِ وَ لَا فُطْرٌ كَالْجَهْلِ وَ لَا مِيرَاتٌ كَالْأَذَى وَ لَا ظَهِيرٌ كَالْمُضْهِرَةِ^۳

نیست هیچ عی و توانگری مانند عقل، و نیست هیچ فقری مانند جهل و نادانی، و
نیست هیچ میراثی همچو آذب، و نیست هیچ پشت و یاوری مانند مشورت کردن در
کارها با اهل دانش،
چنان گفته شده:

۱. بهار ۱۳۶۷/۱۹۲۷/۲۳ مرداد این دوست همی‌اش می‌باشد.

۲. و قال: ۱۳۵: رَأَى كَ وَ صَاحِبِ الْفَرْسِ الْإِلَهِيَّةِ الْفَرْسِيَّةِ يَرَوْنَ قُلُوبَهُ وَ يَتَلَوْنَ آثَرَهُ. [است] شرح بهار ۱۳۵۷/۲۰ ۳۷۳/۲۰

حکمت ۱۵۷۲ یاگمی (تألیف: ترجمه: ۱) هشتین به پیرایه که مثل نعمت عظمی صخر و بد آنکه است.

۳. قال: ۱۳۵: أَلَمْ يَكُنْ كَالْفَرْسِ فِي الْفَرْسِ كَالْفَرْسِ كَالْفَرْسِ كَالْفَرْسِ [است]

شرح بهار ۱۳۵۷/۲۰ حکمت ۵۲۴ [ترجمه: دوست و صاحب خانه و صلا می‌است پس هرگاه و صاحب اختیار کن.

۴. بهار ۱۳۵۷/۲۰ حکمت ۶۲، ۱، حکمت ۵۱

به هنگام تدبیر یک رای لایک به از صد سپاهی چه دریای ریگ
 قَالَ الْحَبِيبُ ﷺ مَا طَابَ مِنْ اسْتِخَارٍ وَلَا نَوْمٍ مِنْ اسْتِخَارٍ^۱ یعنی رسول خدا ﷺ
 فرمود، نومید شدن کسی که طلب حیر از خدا کرده و پشیمان شدن کسی که در کار
 مشورت کرد.

هر که بی مشورت کند تدبیر غاشی بر هدف نباید تیر
 بیخ بی مشورت که بشتابی بر نبارد به جر پشیمانی

□

❦ کلمه ۶۴ لَا يَشْرِكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِاسْتِخْلَافِ دُنْيَاهُمْ الْإِفْتِاحُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
 بِفَهُمْ أَهْمُ مِنْهُ؟^۲

ترک نمی کنند مردمان چیزی را از کار دینشان برای اصلاح امر دنیای خودشان،
 مگر آن که می گشاید خدای تعالی برایشان چیزی را که ضررش ریادتر باشد از آن مقدار
 جرئی که فاسد می شد از امر دنیای او، اگر به کار آخرت می پرداخت.

و این مثل آن است که بسیار می بینیم از گشیه و تبحار و بازاریان که مشغول به
 معامله و سوداگری می شوند و نماز خود را که این همه تأکید در باب محافظت
 آن وارد شده تأخیر می اندازند و در آخر وقت نمازی به تعجیل و بسا شود بدون
 طمأنینه به جا می آورند و گاه می شود که نماز از ایشان فوت شود، و مسلم است
 که فساد امر آخرت ضررش ریادتر است از ضرر دنیا.

□

❦ کلمه ۶۵ لَا يَسْتَقِيمُ قَضَاءُ الْخَوَائِجِ إِلَّا بِثَلَاثٍ: بِاسْتِخْلَافِهَا بِتَقْضَاهَا وَ بِاسْتِغْنَائِهَا
 بِتَخْلُفِهَا وَ بِتَجَنُّبِهَا بِتَهْنُؤٍ^۳

۱. جلد ۱، ۳۳۵ و تحف المولود ۱۶۷. در این دو کتاب «ما طاب» به جای «ما غلب» است.

۲. ترمذی، المعجم، ص ۱۲۱ حکمت ۹۲

۳. ترمذی، المعجم، ص ۱۲۵ حکمت ۱۰۲

استقامت پیدا نمی‌کند قضاء حوائج محتاجین مگر به سه چیز

اول به کوچک شمردن آن حاجت تا بزرگ شود، چه آن که کسی که به این مرتبه از علو همت رسید که حاجتها را کوچک بشمرد معروف به شجاعت و کبر نفس می‌شود. لاجرم عطایش بزرگ و مشهور می‌شود.

به خلاف آن که اگر بزرگ شمارد و عنت بگذارد **فَإِنَّ مَنْ عِنْدَ يَنْعَمُ مَعَهُ قَرْنُهُ**^۱ یعنی؛ کسی که در مقام منت گذاردن بشمرد احسان و نعم خود را، هر آینه باطل و نابود می‌گرداند کرم خود را.

دوم آن که پنهان کند آن حاجت را که برآورده و عطائی را که نموده، تا ظاهر شود چه آن که حق تعالی جمیع افعال بدگان را ظاهر می‌فرماید، چنانچه در دعای اهل بیت است **يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيدَ وَسَتَرَ الْغَيْبَ**^۲ یعنی، ای آن کسی که ظاهر گردانید عمل یک بدگان را و پنهان کرد کار رشت پش را.

سوم آن که بشتاید در قضای حاجات تا گوارا شود بر طالبان، چنانچه گفته‌اند، **وَالْخَيْرُ مَا كَانَ خَافِلَةً** یعنی؛ بهترین نیکیها که در حق کسی کسد آن است که در آن چیزی که می‌پرسانند به او تعجیل نکند.^۳

□

کلمه ۶۶: لَا يَصْدُقُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَتَوَكَّلَ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ اَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ^۴

شرح هر ابواب ۱۹۷/۵

قال الله: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَكَبَّرُوا فِي الْإِيمَانِ» (سوره نازعات: ۲۹)

[ترجمه] کسی که به سائل کمک کند و ملت گذارد، با کسی که باطل ورزد و کمک نکند مساوی است.

قال الله: «لَا تَطْلُبْ إِلَى أَحَدٍ خَافِلَةً لِئَلَّا يُكْرِهَ إِلَيْكَ الْغِنَاءُ» (سوره نازعات: ۲۹)

شرح هیچ ابلاغه ۳۳۰/۳۵ حکمت ۶۶۸ [ترجمه] اگر هیچ کس در شب حاجت بخواند، زیرا خدا در چشم است

۲- سوره نازعات: ۲۹ «لَا تَطْلُبْ إِلَى أَحَدٍ خَافِلَةً لِئَلَّا يُكْرِهَ إِلَيْكَ الْغِنَاءُ»

کتاب این حدیث در کلمات ناصر امیرکبیری (ع) آورده که این حضرت فرمود: «وَلَيْسَ مِنْ عِزِّهِ وَهُوَ سَأَلَكَ» می‌گوید به دوستان

احسان و نیکی کردن، من قلمم که بهتر آن پنهان کردن می‌است، عیسی گفت: بهتر آن کوچک شمردن آن است، هر کس گفت: امجد

در آن است در این هنگام رسول خدا (ص) فرمود: «وَلَا تَكْشِفُوا مَا بَيْنَ كَلِمَاتِهِ خُودَ وَهُوَ مَوْجِدٌ» بهترش آن است

که این هر سه در آن جمع باشد. (نسخه)

۳- هیچ ابلاغه: ۱۳۳۴، حکمت ۴۰۲

تصدیق نمی‌توان کرد. ایمان بنده را تا وقتی که باشد به آنچه که نبرد خدا است، استوارتر از آنچه که در دست اوست.

حاصل آن که: ایمان یقینی وقتی است که بنده به وعده‌های خدا و به آنچه در نرد او است اطمینانش ریادتر باشد از آنچه در دست دارد.^۱

و قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ مَنْ هَبْ لَنْ يَكُونَ غَشَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدَالِهِ أَوَّلُ مَنْ يَنْتَفِعُ بِهِ يَوْمَ^۲ یعنی رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که دوست دارد بی‌بازترین مردم باشد باید به آنچه که در نرد خدا است، وثوقش ریادتر باشد از آن چیزی که در دست خود دارد.

□

كَلِمَةُ ۶۷، لَا يَطْمَئِنُّ لِلصَّبُورِ الْخَفَرُ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ^۳

معدوم نمی‌سازد بلکه همیشه خواهد یافت شخص صبر کننده طمع یافتن به مطلوب خود را، و اگر چه طول بکشد زمان صبر

إِنَّمَا زَانِدٌ وَبِلَايَاتِهِ تَجَزِيَةٌ	إِلَّصْبُورٍ عَاقِبَةُ مَخْشُوعَةٍ
وَقُلْ مَنْ جَدَّ فِي أَمْرِ يُعَالِيَهُ	فَاسْتَصْبَحَ الصَّبْرُ الْإِدَارَ بِالطَّلَقِ
بگذرد این روزگار تلخ‌تر از دهر	بار دگر روزگار چون شکر آید
صبر و غلظ هر دو دوستان لایمند	بر اثر صبر، سبوت ظفر آید

حکماً گفته‌اند که صبر بر دو قسم است:

[قسم اول]: صبر جسمی و آن تحلل مشقتها است به قدر قُوَّة بدنیته؛ مثل صبر بر راه رفتن و حمل چهر سنگین، و صبر بر قَرَص و تحلل مشقت صرب و قطع، و این چندان فضیلتی ندارد.

قسم دوم: صبر نفس است که بر آن فضیلت تعلّق می‌گیرد و آن بر دو نوع است:

اول صبر از مُشْتَهیات خود و آن را عَقَتْ گویند.

۱- با آن که معنی چنین باشد راست و درست نتواند بود ایمان عهد تا آن که بوده باشد اعتقادش به آنچه که در نرد حق تعالی است. بهتر از آنچه که در دست خودش است (منه)

۲- بهار الإبرار ۱۳۴/۴۷.

۳- بهار الباقیه ص ۱۶۲، حکمت ۴۵.

دوم صبر بر تحمل مکروه یا محبوبه و مختلف می‌شود اسم آن به حسب مقامات آن، پس اگر در مقام نزول مصیبت باشد آن را صبر گویند، و مقابل آن جزع^۱ و طع^۲ است؛ و اگر در مقام حرب باشد آن را شجاعت گویند که ضدش جبن است؛ و اگر در مقام غضب باشد آن را حلم گویند و مقابش اشتیاط^۳ است؛ و اگر صبر از فضول عیش باشد آن را قناعت و رهد گویند، و در مقابل آن حرص و شَرَه است؛ اِلَى غَيْرِ ذَٰلِكَ، و لهذا آیات و اخبار در فضیلت صبر زیاد از حد، جمع وارد شده،

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الصَّبْرُ يَتَوَقَّعُ الْفَرَجَ وَفَن يَذِمُّنَ قَرْعَ السَّابِ يَبْلُغُ»^۴ یعنی: رسول خدا، ﷺ فرمود: «صبر انتظار فرج است و کسی که پیوسته بکوبد دری راه، اِحْرااُمَر در اینجا داخل می‌شود.»

و قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: «مَنْ رَجَبَ مَعْيَةَ الصَّبْرِ اَهْتَدَى اِلَى مَيْدَانِ الْفَتْحِ»^۵ یعنی: عیسی فرموده: «کسی سوار شود بر شتر صبر و شکیبائی، راه می‌یابد به میدان نصرت و یاری.»

□

کلمه ۶۸: يَسَانُ اُتَاقِي وَرَاه قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْاُخْمَقِي وَ رَاه لِسَانِهِ^۶

رباں خردمند در پس دس او است - یعنی: عاقل اوّل تأمل نماید در کلامی که می‌خواهد بگوید و آن را بسنجد و بیکد و بد آن را ملاحظه نماید بعد از آن اظهار کند - و لکن احمق به عکس است، دلش در پس زبانش است، اوّل ظاهر سازد قول خود را و بعد از آن تأمل نماید.

و به همین معنی است قول آن حضرت: قَلْبُ الْاُخْمَقِي فِي لِسِهِ وَ لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ^۷. «دلی احمق در دهانش است و زبانی عاقل در دلش» حاصل آن که:

۱. ناشکیبائی، حروصه و غشکیبائی

۲. بهار القلور ۹۶/۶۹

۳. بهج البلاغه ص ۱۶ حکمت ۳۹

۴. بی‌ناهی، بهار قری

۵. غشور القریون

۶. ذکر القیام ص ۸۸ با کسی لغت

۷. بهج البلاغه ص ۶۱

سختندان پرورده پیر گهن پسندیدند آنگه بگوید سخن
 عرن پی تاغ به گفتاردم نکو گوی اگر دهر گوی چه غم
 پسندیش و آنگه سرآور بس از آن پیش بس کی که گویند بس
 و نیز آن حضرت فرموده: **الْأَسْمَانُ مَبْعُوثٌ بِنِ هَلْی عَنْهُ عَقْرٌ** «آسمان، در تنه‌ای است که
 اگر به حال خودش گذاشته شود، مثل درندگان بگیرد و بگذرد»
 زبان، بسیار سر پر باد داده است زبان، ما را عمدی خانه‌زاد است



﴿ کلمة ۶۹ بَعْلٌ أَشْرِيءٌ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ الْوَارِثُ وَالْحَابِثُ. ۱﴾
 از برای هر شخصی در مال او دو شریک است: یکی وارث که مال را می‌برد، و
 دیگری حوادث روزگار که نفسی^۲ مال است.
 پس آدم عاقل آن است که پیش از آن که شرکاء او اموال او را ببرند برای آخرت خود
 کاری کند.

برگ عیش به گور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست
 خُذْنِي ثَرَاكِ مَا اسْتَعْلَفْتَ مِنْهَا هَسْرَكَ أَوْ الْأَيْشَامَ وَالْوَارِثَ
 لَمْ يَغْنِيْ هُنَّ إِلَّا تَغْنِيْ ذَهَبُ الزَّمَانِ يَبْعُثُ^۳ فِيهِ نِفَاثُ^۴
 و هم از کلمات مبارک آن حضرت است: **يَبْعُثُ مَالُ النَّبِيِّ بِحَابِثٍ أَوْ وَارِثٍ**^۵
 پس ای عزیز از جمدا هرگز به مال دنیا دل مبد، و بدلی که مال از بهر آسایش عمر
 است به عمر از بهر گیرد کز مال، چنانچه عاقلی را پرسیدند که: بهک بخت کیست؟ و
 بدبخت چیست؟ گفت: بهک بخت آن که خورد و کشت، و بدبخت آن که مرد و هشت.^۶

۱- نهج البلاغه، ص ۱۱۱۴، حکمت ۷۷

۲- نفس گنده، نابود کننده

۳- پیش نوازی می‌رساند در آن، [معه]

۴- از مال خود آنچه می‌بخش برگیر و استفاده کن زیرا روزگار و وارثان، شریکان تو هستند حق مال و ثروت را کسانی اخاذ کرده‌اند که نفس

می‌داند روزگار مال آفتان را از بین می‌برد خود آنها (دزد راه خیر) مال را خرج می‌کند

۵- شرح صد کلمه طهریه، ص ۹۳ ثروت بخیر و امان است عطا می‌دهد روزگار را به وارث بگذرد

۶- بدلی هلاکت و هشت را

حضرت موسیٰ علیه السلام قارون را نصیحت کرد که «أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»^۱ بشیّد و عاقبتش شیّدی که از اندوخته پدو چه رسیدی.

کسی نیک بیند به هر دو سرای	که نیکی رساند به خلق خدای
گرامتد جوانمردی و نان دهی است	مقالات بپهوده، صیل تهی است
چه مردان پیر رنج و راحت رسان	فحنت خورد دست رنج گسان
ز نعمت سپادن بلندی مجوی	که ساحوش کند آب استاده بوی
نداست قارون دلدیرست	که گنج سلامت به گنج بدر است

□

کلمه ۷۰: يَقُولُ مُنْقِلُ إِيَّانَ وَمَا أَذْبَرَ فَعَانْ لَمْ يَنْكُرْ^۲

از برای هر اقبال کننده‌ای [ذبار است، و آنچه پشت کرد و رفت گوئی هرگز نبود.
پس عاقل بید به اقبال دنیا معرور نشود و در همس جیب^۳ مهبتای [ذبار و پشت
کردن او باشد
قال الشاعر:

إِلَّا كَمَا طَلَعَ

مَا طَارَ طَيْرٌ وَ انْطَلَعَ

و غاي الحسن بن علی علیه السلام تحسیراً ما یَقْتَعِلُ

یا اهل مذات دنیا لا بقاء لها

بُنْ غَيْرَاراً بِظِلِّ رَأْسِ خَفَقْ^۴

چه طُرب که هر روز در خانه ایست
که هر بامدادش بود شوهری
که هر مدتی جای دیگر کس است

منه بر جهان دل که بیگانه‌ای است
له لایق بود عیشی با دلبری
بسر مرد هشیار دنیا غشی است

□

۱. سوره ۲۸: ۲۴: اِنْ هَذَا خَلْقٌ نَّحْنُ وَ لَعَمْرُائِ كُنْ جَانِ كَ خدای تعالی به تو نیکی و احسن نموده است.

۲. ترجمان.

۳. تاریخ الخلفاء ص ۱۶۳، حکمت ۱۳۳.

۴. هیچ برده‌ای بر دوازده نفر جز آن که حسن گوید که بالا رفته بود پلین آمد.

۵. حیات الحسن ۲۰۶: ۱ [ترجمه] این اهل خوشی‌های دنیای که بقاء و دوام ندارد، معرور شدن به سیهایی که پایدار نیست از محال است.

لغاتی است.

﴿كَلِمَةٌ ٧١: مَا لَخَسَنَ تَوَاضُعِ الْأَغْيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ إِمَّا عَبْدُ اللَّهِ وَ لَخَسَنُ مِدَّةُ تَيْبَةِ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْيَاءِ وَتَخَالُفُ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ﴾^۱

چه بزرگ است فروتنی کردن توانگران برای فقراء و بیچارگان، به جهت آن توانایی که در مقابل آن تواضع است نزد خداوند متعال، و بهتر از این تکبر فقیران است بر توانگران به جهت اعتماد کردن بر خداوند زحمان.

تواضع زگردن فرزانان نکوست	گداگر تواضع کند خوی اوست
بزرگان بگردند در خود نگاه	خدا بیسی از خویشتر بین مسخواه
بلندی جو خواهی تواضع گزین	که آن پادشاه را نیست سلطه ^۲ جر این

ندانم کجا دیدم اندر کتاب که، خصر از حصرت امیرالمؤمنین سَنَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
پرسیده: بهترین اعمال چیست؟

فرمود: بذل اعیاء بر فقراء به جهت رضای خدای تعالی.
پس فرمود: و از آن بهتر ناز و تکبر فقراء است بر اعیاء از راه اعتماد و وثوق به خدا.
جواب حاضر گفت: این کلامی است که باید به نور بر صفحه زخسار خور نوشت.^۳

آوراند که: «حاتم طائی» را گفتند، از خود بلند همت‌تر در جهان
دیدهای؟ گفت: بلی! روزی چهل شتر قربانی کرده بودم و آمرای عرب را
از هر خیلی به مهمانی خوانده به گوشه صحرائی بیرون رفتم، خاگرشی
را دادم که پشته خاکی فراهم آورده و آهنگ شهر کرده، گفتم: ای پیر،
چرا به مهمانی «حاتم» بروی که خلق بر سماع^۴ او گرد آمده‌اند؟ گفت:
هو که ناز از عمل خویش خورده است حاتم طائی سبزه
پس انصاف دادم و او را به همت و جوانمردی از خود برتر خواندم.

□

۱- سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲- تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۲۷۷، حکمت ۲۹۸.

۳- سطر.

۴- بخار الاثر، ۱۳۲۹، با کمی تفاوت.

﴿ کلمه ۷۲: مَا اضْمُرْ أَخْذَ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ بِمَائِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ^۱

در دل نمی‌گیرد هیچ کس چیزی را مگر آن که ظاهر می‌شود در گفتارهای زبان -
که بی‌اندیشه و تفکر از او صادر شود در وقت عفت لب و در صفحه‌های رحسار او.
چه وجود سسانی و ولجی مظهر^۲ وجود دهنی است، و این مطلب مطابق تجربه
است، شاعر عرب گفته:

تُخْبِرُنِي الْحَيْنَانُ مَا الْقَلْبُ كَاتِمٌ وَ مَا جُنَّ بِالنَّفْثِ مَاءٌ وَ النَّفْثُ الشَّرُّ^۳
گر نهان دلرد کسی سزی توان دریافتن در کنار روی آن کس یا در انبای زبان

■

﴿ کلمه ۷۳: مَا اخْتَرْتُ عَمْرًا وَ اَلَا الْاِغْتِبَارُ^۴

چه بسیار است مواضع عبرت و پند و اندک است عبرت گرفتن از آن!
کاخ جهنم پر است و ذکر گشتگان لکن کسی که گوش کند این ندا گم است
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُهُ اَعْمَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغْيِيْرِ الدُّنْيَا مِنْ هَالِكٍ اِلَى هَالِكٍ^۵ یعنی:
رسول خدا ﷺ فرمود: خالصترین مردم کسی است که پند نگیرد به سبب تغیر دنیا از
حالی به حالی.^۶

که را دانی از خسروان عجم	ز عهد فریدون و شقاق و جیم
که بر تخت و ملکش نیامد زوال	سعاد مگر ملک یزد تعال
که را جاودان ماندن افتد هست	که کسی را بینی که جاوید هست

۱. نهج البلاغه، ص ۱۰۹۸، حکمت ۲۵.

۲. اشکار کننده ظاهر کلمه.

۳. خبر چهلین از مکتوبات دل آگاه می‌گردد، نکات عشق‌الود که گفته‌های پنهان خبر می‌دهد.

۴. نهج البلاغه، ص ۱۲۲۹، حکمت ۲۸۹.

۵. بهار ۳۳۳/۷۶، ج ۸۰، ص ۱۳.

۶. احوال علی بن ابی طالب علیه السلام و زلفی عزیراً یذوقی الاکباب ما یلزم، (منه):

[ترجمه] گذشته‌ها برای دیگران [پندها کلامی است] و خردمندان را آنچه تجربه گرفته‌اند برای جوت کلامی است. (شرح نهج البلاغه

۳۳۳/۷۸، حکمت ۱۶۳)

کلمه ۷۵: مَا قَالَ النَّاسُ لِمَنْ مَطُوبِي لَهُ الْاَوْ قَدْ خَبَأَهُ الذُّهْرُ يَوْمَ سَوْمٍ^۱

نگفتند مردمان برای چیری این کلمه را که «خوشا به حال او»، مگر آن که پنهان کرد روزگار غدار از برای او روز بد را، که ضرر رسانید به او در آخر کار و بین مطلب موافق تجربه و هیاه است، و محتاج به بین نیست،

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَاتَلْتُ دَارَ حَبْرَةَ إِلَّا مَاتَلْتُ عَمْرَةً وَدَعَا نَتَّ فَرَحَةً إِلَّا يَنْتَبِهَا نَزْحَةً»^۲ یعنی: رسول خدا ﷺ فرمود: هر مردی که در خانه‌ای از سرور، مگر آن که پر شد از باریز اشک، و نمی‌باشد سروری مگر آن که به دنبال او خواهد بود خُرس،

هرگز به باغ دهر، گساهی نخوا لکشد هرگز ز دست چرخ، خدنگی خطا نکرد
خسای روزگار به بالای هیچ کس پیراهنی ندوخت که آخر لبها نکرد

□

کلمه ۷۶: مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَةِ لَمِثْنِ مَسْهَا وَ السُّمِّ الْفَاطِغِ فِي جَوْفِهَا يَهْوِي إِلَيْهَا الْفَرِيُّ الْجَاهِلُ وَ يَطْغُرُهَا ذُو الْكَلْبِ الْعَاقِلُ^۳

مثال دنیای غدار همچو مار است که ظاهرش نرم و در اندروزش زهر قاتل است، میل می‌کند به سوی آن «ممرور نادان»، و دوری می‌نماید از آن «صاحب حرد و مرد عاقل». جهان چون مار و آلهی پوچ پوچ است همان بهتر که در دست تو هیچ است بدان که، از برای دنیا مصلیهای بسیار رده شده و این تمثیل اخس تمثیلات آن است؛ مانند تمثیلی که حضرت صادق علیه السلام رده، فرمود: «مَثَلُ دُنْيَا مَثَلُ آبٍ دَرِيَا أَسْتَ كَهْ هَرَّ جَهْ عَطَشْ» از آن می‌آشامد، عطش او را زیادتر می‌نماید تا هلاکش نماید.^۴ و این مشاهده و عیان است که: حریص در جمع دنیا هر چه بیشتر تحصیل کند، حرصش زیادتر می‌شود تا هلاک شود.

۱- کنز العمال ج ۱ ص ۲۰۱ ج ۷۱۲۵

۲- نهج البلاغه ص ۱۳۳، حکمت ۱۲۸

۳- نهج البلاغه ص ۱۳۱، حکمت ۱۲۸، کافی ۱۳۶/۲ باب دماء الدنیا ج ۲۷

۴- بهار ۷۹/۷۷ و کافی ۱۳۶/۲ باب دماء الدنیا ج ۲۷ مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ مَاءٍ أَمْرٌ كَثِيرٌ مَلَأَ الْبَطْنَ بِإِذَا عَطِشَ يَطْغُرُ.

حضرت باقرالمعوم علیه السلام فرموده: «مثل حریص بر دنیا مثل کرم ابریشم است، که هر چه ابریشم بر دور خود بیشتر می‌تند راه خلاصی خود را دورتر می‌بیند، تا آن که در بین ابریشمها از غم هلاک می‌شود»^۱

وَلَدُ نَحْلَةٍ يَهْضُ الشُّمْرَاءُ وَقَالَ:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْخَزْءَ عَاسٍ حَيَاتِهِ حَرِيصٌ عَلَى مَا لَا يَرَأُ يُنْسَجُهُ
قَدْ وَدَّ كَسُوهُ الْفَرْ يَنْسَجُ ذَانِعًا فَبِهَؤُلَاءِ غَفَا وَنَسَطَ مَا هُوَ يَنْسَجُهُ^۲

□

کلمه ۷۷ غرارة النبی جلوة الاخرة، و خلاوة الدنيا مرارة الاخرة.^۳

تلخی دنیا شیرین است، و شیرینی دنیا تلخی آخرت است،
و این به سبب آن است که دنیا ضد آخرت است.

و كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: حَقَّتِ النَّجَّةُ بِالْكَافِرِ وَ حَقَّتِ الْغَارَةُ بِالشَّهَوَاتِ.^۴ وَ قَالَ أَيْضًا: الدُّنْيَا سَبْجُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ^۵ یعنی حضرت رسول ﷺ فرمود: «که احاطه کرده به بهشت مکاره دنیا، و احاطه کرده به آتش جهنم شهوات دنیا.» و هم فرموده که: «دنیا رسدای مؤمن و بهشت تکافر است.»

و روایت است که وقتی رسول خدا ﷺ حضرت فاطمه علیها السلام را نگریست که جامه خشنی در بر داشت و دستاس می‌کرد و با این حال بچه خود را شیر می‌داد، حضرت از تلخی رنگانی فاطمه گریست و فرمود: يَا بَيْتُنَا تَعْمَلِي غَرَارَةَ النَّبِيِّ بِعِلَاقَةِ الْآخِرَةِ فَلَا تَدْرِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلْنَعْمُ بِلَهُ عَلَى سَعَادَتِهِ وَ الشُّعْرُ لِيهِ عَلَى الْآلِيهِ؛

یعنی «ای دختر من بچش تلخی دنیا را به شیرینی آخرت»، عرض کرد که یا

۱- کافی ۱۳۳۷ باب دوم الاطعام ۱۲۰ «وَقَالَ الْخَرِصُ عَلَى الْفُلَانِ كَمْ لَكَ مِنَ الْكَلْبِ تَلْتَلِ الْأَذَانُ عَلَى تَلْبِهَا خَلَا أَيْضًا قَبْلَ مِنَ الْخُرُوجِ عَلَى تَكْرُوتِ غَفَا»

۲- آیا ندیدی کسی که در حمام خودش صوفیه بر گرد آویز، تروتن حریص می‌برد، همانند کرم ابریشم که پیوسته به دور خود می‌تند، و سرانجام با غم و دود در میان بالکته‌هایش نابود می‌شود؟
۳- نهج البلاغه ج ۱، ص ۱۶۶ حکمت ۳۳۴.

۴- نهج البلاغه ج ۱، ص ۶۶.

۵- نهج البلاغه ج ۱، ص ۶۶ با کمی تفاوت.

رسول الله! حمد می‌کنم خدا را بر معجزاتی او و شکر می‌گذارم بر اله^۱ و یتیم او.^۲

□

بِسْمِ اللَّهِ ۷۸. أَنْقَرُوا مَقْبُورَةً تَحْتَ بَسَانِهِ. ^۳ (یعنی):

مرد پنهان است در زیر زبان خویشتن قیمت و قدرش ندانی تا بیاید در سخن
و از اینجا است که می‌فرموده: تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا ^۴ یعنی: تکلم کنید تا شناخته شوید.^۵

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش پخته باشد
هر پیشه‌گمان مهر که خالی است شاید که سنگ خفته باشد

لکن بدل ای عزیز من! که فصاحت سخن برای دانا و عاقل است نه برای نادان جاهل.

کمال است در نفس انسان سخن تو را خدای ای خداوند هوشی
اگر عالمی همت خود مبر و اگر جاهلی پرفا خود مبر
به دهقان نادان چه خوش گشت زن به دانش سخن گوی بد تم ملن

شیخ سعدی گوید: نادان را به از خاموشی میست، و اگر این مصنعت بدانستی نادان

نبودی.

چون نداری کمال و فضل آن به که زبان در دهان نگه داری
آدمی را زبان فصاحت گرد جور یی ملز را سبک‌باری

قال رسول الله ﷺ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا قَالُ خَيْرًا غَنِيمًا وَوَسَعَتْ عَنْ شَرِّهِ نَسِيمٌ. ^۶ (یعنی،

خدا رحمت کند پندهای را که خوب بگوید و ضمیمت ببرد، یا ساکت شود از بدی و سالم

پماند.

۱. مطلب بی شهر قنوب ۱۷/۲۷ عنه هوام ۱۳۳/۱۱ ب ۲ ج ۲

۲. بصیرت‌ها

۳. بیع ابلاغه، ص ۱۱۵۹، حکمت ۱۳۰

۴. بیع ابلاغه، ص ۱۱۵۹، حکمت ۱۳۰

۵. قال رسول الله ﷺ: كَلِمَاتُ الْإِنْسَانِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَأَعْيُنُهُمْ فِي غَافِلَتِهِمْ فَاحْذَرُوا الْكَيْدَ إِنَّهُ يَمُوتُ يَوْمَ هُوَ مُتَكَبِّرٌ لَا يَذْكُرُ الْوَعْدَ وَهُوَ كَذِبٌ. (یعنی: کلمات انسان با دهان ایشان است و چشمان ایشان در غافلگی ایشان است؛ پس از کلاهبرداری بپرهیزید، زیرا که ایشان می‌میرد و وعده را فراموش می‌کند و در آن روز متکبر است و دروغ می‌گوید.)

۶. شرح بیع ابلاغه ۳۹۲/۲۰ حکمت ۳۶۳ [ترجمه]: همان طور که ظروف ساقین با صداهاش امتحان می‌شود و سالم و شکسته آن معلوم می‌گردد، همچنین انسان با گفتارش امتحان می‌شود و آنچه درم شناخته می‌شود.

۷. بحار ۱۳۲/۱۱

﴿ کلمه ۷۹: الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ جُلُودُ النَّسَبَةِ. ^۱

زن کزدمی است که شیرین است گرینی آن.

یعنی، شأن زن اذیت کردن است لکن اذیتش مخلوط به لذت است، مثل کسی که خرب ^۲ دارد و می‌خاراند آن را، این اذیت است لکن اذیتش شیرین است. و بعضی در معنی این کلام مبارک گفته‌اند: که لذت مباشرت ناقص مایه حیات و موجب ضعف قوی ^۳ است پس آن لذت به مثربه رهبر است در آخر کار، و زن ماری است به صورت یار ^۴ پس ای عزیز من:

زاندازه بهرون سرو بهش زن نه دیوانه‌ای تیر بر خود مزن
به بی‌درغبتی شهوت انگیزختن به رغبت بود خون خود ریختن ^۵

وَقَالَ لِلْمَرْأَةِ شَرُّ كُلِّهَا وَهَرُّ مَا هِيَ، إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا. ^۶

و هیل گفت حکیم: ای افرات، متنبو به علی الشجرة فقال، أُنِيتَ عَلَى شَجَرَةٍ تَحْمِلُ بَقْلَ هَبِهِ النَّخْرِ، یعنی گویند که، نظر کرد حکیمی به سوی رمی که بر درخت او و آویزان کرده بودند، گفت: کاش بر هر درختی مثل این میوه بود.

چه نفر آمد این یک سخن زن دو تن که بودند سرگشته از دست زن
یکی گفت کس را زن بد مباد دیگر گفت زن در جهان خود مباد
و در حدیث است که: زن ضعیف کجی است اگر با او مزارا کنی ثَمَّعَ از آن پری، و اگر

۱- هیچ ابلاغه من ۱۱۱۴، حکمت ۵۸

۲- بهاری گری و آن پوششی است با خارش

۳- تمام، بعضی

۴- قال الله: لَا يَتَّبِعِي لِطَائِلِ أَنْ يَسْتَحْ لِمَرْأَةٍ عَلَى تَكْرُرٍ وَلَا طَفْلاً عَلَى يَتِيمٍ، وَلَا مَرْبِطاً عَلَى مُنْقَرَضَةٍ وَكَيْسٍ حُشْنُ الْجَوَارِ نَزَى الْأَدَى، وَلِكَيْلَ حُشْنُ الْجَوَارِ الْعُتْرُ عَلَى الْأَدَى، (منه) شرح هیچ ابلاغه ۳۹۵/۲۰ حکمت ۳۲۸
۵- الْمَرْأَةُ كَالطَّيْلِ يَتَّبِعُهَا الرَّعْلُ إِنْ دَاءَ لَا إِذَا هَامَتْ.

شرح هیچ ابلاغه ۳۹۸/۲۰ حکمت ۳۹۱

۶- قال الله: الْهِنْدُاقُ يَلْبَسُ بِنَشَاقٍ وَيَلْبَسُ بِنَشَاقٍ حَيَاةً يَزْكِيهِ وَخَرَابَةً يَحْتَضِرُ أَهْلُهَا نَشْرَبُ بِالْجَلْدِ وَإِنْ يَكُنْ هَيْبَةً عَنِ الْكِبَرِ تَهْجُكُ وَلَوْ تَقَرُّ أَنْ هَلْ كُنْ كَقَدْ لَنْ دَامَتْ قَدْ، (منه) شرح هیچ ابلاغه ۲۸۸/۲۰ حکمت ۳۹۵

۷- هیچ ابلاغه من ۱۱۶۲، حکمت ۳۲۱

بخواهی آن را راست کنی می شکنی.^۱

□

کلمه ۸۰. **يَسْعَبُ ابْنُ آدَمَ مَكْتُومُ الْآجَلِ وَ مَكْتُونُ الْهَلَالِ وَ مَحْفُوفُ الْخَلَلِ ذُلُّهُ الْبَلَّةُ وَ تَفَلُّهُ الشُّرْفَةُ وَ شَيْبَةُ الْعَرَفَةُ.**^۲

بیچاره فرزند آدم! پنهان داشته شده است آجل او، و پوشیده شده امراض و علل او، و محفوظ و نگاه داشته شده است عمل او، به درد می آورد او را گزینش پشه، و می کشد او را یک آب به گلو رفتن، و متعفن و گندیده می سازد او را عرق کردن.

پس آدمی که به این مرتبه از ذلت و بیچارگی است او را به فخر و تکبر چه کار؟
قال **يَا لَابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرُ أَوْلَىٰ نَحْلَةً وَ الْحِرَّةُ جِبْفَةٌ لَا يَزُقُّ نَفْسَهُ وَ لَا يَنْفَعُ حَتْفَهُ.**^۳
یعنی آن حضرت فرمود: فرزند آدم را با فخر و تکبر چه کار؟ که اولش سطفه است و آخرش مردار است، نمی تواند روری دهد خود را و نتواند بر طرف کند مرگ خود را.

و هم از مسکنت و بیچارگی انسان فرموده در یکی از خطب^۴ مبارکه: **فَارْهَمُوا ذُلَّو سَعَتَكُمْ قَرْنَكُمْ قَدْ جَزَيْتُمُوها فِي مَصَالِبِ الدُّنْيَا فَرَأَيْتُمْ جَزَاءَ أَعْدَائِكُمْ مِنَ الشُّرْفَةِ تَصْبِيئُهُ وَ الْعِثْرَةِ تَذْمِيئُهُ وَ الرِّثْصَاءَ تَحْقِيقُهُ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَائِفَتَيْنِ مِنْ نَابِ ضَمِيمِ حَقَرٍ وَ قَرِينِ شَنِيعٍ؟**^۵ یعنی: رحم کنید ای مردم! بر جان خود همانا تجربه گردید شما خود را در مصیبت‌های دنیا، پس دیدید چگونه جزای می کنند یکی از شما از یک خاری که به پس او می رسد و آن که یک لعزیز او را به خون می اندازد، و زمین گرم شده به آفتاب او را

۱- وسائل الشیعه ۱/۴: ۱۲۹، ج ۲، بغایه اهل البیت ۳/۲۷۲.

۲- قال **يَا لَابْنِ آدَمَ لَعْنُ الْأَسَدِ بَيْنَ عَيْنٍ وَ عَزْزُ الْقِمَارِ وَ عَذَابُ الْبَشْعَتِ وَ أَشْرُؤُ الْقَوْرَةِ بِالشُّبُوتِ.** (مد) شرح بیج البلاغه ۳۱۰: ۲۷۰ حکمت ۵۵۷ و بیج است روایاتی که هر تکبش زبان آمده است مربوط به زبان شایسته و پاکدامن نمی باشد، پس در بسیاری از روایات از اینگونه بخوان سناش شده است. همانکه این سخن بسم صلی الله علیه و آله فرموده: **مَنْ تَفَلَّحَ الْخُرُ الْوَرْدِيَّةَ الْعَالِيَةَ وَ أَكْثَرَ الْغَيْرِ إِلَى الْوَسَاءِ، فَلَا يَمُنُّ خَمْسَ تَكْرِيكَاتٍ إِلَّا تَكِبَ بَعَثِي مَوَدَّ بِهِ شَمَارِ مِنْ يَدِهِ بَشِيرِينَ خَوَسِهَا فِي زِلْزِلَةِ (شایسته و پاکدامن) می باشد و برای اطلاع بیشتر به کتاب «جمل حدیث» در باره این حدیث و پیام اولادیه مراجعه فرمایید.**

۳- بیج البلاغه ص ۱۲۹۳، حکمت ۳۳۵.

۴- بیج البلاغه ص ۱۲۸۲، حکمت ۳۱۱.

۵- بیج البلاغه ص ۵۰۴، خطبه ۱۸۲.

۶- جمل حدیث.

می‌سوارند پس چگونه حوله‌د بود هرگاه باشد مابین دو «تابه» از آتش^۱، هم‌خواه^۲ سنگ و قرین شیطان؟! یعنی: او را به سنگهای کبریتی هبم آتش کنید چنانکه حق تعالی فرموده: وَقُوْهُمَا النَّاسُ وَالْجِنَّةُ^۳ و او را با شیطانی در غش و رنجیر کنید.

و مِثْلُهُ لِي دُعَاءِ الصُّحُفَةِ الشَّجَايَةِ: فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الْفِتْنَةِ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ مِنَ الْفِتْنَةِ مِنَ النَّاسِ لَا رَحْمَتَ لِهَذِهِ النَّفْسِ الْفَجْرُوعَةِ وَ هَذِهِ لِرُؤْمَةِ الْهَلُوْعَةِ الَّتِي لَا تَسْتَطِيعُ حَرْ شَيْءٍ فَتُخَيَّفُ فَتُسْتَطِيعُ حَرْ دَارِكٍ وَ الَّتِي لَا تَسْتَطِيعُ صَوْتَ رَعِيكَ فَتُخَيَّفُ تَسْتَطِيعُ صَوْتَ غَضَبِكَ فَازْهَدِي اِلَيْهِ اِنَّهُ اَشْرَءُ حَقِيْرٍ وَ غَطِيْرٍ يَمْسِيْرُ^۴ یعنی:

حضرت امام ریس المابدين^۵ در دعای صحیفه، در مقام تذلل و عبودیت با خدا عرض می‌کند که: سؤال می‌کنم تو را بارالها به آنچه پنهان است از اسمهای تو و آنچه پوشانیده است حجابها از عظمت و بهاء تو، که رحم کنی این نفس جزغ کننده را و این استخوان پوسنده خروشنده و آن نفسی که طاقت ندارد حرارت آفتاب تو را، پس چگونه طاقت بیاورد حرارت آتش تو را؟! و آن که طاقت ندارد شیدن صدای رعد تو را، پس چگونه طاقت آورد غصب تو را؟! پس رحم کن مرا حایا! پس به درستی که من آدمی حقیرم و قدرم اندک است.

□

كَلِمَةُ ۸۱: مَنْ ابْتَغَايَ عَقْلَهُ ثُمَّ يَسْرِعْ بِهِ حَسْبُهُ^۶

هر که کاهل سازد او را عقل او، تیر رو نگرداند او را رخصت و تشب او، بلکه او را در عقب اندازد

حاصل آن که: آدمی به مضامین احمقانه که مفاخره به بیگانه بالیه^۷ گذشتگان در قرون ماضیه است - مفاخرت نکند.

۱- در میان گرمای زمین و گرمای حرارت آفتاب

۲- پیوسته بهره آید

۳- صحیفه مطهریه ترجمه و شرح مرحوم فهیم الاسلام ۳۹۶ - ۳۸۰ دعای ۵۰

۴- بیخ المابدين ص ۱۰۹۷ - حکمت ۲۷

۵- مستحقین یکی پوسیده

۶- مستحقین یکی پوسیده

قال الله: هُنَّ الْأَذْيَابُ يَقُولُ عَنْ الْحَسَنِ^۱ عيسى امير المؤمنين عليه السلام فرمود: حُسن و جویب ادب می‌ایستد در جای بزرگی سبب و بهایت می‌کند از آن.

عَنْ ابْنِ مَرْثُوثٍ وَ اخْتَسِبَ ادِيَا	يُخْشِيكَ مَخْشَوْهُ عَنِ النَّسَبِ
إِنَّ الْفَتَى مَنْ يَقُولُ هَذَا	لَيْسَ لَفَتَى مَنْ يَقُولُ كَذَا أَبِي ^۲
جانی که بزرگ بایدت بود	فرزندی گس نسدردت نبود
چون شیر به خود سبه شکن باشی	فرزند خصال خویشتن باشی

و چه خوش نصیحت کرد آن مرد عرب پرسش را که: یا بُنَيَّ! إِنَّكَ مَسْئُولٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَاذَا اخْتَسَبْتَ وَ لَا يُقَالُ بِمَنْ اخْتَسَبْتَ؟ یعنی: فای پسرک من! از تو می‌پرسد در روز قیامت که چیست عَقَلْتَ؟ و نگویید که کیست پدرت؟»

□

❦ کلمه ۸۲. عَنْ اسْتَقْبَلُ وَجْهَ الْأَزَامِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا^۳

«کسی که استقبال نموده وَجْه و حُرَّق اندیشه‌ها را و تفحص آن نمود، شساحت مواضع خطا را.

دیرا که آن مستلزم معرفت خطاست از صواب، این ترعیب است در اشتباه^۴ و فکر در اشتضالاح^۵ اعمال قبل از وقوع در آن.

و هم فرموده: مَنْ شَاوَزَ الرَّجُلَ شَارَكَهُ فِي عَقُولِهِ^۶ یعنی: «هر که مشورت کند با مردمان، شرکت کرده است ایشان را در عقولهای ایشان».

و از کلمات بدیهه^۷ است: صَمْرَةٌ رَأَى الْمُطَهَّرَ أَخْلَى مِنَ الْأَزْيِ الْمُشْهُورِ یعنی: میوه

۱- فرد العکوی چاپ بنگلہ می ۱۳۶۵، با کمی تفاوت.

۲- فرزند هر کسی خویش باقی و لقب برآمده که ادب تیکم تو را از تزلزل بی‌نیاز می‌نماید، هه‌ها جانشین کسی است که می‌گوید من چنین جانشین کسی هست که بگوید پدرم چنان بوده است.

۳- نهج البلاغه می ۱۳۶۸، حکمت ۱۳۴.

۴- تیکم بومی

۵- مشورت نمودن

۶- سخنان نه

۷- نهج البلاغه، می ۱۳۶۵، حکمت ۱۵۲

اندیشه شیرین تر است از انگبین گرفته شده.

لقمان حکیم ر گفتند: حکمت از که آموختی؟ گفت: از ناهنایان، که تا جای
ندانند پای ننهند!



﴿كَلِمَةٌ ۸۳: مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ، قَالَ: قَبِيحٌ مَا لَا يَحْتَمُونَ﴾^۱

کسی که شتابان به سوی مردمان چیزی را که مکروه شمرند و دوست نداشته باشند که به ایشان گفته شود، لاخترم بگویند در حق او چیزی را که ندانند؛ بواسطه غالب شدن قوه غصبه بر عقول ایشان نزد شمس ناملایم و مکروه پس کسی که عزت و آبروی خود را حواله چیزی را که مردم ناحوش دارند به آنها نگوید، حواه از روی جدی باشد یا از روی مزاح.

به دهن نادان چه خوش گفتم ز	به دانش سخن گوی یم دم سخن
مگو آنچه طاعت نداری شنود	که جو گشته گندم نخواهد درود
چه دشنام گویی دعا نشنوی	به جر گشته خویش می ندروی
چه بگوید است این مثل برهن	بود حرمت هر کس از خویشتن

«ایا بن احمد» روایت کرده که: «شریک بنی أغور» که یکی از اصحاب با اخلاص امیرالمؤمنین علیه السلام بوده بر معاویه وارد شد، معاویه گفت: «لَنْتَهُ اللَّهُ» گفت: تو شریکی و خدا شریکی ندارد، و تو پسر أغوری و چشم صحیح بهتر از أغور^۲ است و تو رشتی، و جید^۳ بهتر از رشتی است، با این حال چگونه سید و بزرگ قوم خود شدی؟

شریک گفت: تو معاویه ای و معاویه یعنی ماده سگی که عوعو کند و سگ را به صدا درآورد، و تو پسر «صخری» و سهل^۴ بهتر از صخر^۵ است و تو پسر «حربی» و

۱. تاریخ الخلفاء من ۱۱۰۴، حکمت ۳۴.

۲. یک چشم.

۳. نرم و هموار.

۴. سگ.

۵. سنگ سخت.

بیلد^۱ و صلاح بهتر از حرب و جنگ است، و تو پسر امیه ای و امیه مضطر^۲ «آته» است که کنیزکی باشد، با این حال چگونه خود را امیرالمؤمنین گفتی؟! معاویه در غضب شد، شریک از درد او بیرون شد و می گفت:

أَيْتَمُّنِي شَاوِيَةٌ بَنُ صَطْرِ
وَسَيِّئِي ضَارِبٌ وَهَيَّيْ يَسَانِي
فَلَا تَبْسُطُ عَلَيْنَا يَابْنَ هِمْلُو
يَسَانِكُ إِنَّ بَنَاتِ ذُرِّي الْأَمَامِي^۳

و هم نقل است که: وقتی معاویه به عقیل گفت: مَرَحَبَا به آن کسی که عمویش «ابولهب» است، عقیل گفت: و أَهْلًا^۴ به آن کسی که عمه اش «حَفَالَةُ الْخَطْبُ»^۵ است، معاویه گفت: ای عقیل! چه گمان میبری در حق عمویت «ابولهب» و او ر در چه حال فرض می کنی؟

گفت: هرگاه داخل جهنم شدمی به به طوب دست چپ خود نظر افکنم، خواهی یافت او را که عتبات را قراش خود قرار داده و بر روی او خوابیده، آن وقت بین «لَاكَيْحُ» بهتر است یا مُكُوح؟ و عمه معاویه همان «حَفَالَةُ الْخَطْبُ» روجه ابولهب است که «ام جميل» نامش است.^۶

قَالَ عُبَيْدُ بْنُ الْحُسَيْنِ^۷: مَنْ رَمَى النَّاسَ بِمَا فِيهِمْ وَهُوَ بِمَا نَيْسَ فِيهِ^۸ یعنی: «کسی که بدگویی کند برای مردم به چیزی که در ایشان باشد، ایشان دشنام دهد او را به چیزی که در او نباشد»

□

● کلمه ۸۴: مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غُفْنَةُ عَمَّا يَنْظُمُ^۹

از شریف ترین کارهای شخص کریم ثعاف^{۱۰} و چشم پوشانیدن دوست از آنچه می داند از معایب مردم و از هَفَوَات^{۱۱} ایشان.

۱- صبح و آفتاب

۲- سبطه البطار ۳۹۲/۱ ای معاویه پسر شاهی آیا می سوزانی می کنی؟ و حال آن که مسلمانم و ازان و زبانم یا من است ای پسر هتاه

اکثرین که به یقین از او رسیده (بسی)، زیادت را بر ما می گذارد

۳- الفت بیدار و وحشت مکن، ۴- هرگز کش آتش نوز (آن جلیل عظیم بوسه می).

۵- بطار ۱۶۰/۲۸

۶- سبطه البطار ۱۸۶/۱

۷- انوار العارفین

۸- هیچ ابلاغه می ۱۱۸۸، حکمت ۲۱۴

۹- انوار

زندگانی، زیرا که تقوی اصلاح کند قوه شهویه و غضبه را، که فساد ایشان مبدء فساد است میان حلقان، و کسی که به اصلاح آورد امر آخرت و عقبات خود را، به اصلاح آورد حق تعالی امر دنیای او را، و هر که باشد مر او را از قبیل نفس خودش پسند دهنده و واعظی، باشد بر او از خدا نگرهبان و حافظی که خلاصی دهد او را از عذاب آخروی.

□

کلمه ۸۶ مَنْ أَطَاعَ التَّوَّابِي ضَيَّعَ الْخُفُوقَ وَمَنْ أَطَاعَ الْوَاهِي ضَيَّعَ الصَّدِيقَ^۱
کسی که اطاعت کند کسالت و سستی کردن در امور را، ضایع سازد حق هائی را که باید ادا آن کند، و کسی که اطاعت کند سخن چین را، یعنی کلام او را قبول کند ضایع گرداند دوست با وثوق^۲ خود را.

پس بر هر عاقلی لازم است که بر سخن «سخن چین» و کسی^۳ سهید، چه نعام^۴ فاسق است، و خیر فاسق مردوده بلکه او را بهی کند و از این جهت او را دشمن داشته باشد، و بدترین انواع نمامی «نعمایت» است.

کسی گفت با عارفی هر صفا	ندانی غیالالت چه گفت از صفا
بگفت خاموشی ای برادر بهفت	ندانسته بهتر که دشمن چه گفت
کسانی که پیغام دشمن برند	دشمن همانا که دشمن ترند
از آن همنشین تا توانی گریز	که هر فتنه خفته را گفت خیر
ربان کرد شخصی به غیبت دراز	بسود گفت داننده سرافراز
که یاد گسان پیش من بد مکن	مرا بد گمان در حق خود مکن
رفیقی که شائب شد ای لیکنام	دو چیز است از او بر رفیقان حرام
یکی آن که مانع به باطل خورد	و اگر آن که سامن به رشتی برود
هر آن کو برد نام مردم به عار	تو خیر خود از وی توقع مدار
که السدر السفاي تو گوید همان	که پیش تو گفت از پس دیگران
کسی پیش من در جهان عاقل است	که مشغول خود، وز جهان غافل است

□

۱. هیچ الهامی در ۱۶۹۳ حکمت ۸۶۹

از حدیث

۲. اعتدالی، نظمینی

۳. سخن چین، تو بهم را

از حدیث

﴿كَلِمَةُ ٨٧ : فَن تَدَعُ بَيْتَهُ الْعَطِيَّ اسْتَعْدَّ^۱

کسی که یاد کند دوری سفر خود را، استعداد و تهیه آن راه دور خود را بپزد.
پس کسی که متکثر دوری طریق آخرت باشد البته آماده می‌سازد ساز و برگ آب
سفر هولناک را که تقوی و عمل صالح باشد.
پس اشخاصی که در تهیه توشه و زاد آخرت می‌بستند «جهتشان» غفلت آنها است از
آن سرای.

جهان ای پسر ملک جاوید نیست	زدنیا و فساداری امید نیست
بشستی بجای دگر کس بسی	نفسید بجای تو دیگر کسی
مه دل بر این سالخورده مکن	که گسید نباید بر او گردگان

پس ای عزیز من! لختی بهوش بیا و نظر کن بین چگونه رفقای تو رفتند و در
بستر قبر خفتند تو هم باید مسافرت کنی و همان طریق را بیمائی، پس در تهیه کار
خود باش و به عفت مگردن و خود را خطاب کن و بگو:

خاک من و تو است که باد شمال	می‌بردش سوی زمین و شمال
هَبْ لَكَ فِی الْخِیْفَةِ مُسْتَنْفِیاً ^۲	لَا تَهْضُ الْقَوْمُ وَ شَدُّ وَالْزَّهَالِ ^۳
عمر به السوس برفت آنچه رفت	دیگرش از دست مده بر محال
قَدْ وَعَرَ الْمَسْنَدُ بِأَنَا الْفَتَى	أَفْلَحَ مَنْ هَيَّأَ لَهُ الْخَالِ ^۴
پس که هر اغوش بعد بگذرد	بر من و تو روز و شب و ماه و سال
لَا تَكُنْ مُسْتَفْزِئاً بِمَعْمُورٍ	يَكْفِيهَا لَهْزَمُ أَوِ الْإِسْقَالِ ^۵
ای که در وقت به گنه تیره نسد	ترسعت آنکه نگردد صقال

۱- نهج البلاغه، ص ۱۲۲، حکمت ۳۲۳.

۲- چه می‌شود تو را که در سرا پرده به پشت چله‌های آواز حق من که حساب من و همراهان و وفادار
که ای جوانمرد راه فضول شد و سنگار کسی است که برای آخرت توشه آماده نماید.

۳- به آگاهی که تلبلیک تلبلیک و چله‌چلی باشد مغرور می‌ماند.

مَنَّاكَ تُطْعِمِي وَ شَرَابِي أَتَقْبُولِي مِنْ لِبْلِ الْحَقِّ يُنَادِي تَهَالِي
زنده دلا مرده لدانی که گمیست آن که ندارد به خدا اشتغال

وَرَوَى أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُنَادِي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ حِينَ يَأْخُذُ النَّاسُ مِنْهَا جَمْعَهُمْ بِالْعَنَامِ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ كَأَنَّ أَهْلَ الْمَسْجِدِ وَ مَنْ جِوَرُهُ مِنْ النَّاسِ تَزَوَّدُوا - رَجَعْتُمْ إِلَيَّ - فَقَدْ تَوَدَّى لِيكُمْ بِالنَّحْبِ وَ أَيْلُوا الْعُرْجَةَ هَلَى الدُّنْيَا وَ انْقَلَبُوا بِصَالِحٍ مَا يَخْضَرُكُمْ مِنَ الزَّادِ لِأَنَّ أَسَاطِمَ عَقَبَةِ عَزُودِهَا وَ قَنَابِ مَهْوَلَةٍ لَا بُدَّ مِنَ الْخَمْرِ بِهَا وَ الْوَقُوفِ عَلَيْهَا^۱ یعنی روایت شده که: امیرالمؤمنین ندا می کرد در هر شب، هنگامی که مردم به جهت جواب به جوابگاه خویش می رفتند به صدائی که می شنیدند آن را همه آن مسجد - یعنی : مسجد کوفه و مردمی که در همسایگی مسجد بودند - می فرمودند: تَزَادَ وَ تَوَشَّهَ بَرْدَ رَيْدِ خَبَا رَحِمْتَ كُنْتَ شَمَاهَا رَا، پس به تحقیق که منادی رحلت و کوچ در میان شما بنا کرده، و کم بکشد اقامت بر دنیا را و برگردید به سوی آخرت با آنچه ممکن می شود شما را از توشه صالح و لیکو، پس به درستی که در پیش راه شما گردیده و کُتِلَ سخت و سزلهای هوناک است، که بیست چاره از گذشتن از آنها و وقوف بر آنها.

□

❦ **كَلِمَةٌ ۸۸:** مَنْ تَرَى قَوْلَ «لَا تُدْرِي» أَصَبَتْ مَقَالَتَهُ؟^۲

کسی که ترک کند گفتار «نمی دانم» را و نفالسته جواب گوید، سبب هلاکت دنیا و عقابای خود شود
پس عاقل دان آن کس است که : چیزی را که نمی داند بگوید نمی دانم، تا سبب

۱- تورا بد می شد که کتاب می کشی آام حال آنکه منادی در طرف طافی ندا می داد که بیا.

۲- نهج البلاغه ص ۸۳ با کس تمام است

۳- نهج البلاغه ص ۱۱۳ حکمت ۸۲

هلاکت خود و گمراهی دیگران نشود، بلکه چهری را که نمی‌داند بپرسد تا یاد بگیرد، چنانچه گفته‌اند: «لَا تُتْرَىٰ بُنْفُ الْعِثْم»^۱

گویند غزالی را پرسیدند که: چگونه رسیدی به این مقام در علوم؟ گفت: برای آن که هر چه ندانستم از پرسیدن آن ننگ نداشتیم.

امید عاقبت آنکه بود موافق عقل که نبی را به طبیعت شناس بهائی
پرس آنچه ندانی که دُلّ^۲ پرسیدن دلیل راه تو باشد به عزّ دالائی

□

چو کلمه ۸۹، من جری فی عینا علیه عیش یأجیه^۳

کسی که بدست گرفته بجام آبرو ر و سیر می‌کند در عینا آن، ناگاه بسر درآید در آجل خود.

حاصل آن که: آدمی عاف از کار مرگ مشغول به احوال و آبروهای بسیار دراز، و مشغوف^۴ به جمع کردن دنیا است، که یک دویه مرگ او را می‌رسد و با دل پر حسرت از دنیا می‌رود. پس شایسته است که آدمی مرگ را فراموش نکند و پیوسته نُصْبُ الْعِینِ او باشد، و هر نمازی که می‌کند بمار مُؤَذِّع^۵ کند خصوص اگر سن او به چهر رسیده باشد که رزاعتی را ماند که وقت خصاش^۶ رسیده باشد، چه ایام لذت و کامرانی گذشت و روزگار بشاط و شادمانی به سر آمد، و هر روز عضوی از او کوچ می‌کند و بیچاره از آن خائف و پایی بد طول آن^۷ و فکرهای باطل است.

چو دوران عمر از چهل درگذشت عزن دست و پا کایت از سر گذشت
چو نینیت^۸ به روی شهاب شبت روز شد، دیده برگز ز خواب

۱- مولوی

۲- شیطانه

۳- خرو - چین

۴- سلفی در چهری

۵- کلمه ای که می‌گوید تا نشانی است

۶- پنج ایام از می ۱۰۹۵، حکمت ۱۸۸

۷- قطع کنند

۸- آرزو

چو باد صبا بر گنستان وزد
چو باد صبا بر گنستان وزد
نزدیک تو را با جوانان جمید
نزدیک تو را با جوانان جمید
دریغ که فصل جوانی گذشت
دریغ که فصل جوانی گذشت
دریغ چنان روح پرور زمان
دریغ چنان روح پرور زمان
دریغ که مشغول باطل شدیم
دریغ که مشغول باطل شدیم
چه خوش گشت با کودک آموزگار
چه خوش گشت با کودک آموزگار
ز سودا که این نوشم و این خورم
ز سودا که این نوشم و این خورم
دریغ که یگذاشت عمر عزیز
دریغ که یگذاشت عمر عزیز
اگر در سرای سعادت کسی است
اگر در سرای سعادت کسی است

پس ای جان برادر! بختی به قبرستان برو و بر خاک دوستان گلری کن، و بر
لوح مزارشان نظری افکنی و عبرت بگیر و تفکر کن که در زیر قدمت به فاصله
کمی چه خبر و چه داستانی است؟

زدم تیشه یک روز بر تلّ خاک
به گوش لعلم باله دردناک
که ز تیشه اگر صدی آهسته تر
که چشم و پد گوش و روی است و سر
جهاندار بودم من اندر جهان
شدستم برابر به خاک این زمان
قال رسول الله ﷺ: أَظَلَّ النَّاسُ مَنْ لَمْ يَتَعَفَّ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ هَالِكٍ إِلَى هَالِكٍ،^۱ یعنی:
حضرت رسول ﷺ فرمود: لاکه عاقلترین مردم آن کسی است که پند نمی گیرد از تغیر
دنیا از حالی به حالی دیگر.^۲

□

❦ کلمه ۹۰: مَنْ قَتَلَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ مِنْهُ.^۳

هر که پنهان کرد بیز خود را از غیر خود، احتیاز افشا و کتمان برزش به دست
خودش است، به خلاف آن که اگر افشا کند که دیگر متعجب^۴ از کتمان^۵ آن نیست.

۱- معارج ۱/۲۱ ص ۳۳۲

۲- تارکوبی

۳- تواتر

۴- نهج البلاغه ص ۱۲۹، حکمت ۱۵۴

پس ای عزیز من! رازی که پنهان خواهی با کس در میان منه اگر چه دوست
مخلص باشد که مر آن دوست را دوستان بسیار است و همچنین مُتَسَلِّل.

فَلَا تَلْهِ بِسِرِّكَ إِلَّا إِلَيْكَ فَرَنْ يَكُنْ نَصِيحَ نَصِيحاً^۶

دانا این گفته اند: كُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ الْإِنْتِظَامَ^۷ هر چه از میان دو لب خارج شد شایع

شد.

گر آرام خواهی در این آب و گل مگو تا توانی به کس راز دل

و نظیر این کلمات شریفه است کلمه دیگر آن حضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ فی

وِثَاقِهِ خَالِمٌ تَتَكَلَّمُ بِهِ. فَإِذَا تَغَلُّطَتْ بِهِ هِیْزَتُ فِی وَثَاقِهِ، فَاعْزُرْ یَسَاسَیْ عَدُوِّ

تَحَرُّنْ ذَهِیْكَ وَ زَوَاقِیْ. قَرُبْ کَلِمَةً سَلَبَتْ یَعْنَةً وَ جَلَبَتْ بَقْعَةً.^۸ یعنی: «کلام

در بد تو است مدامی که تکلم نکردهای به آن، پس هرگاه که تکلم

نمودی به آن تو در بد آن می‌شوی، پس به گنجینه بی‌د ریان خود را

همچنان که به گنجینه می‌رهی طلا و نقره خود را، پس بسا یک گنجه‌ای

که ربود نعمتی را و پدید آورد عقوبتی را

شمار

سکین تا نگفتی بر او دست هست چه گفته شود یابد او بر تو دست

تو پیدا کنی راز دل با کسی که او خود بگوید بر هر کسی

چون هر به گنجینه داران سپار ولی راز بسا خسوفش پاسبان

کلمه ۹۱: مَنْ كَسَبَ الْحَيَاءَ كَوَيْتَهُ مِنْ لَدُنْ حَيِّئِهِ^۹

هر که بپوشاند به او حیا، جامه خود را، بینند مردمان عیب او را.

ط. پنهان نمودن.

غرارت را جز به سوی خودت آشکارا مکن. رها نهادن عیبت و اندر داندگان. غیر خواهی درت

لا یُکَلِّمْ جِسمَ نَفسِ یَهِیَ الْکَرِیْمِ طَیِّبُ طَیِّبُ، هر دلتی که در روی کاغذ نوشته نشود، نه می‌رود.

از هیچ آینه‌ای من ۹۲۶۷، حکمت ۳۳.

۹. هیچ کس از کسی ۹۱۸۵، حکمت ۳۴.

بدان که حیاء انقباض^۱ نفس است از قبیح و از خُصائص انسان است، و آن خلقی است مرکب از جُنس و عفت، و فضیلت بسیار برای او وارد شده و او را بر اساس اسلام و قرین ایمانی گرفته‌اند و فرموده‌اند که ایمان ندارد کسی که حیاء ندارد.^۲

و فی التَّحَدُّثِ: ثُمَّ يَبْقَى مِنَ الْأَمْثَالِ الْأَثْمِيَّةِ إِلَّا هَؤُلَاءِ النَّاسُ، «اذا تمَّ تَشْتَعِبُ قَضَائِغُ مَا شَبَّهَتْ»^۳ یحیی در حدیث است که: «باقی نمونه‌ها از مثلهای بی‌معبران مگر قول مردم، یعنی قولی که در میان مردم است که می‌گویند: هرگاه حی نمی‌کنی، پس بجای آور آنچه بخواهی.»

یحیی: حی نمی‌گردد که صاحبش مرتکب هر عمل قبیحی بشود به خلاف آن که حی نباشته باشد.

و بدان که: اگر حی از روی عقل باشد ممنوع است و اگر از روی خُفْق^۴ باشد مدموم است مثلاً: حی کردن از آموختن مسائل علمیه و از زینت^۵ به عبادات شرعیه که جُفَّال آن را قبیح شمرند مثل: سرمه کشیدن و تَخْتُ الْعَتَكُ افکنش، و تلقین کردن میت بعد از انصراف مردم از سر قبر، و خُش کردن شخصی شریف سریر^۶ میت را بر نوش چنانچه «لَعَلَّامَةُ يَخْزِي الْعُلُومَ»^۷ فرماید:

لَا يَذَابُ مِنْ ذَلِكُ لَعَلُّ الشَّرَافِ لَقَيْسُ الْهَرَّاءِ اللَّهُ بِالْمُسْتَقْتَبِ^۸

□

کلمه ۹۶. مِنْ غَفَارَةِ الذُّنُوبِ لِيُجْعَلَ لِمَا فَعَلَ الْمُنْهَوِّ وَ لِيُتَقَبَّحَ عَنِ الْمَكْرُوبِ^۹
از کفاره‌های گناهان بزرگ، فریادرسی بیچاره مظلوم، و غم را بردن از اندوهگین مغموم است.

۱- گفته‌اند: ۳۶۱/۱ و ۳۶۲

۲- ناسی

۳- قیوت

۱- گفته‌اند: ۳۶۱/۱

۲- گفته‌اند: ۳۶۱/۱

۳- انجام دادن

۴- صاحبان عرفان باید از حمل چاره خودداری کنند زیرا مستور و سر خفا چیزی نیست که کسی را انجام آن عار داشته باشد.

۵- هیچ الایه ص ۱۸۹، حکمت ۲۲.

پس ای برادر چل! پیوسته اهتمام^۱ کن در رغافه^۲ مظلومان و قضای حوائج و سعی کردن در برآوردن مهمات مسلمانان.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأَهْلِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنَ الْإِسْلَامِ مِنْ شَيْءٍ. وَ مِنْ شَيْءٍ رَجُلًا يُنَادِي بِأَسْجَعِينَ فَمَنْ يُجِبُهُ فَلَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.^۳ یعنی: «کسی که صبح کند در حالی که غمخوارگی به امر مسلمانان نداشته باشد از مسلمانان به چیزی نیست، و کسی که آگاه شود بر مردی که استغاثه می‌کند ای مسلمانان! پس جابجایی او نکند و به فریاد او نرسد از مسلمانان نخواهد بود»

و بدان نیز که اَفْضَلُ قُرْبَاتٍ^۴ سعی در مُهِمَّاتِ دُورِ الْحَاجَاتِ^۵ و مسرور کردن دل مؤمنان است.

به دست آوردن دنیا هنر نیست کسی را اگر توانی دل به دست آر
إِنَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَقْبَلُ بِي رِيَاءٍ^۶: يَا عُقَيْلُ، مَنْ أَهْلَكَ أَنْ يَرَوْهُوَ فِي كُنْهٍ
الْمَكَارِمِ وَيَقْبَلُوا فِي حَاجَةٍ مِنْهُ شَيْئًا. الْح.^۷

طریقت به جز خدمت خلق نیست	به تسبیح و سجاده و ذلّی نیست
ره سبک مردان آزاده گیر	چه استاده‌ای، دست افتاده گیر
کسی نیک بیند به هر دو سرای	که سبکی رساند به خلق خدای
خدا بر آن بسده به ششایش است	که خلق از وجودش در آسایش است

□

کَلِمَةُ ۹۳: تَنْ لَنْ غَوْدَهُ عَقَلْتُ الْخَصَائِدُ^۸

کسی که نرم باشد چوب درخت او، پر برگ باشد شاخه‌های او.

۱- کوشش معجز.

۲- فروتنی.

۳- کافی ۱/۲۸۱ با تفاوت کس.

۴- مستحبات آنچه نمی‌راند، راند نزدیک می‌باشد.

۵- حاجت‌مندان، نیازمندان.

۶- بیج البلاغه ص ۶۴۰ حکمت ۳۳۹ [ترجمه] ای عقیل، ظنم که خود را یادگار کن ذلیل گمب مگردم باشد، و شبهه در انجام

حوائج آن که تر خبیب است تلاش کننده پس اگر چه نیازمندان در خواب باشند آنها به فکر رفع نیاز آلان باشند

۷- بیج البلاغه ص ۶۸۳ حکمت ۳۰۵.

یعنی: کسی که نرم باشد طبیعت او و خوش خلق و یُتِنَ الْقَوْلُ^۱ باشد همه کس با او
الْقُلُوبُ و محبت گیرد. پس مُحَبِّبٍ و اَعْوَابُ^۲ او بسیار شود.

فَاِنَّ اللَّهَ تَعَالٰی: وَتَوَكَّلْتُ عَلَىٰ غَلِيظَةِ الْقَلْبِ لَا تَقْضُوا مِنِّي حُكْمًا^۳

و سبب نرمی چوب درخت تازگی و پر آبی اوست و شاداب بودن درخت سبب
قریبی شاه و پر برگ شدن او است. به خلاف آن که یَبُوشَت^۴ بر او غلبه کند که
برگش کم می شود و اگر برگی باقیماند اتصالش سست است به نحوی که به اندک
بادی از او بریزد و شاهه ها مَهْزُول^۵ شود.

انسان بهر چسب است: هر کس که یَبُوشَت و سَوْدًا^۶ بر او غلبه کرده، لاغر و نحیف و
کم دوست می باشد به خلاف مرطوبی و بُلْعَمی مزاج.

و فی معنی کلامیه: قَوْلُهُ: مَنْ لَا تَعَزَّيْتُهُ وَجِبَتْ خُشْيَتُهُ^۷

و قَوْلُهُ: قُلُوبُ الرِّجَالِ وَخُشْيَتُهُ فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَتَمَّتْ عَلَيْهِ^۸

و قَوْلُهُ اَيْضًا: مَنْ لَانَ اسْتَعَالَ وَ مَنْ قَسَا تَقَرَّرَ مَا اسْتَخْبَعَهُ انْخَرَّ بِمَعْنَى الْإِهْشَابِ.

هر که نرم شد کلمه او، واجب است محبت او.

معنی فقره اول

دلبهای مردم وحشی است پس کسی که خو گرفت و دوستی کرد با
آن، روی می کند بر آن.

معنی فقره دوم

هر که نرم شد میل داد مردم را به سوی خود، و کسی که سخت دل
شد نفرت داد مردم را از خود و هیچ چیز بنده نمی کنند آزاد را به مثل احسان ب او.^۹

معنی فقره سوم

پس ای عزیز! با دوست و دشمن طریقه احسان پیش گیر که دوستان را مهر و
محبت بیفزاید و دشمنان را عداوت کم شود.

۱- تاملان

۲- نرم گوی، نرم سخن.

۳- سوره آل عمران آیه ۱۵۹: (ترجمه) ای پیامبر اگر تامل و محبت دل ببری از قوت پراکنده می شدی.

۴- خشک.

۵- شکلی.

۶- سواد یعنی آنکه در مجال جمع می شود مرضی مایه نورانی و آن از سواد فکر است به حدت نرم و خفیه.

۷- هر که محبت چنان تحفه می ۲۶۸.

۸- هیچ ایلافه من ۱۱۱، حکمت ۴۲

۹- یاد بنده نمی شود مرد آزاد به هیچ چیز مانده انسان (تسبیح).

قال رسول الله ﷺ: **إِنَّكُمْ لَنْ تَسْفُوَ لِنَاسٍ بِأَمْوَالِكُمْ تَسْفُوهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ**، یعنی: رسول خدا ﷺ با خویشاں خود از آلِ غنبد المطلب فرمود: «شما توسعه نمی‌دهید مردم را به اموال خود، پس توسعه دهید ایشان را به اخلاق خود».

و قال أمير المؤمنين عليه السلام: **أَفْهَمُ شَأْنٍ جِبِلَّةٌ أَلْمُؤَدَّةُ**، یعنی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خوشروئی، دلم مؤدّت است.

از این نامورتر محلی صجوی که خوانند خیلقت پسندیده خوی
 به دورخ برد فرد را خوی زشت که اخلاق تپک آمده است از بهشت
 روی لَحْضَنُ عَنِ الْحُضْنِ عَنِ الْحُضْنِ: **إِنْ أَحْسَنَ الْحُسْنَ الْخُلُقُ لِحَسَنٌ**، یعنی: روایت
 کرده «حسن بن عرقه» از «حسن بصری» از «امام حسن مجتبی» علیه السلام که بهترین
 خصله «خلق» لیکو» است.

□

﴿كَلِمَةٌ ٩٢﴾: **مَنْ لَمْ يُنْجِهْ لِلصَّبْرِ أَمَلَهُ الْجَزَعُ**؛^۱

کسی را که نجات ندهد صبر و شکیبائی، هلاک خواهد کرد او را جزع و بی‌تابی.
 مراد از هلاکت یا هلاک دنیوی است یا آخروی یا هر دو، زیرا که جزع سبب از برای
 هر سه است.

و فی الحديث: **لَلْجَزَعِ عِنْدَ الْبَلَاءِ ثَمَامٌ الْيَخِيَّةُ**،^۲ و در حدیث است که: بی‌تابی نزد بلا،
 تمام محبت است.

بدان که: آیات و احبار بسیار در فضیلت صبر وارد شده و در احادیث است که: نسبت

۱- بحار الصالحات ۶۶۶/۱.

۲- مجمع البحار ص ۱۰۹، حکمت ۵.

۳- خصال صدوق، باب اول، حدیث شماره ۱۰۲.

۴- مجمع البحار ص ۱۱۳، حکمت ۱۸۰.

لَا يَكُنْ: جزعُك ای مصیبت صدیقك الحسن بن حنظل و صبرك ای مصیبتك الحسن بن حنظل؛ شرح مجمع البحار ص ۳۳۹/۳۰، حکمت ۹۵۲ [ترجمه] بی‌تابی در مصیبت دوستت بهتر از صبر و شکیبایی است و صبر و شکیبایی در مصیبت خودت بهتر از جزع و بی‌تابی است.

در شرح صد کلمه این مبحث ص ۱۴۲.

همچو به ایهار، سبب سر است به چسب^۱

و هم روایت است که: مؤسی که مبتلا شود به پلائی و صبر کند از برای اوست اجر هزار شهید^۱

وَاللَّهُ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْحُسْبُو وَالْحُسْبُو: الْإِسْتِعَارَةُ الطَّرِيقَ بِمَعْنَى: حَضَرَتْ
مِنْ الْعِبَادَةِ لَمْ يَمُودَ، أَفْضَلُ عِبَادَاتِهِ حُسْبُو وَسُكُوتٌ وَاتِّظَارٌ فَرَجَ اسْتَدَارَ.

﴿كَلِمَةٌ ٩٥ مَنْ وَضَعَ ذِكْرَهُ مَوَاضِعَ الذُّلِّهِمَ فَلَا يَتَّقُونَ مِنْ أَسْمَاءٍ بِدِ الْفَقْرِ ٧﴾

کسی که بگذارد نفس خود را در جای‌های تهمت، یعنی برود در آن مواضع و بشبیه در آنجاها پس باید علامت و سرزنش نکند کسی را که گمان بد به او ببرد.

به دانا‌هایی گفته‌اند: هر که با بدن نشیند، اگر چه طبیعت ایشان در او اثر نکند بکن به طریقت ایشان متهم گردد، و اگر به خرابات رود از برای معاز گذاردن، مسئوب شود به جمر خورن.

إِنَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اتَّقُوا عَوَاضِعَ النَّهْمِ. ٥

«اینها آیه‌ی الخدیجه نقل کرده که: وقتی آن حضرت با یکی از زوجات خود بر دایمی از دروازه‌های مدینه ایستاده بود یکی از اصحاب از آنجا بگذشت. آن جناب را با آن زن آنجا دید سلام کرد و بگذشت.

رسول خدا ﷺ او را بد کرد و فرمود ای فلانی! این زن، فلانۀ روجه من است.
عریض کرد؛ یا رسول الله مگر در شما هم گمائی می رود که این فرمایش نمودید؟!
فرمود: إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي فِيَّ مِنْ أَيْمَنِ الذَّمِّ؛^۹ «لھامانا شیطان می گردد در پس

١- ابنو عدي: ٤٨٠، فرعون الكهان من الأجداد يندركه الرأس من التجدد لا يصل كظمي ٨٧٢٢ باب القديم ج ٢٠٢٠

[illegible]

۳۰ جولائی ۲۰۲۸ء کو منعقد ہوا۔

المشروع: ١٩٩٨/٩٩ - ٢٠٠٠/٠١

بی آدم مانند گشتن خون.»



﴿ کلمه ۹۶: اَلَّذِیْنَ اَتَّخَذُوا جَهَنَّمَ

مردمان دشمنان چیری اند که جاهلند به آن.

و سببش آن است که: جاهل خوف دارد که در مجلسی که با آن عالم است مبادا او ر توبیخ و تفریح^۲ به جهلش کنند یا آن که چون اهل علم حوص می‌کشد در چهری که او جاهل به آن است، از این جهت حقیر می‌شود در دیدگان و اذیت می‌باشد برای او و این اذیت از ناحیه علم به او رسیده، لَا جَرَمَ بَا اَلْعِلْمِ دشمن است.

و اَلْمُضَاهَا قَوْلُهُمْ لَا تُجَاهِلُونَ لَأَهْلِ الْعِلْمِ اَتَّخَذُوا: یعنی: «نادانان مژ اهل علم را دشمنانند.»



﴿ کلمه ۹۷: نَوْمٌ عَلَىٰ يَدَيْهِ فَتَرَبَّسُوا مِّنْ صَلَوةٍ فِیْ شَكٍّ^۳

خواب شخصی که بر یقین باشد، بهتر است از نماز گذاردن در حال شک.

این کلمه را وقتی فرمود که: شنید یکی از خارجیان نماز شب می‌گذاشت و قرائت قرآن می‌کرد، گویند که به اولز حریز، آن خارجی این آیه را می‌خواند و می‌گریست: لَقَدْ هُمُ لَدُنَّ اِنَّاءَ لَقْنِیْ اَلَا یَۤه.

«کعب بن رباح»^۴ در خدمت آن حضرت ایستاده از خولدن قرآن او آهی کشید! حضرت سبب آن را پرسید عرض کرد: از صوت حزین این قاری، و کاش من مولی بودم در بدن او، تا همیشه این کلام حزین را از او می‌شنیدم
فرمود: اَلَا مَكْنُ و اَلَا مَرُو مَر.

پس از چندی که واقعه «بهبهان» روی داد آن مرد خارجی به جنگ آن حضرت

۱- هیچ الهامه می ۱۱۶۸، حکمت ۱۶۳.

۲- سرزنش نمودن.

۳- گذار لشکر متوجه به آن حضرت است.

۴- هیچ الهامه می ۱۱۶۸، حکمت ۹۲.

شد و کشته شد، آن وقت آن جناب کمیل را طلبید و فرمود، این مقتول همان قدری است که آرزو می‌کردی! هور آن لرور داری؟

عرض کرد: **اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ خَطِيئَةٍ يَجْرِي عَلَيَّ النَّسَابُ**^۱

و مِنْ غُلَامِهِ **عَمَّ مِنْ صَانِمٍ نَيْسَ نَهْ مِنْ صِيَامٍ إِلَّا الصُّوْرُ وَ الْعَطَشُ، وَ كُلُّ مَنْ لَدَيْهِ نَيْسَ نَهْ مِنْ قِيَامٍ إِلَّا السُّهَرُ وَ الْعَنَاءُ، يَا حَبْدُ، قَوْمُ الْأَعْيَالِ وَ الْفُطَارُ هُمْ**^۲؛ یعنی: «چه بسیار روزه داری که بیست از برای او بهره‌ای از روزه‌اش جز گرسنگی و تشنگی، و چه بسیار شب رنده‌داری که بیست از برای او از برحاستش در شب جز بیداری و ریج، ای حوشا خواب ریزگان در امر آخرت و افطار ایشان.»

□

كَلِمَةٌ ۹۸: وَ لِلَّهِ تَدْنِيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَاؤُ هِيَ هِيَ مِنْ جِرَاقِي جَمَزِيرٍ هِيَ يَدٌ مَجْدُومٌ^۳

به خدا، سوگند، که این دنیای شما حواریتر است در دیدگان من از استخوان بی‌گوشت جوکی که باشد در دست جذام.

و این نهایت تحقیر است از دنیا، چه استخوان از هر چیز بی‌قدری «خواریتر» است، خصوص اگر از جوک باشد و خصوص در دست مجدوم باشد، که در این حال هیچ چیز از ین پدیدتر نیست.

و کسی که تأمل کند در سیره آن حضرت، در حالی که خانه‌مشین و مغیوب از حقش بود و در حالی که خلافت و ولایت به آن جناب رسید، یقین می‌کند که دنیا در نظر آن حضرت به همین حال بلکه حواریتر از ین بود.

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا مَيِّ اَنْتَ وَ اَقْبَى يَا اَيُّهَا الْخَيْرُ يَا آيَةَ اللَّهِ الْعُظْمَى يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ^۴

اگر این مقدم گنجایش می‌داشت به برخی از رهد آن وجود مقدس اشاره می‌کردیم **لَكِنْ اَقُولُ**

۱- سؤلة الجاهل. یا زنا کمال

۲- نهج البلاغه، ص ۱۱۵۲، حکمت ۱۲۶ و در این جای به جای «السُّوْر» «الغُلَام» دارد

۳- نهج البلاغه، ص ۱۱۹۲، حکمت ۳۳۸. گدایی در لب از اهلای ویران آن حضرت است.

مَنْ أَحْتَاجَ النَّهْزَ إِلَى ذَلِيلٍ

تَعَالَيْتَ مِنْ مَسْجِدٍ فَابْتَغِ حَاصِبٍ
إِذَا طَافَ قَوْمٌ فِي الضَّمَامِ وَالْغُصَامِ
وَإِنْ تَخَسَّرَ الْأَقْوَامُ شُكَّ عِبَادَةٍ

بَعْدَ جَفَاءِ بَيْنِ النَّاسِ الْقَصْرِ قَاصِبٍ
فَلَقَبْتُكَ رُغْنِي مَدَامًا وَشَسَاعِرِي
فَخُبُّكَ أَوْلَى عُدَّتِي وَدَخَائِرِي

□

کلمه ۹۹: يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَبْ مِنْكُمْ زُرَّادًا وَهَبْ مِنْكُمْ زُرَّادًا مَا تَسُوُّونَ أَنْ يُعْقَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِي.^۲

ای فرزند آدم! خودت وصی خودت باش، و عمل کن در مال خود آنچه که اختیار می‌کنی که عمل کند در آن مال از پس تو.
پس ای عزیز من!

خور و پوش و بختیای و راحت رسان
زور و نعمت آگشون بسده گان دوست
تو بسا خیره بجز توشه خویشتن
غم خویشی هر زدگی خور که خویشی
به غمخوارگی چون سر انگشت من
نخارد کسی در جهان پشت من

نگه می چه داری رهبر کسان؟!
که بعد از تو بیرون و فرمان دوست
که شکفت نباید ز سرزند و زن
به سرده سپردازد از حرص خویشی
نخارد کسی در جهان پشت من

دانایان گفته‌اند که: دو کس مُردند و حسرت بردند، یکی آن که داشت و نخورد،
و دیگر آن که دلالت و نکرد.

نیامد کسی در جهان کو سماند
بمرد آن که ماند پس از وی بجای
بزرگی کسرو سام نیکو سماند
مگر آن کز او نام نیکو سماند
پل و برکه و خوان و مهمانسرای
توان گفت بد اهل هل کو سماند

□

۱- تواتر مدح و تباخرت‌ری و تبلیغ‌ترین افراد جهانک مدح تو همان‌ترین افراد است آنکه که گروهی به حج می‌روند و در مشاهد و سقا طرف می‌کنند امر تو رکن و مشاهد من است و گرد آن عوفد می‌کنم. و اگر مردم جهانی را برای خود ذخیره گردانند برای من دوستی تو بهترین سرمایه و ذخیره است.
۲- هیچ الهامه، ص ۱۶۹، حکمت ۳۳۹.

کلمه ۱۰۰. يَا اِهْنِ كَتَمْنَا كَسَبْتِ فَوَیْ لَوْنُكَ فَاَنْتِ فِیْهِ خَارِبٌ بَغِیْرِكَ.^۱

ای پسر آدم! آنچه آندوختی از دُرْهَم و دینار، ریاده از قوت خود، پس تو خزینه داری
برای شیر خودت از حادث یا وارث.
و از اینجا است که شاعر گفته:

نَا لِي اُرَاكَ الذُّكْرُ فَجَنَعُ دَانِبًا	اَنْسَبِلْ عِرْسِي لَا اَبَا لَكَ شَفِيعًا ^۲
تو را این قدر تا بهائی پس است	چه رفتی، جهن جای دیگر کس است
پس از بردن و گردن کردن چه مور	بمور پیش از آن کت خورده گرم گور
از این پست صحبت نگوید گشت	اگر عاقلی یک اشارت پس است



تمام شد حد کلمه شریفه در ماه صفر سنه ۱۳۳۱ در ایام شهادت سبط
اکبر پیغمبر خدا ﷺ حضرت امام الحسن مجتبی علیه السلام و چون درین ایام
این رساله تمام شد مناسب دیدم که ختم کنم آن را به ذکر موعظه آن
حضرت که مناسبت با مقام دارد نیز.

فجاده بن اُبی اُمیه^۳ روایت کرده است^۴ که در مرض امام حسن علیه السلام به
خدمت آن حضرت رفتم دیدم در پیش روی آن جناب طشتی گذاشته
بودند و پاره پاره جگر مبارکش در آن طشت می ریخت! گفتم: ای مولای
من! چرا خود را معالجه نمی کنی؟ فرمود: ای پسر! چند مرگ ر به چه چیز
معالجه می توانی کرد؟!

گفتم: «إِنَّ لِي وَ لِيَا اِهْنِ كَتَمْنَا كَسَبْتِ»

پس به جانب من مُتَنَبَّه شد و فرمود: خبر داد ما را رسول خدا ﷺ که:
«بعد از او دوازده خلیفه و امام خواهند بود که پاره کس ایشان از فرزندان

۱. نهج البلاغه ص ۱۶۲، حکمت ۴۲۴

۲. چه شده می بینم ناگهان مال جمع می کنی؟ آیا برای شوهر آینده زن خود می بقوری؟

از چهار ۱۲۹/۱۲۹۳ هـ

۳. نام جمله کبره و در سال ۶۲۷ قمری در وفاته

علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام باشند و همه ایشان به تیغ یا به زهر شهید شوند.»

پس طشت را از مزد آن جناب برداشتند، آن جناب گریست! من عرض کردم: یابنی رسول الله مرا موعظه کن.

قال علیه السلام: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ حَصَلَ رَأْدًا قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِهِ..»

فرمود: «مهربانی سفر آخرت شو و توشه آن سفر را پیش از رسیدن اجل تحصیل نما و بدان که تو طلب دنیا می کنی و مرگ تو را طالب می کند و بار مکن آندوه روزی که همور بیاورده است بر روزی که در آن هستی، و بدی که هر چه از مال تحصیل نمائی زیاده از قوت خود در آن بهره بخواهی داشت و حریه دار دیگران خواهی بود، و بدی که در حلال دنیا حساب است و در حرام دنیا عتاب و سرکوب شتیهات آن شمس موجب عتاب است، پس دنیا را در نزد خود به مثبته مرداری دلی، و از آن بگیر مگر به قدر آنچه تو را کافی باشد، که اگر حلال باشد زهد در آن ورزیده باشی، و اگر حرام باشد ورزی و گناهی نداشته باشی.»

و از این نوع موعظه فرمود تا آن که نفس مقدسش منقطع شد و رنگ مبارکش زرد گردید، پس حضرت امام حسین علیه السلام ب «أَسْوَدَ أَبِي الْأَسْوَدِ» از در درآمد، برادر بررگوار را در بر گرفت و سر مبارکش را با میان دو دینگانش پیوست و نزد او نشست و راز بسیار با یکدیگر گفتند، و امام حسن علیه السلام امام حسین علیه السلام را وضعی خود گردانید و آسود و وذایع^۱ امامت را به وی سپرد، و روز پنجشنبه آخر صفر^۲ سال پنجاهم هجری به سن چهل و هفت وفات یافت^۳ و در بقیع مدفون شد، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

۱- شادمانی.

۲- اول دهگرمه ختم مهر است.

۳- آن حضرت سیصد و شصت و سه



نُزْهَةُ النَّوَاطِرِ

ترجمة سَعِيدِ الْجَوَاهِرِ وَ رِيَّاضَةِ الْخَوَاطِرِ

تأليف: عالم جنيل اللور مرحوم ابو الفتح محمد بن علي كراچي

(١٤٤٩ هـ ق)

ترجمة: عالم رباني مرحوم حاج شبيب عباس قسري

(١٣٥٩ هـ ق)

شرح حال مؤلف «معدن الجواهر»

مرحوم ابوالفتح کراچکی رحمه الله، عالم برگزینی است که همواره مورد تکریم و احترام علمای بزرگ بوده است، و عالم ربانی مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله - که خود از دانشمندان و محدثان بسا اوزة جهانی اسلام است - به خاطر جلالت شأن و مقام مؤلف و اهمیت و ارزش کتاب «معدن الجواهر» آن را ترجمه نموده است.

ابوالفتح کراچکی از دیدگاه برخی از علمای بزرگ شیعه :

«دانشمند نامی اقدم «ابوالفتح کراچکی» از ملاخر شاعران شیخ مهدی و سید مرتضی و شیخ طوسی، دارای نالیقت و آثار علمی و فقهی ارزنده‌ای است که باید او را از اعظام فقهاء نیمه اول سده پنجم هجری به شمار آورد.

«این شهر آشوب مازنی» از او به عنوان «طایفه اصفهانی» محمّد بن علی بن عثمان کراچکی نام برده و ۱۶ کتبخش را ذکر کرده است.^۱

شیخ متعجب الدین داری در فهرست خود او را «فقیه اصحاب» نامیده و می‌گوید: از شاعران سید مرتضی و شیخ ابو جعفر - طوسی - است، او راسب تصانیفی که از جمله کتاب «المعجب»، کتاب «نواضر» می‌باشد، پدرم از وی به ما خبر داد.^۲

شیخ حرّ عامری از او بدین گونه یاد می‌کند: «شیخ ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان کراچکی، دانشمند فاضل، متکلم، فقیه، محدث، لقه جلیل القدر، سپس هشت کتاب او را بام می‌برد... آنگاه سخن شیخ مستجب الدّین و ابن شهر آشوب را نقل می‌کند، و در پایان می‌گوید: او راست کتاب، فخر است، چنانکه ابن طلوس، در اواخر کتاب، القروع الواقیة به وی نسبت داده است، کراچکی از شیخ معید و معاصران او روایت می‌کند.^۱

علامه مجلسی در عتبات بهار الانوار می‌نویسد: و اقا کراچکی از بزرگان فقه و متکلمین است، و کفایت در باب اجازات، سلسله مشایخ خود را به او مستند می‌دارد. کتابش کنزالعوائد از کتب مشهوری است که مآخذ بسیاری از دانشمندان پس از او بوده است. سایر کتابهای او نیز در بهایت متالت می‌باشد.

علامه بهر العلوم از این دانشمند بنده مقام برگوار با تمعین و عمایت خاصی بام برده و می‌نویسد: «قاضی ابوالفتح محمد بن علی کراچکی، رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ، شیخ فقیه، مؤلف کتاب کنزالفوائد از شاگردان شیخ معید است، و از وی بسیار روایت می‌کند.^۲

مرحوم حاج شیخ عباس قمی می‌نویسد: شیخ اجلّ القدر ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان، عالم، فاضل، متکلم، فقیه، محدث، لقه جلیل القدر، شیخ مشایخ طائفة و تلمذ شیخ معید است، بسیار شده که شیخ شهید (ره) از او علامه تعبیر فرموده، و آنکه از آیه الله علامه حنی، علامه تعبیر نمی‌فرماید و فاضل تعبیر می‌نماید و این برگوار را مصنفات بسیار است، از جمله کنزالعوائد و کتاب «تعجب» است که به طبع رسیده و نسخه‌اش منتشر است، و دیگر کتاب «معین الجواهر» که اسقر آن را به فارسی ترجمه نموده‌ام و به طبع رسیده است،^۳ روایت می‌کند از «قاضی عبدالعزیز بن ابی گنمل» وفاتش سنه ۷۴۹ ه.^۴

اری مقدم مؤلف و تألیف گرامرش - معین الجواهر - آنچنان رفیع و با عظمت است که مرحوم محدث فقیّ عظیم با تمام عظمت علمی‌اش، بر اثر خلاص و علاقه فراوانی که به ترویج علم و معرفت و هدایت جامعه داشت، آن را ترجمه نموده و نامش را «الزّهة الثوابیة» نهاد. این کتاب شریف همانند کتابهای دیگر حاج شیخ عباس قمی (ره) چند بار به صورتهای گوناگون منتشر گردیده است.

۱. لیل الاکمل، ج ۲، ص ۳۶۲.

۲. بظهور اصحاب، ج ۳، ص ۳۶۶-۳۶۸.

۳. حلقه الاحباب، ص ۲۶۲، طبع معقول.

۴. منظر کتاب طرقة الثوابیة است.

حقیر در این چاپ برخی از جملات عربی را که مترجم محترم ترجمه نموده بود را ترجمه کردم و بعضی از لغات مشککه را توضیح داده و نسخه بدلها را میر یادآور گردیدم. البته سعی شده است که همه اینها در پاورقی یا در میان [] باشد تا با متن اصلی کتاب اشتباه نشود، و پاورقیهای مترجم میر با مشایخ (منه و ه) مشخص گردیده است.

در پایان از خدای مهربان خواهانم که همه مدارا در پرتو صیانت و یزده حضرت ولی عصر امام زمان علیه السلام به فراگیری و به کار بستن مطالب سودمند این کتاب گواقتدر موفق فرماید.

الم - دانی غاطمی

[مقدمه مترجم]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اتَّخَذَ إِلَهَهُ مَثَلًا الْإِنْسَانُ وَ شَفِيعًا لِلزُّلُمِ، وَ الصَّنُوءُ عِسى قَدْ أُرْسِلَتْ عَلَى هَدًى فَتَرَى مِنْ
الزُّلُمِ وَ طَوْلٍ مَخْفِيٍّ مِنَ الْأَمْرِ، يَتَكَلَّمُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُرْغِبُهُمْ وَ يُنْذِرُهُمْ لِلْجَنَابِ وَ الْحَكَمِ، وَ
عَلَى آيَةِ الطَّاهِرِينَ يَتَابِعُ لِلْعِلْمِ وَ مُضَاهِيهِ الطُّلَمِ.^۱

بعد: مخفی و پوشیده نیست که بهترین چیزها که انسان در گنجینه دل محزون
(= نگهداری و پنهان) کند، و چون دُر گرانبه‌ایه تصنیف [= اویسره] گوش خویش سماید،
جواهرات با صوره و دُرّ با صوره^۲ گنجات حکمت و بند است، که تشنه لبان را به آب حیات و
آدمی را از هلاکت به سر حدّ نجات عودند رسانند و بهد، در قرآن مجید از آن تعبیر به گنج
شده، چنانچه در تفسیر آیه شریفه: «وَ كَانَ كَلِمَةً كَثْرًا لِّهَا»^۳ از اهل بیت عصمت سلام الله علیه
اجتماعین وارد شده که: آن گنج، طلا و نقره نبوده، بلکه نوحی بوده که در آن چند کلمه حکمت لبت
شده است.^۴

۱- حمد و ستایش و ذلای است که هلاک کننده ایشان و زنده کننده استغنیای پوسیده (مردگان) است و درود بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که خدای تعالی در حضرت زهرا (علیها السلام) که از زمین پیامبرین پیشین ناصبه شد بود و از آنها در خواب (مطالعی خلقت) رفته بودند
فرستاد تا ایشان را بر آفتن تکلیف نموده و از ایشان سخن سماید و کتاب و حکمتها را به آنها بیاموزد و درود بر خاندانش که چشمه‌های
دانایی و جلالهائی (نورانی) در تاریکیهای...
۲- موزن یعنی درخشان، گوهرهای تابان که
۳- «وَ كَانَ كَلِمَةً كَثْرًا لِّهَا»
۴- گفته آیه ۸۳

۵- سخن جعل، تفسیر آیه شریفه: «وَ كَانَ كَلِمَةً كَثْرًا لِّهَا» و... و از نام حدیثی پرسید، فرمود: آن گنج طلا و نقره نبوده بلکه نوحی بود که بر
شده

از این جهت بود که پیوسته طالبان انسانیت و سعادت و سعادت می بردند و تعبها [= سختیها] می کشیدند و ملازم حکمت و علما می نمودند تا چند کلمه از ایشان تعلم نمایند و دلهای مرده خود را به آن زنده نمایند.

نقل شده که، مردی هفتصد فرسخ دیال حکیمی رفت تا آنکه هفت کلمه حکمت از او آموخت. و ابوعلی شقی بلخی هفتصد عالم رسید و پنج چیز از ایشان یاد گرفت.^۱ و شک نیست که: اغنی و اخلاقی [= گرانبها نریں] این جوهرات، جوهری است که از معاد حکمت و خیرة [= خزانة داران] هم الهی یعنی حجج ضاهرة اهل بیت حضرت و سالت پناه، احد و التمام [= برچیده] شده باشد. قَوْلُهَا حِرَاءٌ يَلْقَوْنَ الْغَيْبَةَ وَبَصَرٌ لِلْقَمَاءِ وَتَبْنَعُ لِبَعْضِهَا وَزَيْنٌ لِلْقَمَاءِ.^۲

لا تجرم [= ماگزیر] جماعتی از عنمای دینیه شکر الله مساهرتهم الجميلة، همت عالی خود را بر آن گماشته و پس از ریح و تعب رسید این جوهرات گرانبها را از معال [= معالهای] مختلفه و مواضع ششسته [= پراکنده] جمع آوری نموده و در قالب تصبیف در آورند و در میان مردم باقی گذاشتند.

از جمله کتاب و معدن الجواهر، تألیف: شیخ عالم جمیل و ثقه و فقیه بی تردید [= جانشین] «شیخ ابو الفتح محمد بن علی الکراچیکی» تلمیذ شیخ معبد و «عبد الهادی» است. در عنوان الله علیه اشتمل است که واقعا معدن جواهر و مخزن قریب بآهره از اصناف [= صدهای] حجج ظاهره است. فَمَا أَحَقُّهُ بِوَضْعٍ مِّنْ هَٰذَا.

→ از چهار جمله نوشته شده بود: «إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الَّذِي يُشْفِقُ عَلَيْكَ وَإِنَّهُ يَرْفَعُ لَكَ وَتَرَىٰ إِلَيْهِ وَتَقْدِرُ لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» کسی که مرگ را باور دارد (میروده و زیاده نمی بخشد و کسی که حساب (روز قیامت) را باور دارد، سلامتی می کند (میرود و در قیامت دنیا نمی خورد) و کسی که عقاید الهی را باور دارد جز از خدا نمی ترسد.

(اصول کافی، ج ۲، ص ۸۸، باب فضل الایمان، ج ۲)

۱- لذا پنج چیزی را که «شقی بلخی» از حضرت عالم پرسید و تمام به یک نحو جواب داد و شقی از ایشان آشفته است چنین است که:

گفتا پرسیدی: عالم کیست؟ گفتند: کسی که بجهت دنیا را اختیار نکرده باشد.

گفتا: زیور کیست؟ گفتند: آن کسی که مایه و لایق دنیا نباشد.

گفتا: نفس و عواقل چه کسی است؟ گفتند: کسی که نفسی و خوشی باشد به آنچه حق تعالی قسمت و نصیب او فرموده.

پرسیدی: ظاهر کیست؟ گفتند: آن کسی که پیوسته دلت در پی زینتی مال و در طلب دنیا است.

گفتا: چاهل کدام است؟ گفتند: آن که حق خدا را از مال خود نمی دهد. (بمعنی)

۲- زیرا معطل خانان رسالت علیه موجب زنگی دلهای موفقه و بهائی لایق و شایانی نامولود و صبرانی تملک است.

به دور علم میل به تنزُّل کرد و بازارش رو به گسادی آورد تا زمان ماکه بکلی آنلر آن معر و مُنطَمَس [= مایید] گردیده و یکبار چهل بر روی [آن] چد باب^۱ کشیده.

كَانَ بِمِ يَكُنْ بَيْنَ الْمُصْحَفِ إِلَى الْفُطْ أَنْبَسْ وَلَمْ يَسْمُرْ بِمَنْكَةِ سَابِرْ^۲

از دس جهت کُتُب دینیه، در رویای عُمول [= گماسی] معر و مایود گشته، و مسرُج^۳ حناکب [= عنکبوت های] نسپال گردیده تا به حدّی که از برای دس نسخه شریعه، دُر می به جستم نا به معاویت آن، آن را تصحیح کمه لاجرم بدس بجهد نموده به قمر اسکان به معاویت کتاب خصال و غیره بعض جاهای آن را تصحیح نموده و ترجمه نموده، و بعض جاه که معلوم نشده به اجمال گذشتم و یا به حاصل مراد پرداختم، و جاهائی که بیاضی بوده به بیاض باقی گذشتم. و بدانکه این کتاب مستطاب مشتمل است بر ده باب.

باب اول: در خصال است که متعلّق به لفظ واحد و یک است.

باب دوم: در خصال اثْنین [= دو گانه] است.

باب سوم: در خصال ثَلَاثَه [= سه گانه]، و هَكَذَا ثَبَاب دهم که در خصال عَشْرَه [= ده گانه] است.

و در هر یکی ابتدا می شود به کلمات و مواظ حضرت رسالت پناه، و بعد از آن روایات ائمه اطهار علیهم السلام پس از آن از حکماء و اسخوین و علماء شامخین^۴ و غیر هم نقل می شود، و در اواخر هر بابی ذکر می شود وصیت جامعه از حکیمی به فرزند خود، چنانکه معلوم خواهد شد، إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

اینک شروع کنیم به ترجمه کتاب؛ فَنَقُولُ وَاللَّهِ الْإِشْتِغَالُ فِي كُلِّ بَابٍ

۱. چهل و پنج باب.

۲. گویا از عجمین. نام کبھی است در مکه مشکله. تا کوه صفا هم می آید و هیچ فلسفه کوفی الحاکم برای ننموده است.

۳. دامنطانی بلند مرتبه.

۴. یاقوته اشته.



باب اول :

خصلت‌های یگانه

۱] فرمود سید ما رسول خدا ﷺ، أَلَيْهَا النَّاسُ! بدستی که پروردگار شما یک است، و پدر شما یک نفر است، پس فضیلتی ندارد عرب بر عجم و عجم بر عرب، و آخر [= شرح بر آشود (= سیاه) و آشود بر احمر، مگر به سبب تقوی و پرهیزکاری، چنانکه باری تعالی فرمود: إِنَّ أَخْرَجَكُمْ مِنْهُ اللَّهُ تَفَاحَكُمْ^۱ بدستی که گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست.^۲

۲] و نیز فرمود: یک خصیت است که هر کس ملازمت کند آن را، اطاعت کند او را، دنیا و آخرت و سود برد فایز [= رستگار] شنی به قرب الهی را، گفتند، آن چیست یا رَسُولَ اللَّهِ؟

فرمود تقوا و پرهیزکاری، پس هر که می‌خواهد عزیزترین مردم باشد، تقوا پیشه کند و از حد، بپرهیزد؛ و این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ».^۳

ترجمه طاهر نفاذ: این است که: هر که بترسد از خدا و بپرهیزد از چیزهایی که خدا

۱. مجرات، آیه ۱۳

۲. ترمذی، ج ۳، ص ۶۱۲-۶۱۳ به روایت از یحیی، میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۲۷۹، ج ۹۸-۹۷، ج ۱۰۱.

۳. مطلق، آیه ۳.

نهی فرموده، حق تعالی مقدر فرماید بر او راه بیرون شدنی و چاره در هر کار و امری از امور دنیا و آخرت او، و روزی دهد او را از جائی که گمانی داشته باشد و به حاصرش خطور نموده باشد.

۳] و نیز فرمود، وجود یک فقیه، سخت‌تر است بر ابیسی از هزار عابد^۱

مترجم گوید: ظاهراً مراد از فقیه، عالمی است که در امر دین بینا و بصیر باشد؛ چنانچه در جمله‌ای از احادیث به این معنا استعمال شده [است].

۴] و نیز فرمود: مردی که یک کلمه از حکمت بشنود، و بگوید او را، و عمل کند به مضمون آن، بهتر است از عبادت یک سال^۲

۵] و نیز فرمود یک حصص است که هر که صامن شود او را برای من، صامن می‌شوم از برای او مرد خدا، خوبی در جمیع امور را، عرص گردند؛ آن حصص کدام است یا رسول الله؟ فرمود: رضاست، پس بدرستی که راضی نمی‌شود احدی به قصاص [فرمان] حق تعالی، مگر آنکه قرار می‌دهد خدا، از برای او خیر و نیکی را.

۶] و نیز فرمود: یک حصص است که هر که دارای او باشد، می‌رسد به منزل کسی که روزه روزه داشته باشد، و شبها را به عبادت قیام داشته باشد و در راه خدا جهاد کرده باشد، گفتند: آن چیست یا رسول الله؟ فرمود: خلق خوش است.

۷] و نیز فرمود: جز نمی‌دهد فرزندی پدرش را مگر به یک چیز آن است که پدرش بدد باشد، پس پسر او را بخرد و آزاد شود.

۸] مردی خدمت رسول خدا، عرصه داشت؛ مرا خصلتی بیاموز که به سبب آن خیر و خوبی دنیا و آخرت برای من جمع شود حضرت فرمود: هرگز دروغ مگو.

آن مرد گفت: من عملهای بد داشتم؛ تمام را ترک کردم از ترس آنکه مباد از من بپرسند، اگر راست بگویم رسوا شوم، و اگر دروغ بگویم مخالفت رسول خدا ﷺ نموده

۱- لَوْ كَانَ وَاحِدُ الْإِسْلَامِ قَلْبِي وَنَبِيٌّ مِنْ أَهْلِ عَالَمِي (عالمی نبی، من ۳۳۳ مجلس ۱۲، ج ۲۵)

۲- احادیث الدین، ص ۱۲۷ و در صفحه ۲۷ کتاب التَّوَكُّلِ الْخَاطِرُ وَ تَسْبِيحُ الْقَلَمِ بِرُوحِ بْنِ خَلْفٍ - از عالمی ابن پنجم - اینگونه آمده

سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ: مَنْ قَالَ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ قَالَ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»

و به شأن‌ترین مردم کسی است که از برای خود قدر و منزلتی قرار داده باشد، و بعضی گفته‌اند او آن کسی است که اعتنائی به دین نداشته باشد، در دست هر که باشد و سختی‌ترین مردم آن کسی است که بخشش کند به داشتن چیزی، و این مضمون یافت شده از قول رسول خدا ﷺ - که فرمود: **الْفُضْلُ لِلصَّدِيقَةِ جَهْدُ الْعَمَلِ**، یعنی: بهترین صدقه بدلی مال نمودن مرد فقیر است به آنچه ممکنش شود.

و بد حال‌ترین مردم آن کسی است که اعتماد نداشته باشد به هیچ کس از جهت بدگمانی که دارد به مردم، و اعتماد نداشته باشد هیچ کس به او از جهت بدی نظرش، و با صبرترین مردم آن کسی است که راز خود را به دوست خود نمی‌گوید، از ترس آنکه مبادا روزی دوست دشمن شود و راز او را فاش کند.

و عاجزترین مردم آن کسی است که در طلب برادران افراط می‌کند، یعنی، به هر کس بر می‌خورد، او را دوست و برادر می‌گیرد.

و عزیزترین مردم آن کسی است که به عهد و پیمان او مردم اعتماد داشته باشد، و چون غایب شود، از جهت او در سکون و راحت باشند.

[۱۵] یکی از اُصلا فرمود: بهترین چیزها سرد می‌یک چیر است، و آب انفصال و بخشش بر برادران است.

[۱۶] قاضی را گفتند: به چه بیشتر خوشحال می‌شوی؟ گفت: به یک چیر، و آن توانائی من است بر تلافی کردن به کسی که به من احسان و بیکی نموده [است].

و بر از او پرسیدند: اُصلا اعمال چیست؟ گفت: یک چیر، خوشحال کردن دل مؤمن.

[۱۷] حکیمی را پرسیدند از بُخل، و تجرّی یعنی، چیر کردن [= خود را بزرگ نشان دادن، قدرت نشان دادن] بر مردم، و جُبْن [= ترسو بودن] و حرص،

جواب گفت: منشأ جمیع یک چیر است، و آن سوء ظن است، یعنی: بدگمانی به خود،^۱

۱- جامع الاطراف، کتاب القایات، ص ۱۸۰. ط. آستان قدس رسوبی.

۲- رسوب خدا ﷺ فرمود: **إِطْلُبْ بِنَا ظَنُّكَ، بَيْنَ الْجَبْنِ وَالْبُخْلِ وَالْهَرَمِ** هر چه از اینها بختی شود، افسوس، مثل شترابی، ج ۲، ص ۳۲۶.

۱۸ بعضی از حکما گفته اند هیچ چیزی نیست که ضررش بیشتر باشد بر انسان از یک چیر، و آن لجاجت به باطل است؛ و هیچ چیزی نیست آدمی را از ترقیات و مراتب عالیه باز دارد مثل یک چیر، و آن کمی همت است.

مترجم گوید: از این کلام معلوم شد که همت بلند به رسیدن مکارم و مراتب عالیه مدح و ثناء دارد، بهذا گفته اند: اَلْمَرْءُ يَنْصِبُ بِهَيْئَتِهِ غَالِطِيْ بَهْذَاهِيْهِ؛ آدمی به سبب عزم و همت به هر کجا که خواهد طیران [= پرواز] می کند، چنانکه پرندگان به بالهای خود پرواز می نمایند، بکن مخفی نماید که، همت وقتی نمر دارد که آدمی عقب آن را بگیرد و جذب و سمي بربیع [= رضا] نماید تا سبب این دو بآل به هر جا که خواهد پرواز نماید.

۱۹ یکی از حکما گفته که: می ستایم حمیلهای مردم را، پس یافتیم شریفترین آنها را یک چیر، و آن راستگوئی است، پس کسی که زبانش راستگو باشد، مصیبت رده است شده به گرامی ترین اخلاقش، پس: بهترین خلاق که صدق و راستگوئی باشد از دست او رفته و فوت شده [است].

و رشت ترین قبایح [= رشتیها] یک چیر است؛ و آن دروغ است.
و ابتدای منازل حمد، یعنی: اول صفتی را که از انسان ستایش می کنند یک چیر است، و آن، سلامتی لوست از دَم و بدی.

و بزرگترین چیزهائی که به آدمی ضرر می رساند یک چیر است، و آن: کمی دلنایی لوست به عیبهای خود.

۲۰ حکیمی را گفتند: بزرگترین چیری که روزگار به تو فایده رسانید چه بود؟ گفت: عزم بود.

۲۱ از «بوذرجمهر» پرسیدند: کدام یک از دشمنان، دشمنی او شدیدتر است؟ فرمود: صمی بد. گفتند: پسندیده ترین چیزها چیست؟ گفت: ثمره عمل صالح.

۲۲ یکی از رهآورد را گفتند: ما را پندی ده که از هر پند و موعظه در ما بیشتر اثر کند. گفت: پس است شما را برای موعظه، نظر کردن در محله مردگان.

۲۳] پس مردی به آن زاهد گفت: مرا وصیت کن. گفت: وصیت می‌کنم ترا به یک چیز، و تو آن است: همچنانکه شب و روز در تو کار می‌کنی تو نیز در آن کار کنی.

۲۴] بعضی گفته‌اند این است و جز این نیست از برای توسل از عمرت یک روز، به جهت آنکه روز پیش گذشته است و روز آینده نیامده است، پس اگر صبر کردی در آن روز، یعنی: خود را نگهداشتی از کارهای بد، و صبر کردی بر تحمل کارهای سخت پسندیده، کاری کرده‌ای که ثنا گفته می‌شود بر آن، و هم توانایی و قوت یافته‌ای برای فردای خود؛ و اگر عاجز شدی از روز خود و صبر نکردی بر آنچه گفته شد، نگوئید [نه ناپسند] کرده‌ای کار خود را و ضعیف پدید آمدی برای فردای خود.

۲۵] و نیز یکی گفته: تفاوت مابین من و پادشاهان در یک روز است و آن همان روزی است که در او می‌باشم، چه آنکه روز گذشته، گذشته است؛ دیگر پادشاهان بذات او را نمی‌یابند و من نیز سختی او را نمی‌یابم؛ و اما نسبت به روز آینده، من و پادشاهان هر دو در خوف و ترسیم که نمی‌دانیم چه خواهد شد! پس فرقی مابین من و ایشان در همین روز حاضر است، و یک روز چه خواهد بود؟! یعنی: چه ارزش دارد که کسی حسرت بر آن برد.

۲۶] و نیز گفته: این است و جز این نیست که آدمی تقیع می‌برد از عمرش در هر ساعتی که باشد به همان یک ساعت یا آنکه رود می‌گذرد پس چقدر حیث و پایند است آن کسی که بفروشد خلود [= جاودانگی] در نعیم را که حاصل می‌شود از برای او به عمل کردن در یک ساعت به عصیت در آن ساعت، یا آنکه رود می‌گذرد و عایدی [= سودی] نخواهد داشت به جز پشیمانی هرگز.

۲۷] حکیمی وصیت کرد فرزند خود را و گفت: ای پسر جان مرا بهره‌بر از یک خوی بد تا سالم بمانی؛ داخل مشو در جاهای بد که مذهب خواهی شد؛ و متابعت کن یک خصیت خوب را تا غیبت ببری؛ سپاس و شکر نعمت‌گزار، تا بر تو دائم بماند. و بدان بدویتی که عزت در اطاعت کردن خداست، و ذلت در نافرمانی حق تعالی است؛ [و



باب دوم :

خصلت‌های دوگانه

۱] حضرت رسول ﷺ فرمود: علما بر دو قسمند؛ یکی آن است که گرفته است علم خود را - یعنی متابعت علم خود می‌کند - ، پس او نجات یافته و دیگر آن عالمی است که ترک علم خود کرده و به آن عمل نمی‌کند پس او هلاک شونده است.

۲] و نیز فرمود: علم بر دو قسم است؛ یکی آن علم است که در دل جای دارد، و آن علمی است که نفع دهنده است؛ و دیگر علمی است که بر زبان است و آن حجت بر بنده است.^۱

و نیز: علم بر دو قسم است؛ یکی علم ادیان، که متعلق به دین و مذهب است؛ و دیگر علم آبدان، که متعلق به بدن و تن است.^۲

۳] و نیز فرمود: خیر و خوبی نیست در زندگی مگر برای دو کس، یکی عالم مُطاع که آنچه گوید بشنود و اطاعت او کنند و دیگر مستمعِ واع^۳ - یعنی گوش‌کننده کلام عالم که حفظ مطلب کند؛ حاصل آن است که؛ باید مرد عالم باشد یا مُتعلّم^۴ - .

۱- اَلْعِلْمُ جَمْعَانِ، عِلْمٌ فِي الْقَلْبِ، فَذَلِكَ الْعِلْمُ الثَّاقِبُ، وَ عِلْمٌ فِي اللِّسَانِ، لِذَا بَكَتْ خُطْبَةُ عَلِيِّ الْبُنْدُوقِيِّ بِحَدِّ ج ۲، ص ۳۷، ج ۲۶ به نقل از کنز العمال ج ۴، ص ۳۳، ج ۲۶ به نقل از عوالم للناسخ.

۲- اَلْعِلْمُ جَمْعَانِ، عِلْمٌ اَلْاَدْنَى وَ عِلْمٌ اَلْاَعْدَى، بِحَدِّ ج ۱، ص ۲۳، ج ۵۵ به نقل از كنز فكري ج ۳.

۳- حُصَالِ صَدْرٍ، ج ۱، ص ۲۹، مَشْهُدِي دَوَلْتِ ج ۲۸، لَا خَيْرَ فِي الْغَيْبِ اِلَّا بِزُجَّانِهِ، عَالِمٌ مُطَاعٌ، اَوْ مُسْتَمِيعٌ وَاعٍ.

۴- دانش‌آموز.

- ۴] و دو خریدند که سیر می‌شوند یکی طالب دین است و دیگر طالب دین، مترجم گویند: در روایت دیگر وارد شده: دو خریدند که سیر می‌شوند، یکی خرید در مال، و دیگر خرید در علم.^۱
- ۵] و میر فرمود: فرزند آدم پیر می‌شود، و دو صفت در او جوی و قوی می‌شود، یکی حرص و دیگر طول آنل، که آرزوهای دور و دراز باشند.^۲
- پس آن حضرت دو سنگ گرفت: یکی ر در برابر خود افکند و فرمود: این سنگ به مبره آنل و آرزوی فرزند آدم است، پس سنگ دیگر را دبال (= پشت سر خود) افکند و فرمود: این به مبره آنجل بی آدم است، پس آدمی آرزوی خود را می‌پند و عقب او می‌رود، و آنجل خود ر می‌پند که در دبال او می‌آید.
- ۶] و نیز فرمود: آیا خبر دهم شما را به بدبخت‌ترین پدبختان؟ گفتند: بلی یا رسول الله! فرمود: آن کسی که جمع شود بر او دو چیز، فقر در دنیا و عذاب در عقبی [= آخرت، قیامت].
- ۷] و نیز فرمود: دو حصص است که بالاتر از آن چیزی نیست: و آن ایمان به حاست و دیگر نفع رساندن به بندگان خداست.
- ۸] و نیز فرمود: دو حصص است که بالاتر از آن شری نیست: و آن شرک به خدا، و ضرر رساندن به بندگان خداست.
- ۹] و نیز فرمود: مردم بر دو قسمند یکی آن است که راحت می‌یابد، و دیگر آن است که راحت می‌دهد. اما اول آن بندهای است که اطاعت خدا کند مادامی که رنده باشد، پس چون بمیرد می‌رود به سوی رحمت خدا و بهشت بی‌انتهای و راحت می‌شود، اما آن که راحت می‌دهد دیگران را، پس آن بندهای است که معصیت خدا کند مادامی که رنده باشد، پس چون بمیرد به سوی عذاب و عذاب الیم [= دردناک رود] کسانی که به

۱. تلمیذ من لا یستغنی، تلمیذ عالم و تلمیذ مال. «عصا»، ج ۱، ص ۳۴، منشای دم‌گداز، ص ۹۹.

۲. و یفرم فی آدم و لشب و الذنای، الجرح و الأعل.

سوی رحمت خدا می‌روند با کسانی که به سوی حشمت خدا می‌روند یا هم برابر می‌ستند^۱ پس شما خود را ذلیل و خوار نکنید مرد این دو قسم مردم - یعنی، کاری نکنید که در روز قیامت، نزد مردمان نیک و مردمان بد رسوا و خوار شوید -.

[۱۰] و نیز فرمود: مؤمن مابین دو خوف و ترس است؛ یکی ترس ملت گذشته از عمر خود که می‌دانند خدا با کارهای گذشته و همبهای ناشایسته او چه خواهد کرد و دیگری ترس بقیة ملت عمر خود را دارد، که می‌داند قلم قص و تقدیر برای او چه رقم کرده.

[۱۱] و به ابوذر غفاری (ره) فرمود: آیا راهمائی کنم ترا بر دو حصص که مشقتشان کم و بار آنها سبک است، و لکن در میزانی اعمال سنگین است؟

عرض کرد: بلی یا رسول الله! فرمود: خوش خلقی را پیشه کن و سکوت بسیار کن، پس به خدا قسم اگر عمل نمی‌کنند خلائق به خلعتی که مثل این دو چیز باشد.

[۱۲] و هم فرمود: دو حصص است که در مؤمن جمع نمی‌شود: یکی بخش کردن، و دیگر خلق بد.^۲

[۱۳] و نیز فرمود: دو حصص است که محبوب خدا و رسول است: یکی ظلم و بردباری، و دیگر حیا و شرم.

[۱۴] و نیز فرمود: دو حصص است که هر که دارای آن باشد، خداوند او را شاکر و صابر بویسد و اگر در او نباشد از (مره) [= شمار، شاکرین و صابریں خارج باشد، و آن دو حصص آن است که، در امر [= کار] دین خود به بالاتر از خود نظر کند و به او اقتدا کند و در امر دنیا به پست‌تر از خود نظر کند، و حمد خدا کند بر آنچه به او ریادتر عطا کرده [است].

[۱۵] و نیز فرمود: هر که باز دارد دو چیز بر حق تعالی از دو چیز او [را] نگهداری کند کسی که باز دارد رهاں خود را از غیرش [= آبروی] مردم، حق تعالی او را از نعرش نگهداری کند، و دیگر کسی که باز دارد غضب خود را، نگهدارد حق تعالی او را

۱- نسخة عربی، ص ۱۲۶، غلبه‌های فولکند.

۲- غصالی، ج ۱، ص ۸۵، مشایخ دولکند، ج ۱۱۷.

از غضب خود

مترجم گویند: روایت بسیار وارد شده که هر که خواهد از غضب و خشم الهی ایمن باشد، کفم غیظ^۱ کند و خود را از غضب بی جا نگهدارد.

و لَقَدْ اَجَازَ عَنْ قَالٍ [چه بیکو سروده است:]

گفت عیسا را یکی هشیار سر	چرست در هستی ز جمله ضعیب تر؟
گفت ای جان! صعب تر خشم خدا	که از او دوزخ کمی لرزد چو ما
گفت رین خشم خدا چه بُود آسان	گفت کدم غیظ خویش التیر رسان
کفم غیظ است ای پسر خط آسان	خشم حق پدا آور و در گش عسان

۱۶ و نیز فرمود: پیرهرید از خدا در امر دو ضعیف: یکی زن، و دیگر یتیم.^۲

۱۷ و نیز فرمود: دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن دو نعمت غبی دارند

[= فریب خورده اند:] یکی صحت بدن و اعضا و جوارح، و دیگر [هنگام] غبارغ که مجال و فرصت باشد.^۳ - یعنی: در ین دو نعمت، فریب نفس می خورند و [آن دو را] غیبت نمی شمارند و می گذارند تا از دستشان برود و بعد از آن حسرت می خورند. . .
وَبِعَمَلٍ ذَا لِقَالٍ

جوالا ره طاعت امروز گیر	که فردا نیاید جوانی ز پیر
فما روزگاری زمن در رسود	که هر روزش از پی، شب قدر بود
من آن روز را لدر نشناختم	بدانستم اکنون که در باختم
به غفلت بدلام ز دست آب پاک	چه چاره کنون جز تسمیم به خاک
مکن عمر ضایع به لبسوس و هفد	که فرصت عزیز است و الوقت ضیف

۱۸ پرسیدند از آن جناب که: چه چیز است که مردم به سبب آن بیشتر داخل جهنم

می شوند؟

۱- خشم خود را فرو برون خشم خود را کنترل کند.

۲- لَقَدْ اَجَازَ عَنْ قَالٍ: یعنی: بازگشتن الیه و التماس. «عسل: ج ۱، ص ۲۷ مشهای دو کلمه: ج ۱۳

در لغتنامه: غلظت لبها کنه و ین الشیء، الغلظت و الغلظت معان: ص ۲۲ مشهای دو کلمه: ج ۱۳

فرمود: دو سوراخ در بدن است که شکم و فرج باشد^۱ - که بیشتر معاصی باعث و سبب این دو چیز است -.

۱۹ حضرت امیرالمؤمنین و مفسر^۲ الذین فرمود: مردم در دنیا به دو حسنه، یکی آن است که نفس خود را خریده است و آزاد کرده است - یعنی: نفس خود را از بندگی دنیا و قید هوس و هوای بیرون آورده و رها کرده [است] - و دیگر عکس آن است - یعنی: نفس خود را فروخت و او را عبد دنیا کرده [است] -.

۲۰ و نیز فرمود: افضل عبادات در دنیا، دو چیز است: یکی صبر و شکیبایی، و دیگر انتظار فرج.

ظاهراً مراد انتظار فرج آل محمد^۳ باشد که در جمعی از روایات است که رسول خدا^۴ فرمود: افضل اعمال وقت من، انتظار فرج است.

۲۱ و نیز فرمود: دو مرد پشت مر شکست؛ یکی عالم پزده در، که هتک ناموس شرع کند؛ و دیگر جاهل و نادانی که مشغول به تعبدات شود، چه آنکه آن عالم مردم را اعراض می‌دهد [= روی گردان می‌کند] از علم خود به جهت پزده نری و حفظ نکردن ناموس شرع، و آن جاهل مردم را دعوت می‌کند به جهل خود به سبب عبادت خود.

۲۲ و هم فرمود: سخت‌ترین مردم از جهت بلا و رنج، کسی است که مبتلا باشد به دو چیز؛ یکی ربانی که حلیق و روان باشد، و دیگر دلی که گرفته باشد رخنه‌های آن. پس اگر چنین کسی سکوت کند، پسندیده نخواهد بود سکوت او؛ و اگر تکلم کند، بی‌کوه نخواهد بود تکلم او.

حاصل مراد آن است که کسی که در موعظه و هدایت مردم خوب تکلم می‌کند و ربانی فصیح دارد، نگویند کلمات او در دلش اثر نمی‌کند و به قول خود عمل نمی‌نماید، نه سکوت او خوب است نه تکلم او؛ به جهت آنکه اگر سکوت کند با وی گویند که: یا چنین زبان فصیح و بیان صریح چرا ساکت نشسته [است]؟! و اگر تکلم کند سخنان او را

به چهری بخزند و وُلعی سهد^۱، چه آنکه خودش عمل به آن نمی‌کند تا چه رسد به دیگران.

[۲۳] و نیز فرمود: احمق است آن کسی که این دو صفت را دار باشد و از خود دور نکند؛ یکی آن که بسیار التفات کند به چیزها - یعنی: در راه و خانه‌های مردم و غیره پیوسته تعاشای چهرها و نگاه به این و آن نماید - و دیگر آن است که رود جواب مطالب ر بدهند بسوی آنکه فهمیده و سمجده باشد.

[۲۴] و نیز فرمود: دو کس در باب [= بار] من به هلاکت رسید؛ یکی آن که در محبت من غلو کرد - که مراد نصیریان^۲ باشند که آن حضرت ر اَلْمِیَادُ اَللّٰهُ [= پناه بر خدا] به حدائی گرفتند^۳ - و دیگر آن که محبت مرا کنار گذاشت و دشمن من شد.

[۲۵] حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: مروت و مردانگی در دو خصیت است؛ یکی دوری کردن از چهرهائی که آدمی را قبیح و رشت می‌کند و دیگر اختیار کردن چیزی که آدمی را زینت می‌دهد.

[۲۶] حضرت صادق علیه السلام به «شَفِیْس ثَوْرِی» فرمود: ای سفیای! دو خصلت است که هر که ملازمت کند آن را داخل بهشت می‌شود: سفیای عرص کرد؛ آن دو خصیت کدام است: یَائِنُ رَسُوْلُ اَللّٰهِ؟

فرمود: قبولی کردن و متحمل شدن چهرهائی ناحوش بر طبع ر هرگاه خدا آن ر دوست داشته باشد؛ و ترک کردن محبوب خود را هرگاه خدا، آن را دشمن داشته باشد. پس عمل کن به آن دو چیز و من شریک تو باشم.

۱- بزگی آن نورانی قاتل نمی‌شوند.

۲- مؤسس این طایفه شخصی به نام محمد بن نصیر است که در سال ۱۲۳ میلادی وفات یافت (تصحیح ص ۱۶۷) از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود که پس از وفات آن حضرت اتفاقاً کرده که طالب صاحب علیه السلام است؛ از حدیثین مدعی شد که رسول و پیغمبری است که تمام حقایق علیه السلام او را به رسالت میرسد نموده است و مقام ربوبیت برای آن حضرت قائل شد؛ و بر مکتب به مباح بودن محرمات و تناسخ بدن پس خدای تعالی او را به خاطر مسائل کفرانیه و فساد سبزش مستضع و وسوسه نمود. (انبات الیهلاق ج ۲ ص ۷۶۶ ب ۲۵)

۳- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از غلو بپرهیزید. همانند غلو نصاری (که حضرت عیسی علیه السلام را خدا دانستند) زیرا من از غلو گشتگان بیزارم. (انبات الیهلاق ج ۲ ص ۷۶۶)

[۲۷] حضرت باقر علیه السلام فرمود: دو گام برداشتن است که نزد خدا از هر قدم برداشتنی محبوبتر است:

یکی قدمی که بردارد و بایستد در صعی که در راه خدا آراسته شده، و دیگر قدم برداشتنی که به جانب رُجَم و خویش قاطع^۱ خود رود.

[۲۸] ولید فرمود: دو جرعه است نزد خدا که بهترین جرعه‌هاست: یکی جرعه حشم است که رد کند مؤمنی آن را در سینه خود از روی حلم و بردباری، و دیگر جرعه مصیبت است که بنوشد آن را از روی صبر و شکیبایی.

[۲۹] و بهترین قطره‌ها و چکندنها دو چکیدن است: یکی چکیدن اشک بنده است در تارمکی شب از جهت خوف خدا، و دیگر چکیدن خون است در راه خدا.

[۳۰] و نیز فرمود: عرق و گولی [= کودی و حماقت] در دو چیز است: یکی عجله در چیز پیش از امکان آن، و دیگر ناز کردن بر سلطان.

[۳۱] روایت شده از یکی از ائمه علیهم السلام^۲ در تفسیر دو حسنه که در این آیه شریفه است: **وَبُنَا آيَاتِنَا فِي السَّمَاءِ حُسْنًا وَ فِي الْأَرْضِ حُسْنًا**^۳، یس: «پروردگار ما عطا کن به ما در

۱. لاجرم هر دو کسی است که از عیب‌شان خود قطع نموده است و خدای تعالی در سه جای قرآن سوره ماعده علیه السلام آیه ۳۳ - ۳۴: **سُورَةُ الرَّحْمٰنِ ۲۵** سوره بقره آیه ۲۷) او را نبسته کرده است. حدیث فوق گویای نبیوت صله رحمت است که حتی اگر شخصی صله رحمت نداشته، خویشاقتی نباید از بهانه خود را با وی قطع کند زیرا قدم برداشتن برای پیوند با او از مکرم مطلق بشمار می‌آید.

۲. نقل شده است: هنگامی که علی بن اسماعیل خواست برای سعادت از عرصه بن بصر علیه السلام به بغداد بیرون از حضرت او را طلبید و فرمود: «اراد که چه کاری؟ گفت: اراده بغداد فرموده برای چه می‌روی؟ گفت: پرستش ششم و عرض پستیاری بهم رسانیدند. آن خطاب فرمود: من عرض تو را آقا می‌کنم و خرج تو را متکفل می‌شوم. او قبول نکرد و گفت: ما پستیاری کن. آن خطاب فرمود: خواست می‌کنم که در عرض من شریک نشوی و بولاد مرا پیغم نگرفتی. باز گفت: مرا وصفت کن. حضرت باز این وصفت فرمود: ما سه مرتبه پس سجد دنبال ملا و چهار هزار درهم به تو عطا فرمود. چپ تو برخاسته حضرت به حاضران فرمود: به خدا سوگند که در ریختن خون من سعادت خواهد گرد و غرض اعلی مرا به پیغمی خواهند گذاشت. گفتند: این رسول الله اگر چنین است چرا به او احسان می‌کنی و این حال جزیل (= غروب)، را به او می‌دهی؟ فرمود: حدّ فنی قرن آنها به قرن رسول الله صلی الله علیه و آله و این ازیم زنا فطنت از صیانت طاعتها الله؛ حاشا روایت اشکه پدر من روایت کردند از رسول الله که چون کسی با رحیم طوبه احسان کند و بر او برابر می‌کند و این کسی قطع احسان طوبه از او نکند، حق تعالی قطع رحمت خود از او می‌کند و بر او به عقوبت طوبه گرفتار می‌نماید».

۳. تنهایی الاصل ج ۳، ص ۳۲۹.

دربا حسه و در آخرت حسه.

فرمودند: حسه در دنیا دو چیز است: حوی میماش و خلق خوش؛ و حسه در آخرت
بیر دو چیز است: خوشبودی حدای تعالی و بهشت.

۳۲ مردی به یکی از ائمه علیهم السلام عرض کرد: مرا موعظه بهرما یابین رسول اللہ فرمود
خبر منده نفس خود را به دو چیز: یکی فقر، و دیگر طول عمر^۱ [دربراکسی خود را به فقر
خبر دهد (و تهیست شدن را به خود تلقین نماید از احسان و پرداخت حقوق واجب)
بخل می‌ورزد، و کسی که خود را به طول عمر خبر دهد، خرپس می‌شود].^۲

۳۳ جناب ابوذر غفاری مردی را موعظه کرد فرمود، همانا از برای تو در مال تو دو
شریک است: یکی حوادث و دیگری وارث است، پس تا توانی کاری کن که از سایر
شرکاء بهتر باشی.

۳۴ حکیمی، حکیمی را دزد و از او خواهش نمود که مرا موعظه مختصری نما. گفت:
مالزمت کن دو چیز را: یکی آنکه جایی که خدا تو را نهی کرده ببیند تو را، و دیگر آنکه
جایی که امر فرموده ببیند تو را.

و بین موعظه میر از حضرت صادق علیه السلام نقل شد.^۳

۳۵ لقمان حکیم فرزند خود را فرمود ای پسرک من! بهی می‌کنم تو را از دو چیز: اول
گاهلی، و دیگر بی‌قراری از عهد به جهت آنکه هرگاه گاهلی کنی ادای حقوقی نخواهی
نمود، و هرگاه بی‌قراری کنی صبر نخواهی کرد بر موارث و سختی‌های به حق.

۳۶ مردی موعظه می‌کرد مردم را و می‌گفت: ای بندگان خدا! شکیانی کنید و صبر
کنید در دو حالت: یکی تحتل بر سختی‌های همی که محتاج به ثواب آن می‌باشید، و

۱- مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۹۷، رجال.

۲- این نظر موجب پرمشغلی فکر و حسنی در اقدام است، و باید جز سبب تأخیر در عمل و دلبستگی به اربوبیت، انحصار، می‌باشد.
۳- نسخه خطی، ص ۱۲، حقیقی، دو کلام.

۴- شبل الشیون، ص ۲۳، القلوزی، قلات. آن لا یلکدی خوف آخرک، و لا یزاک خوف آتاک، اگر امر صادق علیه السلام پرسید که معنی
تقوا چیست؟ فرمود: تقوا بیدار تو را در جایی که تو را به آن فرمان داده است (تکامل و بهجت) و میند تو را در جایی که نهی از آن فرموده
است (تروک محرمات) (تسلطه البهار، ج ۲، ص ۳۷۸).

دیگر بر ترک عمی بدی که طاقت عقاب آن را ندارد.

و بیر می‌گفت: دو فرزند که مستحق می‌باشد دوری از رحمت الهی را؛ یکی کسی که ایمان به معاد ندارد، و دیگر کسی که خود را از محرمات الهی نگهداری نمی‌نماید. و بندگان ماییم تو چیرید سمت خدا و گناهان خودشان؛ و بین دو چیز اصلاح نمی‌کند مگر شکر و استغفار.

۲۷ راهبی می‌گریست از او سبب پرسیدند گفت: گریه‌ام برای دو چیز است: یکی کمی زاد و توشه، و دیگر از دوری سفر هولناک معاد.

آه ز بی‌راهی روز معاد زادکم و طول مسافت ریاد

مترجم گوید: سزوار است همه گریه کنیم برای این سفر دور و درازی که در پیش داریم، تانی کنیم به انچه و بزرگان دین خود، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در دیه‌ای شب گریه‌ها می‌کرد و می‌فرمود:

«آه از کمی توشه و دوری سفر آخرت»، و از این کلمات می‌فرمود و گاهی غش می‌کرد؛ و حضرت امام حسن علیه السلام هرگاه یاد می‌کرد مرگ و قبر و بهشت و نشور [در رده شدن مردگان در روز قیامت] و گذشتن از صراط را گریه می‌کرد و چون یاد می‌کرد عرصه اعمال را بر حق تعالی، نعره می‌کشید و مدفوف می‌گشت، و چون به نماز می‌ایستاد بنده‌ای پیمش می‌لرید به جهت آنکه خود را در مقابل پروردگار خویش می‌دید، و چون یاد می‌کرد بهشت و دوزخ را اضطراب می‌نمود مانند کسی که او را مار گریده باشد یا مقرب؛ بلکه اصحاب خاصش یشی بر چنین بودند، چنانکه حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ابوذر از خوف الهی چنان گریست که چشم او از رده شد به او گفتند: دعا کن تا خدا چشم تو را شفا بخشد، گفت: مرا چندان هم آن نیست! گفتند: مگر چه غم است تو را که از چشم بالاتر است؟! گفت: دو چیز بزرگ که در پیش دارم و آن، بهشت و دوزخ است.

۲۸ و بیر گفته‌اند: دو چیز ریاد می‌کند حسانت را؛ یکی گداختن بیماری است تن را،

دیگر انبوه است.

ظاهراً مراد انبوه در امر دین و آخرت است.

۳۹] و دو چیز است زیاد می‌کند سهقات را؛ یکی سرکشی، و دیگر سخت شادی نمودن است.

۴۰] عابدی را گفتند: به چه حالت صبح کردی؟ گفت: مابین دو نعمت؛ رزق مؤفوق [= پی‌شمار، فراوان] و گناه مستور - یعنی: دو نعمت حق تعالی شاملی حال من است؛ یکی روزی بسیار که به من عطا فرموده، و دیگر پنهان دانستن گناهان من است از مردم که مرا رسوا نفرموده - .

۴۱] یکی گفته: از برای دنیا دو فضیلت است؛ از هر مؤذبی [= آذیننده‌ای] فصیح‌تر، و از هر واعظی بلیع‌تر است.

۴۲] یکی از حکما گفته: دو چیز است که بدن را از رحمت و رنج راحت می‌کند؛ یکی راضی شدن به قضاء الهی است، و دیگر اعتماد به خداست در قسمت و مصیب خود - پس، وقتی که آدمی دارای این دو صفت شد حرص او کم می‌شود و از رحمت سعی‌های بسیار در تحصیل دنیا آسوده می‌شود، چنانکه حضرت سید الشهدا^۱ اشاره به این مطلب فرموده است به این شعر:

وَ إِنْ تَكُنِ الْإِزْدَاقُ قَبْضًا مُقَدَّرًا فَلَقَدْ جَزِهَ الْعَزَمُ فِي السُّعْيِ أَجْمَلًا -

۴۳] یکی گفته است: مرگ بر دو قسم است؛ مرگ بدن و جسد آن در وقتی است که روح از او مفارقت کند، و دیگر مرگ نفس است و آن در وقتی است که عقل از او مفارقت کند.

۱. و اگر روزیها قسمت شده و مقدر است پس چه حرص و زحمتی مرد در تلاش برای تحصیل دنیا بجا می‌آورد.

لَا تَكُنِ الْإِزْدَاقُ قَبْضًا مُقَدَّرًا لَا تَكُنِ الْإِزْدَاقُ قَبْضًا مُقَدَّرًا

اگر دنیا را بداند و مقدر شده باشد پس به چنین تلاش الهی بالآخر و کمالی برسد.

وَ إِنْ تَكُنِ الْإِزْدَاقُ قَبْضًا مُقَدَّرًا فَلَقَدْ جَزِهَ الْعَزَمُ فِي السُّعْيِ أَجْمَلًا

و اگر بداند برای مرگ ساعته آماده پس گفته شدن مرگ به تشبیه در واد غدا برتر است.

وَ إِنْ تَكُنِ الْإِزْدَاقُ قَبْضًا مُقَدَّرًا لَا تَكُنِ الْإِزْدَاقُ قَبْضًا مُقَدَّرًا

و اگر گردآوری ثروت برای رها کردن آنها دارد، بهمان برای بازماندگان هست پس چرا مرگ نسبت به [تلاش]ی که بکند آن را راحت

ندارد بکند می‌پردازد. ^۱ تاج العروس ج ۱ ص ۱۳۴

[۴۴] گفته‌اند: سزاوار است عاقل ر دو آئینه برای خود اخذ کند: در یکی عیبهای خود را ببیند و [آنها را] اصلاح کند، و در دیگر محاسن و ریخت خود را ببیند و [خوبیها و آراستگی‌های خود را] زیاد کند.^۱

مترجم گوید: شایسته و سزاوار است که شخص عاقل مردم ر آئینه خود قرار دهد پس آنچه از ایشان سر می‌برد تأمل در خوبی و بدی آن نماید، پس به قبح [= زشتی] هر چه برخورد بناند که چون آن عمل از او سر برد [ببر] قبیح است، و به خوبی هر چه برخورد، بناند، این عمل از او نیز نیک است پس در الزام [= از بین بردن] و [دویدن] عیوب خود بکوشد و در کسب اخلاقی حسنه سعی کند، و لهذا معروف است که حکیمی^۲ را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت: از پی ادبانه.

[۴۵] از بوذرجمهر حکیم نقل شده است که گفت: من از هر چیزی صفت نیک آن را آموختم حتی از سگ و گربه و خوک و غرابها گفتند: از سگ چه آموختی؟ گفت: شدت احتراز و حذر او. گفتند: از خوک چه آموختی؟ گفت: بگور [= به‌مداد برخاستن، صبح رود رفتن] او را در حوالج.

گفتند: از گربه چه آموختی؟ گفت: خُسی سعه و تملُّق او را در مسالمت [= درخواست کردن].

و بالجمله؛ عاقل باید پیوسته اخذ فایده کند چه از دشمن یا دوست، خواه و تصبیح [= فرومایه و پست] باشد یا شریف [= بزرگوار]، از انسان باشد یا غیر انسان. همانا از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده که فرمود: **الْبُحْثَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَكُفُّوا عَنْهَا** و **نَوْ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ**؛ یعنی: حکمت گشتن مؤمن است، پس دریافت کن گشتن خود ر هر جا که

۱. باید عاقل دو آئینه داشته باشد در یکی بدیهی خویش را ببیند تا خود را طهر یابد و آنچه بترکد معاصی و اصلاح کند و در دیگری عیبهای دیگران را ببیند تا آنچه بچند به چنگ آرد و خود را پنداند و بزراید. المصنف، ص ۸۲ به ۸۴، ج ۴.
۲. لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت از پی ادبانه که هر چه از ایشان در نظر منست بدار، از فعل [= انجام] آن پرهیز کردم.

یافتی، اگر چه نزد اهل شوک باشد.

[۴۶] یکی گفته: دو چیز از اخلاق مؤمن است؛ یکی آنکه شهادت نمی‌کند به مرگ، یعنی شادی نمی‌کند در مرگ دشمن چنانکه تأب [= عادت] شافعیان است، و از این جهت این شاعر نصیحت کرده و گفته:

ای دوست بر جنازه دشمن جو پنگری شادی مکن که بر تو همین ماهر بود

و دیگر از اخلاق مؤمن آن است که کسی را به لقب بد نمی‌خواند.

[۴۷] و نیز حکیمی گفته: مروت و مردانگی در دو چیز است؛ یکی انصاف دادن به مردم، و دیگر تفضل و عطای بر ایشان.

[۴۸] و در دو دلی دو چیز است که باعث آبادی دیار [= خانه و شهرها] و زیادتى عمر است؛ یکی خوش خلقی با مردمان، و دیگر خوش سلوکی با همسایگان

مترجم گوید: خوش سلوکی با همسایگان این است که انسان به خانه ایشانش نگاه نکند، و ایشانش را ادیت و آزار برساند و بودن به خانه ایشانش نگذارد، و حاکمویه بر در خانه ایشانش نریزد، و از دود و بوی طعام خود ایشانش و اطفال ایشان را اذیت نکند، و با ایشانش مواسات کند، و مباد که شب سیر بخوابد و ایشانش گرسنه باشند، و یا خود در راحتی و خوشی باشد و ایشان در سختی و در سرما و پرهنگی باشند، و مع نکند از ایشانش نمک و آتش و نحو [= مانند] آبها را، و اگر چیزی از ضروریات خانه به عاریت خواسته باشند به ایشانش بدهد، و اگر پول یا نان یا چیز دیگر به قرض خواستند مضایقه از ایشانش نکند.

و بالجملة: از هر جهت مراعات کند ایشان را که از اهل بیت عصمت علیهم السلام تأکید و توصیه بسیار در باب رعایت همسایه شده است.

[۴۹] دو چیز است چون مقدم شود دو چیز ساقط می‌شود؛ یکی مصیبت است که چون مقدم شد و گذشت، تعریه [= تسبیت گفتن] ساقط می‌شود - ظاهراً مراد آن است که رمان مُعتَذَبه [= ریاضت] گذشته باشد، به جهت آنکه دیگر تعریه دادن مصیبت رده باعث

تجدید خُزن فراموش شده او می‌شود، به آنکه مراد در یام مصیبت باشد که به سه روز تجدید^۱ شده^۲

و دیگر برادری است که چون محکم شد، دیگر ت و ستایش ساقط است، و این نظیر آن است که می‌گویند: **فَنُلْقِ الْأَذْلَبَ بَيْنَ الْأَضْبَابِ** [سرعلیت آداب، مبدن بوستان ساقط می‌شود].

۵۰ یکی از عقلا گفته که: مردم بر دو قسمند: یکی عالم است، و من یا او مجادله نمی‌کنم؛ و دیگر جاهل است که من پادشاه نمی‌دهم او را و کلامش را ندیده می‌گیرم.

۵۱ دیگری گفته: فضل در دو چیز است: دوری از دوستان^۳ و بخشیدن به دشمنان و مناسب است این شعر [حافظ]:

اسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت به دشمنان خداری
۵۲ بعضی گفته‌اند: عرب از دو چیز انسان پی به مقصود او می‌برد: یکی از نگاه کردن او، و دیگر تکلم نمودن او.^۴

۵۳ و نیز گفته‌اند: دو چیز از دروغ مُتَفَكِّ [= جُد] نمی‌شود: یکی وعده بسیار دادن، و دیگر بسیار عذر خواستن.

مترجم گوید: این مطلب به تجربه رسیده است که: هر کسی که تَشْوِيزُ الْمَوَاعِدِ [= بسیار وعده دهنده] است، یعنی: به هر کس می‌رسد او را وعده می‌دهد که چنین می‌کنم، یا گاهی که وعده می‌دهد وعده‌های بسیار ذکر می‌کند که چنین و چنان در حق تو خواهم کرد، غالباً این مُتَفَكِّ از کذب بخواهد بود؛ و همچنین کثرت اعتدال

۱. مد و الفراه قور خان.

۲. چنانکه شیخ شعبه در تذکره لعل از کتاب ملاکین^۱ فرموده که: حتی نیست برای زمان تدریس، بی هرگاه لغوی سبب تجدید خُزن فراموش شده شود، مرکب آن (نَاسِت) رفته [۲].

۳. دوری از دوستان پسندیده نیست، شاید منظور نادیده گرفتن انزله‌های دوستان باشد.

۴. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: **مَا أَظْهَرَ آخَذَ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي قُلُوبِ أَهْلِهِ وَ مَلَاحِظَاتِ زُلْجَمِهِ** کسی چه‌ری را در دل پنهان نمی‌کند، مگر آنکه در سخنان او آشکار و بظاهر می‌گردد؛ مانند ردی و رو که خلعت نرس، و سوهی بن که شانه در متنی است؛ هیچ‌ایانکه ترجمه و شرح فیض الاسلام [۳]، ص ۱۰۹، حکمت ۳۵.

۵۸ حکما گفته اند: *لن تحفل* نمی‌کند شز مردم را مگر دو نفر، یکی مرد آخرت که طالب

ثواب باشد، و دیگر مرد دنیا که می‌خواهد حسب و عریض [= آبروی] خود را حفظ کند.

۵۹ «عبدالملک بن مروان» از «عبدالله بن برید بن خالد» پرسید: مال تو چیست؟

گفت: دو چیز است که با بودن آن دو چیز مرا فقر و درویشی نباشد: یکی رضا و خوشبودی از حق تعالی است و دیگر غنا و بی‌یاری از مردم است.

پس چون برخاست از برد عبدالملک، کسی به او گفت: مقدار مال خود را بوی گفتی؟

گفت: نگفتم، به جهت آنکه اگر کم باشد مرا حقیر می‌شمرد، و اگر بسیار باشد بر من

حسد می‌برد.

۶۰ یکی *جُبَّة* پشمیه پوشیده بود، شخصی از او پرسید: برای چه *جُبَّة* پشمینه

پوشیده‌ای؟! پاسخش ملأ گفتند. چرا جواب نمی‌گویی؟! گفت: چه بگویم؟! اگر بگویم از

جهت زهد پوشیده‌ام، تزکیه نفس و خودستائی کرده باشم، و اگر بگویم از جهت فقر است، نکوهش و ذم پروردگار خود کرده باشم.

۶۱ حکیمی فرزند خود را وصیت کرد به این کلمات:

۱- ای پسر من! اگر خلاصی می‌جوی، دو چیز را ملازم باش: صرفه مکن چیزی را

که داری مگر در محلی که حق و سزاوار باشد، و دیگر چیزی از کسی مگیر مگر به حق.

۲- ای پسر جان من! با ستم کننده به مبار و خوبی رفتار کن که این دو چیز حصن

[= پناهگاه] توست، به جهت آنکه بهمانا اگر دوست تو شود از خقد و کینه او ایمن باشی، و اگر تو بر او مسلط شوی، بتوانی تلافی ستمهای او را بجائی.

۳- ای پسر من! با دو طایفه ملاحبه و شوخی مکن یکی با مردمن شریعه به

جهت آنکه حقیر و پست می‌شوی؛ دیگر با مردمن ذنب [= فرومایه] و لثیم، به جهت آنکه آنها را بر خود دیر و چیره خواهی کرد.

۴- ای پسر! از دو طایفه بر خطر باش: یکی دوست بی‌وفا و مکار، و دیگر دشمن

عاجز و نابکار.

شای پسر جان! امتحان کن دوستان خود را در دو حال؛ یکی وقتی که بدیده و مصیبتی به تو رسد، پس اگر تو را یاری نمودند و دست از تو برنداشتند بدان که دوستان خوب تو می‌باشند و اگر تو را چها کردند مسموم می‌شود که دوستان بدی بودند. و دیگر امتحان کن ایشان را وقتی که نعمتی به تو روی کند، پس اگر حسد بر تو بردند بدان که دوستان خوب تو می‌باشد و اگر نه دوستان بدی خواهند بود.

و بشناس دشمن خود را به دو چیز، یکی آنکه هرگاه نعمتی بر تو دید مبهوت و معشوش شود و دیگر آنکه هرگاه لغزشی از تو دید بر آن شتمانت کند و خوشحال شود. عرای پسر جان! نگاه کردم بیافتم در دنیا از دو چیز کمتر [کمترین چیز در دنیا] و چیز است!

۱- مال حلال که صرف در محل حق شود و دیگر برادر دینی که به او از هر جهت اطمینان حاصل شود.

۲- عرای پسر جان! ملازمت کن اخلاقی خوبان را در امور دنی و دینی خود؛ اختیار کن شرف را و آن دو چیز است؛ بازداشتن اذیت از مردم و بدن کردن عطا بر ایشان؛ و ملازم شو سخاوت را، و آن نیز دو چیز است؛ سخاوت نفس در چیزی که مال دوست، و دیگر سخاوت و بی‌اعتنایی به اموالی که در دست مردم است.

بدان که کرم دو چیز است؛ تقوا و پاکیزگی نفس؛ و ثبات [= فرومایگی] دو چیز است؛ بدکاری و غیبت نفس.

۳ و جود [= بخشش و جواهری] دو چیز است؛ توزع به مال - یعنی؛ دادن مال به جانی که واجب و لازم باشد - و دیگر دادن عطا پیش از سؤال [= درخواست].

و عجز دو عجز است؛ یکی کوتاهی کردن در امری که آسان باشد به دست آمدن آن، و دیگر سعی کردن در طلب آن با آنکه متعسر باشد در یافتن آن.

و صبر دو صبر است؛ یکی صبر بر ملازمت مکروهات، و دیگر صبر بر ترک محبوبات [= دوست داشته شده‌ها] با هوای [= خواسته و خواهش] نفس.



باب سوم :

خصلت‌های سه‌گانه

۱] روایت شده از بعضی کتب اَلِهَيْه که حق سبحانه فرمود: کسی را که عاقبت دادم از سه چیز: بدرستی که نعمت خود را بر او کام کردم؛ کسی را که بی نیاز کردم از مال برادرش و از سلطان و از طیب.

۲] حضرت رسول خدا ﷺ فرمود: سه نفرند که واجب است ترخه بر ایشان، توانگری که فقیر شده باشد، و عزیر قومی که حوار شده باشد و عالمی که خُقال^۱ او باری گسست و سه نفرند که داخل بهشت نمی شوند: عاق [والدین]، مَنّان و مُدمنِ حمر، مُدمنِ حمر: آن کسی است که هر وقت شراب بیاید پیاشامد.

مترجم گوید: عاق آن کسی است که حبس حقوق پدر و مادر یا یکی از ایشان را نموده باشد؛ و روایات بسیار در مذمت عقوق وارد شده بلکه از گناهان کبیره شمرده شده [است]؛ و مَنّان: کسی را گویند که مَنّت بر بندگان خدا بسیار گذارد و بس است در مذمت این صفت مرادف شدن او با لذت کردن و باطل نمودن او صدقات را، چنانکه حق تعالی فرمود: **لَا تَبْغُلُوا هُنَا نِعْمَ بِاللَّهِ وَالَّذِينَ**^۱

۳] و فرمود: برداشته شد قلم [تکلیف] از سه نفر؛ اوّل، از خوابیده تا وقتی که بیدار

شود، دوم: از صغیر تا وقتی که مکلف شود، سوم: از دیوانه تا وقتی که عاقل شود.

۵] و میر فرمود: حق تعالی کراهت دارد از برای شما سه چیز را: عَيْتٌ در نماز ر - یعنی: بازی کردن به ریش و امثال آن - ، و زَنْتٌ در روزه را - زَنْتٌ: به معنی فحش و جماع است - و شاید این جا معنی اول مراد باشد^۱ - و خدیدن در قبرستان را.

۶] و هم فرمود: محبوب شده است نزد من از دنیای شما سه چیز، بوی خوش، و رن، و روشنی چشم من گردید به نماز.

۷] و فرمود، حق تعالی پسندیده برای شما سه چیز ر و کراهت دارد برای شما سه چیز را:

پسندیده برای شما آنکه بپرسید او را و شریک نکنید برای او چیزی را، و دیگر آنکه همگی جنگ زنید به حبس الهی و متفرق نشوید - و حبس الهی: اطاعت حق سبحانه است، و یا قرآن مجید و یا مراد حُجَّج طاهره سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اجمعین باشد - سوم، آنکه در مقام اطاعت و انقیاد باشید از برای کسانی که حق تعالی ایشان را وئی امر شما نموده و عیش و ناپاکی در کار ایشان ننمائید.

اما آن سه چیز که حق سبحانه کراهت دارد: قِبَل و قَمَال، و بسیاری سؤال [= درخواست نمودن] و صایع گردن مال است.

۸] و میر فرمود: سخت‌ترین چیزی که من بر اَقْب خود می‌ترسم سه چیز است: یکی آنکه قرآن را بعیر تاویل آن تاویل کنم، و دیگر آنکه متابعت زَلَّت [= خطا] و لفرش عالم نمایم، سوم: آنکه مالی در بین ایشان ظاهر شود به همدیگر طغیان و ظلم نمایند، پس فرمود: خبر دهم شما ر به خلاصی از این سه چیز؟ لذا قرآن را عمل کنید به محکم آن و ایمان آورید به مُتَشابه آن؛ اما لفرش عالم را متابعت نکنید - ، یعنی: اقتنا و پیروی لفرش او ننمائید - ، و مال را شکر کنید تا طغیان سمائید.

۹] و میر فرمود: هر بنده را سه خلیل و دوست است: اَمَّا دوست اول: مالی اوست که با

۱- بر این اجماع یک از مباحث روز است که اگر مکرر بحث کن.

وی می‌گوید: آنچه ز که از من در راه حد، بدهی، فایده‌اش از برای توست و آنچه ز که می‌گذاری و [مساک (= نخ)] می‌کنی از برای تو نخواهد بود.

و دوست دوم اهل بیت و حشم (= خویشان و خدمتکاران و غلامان) اوست که با وی می‌گویند: ما با تو می‌باشیم تا با پسر ملک - که مراد قبر باشد - آنگاه تو را تسبیح می‌گذاریم و برمی‌گردیم.

و دوست سوم لوا عمل اوست که می‌گوید، ما با تو هستیم هر جا که داخل شوی و از هر جا که بیرون آیی.

مترجم گوید: در روایت «حصال»، این حدیث شریف از امیرالمؤمنین علیه السلام بدین نحو وارد شده که فرمود: از برای مرد مسلمان سه حیل و دوست است؛ یکی آن که می‌گوید: من با تو هستم در حیات و وفات، و آن عمل اوست و دیگر آن که گویند: با تو هستیم تا در قبر، پس ترا می‌گذارم و برمی‌گردم، و او اولاد اوست و دیگر آن که می‌گویند: با تو هستیم تا وفات کنی، آن مال اوست که بعد از مرگ او مالی وارث می‌شود.^۱

۱۱] وصیت فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به سه چیز: فرمود بیمار و هوشیار کن دی خود را به فکر، و دور کن پهلوی خود را از خواب، و بهره‌بر از پروردگار خود.

۱۲] و نیز فرمود سه چیز را بسیار یاد کنید تا مصیبت‌هایی که وارد می‌شود بر شما سهل و آسان شود: یاد کنید مرگ را، و روزی ز که از قبر بیرون شوید، و روزی را که در موقع حساب هر قیامت می‌ایستید.

مترجم گوید: ذکر بن سه عقبه (= گردنه) از میان غفباتی که انسان برید می‌تواند کند (= بپیماید) در شاة آخرت به جهت کثرت وحشت آنهاست. اما وحشت قیامت پس محتاج به ذکر نیست، و اما هول مرگ و بیرون شدن از قبر، دلالت دارد بر آن آیه

شریفة: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ دُفِنِ وَ يَوْمَ يُنْفَخُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ خَيْرًا»^۱

۱۲ و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: در سه موضع است که یقیناً از همه اوقات بیشتر وحشت دارند: روزی که به دنیا می‌آید، و روزی که از دنیا می‌رود، و روزی که از قبر برانگیخته می‌شوند. و سه کثرت وحشت در این مواضع عدم انس به نشأه دیگر است، چنانچه مشاهده می‌شود در همین نشأه دنیویته هرگاه بخواهد آدمی سفری برود یا از موضعی [= مکانی] به موضع دیگر منتقل شود چقدر در وحشت است تا چه رسد به انتقال از نشأه دنیویته به نشأه بررخیته، و از نشأه برزخ به نشأه قیامت.^۲

۱۳ و نیز فرمود: سه چیز است که از مُهیکات است - یعنی: آدمی را به سر حدِ هلاکت می‌رساند - و سه چیز مُنْجیات و نجات دهنده است، اما مُهیکات: پس اطاعت حرص، و پیروی هوا و هوس، و عُجب به نفس - یعنی: خودپسندی و حوشتن بیسی است.

اما مُنْجیات: پس ترس از خداست در پنهان و آشکار، و میانه‌روی در معیشت است در حال عنا و فقر، و به عدالت رفتار کردن است در وقت رخصا و غضب.

۱۴ و نیز فرمود: هر کس نگهدارد خود را از شرّ سه چیز، مثل آن است که خود را از هر شرّ و بدی نگهداشته، و آن سه چیز: زبان، و شکم و عورت است.

مترجم گوید: به همین سه چیز اشاره شده در این شعر

و لَقَدْ لَبِثْتُ لِسْبَتِي دُنْيِي عَنْ إِتْقَانِ طَرْحِي بِجَانِبِي^۳

۱۵ سه چیز است که در هر کس باشد مروت او به مرتبه تمام و کمال رسیده: لَفْظَه در

دین، و میانه‌روی در معیشت، و صبر بر شکاره [= رنج، و ناخوشیها] و سختی‌های نازل.

۱۶ و نیز فرمود: سه چیز است قسم به آن که جانی من به دست قنوت دوست! -

۱- موم، آیه شاه‌سلام بر او حضرت یحیی علیه السلام را می‌خواند که به دنیا آمد، و روزی که می‌مرد، و روزی که زنده برانگیخته می‌شود.

۲- مترجم گوید: شکی نیست که این سه کلمه بوده راه بسیار آسانی است برای چه بپوشان آن را در عمر دو بار، بیست بار

چه بخواند؟ و هرگز در قسمت مراد برآورد [بمعنا].

۳- و زبان و شکم و عورت، از لذت بریدن به کفایت نگه داشته شده است.

فرمود: من بر این سه چیز سوگند می‌خورم - ۱-

یکی آنکه: مال از صدقه دادن تمام نمی‌شود - یعنی: صدقه و انفاق مال را زیاد می‌کند - پس تصدق دهید.

دیگر آنکه: عفو نمی‌کند بده برای خدا از ستمی که بر او وارد شده مگر آنکه بالا می‌برد خدا او را روبر قیامت، یعنی: مرتبه او را.

سوم آنکه: نمی‌گشاید بده در سؤال [درخواست] کردن ر بر نفس خود، مگر آنکه حق تعالی می‌گشاید بر او در فقر را، پس عفت بورید.

و نیز فرمود: عرض شد بر من سه نفری که اول داخل بهشت می‌شوند و سه نفری که اول داخل جهنم می‌شوند:

اما حایفة اول: یکی شهید است؛ و دیگر بنده‌ای است که بی‌کو عبادت کند خدا را و نیت را حالص کند در اطاعت سیدش؛ و سوم: فقیر کثیر العیال که عفت ورزد و از حرام خود را نگهدارد.

اما حایفة دوم: امیر مسلمی است که به عدل رفتار نکند؛ و دیگر فقیری^۱ است که فخر و تکبر کند؛^۲ سوم: دولتمداری [= ثروتمندی] که اداء حقوق مالیه خود سماید - یعنی: زکات و خمس و سایر وجوهائی که به مال او تعلق می‌گیرد ندهد - .

۱۸ حضرت رسول اکرم ﷺ سلمان فارسی - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - را عبادت کرد و فرمود: شما دهنده حق تعالی قرص [= بیماری] تو را، و عافیت دهد تو را در مدت عمر تو.^۳ بدان ای سلمان! از برای توست در مرض سه حصله: اول: یاد کردن حق تعالی است تو را، دوم: آنکه برطرف می‌کند از تو گناهان را، سوم، آنکه: مرض پند اخلاص در دعاست. پس دعا کن ای سلمان! بدوستی که شفا می‌یابی و عافیت خواهی یافت.

۱۹ و نیز فرمود: کسی که دعا کند یکی از سه چیز نصیب او خواهد شد؛ یا گناهی

۱. این معنی در توضیح یثقیه است و ممکن است که به معنی کسرت و پیری حق باشد. (مکمل)

۲. فقیری که فخر و تهاکم باشد حایفة عربی، ص ۲۷، قضای سه گانه.

۳. شما کن اللّٰهُ مِن جُلُوكَ وَ خَالَائِكَ مِنْ شَرِّ أَعْيَانِكَ.

آمریده می‌شود؛ یا خیر مُعْجَلی^۱ به او خواهد رسید، یا تَوْبی در آخرت نصیب او خواهد گردید.

[۲] و نیز فرمود: سه نفر را عبادت نمی‌باشد؛ صاحب کُفَر، و درد چشم و درد دندان، مترجم گویند عبادت یعنی: به دهن بیمار رفتن، و در غیر این سه موضوع مستحب مؤکد است، و در روایت دیگر عوض «كُفَر» «فَرَحَة» وارد شده، چنانچه «مسالمة بحر العلوم» در [کتاب] «ثُرَّة» عروده.

و لَا يُسَاعَدُ لِي حَصْبِي قُدُورَة فَرِيحٌ أَوْ صَاحِبُ خِيَزِينَ أَوْ رَقِي^۲

و سزاوار است کسی که به عبادت می‌رود و چیزی مانند سب و دِه^۳ و امثال آن را همراه ببرد و هدیه مریض کند که مریض به آن استراحت یابد، و اگر مریض فقیر باشد پولی به او هدیه کند حلی شایسته است. و باید عبادت کننده رود برچهره مگر آنکه بیمار نشستی او را طالب باشد و دست بر ذرع^۴ مریض بگذارد و برای او دعا کند.

و اگر همین دعائی که حضرت رسول ﷺ به سماں کرد بگوید مناسب است، و در خبر است که اگر هفت مرتبه بگوید: «اَسْتَعِزُّ بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ اِنِّيْ بِتَحِيَّتِكَ» مریض عافیت یابد، و اگر هفت مرتبه یا هفتاد مرتبه حمد ر به جهت شفای او بخواند خوب است.

[۳۹] و نیز فرمود: مجالس به نعمات است - یعنی اگر بدی در او ذکر شد جای دیگر نقل نشود - مگر سه مجلس: مجلسی که خون حرام در او ریخته شود، و مجلسی که در او رنا شود و مجلسی که به ناحق مال مردم گرفته شود.

[۲۲] نازل کرد جبرائیل بر آن حضرت مکارم اخلاق دنیا و آخرت را، و آن سه چیز است: [خدای تعالی] گفته: «حُذِّ السُّفُوْ وَ اَشْرُ بِالْعُرُوْبِ وَ اَشْرُ عَنِ الْجَاهِلِيْنَ»^۵

۱. خبری که در آن شتاب شده است (خبری که در همین دنیا به دعا کننده داده می‌شود).

۲. در حدیثی وارد شده است که: از مجروحی (که پایش آسیب کرده است) و یا کسی که به درد دندان یا به درد چشم مبتلاست عبادت نمی‌شود.

۳. استعز بالله از طریق تأسیر انگشتان، باشد.

۴. از او را، آیه ۱۹۹ به هر حال، یا آنها مذاکره و حل شدن یا بهر چه و به نیکبختی دعوت کن، و از جنجال روی بگردان او یا ابله سبزه نکن.

فرمودند: آن سه چیز آن است: پیوند کنی با کسی که از تو بیزد [= قطع رابطه کند] و عفو کنی از کسی که به تو ستم کند، و عطا کنی آن کسی را که تو را محروم از عطا کند. [۲۳] و نیز فرمود، سه چیز است که فقر و بی‌چیزی می‌آورد: در حال جنابت چیر خوردن، وصیحه و فریاد کشیدن زن، و قسم دروغ یاد کردن.

[۲۴] و سه چیز است مادامی که در خانه است ملائکه داخل نمی‌شود: سگ، و جنابت [خیانت]، و صورت صاحب روح.

مترجم گوید: در روایت «خصال» پس حدیث شریف چنین است که حضرت رسول ﷺ فرمود: جبرئیل بر من نازل شده و گفت: ما گروه ملائکه داخل نمی‌شویم در خانه‌ای که سه چیز در آن باشند: سگ، و تمثال چسب و ظرفی که در آن بوی کند.^۱ [۲۵] روایت شده از امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمود: ای طالب علم، از برای هر چیزی علامتی است که شهادت می‌دهد بر خوبی یا بدی آن، پس از برای همین سه علامت است: ایمان به خداوند عزوجل، و به کتابهای او و به رسولان او.

و از برای علم سه علامت است: معرفت و شناسایی به خدا، و به چیزهایی که در نزد خدا محبوب و پسندیده باشد و به چیزهایی که مکروه و ناپسند حقاقت.

و از برای عمل سه علامت است: نماز، زکات، روزه.

و از برای متکلف - یعنی کسی که به تکلف به خود بسته باشد صحتی را، مانند علم، سخاوت و غیره - سه علامت است: منازعه می‌کند با بالاتر از خود، و می‌گوید چیزی را که نمی‌داند، و بخشش می‌کند چیزی را که نمی‌رسد او را و پیدا نمی‌کند او را.

و از برای منافق سه علامت است: ربهانش مخالف دل است و کلامش مخالف کارش است، و پنهانش مخالف با آشکار است.

و از برای ظالم سه علامت است: نافرمانی می‌کند بالاتر از خود را، و قهر و غبه می‌کند به پائین‌تر از خود و اعانت و پاری می‌کند ظالمین را.

و از برای ره [کار] سه علامت است: در عین کسالت دارد هرگاه تنها باشد، و نشاط و شوق دارد هرگاه کسی به او باشد و حرص دارد بر هر امری که بدعت و تازگی داشته باشد [بر هر چیزی که می‌داند در آن مدح و ستایش است].

و از برای غافل سه علامت است: سهو، و لهو و یسبوان - یعنی: غفلت و بازی و قراموشی -.

[۲۶] و نیز فرمود: در احسان و نیکی به مردم سه خصلت است که از هر درراستی مؤ و برگشتن ریادتر است: و از هر حصاری برای دفع دشمن محکمتر و از هر گنجی بی‌کوتر است: نیکی صلاحیت پیدا نمی‌کند مگر به سه چیز: تعجیل نمودن در آن، و کوچک شمردن آن و پنهان نمودن آن، چه آنکه هرگاه تعجیل در احسان نمودی آسان نمودی آن راه، و چون کوچک شمردی آن را بزرگ گردانیدی آن راه^۱ و چون پنهان نمودی آن را تمام نمودی آن راه.

[۲۷] و نیز فرمود: مؤمن مصیّب - یعنی: آن که صریق حق را پیموده - آن کسی است که سه کار به جا آورده باشد ترک کند دنیا را پیش از آنکه دنیا او را ترک کند و بر او پشت نماید، و پند کند قبر خود را پیش از آنکه داخل آن شود، و خوشود کند پروردگار خود را پیش از آنکه او را ملاقات نماید.

[۲۸] و نیز فرمود: سه خصلت است که هر که دارای آنها باشد، مرد و طعم ایمان را نمی‌باید یکی حطم و پردازی که دفع نماید به آن سفاکت پس خردان را، و دیگر ورع و خدایرستی که مانع شود او را از به جا آوردن چیزهایی که خدا حرام فرموده، سوم خلق خوشی که خدا را نماید به سبب آن با مردم مانع.

[۲۹] روایت شده که آن حضرت مع فرموده بود مردم را از [مشستری] کنار راهها؟ پس

۱- تفسیر عربی، ص ۱۳۳ منتهای سه کلمه

۲- این مطلب به نفعیه، سید کاه هرگاه نفس بعد صله و احسان نماید، هر چه رود از خود بگذرد نماید و بداند مهلتی ندارد و هر چه طول بکشد بر او سخت‌تر می‌نهد و بداند که ترک کند، و فرمایش حضرت «هرگاه کوچک شمردی آن راه بزرگ گردانیدی» احتمال دارد آنکه از خدای تعالی بزرگ شود یا آنکه نزد کسی که به او عطا می‌کرد چنانکه در روایت خصال [ج ۱، ص ۱۳۳، منتهای سه کلمه ج ۱۴۳] است (مستطاع).

خدمت آن جناب رسیدند و از آن حضرت رخصت طلبیدند که اگر در کوچه‌ها و راه‌ها
بشستند حضرت مانع ایشان نشود! حضرت به سه شرط قبول فرمودند: یکی آنکه
چشمای خود را بپوشانند، دیگر آنکه ردّ سلام نمایند، سوم آنکه گمشدگان را به مقصد
برسانند.

[۳۰] حضرت امام ربیع العابدین علیه السلام فرمود: سه چیز باعث نجات مؤمن است: نگاه
داشتن ربای خود از مردم و از غیبت ایشان، و مشغول شدن او به چیزی که به دنیا و
آخرتش نفع رساند، و بسیار گریستن بر گناه خود.

[۳۱] حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: هر چشمی روز قیامت گریه است مگر سه
چشم: چشمی که بیداری کشد در راه خدا، و چشمی که اشک ریزد از ترس خدا، و
چشمی که پوشیده شود از محرمات الهی.

[۳۲] حضرت صادق علیه السلام فرمود: سه حاصلت است که هر که دارای آنها باشد هر جا که
هست غریب نباشد، بازداشتی ادیت و آزار خود از مردم، و دارا بودی صفت ادب و علم،
و دوری کردن از چیزهایی که باعث تهمت و شک می‌شود.

[۳۳] و میر فرمود: هر که غضب کرد بر تو سه مرتبه و در این وقت حرف بدی به تو
نگفت، پس او را خلیل و دوست خود قرار بده - یعنی: چنین کسی که غضب او را از جا
پنر نمی‌برد، لایق است دوستی کردی با او -.

[۳۴] از حضرت عالم - یعنی: موسی بن جعفر علیه السلام - روایت شده است که فرمود: تمام
خیر و خوبی در سه چیز است: نظر کردن از روی عبرت و سکوت کردن که با او تفکر
باشد و تکلمی که با فایده باشد. پس هر نظری که از روی عبرت باشد، آن لهُو است و
هر سکوتی که با آن تفکر باشد آن عهت است و هر کلامی که در آن فایده [ذکر خدا]
نباشد، آن لغو است.

[۳۵] و میر از آن حضرت روایت شده است که فرمود: سه حاصلت است که هر کس

دارای آنها یا دارای یکی از آنها باشد، در سایهٔ عرش خدا خواهد بود در دوری که هیچ سایه نیست مگر سایهٔ او؛

- ۱- آنکه سلوک کند با مردم همان نحوی که می‌خواهد مردم با او سلوک کنند.
 - ۲- آنکه بر ندارد پای خود را، مگر آنکه بداند خوشنودی خدا را در آن.
 - ۳- آنکه عیب نکند برادر خود را به عیبی مگر آنکه برطرف کند آن عیب را از خود، و دور نمی‌کند از خود عیبی را مگر اینکه طاهر می‌شود برای او عیب دیگر،^۱ و پس است از برای باز بستن آدمی از ذکر عیب مردم، مشمول بودن به نفس خود.
- مترجم گویند: از برای طالبان مراقب انسانیت و سعادت، همین یک صفت پس است که در تفحص و تجسس عیوب خود برآیند و مشغول به اصلاح آن شوند، و چشم از عیوب مردم ببوشانند و بدانند که هیچ کس خالی از عیب نخواهد بود، و اگر در اناس بالعرض هیچ عیبی نباشد همان ذکر کردن عیب مردم، اعظم عیبه‌ها و از هر عیبی بدتر است.

همه عیب خلق دیدن، به مرثه است و مردی

نگهی به خویش کن که همه گناه داری

و طالبان عیبه‌ها، گرم است و فصل و احسان

تو چه در نشان مردی بجز از گناه داری!

تو حساب خویش کن نه حساب خلق، سعدی

که بسطاعت قیامت عمل تهاه کردی

نقل است که: چون «میر سید شریف» را هنگام رحلت از دنیا رسید، پسرش «میر سید شمس الدین محقق» با وی گفت: پدایا! مرا وصیتی کن. پدر گفت: فرزند! به حال خود باش. پسر مضمون [سخن پدر] را به شعر درآورده و گفته:

مرا سید شریف آن بحر زخار^۲ که رحمت بر روان پاک او باد

۱- معذره به اصلاح عیب خود می‌بردند.

۲- دریای پر آب و مزاج.

و حیثیت کرده و گفت ارزانکه خولعی
 که باشد در قیامت جان تو نهد
 چنان مستغرق احوال خود باش
 که از حال کسی نهد ترا یاد
 [۳۶] روایت شده که حضرت مسیح علیه السلام دم [= نکو هشی] مال کرد و فرمود: در مال سه
 خصلت بد است.

گفتند: یا روح الله! سه خصلت بد کدام است؟ فرمود: پیدا شدن اوست از غیر مورد
 حلال، و اگر از حلال پیدا شود مع کردن اوست از حلقه؛ و اگر در مصرف صحیح خرج
 شود باز داشتن اصلاح اوست آدمی را از عبادت پروردگار عالمیان.

[۳۷] سمان فارسی (ره) فرمود: سه چیز مرا گریانید و سه چیز مرا خندانید. اما
 چیزهایی که مرا گریانید معارفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و ملاحظه هول و وحشت سرد
 سکران^۱ مرگ، و ملاحظه وقوف در محضر الهی روز قیامت.

و اما سه چیزی که مرا خسانید. ملاحظه شخص غافل است که در غفلت بسر
 می برد و حال آنکه از حال او غافل نیستند. یعنی ملائکه و نویسندگان اعمال او آنی از
 او غفلت ندارند و اعمال او را می نویسند. و دیگر کسی است که دنبال دنیا را گرفته و
 او را طلب می کند و حال آنکه مرگ از عقب او می دود و او را طلب می نماید. سوم: آن
 شخص که دهان خود را از حنجره پُر می کند و نمی داند که رضای جنای تعالی در آن
 خنده است یا خشم خدا؟

[۳۸] جناب نابودر غفاری (ره) موعظه کرد «عمر» را و فرمود: ای عمر! اختیار کن سه
 خصلت را: راضی شو به ثوبت^۲ خود و بترس از مرگ، و قرار ده دلب را روز روزه خود و
 مرگ را. وقت الطوار از آن.

[۳۹] «عبدالله بن عباس» گفته که: حق تعالی حرام فرمود لذت سه چیز را: اول کتاب
 خود را که ناطق حکمت است، و خانه خود را که محل امن و آمان است و عترت رسول
 خدا صلی الله علیه و آله را.

و اما کتاب خدا را پس پاره و تحریف کردید و خانه خدا را خراب و شهادت کردید، عترت رسول خدا ﷺ را پراکنده کردید و کشتید.

۴۰ «انس بن مالک» از رسول خدا ﷺ روایت کرده که حق تعالی فرمود: اگر نبودند مردمان خشوع کننده، و اطفال شیر خواره و حیوانات چرنده، هر آینه ریخته می شد بر شما عذاب ریخته شدی^۱.

۴۱ «معاویه بن ابی سفیان» به «خالد بن معمر» گفت: برای چه علی ﷺ را دوست می نداری؟ گفت: برای سه حسنت: یکی حکم او در هنگام غصبه دیگر صدق او در گفتار، سوم: ولادت او به وعده خود.

۴۲ منقول است که: ابیسی ملعون گفته که: هرگاه من بر فرزند آدم علیه خستم به سه چیز، دیگر از او طمع ندارم - یعنی، مقصود من از زنا^۲ و گمراه کردن او به عمل آمده ... یکی آنکه خودپسندی و خویشتن بینی کند، و دیگر آنکه عمل خود را بسیار شمرد، سوم: آنکه گناهان خود را فراموش نماید.

۴۳ «أخْخَفُ»^۳ گفته که: اگر من در هر چیزی تأمل و توقف کنم در سه چیز توقف بخوابم نمود بلکه عجزه خواهم کرد یکی نماز است، چون [= هنگامی که] وقت آن داخل شد به جا می آورم، و دیگر میت است که چون وفات کرد تمجید در دفن او می کنم، سوم: دختر است که چون شوهر گزافی [= همتایی] برایش پیدا شد شوهر می دهم.

۱- علی بن سنان

۲- زنا راه پندیردن، گمراه ساختن

۳- أخفف همان تأمل است که در حکم به او مال می راند و از بزرگان پند و از سادات تأمین به شمار رفته، و یکی از آن چهار نفر است که موبر صورتشان دروخته بود و در «صفت» یا «تبر المومنین» آمده و در «بطل» لغزلی گفته [= گناه گیری کرده] آمده و در «زمین» مصعبه با او به کوفه آمده و در «بطل» نصبت و هفت یا بیست در کوفه وفات کرد و در «آیه» به طاک رفته و «آیه» در زمان ما مرفعی است در خارج نجف القربا نزدیک مسجد حائله و در آن جا قبر جمعی از صحابه می باشد و قبر «کعب بن بکر» همان فر آن جا معروف است و «آیه» بن «آیه» و «طوبیسی» اندری که در آن جا به طاک افتاد و در «آیه» از «خلفه» کلمات بسیار نقل شده از جمله گفته «خندیدن» باید می بود و «حیث» را و مزاج پسندی می بود هرگز را و کسی ملازمت چیزی را اختیار نکرد به همان شباهت و معروف می شود و «آیه» در متن از او نقل شده تمام محتلف روایات معتبره از اصل است اظهار آن است لکن اگر میت موش [= مرگنی] مقتبه و غیرمقتبه باشد باید توبل کرد و اگر او را تغییر انصاف به سه روز یا تا زمانی که به میت او پلین شود (بناش غلی خفا).

۴۴ حکماء فرس^۱ گفته‌اند: عاقل باید سه خُصت را درآ باشد و اولاد و خویشان خود را بر تحریر بر کسب آن حاصلتها کند؛ اول: به جا آوردن همی که توشه سفر آخرت او باشد. دوم: تحصیل علم کند برای دفع امراض جسد خود. سوم: صنعتی را یاد گیرد که سرمایه معاش او باشد.

۴۵ بعضی گفته‌اند: اگر سه چیز بود آدمی چنان طعمای و سرکشی می‌کرد که هیچ چیز نمی‌توانست او را فرود آورد؛ یکی مرص، و دیگر فقر و سوم مرگ؛ و باین سه چیز باز می‌بسی چه گردن فرزری و سرکشیها از ایشان!

۴۶ یکی گفته که: چون حق تعالی خیر بنده را اراده فرماید، سه حاصلت نصیب او کند. غلبه و پناگرداند او را در دین، و زاهد و بی‌رغبت گرداند او را در امر دنیا، و پناکند او را به دیوب نفسی خود.^۲

۴۷ یکی از حکما شخصی را سه چیز تعمیم کرده فرمود: ۱- هرگاه خیری از تو پرسد و نمی‌دانی، بگو: اَللّهُ وَرَسُولُهُ یَعْلَمُ. ۲- هرگاه طعام خوردی، پیش از آنکه اشتهایت تمام شود از خولج طعام دست بکشی و دیگر مخور؛ ۳- و هرگاه با جماعتی نشستی تکلم مکن تا بشوی ایشان چه می‌گویند پس اگر حرفهای ایشان خیر و خوب است تو هم داخل شو، و اگر نه چون ابتدا به کلام نکرده بودی، [می]توانی با ایشان همراهی نکنی و از سر ایشان سالم بمانی.

۴۸ «بودر جمهور» گفته: بهترین چیزها که پسران ارث گذارند از برای پسران سه چیز است: ادب نافع، برادران شایسته، ثناء نیکو.

۴۹ «عتاس بن عبدالمطلب» به پسر خود گفت: تمامور عنمی را که به جهت سه حاصلت تحصیل شود: به جهت وراء و چنان کردن، و به جهت ریا نمودن و به جهت مباحثات و فخریه کردن - حاصل آنکه اگر قصد تو در تحصیل علم یکی از این سه چیز

۱- فرس: ایرانی.

۲- من أپی عقیبالله، إذا از الله یتوخر غیراً لعلّ فی الدنیا و الآخرة خیر بها. اصل کلام: ج ۳، ص ۱۳۰.

باشد، این علم بدتر از چپن خواهد بود... و ترک مکن عجم را به جهت سه حصت؛
 میں در نادانی، و بی رغبتی در دانائی و حیا کرس از آموختن آن.

۵۰ «ابن عباس» گفت: پدرم با من گفت: ای پسر! می بینم امیرالمؤمنین علیه السلام تو را
 گرمی می دارد و به نزدیک خویش می برد، پس سه حصت را از من حفظ کن تا باص
 دوام محبت آن جناب با تو باشد؛ با او دروغ مگو، و در نزد او کسی را عیبت مکن و سر
 او را فاش مکن.

۵۱ نقل شده که: یکی از سلاطین خواست «عنین بن رید کاتب» را مصاحب و رفیق
 خود کند. گفت: من مصاحبت می کنم با تو به سه شرط. گفت: کدام است آنها؟ پرده مرا
 ندری، و عرص [= آبروی] مرا به یاد نبهی و کلام کسی را در حق من قبول نکنی تا
 طلب برائت از من نمائی.

گفت: این شروط از برای تو بود، برای من نزد تو چیست؟ گفت: سه حصت را راز
 تو را فاش نمی کنم، و نصیحت و خیرخواهی تو را فروگذار نخواهم نمود و هیچ کس را
 بر تو اختیار [= مقدم] نخواهم کرد. گفت: عجب صاحب و دوستی می باشی!

۵۲ جناب «لقمان» به فرزند خود فرمود: ای پسرک من! سه نفر را نخواهی شناخت
 مگر در سه وقت:

آدم هلم و بردبار در وقت غضب کردن؛ شجاع را در وقت حرب و جنگ نمودن؛
 برادران خود را در وقت حاجت.

۵۳ دیگری گفته که: از جمعه حقوق برادر تو بر تو آن است که سه چیز را بر او روا
 نداری: یکی عصب، و دیگر باز و سوم: جفا کرس بر او.

۵۴ مردی به «ارسطا طالس» گفت: شیدهام مرا غیبت کردی؟! گفت: مگر قدر تو در
 مرد من چیست که من غیبت تو کنم و خود را از یکی از سه کار باز دارم؟! یا علمی که
 فکر خود را در آن به کار برم، یا عمل صالح و شایسته ای که به جهت آخرت خود به جا
 آورم، یا لذت غیرحرامی ببرم که نفس خود را به آن مشغول سازم.

[۵۵] حکیمی وصیت کرد فرزند خود را، فرمود: ای پسر جان من! دریافت کن از من سه چیز را: احترام کن پدرت را تا عمرت زیاد شود، احترام کن مادر خود را تا اولاد خود را بیسی، و نیز نظر [به نگاه نند] مکن به روی پدر و مادر که عاقبت ایشان می‌شوی.

و بدان ای پسر! که ایام سه روز است: یکی روز گذشته که گویا هرگز بوده، و یکی روز آینده است که گویا قرار گرفته است و آدمی نمی‌داند بر او ظفر خواهد یافت یا نه، و دیگر روزی است که در آن می‌باشی، که مردمان پررنگ و دلق قدر آن را می‌دانند و از به جا آوردن حیرات در آن زاد و توشه برای آخرت بر می‌دارند، و مردمان فاجر [به ناپاک و تبه‌کار] به آمانی و آمال [به آرزوها] آن را می‌گنرانند، با آنکه وقتی که انسان در او می‌باشد ایام نیست بلکه ساعات است، و ساعات هم نیست بلکه زمانهائی است که کمتر از چشم بر هم زدن است.

[۵۶] و در کتب حکمیّه است که: ایام سه روز است: روز گذشته باعث موعظه و پند است، روز حاضر روز غیبت و عمل است، روز بعد آرزو و آمل است.

[۵۷] و بفان، بدرستی که مردم در دنیا بر یکی از بین سه حال می‌باشند: خشنات و گناهان و بذله، و در آخرت نیز بر یکی از سه حال می‌باشند: ذرجات و درکات [به عیقات دورخ] و محاسبات، پس هر که در دنیا عمل به حساسات کند در آخرت اهل درجات باشد؛ و کسی که سیئات و گناهان را ترک کند، در آخرت تجلات خواهد یافت از درکات؛ و کسی که ترک کند در دنیا لذات را، خلاص شود در آخرت از محاسبات.

[۵۸] و بدان ای پسر من! با انصافترین مردم کسی است که سه صفت بر او جمع باشد: تواضع از روی رفعت، و رهد از روی قدرت، و انصاف با مردم از روی قوت.

[۵۹] و هر تو بهاد قناعت که در آن سه حاصل است: صیانت و حفظ نفس، و عزت شأن و افکندن مؤونه^۱ سنگین.

[۶۰] و احسان مکن به سه نفر: یکی به شخصی لایم که به مرله^۲ رهین شور هزار است و

تخم احسان در او صایع می‌شود و دیگر شخص فحش دهنده که خیال می‌کند احسان تو با او به سبب [ترس از] ^۱ فحش اوست، و دیگر شخص احمق که قدر احسان تو را نمی‌فهمد.

[۶۱] و بدلی که: از برای شکر سه مرل است؛ شکر بالاتر از خودت به اطاعت اوست، و شکر بظهور تو به مکافات [یعنی جبران نمودن احسان] اوست، و شکر پست‌تر از تو به احسان با اوست.

[۶۲] ای پسرک من! از سه نفر حاجت محو^۲ از دروغگو که حاجت تو را بر دیک می‌کند به قول و دور می‌کند به عمن - یعنی: به دروغ می‌گوید حاجت تو را به جای می‌آورم لکن به عمن نمی‌آورد -، دیگر از شخص احمق که چون خواهد تو را سفع رساند از حُمق خود تو را ضرر می‌رساند، و دیگر از کسی که از سفره دیگران طعام می‌خورد به جهت آنکه اگر بنا شد کاری کند برای آن کس می‌کند که ولی نعمت اوست.

[۶۳] ای پسرک من! از دروغ بپرهیز؛ پس همان آدمی دروغ نمی‌گوید مگر به جهت یکی از سه جهت: یا به جهت پستی نفس، یا به جهت سبکی عقل، یا به جهت طلبه کردن نادانی بر او.

[۶۴] ای پسر! بد سه نفر مشورت مکن: با نادان، و شخص حسود، و کسی که متابعت هوا و هوس کند.

[۶۵] و بدلی که، سه چیز است که در هر حال باشد حاجت به سه چیز دارد:
۱- آدمی است که در کارهای خود حاجت دارد به مشورت کردن با صاحبان عقل، هر چند با عقل و احتیاط باشد.

۲- دیگر رن است که حاجت دارد به شوهر کردن، هر چند در کمال عفت باشد.

۳- شتور^۳ است که حاجت دارد به تازیانه هر چند خوشراه باشد.

[۶۶] و بدلی که: در سه چیز کافر حکم مسلمان دارد یکی گفتن خیر او را هنگامی که با

۱- مصحف عربی، ص ۲۸، ط مرقومیه.

۲- همین چهارانی که سوزی بدهد یا بار برد، مانند اسب و استر.

تو مشورت می‌کند، و دیگر رد کردن امالت او را وقتی که چیزی در نزد تو اعانت گذاشته باشد، سوم: صلوة رحیم اوست هنگامی که با تو خویشی داشته باشد.

[۶۷] شخصی به یکی از اعراب گفته: چه عیبی برای امیر خود گرفته‌اید؟ گفت: سه خصیلة بد؛ یکی آنکه حکم می‌کند از روی نادانی، دیگر آنکه پیوسته مست شراب است، سوم آنکه رشوه می‌گیرد.

[۶۸] سه نفر با هم نشسته بودند شخصی از ایشان پرسید: سرور و خزما آدمی در چه چیز است؟ یکی گفت: در زر حوشرو، و خانه گشاده و اسبی که در خانه بسته باشد دیگری گفت: سرور در سه چیز دیگر است: در رایتی [= پرچی] که بالای سر آدمی پهن شده باشد، و آدمی بر تخت نشسته باشد و مردم بر او وارد شوند و بگویند: **السلام علیک ایها الأمير!**

دیگری گفت: سرور در سه چیز است: ترقی دوستی، و پست شدن دشمنان و طول عمری که مُصاحب باشد با قدرت و برکت در مال.

مترجم گوید: مناسب دیدم در این جا نقل کنم موعظة «ابوحازم آفرج»، «سویمان بن عبدالملک بن مروان» را؛ آن چنان است که نقل شده وقتی «ابوحازم» وارد بر «سویمان» شد، از او پرسید: ما به چه سبب از مردن کراهت داریم؟

گفت: به سبب آنکه دنیا را تعمیر کردید و آخرت را خراب کردید، لاجرم [= ناچار] از آبادانی میل ندارید به جای خراب منتقل شوید.

گفت: بگو و روو ما در معرض الهی به چه نحو است؟ گفت: نیکوکار حالش حال مسافر است که از سفر به وطن عود می‌کند [= برمی‌گردد] و به اهل و عیال خویش می‌رسد و از رنج و تعب سفر راحت می‌شود و اما بدکار حالش حال غلام گریخته می‌ماند که او را گرفته به نزد آقایش می‌برند.

گفت: بگو چه اعمالی افضل اعمال است؟ گفت: آداء واجبات و اجتناب از محرمات. گفت: کلمة عدل چیست؟ گفت: حقی که بر زبان برانی نزد کسی که از او بترسی و

هم از او امید داشته باشی.

سیمان گفت: عاقل‌ترین مردم کیست؟ گفت: آن که اطاعت خدا کند.

گفت: جاهل‌ترین مردم کیست؟ گفت: آن که آخرت خود را برای دنیای دیگری

بفروشد.

گفت: مرا موعظهٔ موجزهای [= کوتاه و مختصر] کن. گفت: سعی کن که خدا ببید تو

را در جایی که بهی از آن فرموده، و ببید ترا در جایی که امر به آن فرموده است.

در این وقت «سلیمان» گریهٔ سختی کرد؛ یکی از حاضرین «ابوحازم» را گفت: این

حرفها چه بود که در محضر امیر گفتی؟ گفت: ساکت باش که حق تعالی از علما عهد و

پیمان گرفته که علم خود را بر مردم ظاهر کنند و گتمان ننمایند.

این بیگفت و از نزد «سلیمان» پیروی شد. سیمان مالی برای او فرستاد، او رد نمود

و گفت: والله! من این مال را در نزد تو نمی‌پسندم تا چه رسد به خودم.



باب چهارم :

خصلت‌های چهارگانه

۱] روایت شده از سید م رسول خدا ﷺ که فرمود چهار چیز است که نمی باشد مگر به چهار چیز: خشب و نَسَب نیست مگر به تواضع و فروتنی، و کرم نمی باشد مگر به تقوا، و همین نمی باشد مگر به ثبته و عبادت نمی باشد مگر به یقین.

۲] و فرمود: چهار نفرند که حق تعالی در قیامت نظر رحمت بر ایشان می افکند و پاکیزه می گرداند ایشان را:

اول: کسی که برنارد عمی از دل اندوهگینی، و کسی که آزاد کند بنده مؤمنی را، و کسی که تزویج کند غریبی را، و کسی که [هر یک سفر] حج دهد کسی را که حج نکرده باشد.

۳] و میر فرمود: چهار چیز است که هر که صبح کند در حالی که عمل کننده آنها باشد، خدای تعالی بهری از برای او در بهشت جاری فرماید کسی که صبح کند در حالی که روزه دار باشد و عبادت مریض کند، و تشییع جنازه کند و تصدق نماید بر مسکینی.

۴] و میر فرمود: چهار چیز است که روری را زیاد می کند خوش خلقی، و خوش سبوی یا همسایگان، و بازداشتن ادبیت خود را از مردم، و کم کردن ضحک - یعنی، قَلَق

[= بی‌تابی] و بی‌قراری نمودن در غم و اندوه - .

۵] و نیز به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی! بهی می‌کنم تو را از چهار خصلت: از حسد و ظلم، و کبر، و غصب.

۶] و فرمود: چهار خصلت است که لازم است برای صاحب عقل از اقامت من. گفتند: آن چهار چیز کدام است یا رسول الله؟ فرمود: بشود علم را، و حفظ کند آن را، و عمل نماید به آن و منتشر کند آن را.

۷] و نیز فرمود: چهار چیز است که اگر دارای آن باشی، ضرری بر تو نیست اگر چه از دنیای تو هر چه کاسته شود، و آنها: حفظ امانت است، و راستگوئی است، و حوش خلقی است، عفت و ورزیدن [در وجه کسب و ارتزاق]^۱ است [که ترأدش از راه حرام نباشد].

۸] و فرمود: چهار کتمان کردن است که از گنور [= گنجیهای] پز [= پنهانی] است: کتمان حاجت، و کتمان صدقه، و کتمان مصیبت و کتمان درد.

۹] و نیز فرمود: چهار چیز از شقاوت است: خشنگی چشم^۲، و قساوت - یعنی: سخت بودن دل -، و اصرار بر گناه و حرص بر جمع دنیا.

۱۰] و نیز فرمود: چهار چیز است که هر که به جا آورد، حق تعالی او را داخل بهشت فرماید و رحمت خود را بر او شامل کند: کسی که یتیمی را جزو عیالات خود بشمارد و کفالت او نماید، و ترخم بر مسکینی نماید و با پدر و مادر خود مهربانی کند و با ممنوک [= غلام و کنیز] خود مدار نماید.

۱۱] و فرمود: چهار چیز است که هر که ملهم^۳ شد و در دش افتاد عمل کردن به آن، عمرش دراز می‌شود، و روری‌اش زیاد می‌شود، و از عقل خود بهره می‌برد، و جان کس بر او آسان می‌شود و حجت و عقاید حق در قیام بر او تلقین می‌شود، و آن چهار

۱- قره نکرزه، لشک می‌بخش.

۲- تصحیف عربی، ص ۳۶، باب غشای چهارگانه.

۳- آیهام شد.

چیز: راستی در سخن، و انصاف با مردم، و احسان و نیکی با پدر و مادر و صله رحم است.
 [۱۲] و نیز فرمود: چهار چیز است که پشت را می شکند: یکی برادری که تو با او پیوند کنی و او از تو بیزد، و دیگر رمی است که تو او را امین شماری و او با تو حیانت کند، و دیگر همسایه بد است که اگر خوبی از تو دید پنهان کند و اگر شری از تو فهمید آن را آشکار کند و دیگر فقر و بی چیزی است که صاحبش را در تحقیر [= سرگردانی] گذارد
 [۱۳] و نیز فرمود: چهار چیز است که کم آنها بسیار است: یکی آتش است، و دیگر درد است، و دیگر فقر است و دیگر دشمنی.

[۱۴] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: عجم بر چهار قسم است: یکی عجم فقه که تعلق به ادیان دارد، و دیگر عجم طب است که تعلق به آبدی [= پندها] دارد، سوم [عجم] نحو است که زبان را از لحن [= خطا] و ضبط در کلام نگه می دارد، چهارم: [عجم] نجوم است که متعلق به شناختن زمانهاست - از شفق^۱ و نحر^۲ - .

[۱۵] و نیز فرمود: فضائل چهار چیز است:
 اول: حکمت است، و قوام آن در فکر است.
 دوم: عفت و باز یستادن از حرام است، و قوام آن در شهوت است.
 سوم: قوت است، و قوام آن در غضب است.
 چهارم: عدل است، و قوام آن در اعتدال است.

[۱۶] خدمت آن حضرت عریضه داشتند که: آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شیده‌هایی که اسلام را وصف کرده باشد؟ فرمود: بلی، شیدم که فرمود: اسلام بر چهار رکن بد شده است: بر صبر، و یقین، و جهاد و عدل.

و از برای صبر چهار شعبه است: شوق، و ترس، و آزادت - یعنی بی رغبتی (به دنیا) - و ترقب - یعنی: انتظار - .

پس کسی که شوق دارد به بهشت، بیرون می رود از شهوتها؛ و کسی که بترسد از

آتش، برمی‌گردد از محرمات؛ و کسی که به دنیا بی‌رعیت باشد، سهر می‌شود بر او مصیبت؛ و کسی که منتظر مرگ خود باشد، تسخیر می‌کند در عمل حیرات.

و از برای یقین چهار شعبه است: تبصره فیه - یعنی: اعمال [= به کار بردن] بیانات و زیرکی - ، و تأویل و تفسیر حکمت و شجاعت عبرت - یعنی چیری که به سبب آن پند و عبرت گیرد - و متابعت سنت.

پس کسی که اعمال کند زیرکی و فهم را، تأویل می‌کند سنت را؛ و کسی که متابعت کرد سنت را، پس گویا بوده با کسانی که مرزانیهای پیش بودند.

و از برای چهار شعبه است: امر به معروف و نهی از منکر، و راستگویی در همه جا و نقص فاسقان.

پس کسی که امر به معروف کند، قوت داده پشت مؤمن را؛ و کسی که نهی از منکر کند، به خاک مالیده بیسی منافق را؛ و کسی که راست گوید در هر موطن و مقامی، بعمل آورده است آنچه را بر او بوده از تکالیف (و دینش را حفظ کرده است)؛ و کسی که دشمن دارد فاسقان را، پس بتحقیق که غصب کرده است از برای حدای عزوجل؛ و کسی که غصب کند برای حلوید، حنا نیر به [خاکستر] غصب او غصب کند.

و از برای عدل چهار شعبه است: غویب فهم - یعنی، فرو بردن فهم را در چیزها تا آنکه اطلاع یابد بر مطالب - و دیگر زهره عین - یعنی: تهجت و شکوفه و نظارت [= پاکیزگی] علم است - ، و دیگر معرفت شریع حکمت، و چهارم ورود برستان جنم است، پس کسی فهم خود را فرو برد، تفسیر کند جمیع چیزهای مشکله از علم را؛ و کسی که بچند در نظارت و شکوفه‌های عین، بشناسد شرایع حکمت را؛ و کسی که عارف شود به شرایع حکمت، وارد شود برستان حلم؛ و کسی که وارد شود بر روضه [= باغ] حلم، دیگر در امر [= کار] خود افراط نکند و با مردم معاشرت کند در حالی که ایشان از او در راحت باشند.

مترجم گویند چون بیان این حدیث شریف از وضع کتاب خارج بود، لآخر
[= ناگزیر] به ترجمه لفظ آن اکتفا شد، طالبین بیانات آن رجوع کنند به مجلد ایمان و
کفر «بحار الانوار».

[۱۷] و نیز فرمود، مردم بر چهار قسمند یکی آن مردی است که می‌داند و می‌داند که
می‌داند، پس او عالم و داناسته از او چیز بهر سید،

۲- و دیگر آن مردی است که می‌داند و نمی‌داند که می‌داند، پس او در خواب غفلت
است، بیدارش نمائید

۳- و دیگر مردی است که نمی‌داند و می‌داند که نمی‌داند، پس او طالب ارشاد و
هدایت است، او را راهنمایی کنید و تمهید نمائید.

۴- و دیگر مردی است که نمی‌داند و نمی‌داند که نمی‌داند، پس او مرد جاهل و
نادان است، او را ترک نمائید و به حال خود گذارید،^۱

مترجم گویند عمای اخلاق از قسم آخر تعبیر به جهل مرکب نمایند زیرا که مرکب
از دو جهل و نادانی است و این قسم جهل بدترین ذلیل است و دفع آن در غایت
صعوبت و اشکال است، و باعث [= سبب] آن [غولچاق سبب] و کجی دهی است و
کیفیت شناختن آن است که آدمی بمصی از مطالب و استدالات خود را بر جمعی
از ناصحان و معروفین به استقامت سلیقه عرضه نمایند اگر ایشان او را تصویب^۲
نمودند از این مرض بزی [= خالی] است، و اگر او را تخطئه^۳ نمودند به آن مبتلاست،
پس خود را معالجه نماید.^۴

۱- آن کسی که بلد و بلد که بلد
آن کسی که بلد و بلد که بلد
آن کسی که بلد و بلد که بلد
آن کسی که بلد و بلد که بلد

ظن و یقین

۲- خطا کردن از کار کسی

۳- به راستی و درستی کاری حکم کردن

۴- معراج الشفاء ص ۹۰

۱۸] و نیز فرمود کسانی که حکومت و [داوری در] موائعه می نمایند چهار نفرند سه نفر ایشان داخل جهنم می شوند و یک نفر از ایشان به بهشت می رود. اما آن سه نفری که این جهنم می باشند:

یکی آن قاضی است که حکم به باطل کند و نداند که باطل است؛ و دیگر آن قاضی است که حکم به باطل کند و نداند که باطل است؛ سوم: آن قاضی است که حکم به حق کند و نداند که حق است؛

و اما آن یک نفر که داخل بهشت می شود: آن کسی است که حکم به حق کند و نداند که حق است.

۱۹] و نیز فرمود، چهار خصلت است که اعانت می کند آدمی را بر کارهای شایسته: صیحت، وقناعت [غنا = توانگری]،^۱ و علم و توفیق.

۲۰] چهار چیز است که هر که دارای آنها باشد حق شیخانه گناهان او را مهمل به محاسنات کند؛ استگونی، عیا، شکر نعمت، خوش خلقی.

۲۱] [امیرالمؤمنین (ع)] در هنگام وفات خویش به حضرت امام حسن (ع) فرمود: ای پسر جان! حفظ کن از من چهار چیز را؛ هر صی کرد، کدام است آنها ای پسر جان؟ فرمود:

۱- بدان که عقل از هر عینا و توانگری بالاتر است.

۲- و حُمق [= کم عقلی، بی حردی] از هر فقر و بی چبری بزرگتر است.

۳- و خودپسندی و خویشتن بیسی از هر چبر و خشتاکی وحشتناکتر است.

۴- و خوش خلقی از هر خسب و منجیدی گرامی تر است.

۲۲] و نیز فرمود، چقدر سزاوار است از برای عاقل که در رورهای خود چهار ساعت مقرر کند

۱- پس در یک ساعت از آنها حساب نفس خود نماید تا ببیند در شبانه روز چه

کسب کرده؟ خوبی یا بدی؟

۲- و در یک ساعت دیگرش حوائج خود را از حق تعالی بخواهد - یعنی: با خدای خود حاجت کند و حوائج خود را به درگاه حضرت الهی عرضه نماید - .

۳- و یک ساعت دیگرش را خلوت کند با برادران و دوستانی که اعتماد به آنها باشد و باید ایشان دوستانی باشند که عیبهای او را با وی بگویند و او را از عیوب خود اعراض دهند و برگردانند

۴- و یک ساعت دیگرش را از برای نفس خود گذارد که صرف در لذت‌های حلال شود؛ و بین ساعت موعین و پاور اوست هر ساعت دیگر، همان آسایش دادن دل را به قدری که رفع خستگی او شود، باعث ریاضتی در قوه او می‌شود.

[۲۳] از حضرت حسین بن علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: رفت و آمد بسیار کنید به مسجد همان یکی از چهار چیز را خواهید یافت: آیه محکمه که واضح الدلالة باشد؛ و عینی که استفاده می‌شود؛ و برادری که تازه و نو برای شما پیدا شود؛ و ترک کردن گناه یا به جهت حیا و شرم یا به جهت ترس.

مترجم گویند ترک گناه یا به جهت حیا و شرم یا به جهت ترس، احتمال دارد مراد حیا و ترس از حیا باشد یا از مردم، یا حیا از مردم و ترس از خدا.

[۲۴] و نیز فرمود: حذر کنید از بسیاری قسمه پس پدرستی که کسی قسم بسیار یاد کند سببش یکی از چهار چیز است:

۱- یا به جهت خواری و پستی نفس اوست، که کسی به حرف او اعتنا نمی‌کند
لاجرم قسم یاد می‌کند تا مردم او را تصدیق کنند.

۱- این طریقه شریف از امیر المؤمنین علیه السلام نیز روایت شده و در آن تحت عنوان دیگر به زبانی دیگر رحمت مظهره اشباع کلماتی که دلالت بر هفتاد و شصت کلماتی که آدمی را از هلاکت برگرداند و بنابراین هفتاد و شصت مرتبه در متن دو هفتاد بیان شد که مجموع هفتاد و شصت چهارصد و هشتاد و یک است. در کتاب «درگاه انوار» آمده که این چنانکه فرموده: راجعی انشای بین شادی و بین غم و مصیبت فیهما کلمات بسیار مختلف

۲- یا به جهت آن است که از سخن گفتن عاجز است، لاجرم هر جا که باب حرف بر او بسته می‌شود، قسم یاد می‌کند تا قسم فاصله شود تا حرف او به یادش بیاید.

۳- یا به جهت آن است که مرد مردم می‌فهمد، قسم یاد می‌کند تا مردم حرف او را قبول کنند.

۴- یا به جهت آن است که ریانش عادت کرده به قسم یاد کردن بدون قصد و نیتی.

[۲۵] و نیز فرمود: مصائب دنیا چهار است: مردن پدر، مردن فرزند، مردن برادر، مردن زن. پس مرگ پدر کمر را می‌شکند و مرگ فرزند دل را می‌شکافد، و مرگ برادر پر و بال را قطع می‌کند و مرگ زن یک ساعت اندوهگین می‌کند.

[۲۶] روایت شده از حضرت امام حسین علیه السلام که فرمود: حق سبحانه و تعالی پنهان فرمود چهار چیز را در چهار چیز:

۱- پنهان کرده خوشبودی خود را در حسنات و کارهای خوب، پس کوچک بشمارید هیچ حسنه‌ای را، شاید رضای خدا در آن باشد.

۲- و پنهان فرمود خشم خود را در گناهان، پس هیچ گداهی را کوچک بشمارید که مباد خشم خدا در آن باشد.

۳- و پنهان فرمود دوستان خود را در بین مردم، پس آندی را کوچک بشمارید و حقیرش ندانید، شاید او من و دوست خدا باشد.

۴- و پنهان فرموده است اجابت کردن را در دعاها، پس هیچ دعائی را کوچک بشمارید، شاید همان دعا مستجاب باشد.

[۲۷] حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: نباید ایستاد مگر از برای چهار امر: کسی که امید حیرتی در او باشد، و کسی که امید یاری از او باشد، و کسی که علمی از او دریافت می‌شود، و کسی که از شر او باید ترسید.

[۲۸] حضرت صادق علیه السلام فرمود: یافتن علم مردم را در چهار چیز: اول: آنکه به‌شناسی پروردگار خود را، دوم: آنکه به‌شناسی چه کرده در تو، سوم: آنکه بدانی چه خواسته از تو.

چهارم: آنکه بدانی آنچه را که بیرون می‌کند تو را از دین.

۲۹] و فرمود به یکی از اصحاب خود که: از برای من ضمانت کن چهار چیر را تا من

ضامن شوم برای تو چهارخانه در بهشت:

۱- عطا و انفاق کن و از فقر مترس.

۲- و اقشام سلام کن در میان مردم.

۳- و ترک مکن مزاج و مجادله را، اگر چه حق به جانب تو باشد.

۴- و انصاف بنده با مردم از خود.

۳۰] و لیر فرمود: چهار چیز است که هر که دارای آنها باشد اسلامش کامل شده است،

و اگر چه سر تا پای او گناه باشد خدا بیامرزد او را؛ و آن چهار چیر: راستگویی، هیا، شکر،

خوشی خلقی است.

۳۱] و از حضرت عالم - عیسیٰ موسی بن جعفر علیه السلام - روایت شده است که فرمود: کسی

که آمیخته شد دل او به دوستی دنیا، می‌چسبد به دل او چهار چیز: یکی شغلی که

بر صرف نخواهد شد رنج آن، دوم، آرزوهایی که به نهایت نخواهد رسید سوم: حرصی

که تمام شدنی نباشد، چهارم: آندوهی که بر طرف نخواهد شد.

۳۲] حضرت یوسف علیه السلام نوشت بر در زندانی که در او حبس بود چهار کلمه را: رسان

محلّی آزمایش است، و قبر اهل دنیا است، و باعث شهادت دشمنان و تجربه دوستان

است.

۳۳] روایت شده که جناب «سیدمان بن داود» علیه السلام فرمود: چهار چیر است که رعین

تحمل و طاقت آنها را ندارد یکی پندای است که سبب شود، و دیگر ناکسی که

شعاعت [= میانجیگری] کند، سوم: کنیری که ارث برد از آقای خودش، چهارم، پیره

زال زشتی که زوجهٔ کودک شود.

۳۴] گفته شده که: ملاک و قیوم سعادتی به چهار خصیت است: از اموال مردم عفت

ورزد، و نیکان را ملزپ خود کند، و بر بدکاران سختی و شدت نماید و زبانش راستگو باشد.

[۳۵] چهار چیز است که آدم شریف نباید از آنها سگ داشته باشد اگر چه امیر باشد:

اول: تواضع و ایستادن به جهت پدر خود دوم: خدمت به مهمان کردن- سوم: خدمت به اسب خود کردن و لُؤ [تا اگر چه] اینکه صد نفر بنده در خدمت او باشند چهارم: خدمت کردن برای عالمی که از علم او بهره‌مند گردد.

[۳۶] چهار چیز است که نباید جنایت کشید از محکم کردن و مهر نمودن او به جهت گرانمایه بودن [آی و دور کردن تهمت از آی] و احتیاط در او؛ و این چهار چیز: مال، و جواهر، و بوی خوش و نوا است.

[۳۷] گفته‌اند که: دوالقرین در زیر دیوار یکی از شهرها بوحی از طلائع یافت، و در آن لوح چهار سطر نوشته بود:

سطر اول: عجب دارم از کسی که یقین به مرگ دارد، چگونه خوشحال می‌شود؟
سطر دوم: عجب دارم از کسی که یقین دارد به قدر، چگونه محروم می‌شود؟
سطر سوم: عجب دارم از کسی که یقین به آتش [دورخ] دارد، چگونه خندان می‌شود؟

سطر چهارم: عجب دارم از کسی که می‌بیند بی وفایی دنیا و تقلب او را به اهل خود، چگونه مطمئن می‌شود به دنیا.

مترجم گوید: بی وفایی دنیا و تقلب او به اهلش چندان واضح است که محتاج به بیان نیست، و هر کسی اگر مراجعه کند به حقیقت مردم زمان خود خواهد دانست که در مدت عمر خود چقدر روزگار با مردم به اوصاف مختلفه گردش کرده؛ چه بسیار اشخاصی که ذلیل بودند عزیز شدند و چه بسیار عزیزها که ذلیل و خوار شدند و چه بسیار از مردمان محترم و توانگران که به اندک رمائی فقیر و بی‌چیز شدند و هکذا، و از برای اهل عبرت همین پس است.

و اما حکایت تقلب دنیا به مردمان سابقین، پس ریاده است از آنکه احصاء شود

لکن ما از برای عبرت گرفتن عَقلاً از بی‌وفائی دنیا به نقل دو قصه در این مختصر اکتفا می‌کنیم

[حکایت اول در بی‌وفائی دنیا]

اول: آنکه نقل شده از مردی که گفت: من در مسجد جامع منصوری در بغداد نماز می‌خواندم که ناگاه مرد نایبانی را دیدم که جُبَّةٔ کهنه‌ای پوشیده بود که از کهنگی و اندر اس [= کهنه شن] روی او رفته بود و آستر آن با قدری از پستهٔ آن به جا مانده بود و می‌گفت: اَیُّهَا النَّاسُ، بر من تصدق کنید همانا من دیروز امیر و سلطان شام بودم و امروز از فقراء مسلمین می‌باشم

پرسیدم: این فقیر کور کیست؟ گفتند: قاهر بالله خلیفهٔ عباسی است^۱
بدان گفتم: «قاهر بالله» خلیفهٔ نوردهم بنی عباس است، و اسم او محمد فرزند احمد معتضد بالله خلیفهٔ شانزدهم است که شرق و غرب بر او مفتوح گشت، و او را «سَفَّاح ثانی» می‌گفتند به جهت اینکه تجدید کرد مملکت بنی عباس را پس از آنکه کهنه شده بود، چه از زمان متوکل - که خلیفهٔ دهم است - پیوسته مملکت ایشان در ضعف بود، و به این سبب «ابن رومی» در مدح او گفته:

هَلْ خَلِيفَةُ بَنِي الْعَبَّاسِ إِلَّا زَانِقٌ إِمَامٌ لِلْهُدَى وَالنَّاسِ وَالْجُورِ أَشَقُّ^۲

کَافِ بَابِي الْعَبَّاسِ إِلَهُكُمْ مُلْكُكُمْ كَذَلِكَ بَابِي الْعَبَّاسِ إِلَهُكُمْ يُجْنَدُ^۳

و این احقر در کتاب «بَثْمَةُ الْمُتَّخِي فِي وَطَائِعِ الْأَيَّامِ الْخُلَفَاءِ»، اشاره به احوال ایشان نمودم و این مقام رگنجایش نقل نیست.

۱. جامهٔ گشاده و پند که روی چشمهای دیگر به تن می‌کنند.

۲. گویند: باز بر بنی عباس که «امامان پستیاری شما پیشوای هدایت» و رهبری در جنگ و بود همیشه است.

۳. همانگونه که سواران و تاجران حکومت و پادشاهی شما به نورانی سلفیج بود همینطور به ابوالعباس محمد «مفتد» ناز و سو می‌شود.

[حکایت دوم در بی وفائی دنیا]

هکایت دوم: از «محمّد بن عبدالرحمن هاشمی» نقل شده است که: روز «عید قربان» داخل شدم بر مادر، دیدم ربی با جامه های کهنه در نزد اوست و تکلم می کند؛ مادر گفت به من که این رز را می شناسی؟ گفتیم نه، گفت: این «عباده» مادر «جعفر برمکی» است!

من رو به جانب «عباده» کردم و بوی تکلم نمودم، و پیوسته از حال او تعجب می کردم تا آنکه از او پرسیدم: ای مادر! از عجیب دنیا چه دیدی؟

گفت: ای پسر جان، یک روز عید مثل چنین روز بر من گذشت در حالی که چهار صد کبیر به خدمتکاری من، پیستاده بودند، و من می گفتم: پسر «جعفر» با من جمع کرده و حق مرا آن نمودن! چه باید کنیزان و خدمتکاران من بیشتر از اینها باشد؛ و امروز هم یک عید است که هر من می گردد و منتها آرزوی من دو پوست گوسفند است که یکی را فرش و دیگری را لحاف خود کنم!

«محمّد» گفت: پانصد درهم به او دادم، بقدری خوشحال شد که نزدیک بود قالب تهی کند [= بمیرد]، و گاهگاهی «عباده» به نزد ما می آمد تا از دنیا رفته.

[۳۸] حکیمی روزگاری بر در سرای یکی از سلاطین عجم گذر کنید تا بلکه خدمت سلطان رسد ممکن نشد او را؛ لاجرم [= ناچار] رُقعه ای [= نامه ای] نوشت و به توسط دربان آن رُقعه را به پادشاه رسانید، و در آن رُقعه چهار سطر نوشته بود:

سطر اول: ضرورت و حاجت مرا به سوی تو آورد.

سطر دوم: کسی که وزم نارد صبر ندارد - یعنی: کسی که کار بر او سخت شده شکیباییش تمام می شود - -

سطر سوم: رفتن از در سرای تو بغیر فائده، باعثِ شغایت^۱ دشمنان خواهد بود.

سطر چهارم: یا جوابی بده یا فائده، یا راحتم کن به گفتن نه.

۱. شغایت کردن به معنی رنج کشی، سوزش.

پادشاه چون رقعه را خواند، بوشت بالایی هر سطری حواله ده هزار درهم برای او.
 [۳۹] روایت شده از ابن عباس که گفت: چهار نفرند که توانائی بر پادشاه ایشان را ندارند: مردی که ابتدا کرده به من به سلام کردن، و مردی که گشود جانی برای من در مجلس، و مردی که قدمش گردآلود شده به جهت رفتن او در پی حاجت من، و اما چهارم را پادشاه نمی‌دهد عوجی من مگر حق تعالی.
 گفتند: کدام است آن کس؟

گفت: مردی که حاجتی برایش روی دهند پس شب خود را در فکر باشد که حاجتش را از که یا چه کس بخولهد، [جزر الأمر = در پایان] فکرش به آن جا رسد که از من حاجت خود را بخولهد.

[۴۰] کلیه گفت: قسمت شده چهار چیر بر چهار چیر: رغبت بر مال، شهوت بر دستها، طلب از برای ذکر، و عصب از برای معاد.

پس سه چیر اول متاعی است که رود فانی می‌شود و تبعه [= سرانجام بد] و عاقبت بد آنها باقی می‌ماند و چهارمی منتظم [= راست و درست] می‌کند آن سه چیر را بدون تبعه؛ پس غنائی نیست مثل رصا، و لذتی نیست مثل تقوا و ذکر و نیست اشرف از طاعت خداوند عزوجل.

[۴۱] و حفظ شده از «حسن بصری» چهار کلمه: هر چه خواهی زندگی کن در دنیا که آخر خواهی شود؛ هر چه خواهی مال جمع کن که آخر باید بگذاری و بروی؛ هر چه [هر که] خواهی دوست بدار که آخر الامر از او باید معارقت کنی؛ و هر چه را خواهی بجا آور و عصب کن. پس بد رستی که ملاقات خواهی کرد او را.

[۴۲] بعضی را گفتند: بر چه بنا کردی امر [= کار] خود را؟ گفت: بر چهار حاصلت:
 ۱- دانستن رزق من غیر من نمی‌خورد، پس آرام گرفت نفس من از حرص در طلب

لی

۲- و دانستم عمل مرا غیر از من کسی به جا نمی‌آورد، پس مشغول به عمل خود شدم.

۳- و دانستم مرگ مرا خبر نمی‌کند که کی خواهد آمد، پس مبادرت و تعجیل کردم در تهیه و استعداد [به آمادگی] آن.

۴- و دانستم که خدا مرا می‌بیند و از او پنهان نخواهم شد، لاجرم از او حیا می‌کنم. [۳۳] آحنف گفته که: چهار خصصت است که هر کس دارای آنها باشد مرد کاملی خواهد بود، و اگر کسی یک خصصت او را نازا باشد مرد صالحی خواهد بود؛ و آن چهار چیز [عبارت از]: دینی است که آدمی را هدایت کند؛ و عقلی است که درستی و راستی در کردار و گفتار آورد؛ و حسب و معجزی است که آدمی را حفظ کند؛ و حیا و شرمی که آدمی را از کارهای ناشایسته منع کند.

[۳۴] یکی گفته که: مردم بر چهار قسمند: جوان، بخیل، و مقتصد - یعنی کسی که میان‌روی کند - و مسرف [اسراف کننده، ولخرج].

پس جوان آن کسی است که نصیب دنیا و آخرت خود را صرف امر [= کار] آخرت می‌کند.

و بخیل: آن کسی است که نصیب دنیا و آخرت خود را صرف هیچ کدام نمی‌کند و مقتصد آن کسی است که نصیب دنیا را صرف دنیا و نصیب آخرت را صرف آخرت می‌کند.

و مسرف: آن کسی که نصیب دنیا و آخرت را صرف دنیا می‌کند.

[۳۵] یکی دیگر گفته که: چهار چیز است که جامه چهار چیز است: سخاوت جامه جمال است، جوانمردی و کرم جامه حیاست، و سگ و تار جامه حفظ و نگهداری [وقار] است، و عمل کردن به وعده جامه مروت است.

[۳۶] دیگری گفته که: چهار چیز است که حراب و ویران می‌کند بنی آدمی را و بسا

باشد که آدمی را هلاک کند؛ با شکم پر داخل حقام شدن، و خوردن گوشتهای قاصع شده خشک شده، و مچامت کردن در حالی افتاده و پُری معده، و مچامت با پیره رن. ۲۷ حکیمی فرزند خود را وصیت کرد و گفت: ای پسر! بگیر چهار چیر را و ترک کن چهار چیز را:

۱- هرگاه چیزی برای تو نقل کردند، تو بهتر آن را بگیر و حفظ کن.
 ۲- و هرگاه چیزی خواستی نقل کنی، آنچه را که خوب می شنوند و به آن گوش می دهند نقل کن.

۳- و در حر باش هرگاه مخالفت کرده شدی، و با حشرونی با مردم ملاقات کن.
 ۴- و ترک کن سخن با ماکس را، و دشمنی با آنچه را، و مجادله با سفیه و بی جرد را، و رفاقت با کسی که بی اندیشه و ضعیف الزامی باشد
 و از چهار حاصلت در حر باش که ثمر و بار آنها بد است: نجاست، عجله، خودپسندی و غالبه حرص.

اما نجاست: پس میوه آن پشیمانی است، و اما عجله: پس ثمره آن حیرت است، و اما خودپسندی، پس ثمره آن بقیضه [= کینه] و دشمنی است، اما غالب شنش حرص، پس ثمره آن فقر است.

و از چهار نفر در حر باش: از شخص کریم هنگامی که او را خوار کنی؛ و از عاقص هنگامی که او را به هیجان آوری؛ و از احمق، هنگامی که با او مزاح کنی؛ و از فاجر و نابکار، هنگامی که با او رفاقت کنی.

و نگهدار خود را از چهار چیز، تا از عاقبت بد آنها یمن باشی:
 از عجله و شتاب، از مبالغه و اسرار، از خودپسندی و خوشتن بیسی، از سستی و توانی [= کوتاهی کردن در کارها].

و بدان که کسی که بجای آورد چهار چیر را، منع کرده نخواهد شد از چهار چیز:

۱- کسی که شکر کرد، ممنوع نخواهد شد از زیاد شدن نعمت.

۲- کسی که توبه کرد، ممنوع نخواهد شد از قبول.

۳- کسی که استخاره و طلب حیر کرد از خدا، ممنوع نخواهد شد از خیر و صلاح.

۴- و کسی که مشورت کرد مصوع نخواهد شد از رسیدن به حق.

۴۸ یکی از علما تلمیح [= شاگرد] خود را وصیت کرد و فرمود: چهار چیز است که هر

یک آدمی را به مرتبای می‌رساند:

۱- عقل ترقی می‌دهد و آدمی را به ریاست می‌رساند.

۲- رای و اندیشه ترقی می‌دهد به سیاست.

۳- علم ترقی می‌دهد به تصدیق [= در صدر مجلس نشاندن] و بالادست نشستن

بر مردم.

۴- جلم می‌رساند آدمی را به توقیر و تعظیم کردن مردم او را.

۴۹ چهار چیز است که دلالت دارد بر چهار چیز: لفظ [عفت]^۱ دلالت دارد بر دیانت، و

صافی و خالص بودن [صحت]^۲ دلالت دارد بر امانت، و سکوت دلالت دارد بر عقل، و

عدل دلالت دارد بر فضل.

۵۰ و به چهار چیز حکم کرده می‌شود به چهار چیز: سخن چینی و غفازی [= اشاره

کردن به چشم و ابرو] به ناکسی، بذکردن به نادانی و رشتی، گدازتن مال به بُخل،

شبکی [= سبک مغزی و بی‌وقار بودن] به جهل.

۵۱ چهار کس از چهار چیز جدا نمی‌شود: نادان از غلط، فحش از سقط^۳، شتاب کننده

از لغزش، ثلوك از عجل - یسی، از بهانه جوئی - .

۵۲ چهار چیز کشیده می‌شود آخر او به چهار چیز: مُعازحه و شوخی کردن به شر و

بدی، رجالتیدن به بُغض و دشمنی، حلاف کردن به وحشت و دوری، سبک شمردن به

عیب کردن و لقب بد را یاد کردن.

چهار چیر است که زایل می شود به چهار چیر: نعمت به کفر^۱ [= ناسپاسی]، قدرت به عدول^۲ [= دشمنی]، دوست به [غفال] [= عاقل کردن]، حظ بردن و بهره مند شدن به ناز و [دلال] [= بالیدن، ناز کردن].

۵۳ [چهار کسی اند که استیفاء حق خود نکنند از چهار نفر: شریف از ناکس، رشید از راه راست یافته] از گمراه، بیکوکار از بدکار، انصاف دهنده از چیر کننده^۳ [جاهل].^۴

۵۴ [چهار چیر است که عاقبتش به چهار چیر می رسد: سکوت به سلامت، بیکولی به کرامت، بخشش کردن به بیبادت [آقائی]، شکر کردن به زیادتی نعمت.

۵۵ [چهار کسی شناخته می شود به چهار چیر: کاتب به نوشته اش، عالم به جواب دادش، حکیم به کردارش، حنیف به تحملش].

۵۶ [چهار چیر را بقا و دوامی نیست: مالی که از حرام جمع می شود، مجالسی که از گداهان، مُسَقَد می شود اندیشه ای که از عقل حالی باشد، شهری که از عادل [عدل]^۵ حالی باشد.

۵۷ [چهار چیر باعث دوام سلطنت و پادشاهی است: حفظ دین، گماشتگان امین، مقدم داشتنی احتیاط در کارها، دنبال هزم و اندیشه خود را گرفتن].

۵۸ [چهار چیر است که با آنها سلطنت دوام ندارد: غش وزیر - یمنی، خیانت و خیرخواهی نکردن وزیر در رأی -، بدی تدبیر، خبیث بودن نیت، ستم کردن بر رعیت.

۵۹ [چهار چیر است که عاقل نباید در آنها طمع داشته باشد: غلبه کردن بر قضاء، نصیحت از دشمن و اعلاء، تغییر خلق [پیمان]^۶، خوشبودی خلق].

۶۰ [چهار چیر است که هیچ جاهلی حالی از آنها نمی باشد: سخن بی معنا گفتن، کارهای بی فایده بجا آوردن، نزاع بی نفع کردن، مناظره بی حاصل نمودن.

۶۱ [چهار چیز است که هر نخواهد گشت: کلام گفته شده، تیر رها شده، تقدیر جاری

۱- نسخة عربیة من ۹۶۶ م برنقوشه

۲- همان.

۳- کسی که به روز شخصی رانده گزنی و ناز نماید.

۴- همان.

شده، زمان گذشته.

[۶۲] چهار چیز باعث محبت می‌شود: خوشروئی با مردم، بذل و احسان به مردم، موافقت و همراهی نمودن، ترک نفاق کردن.

[۶۳] چهار چیز از علامات گرم بزرگی است: بخشش و عطا، بازداشتن اذیت، شتاب کردن در پاداش خوب دادن، تأخیر کردن در عقوبت و پاداش بد.

[۶۴] چهار چیز علامت ناکسی [= فرومایگی] است: فاش کردن رازها، عقد قلب کردن [= اعتقاد] بر غدر و مکر، غیبت کردن از آزاد مردان، اذیت کردن همسایگان.

[۶۵] چهار چیز از علامت ایمان است: بازایستادن از حرام، خوشود بودن به مقداری که کسایت از معیشت کند، حفظ کردن زبان، عقد قلب کردن بر احسان.

[۶۶] چهار چیز از علامات نفاق است: کمی دهانت، و کثرت حیانت و غش [= حیانت] کردن در کار دوستان، و شکستن عهد و پیمان.

[۶۷] (و پیامبر ﷺ فرمود هیچ روزی از ما نمی‌گذرد مگر اینکه چهار چیز بر چهار چیز می‌جند: گفته شد ای رسول خدا! آن چهار چیز کدام است؟ فرمود: آجل بر آورو می‌جند و قضا بر قدر، و تقدیر بر تدبیر، و بهره و نصیب بر حرص.)^۱

۱- و قال النبي صلى الله عليه وآله: ما يوم يمضي خيلاً إلا و تحضرك أربع على أربع من: زعول يا زعول الدنيا لا، تحضرك الأجل على القدر، والقضاء على التقدير، والتدبير على البهره، والبهره على حرص، من ۳۷.



باب پنجم :

خصلت‌های پنجگانه

۱] روایت شده از سید ما رسول خدا ﷺ که فرمود: «وَعِثَةُ ضَالِحٍ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»^۱ که خزانه‌های غیب را غیر از خدا کسی بر آن مطلع نیست و آن پنج چیز است:

۱- اوّل آنکه کسی نمی‌داند در چه زمان باران می‌بارد مگر خدا.

۲- نمی‌داند کسی آنچه را که در ترجم مادر است، مگر خدا.

۳- نمی‌داند عاقبت امر [کار] هیچ نفس^۲ را مگر خدا.

۴- نمی‌داند کسی در چه زمین می‌میرد مگر خدا.

۵- نمی‌داند چه زمان قیامت برپا خواهد شد مگر خدا.

مترجم گویند در روایات بسیار وارد شده که این پنج چیز را به تفصیل و تحقیق غیر از خدا کسی نمی‌داند^۳ و مجموع این پنج چیز در آیه آخر سورة لقمان است: «إِنَّ اللَّهَ

۳- هنگامی که علی علیه السلام از پدری حواله داد، پرسید: «چه می‌دانی از باران عرص کرد این صبر سحران؟» از غیب سخن می‌گفتی و به علم غیب انسانی؟ امام خدیجه و به آن مرد که از لیلۃ قتی کعبه بود فرمود: «یا ابا تکلیف! انیس فَمَنْ يَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ مَنْ هُوَ ابْنُ بَرَدَرِ کَافِرٍ؟» این علم غیب نیست، این فرا گرفته‌اند، نسبت از عالم (دینی، دنیوی) علم غیب تنها علم قیامت است و آنچه خداوند سبحان در این آیه بر شمرده، هم از فکر آیه شریفه فرمود خداوند سبحان از آنچه در رجوعا فرمود خداوند سبحان است، پس است یا دختر! زشت است یا

۴. [و اِنَّا سَتَمِ بَعُودِ، پس حدای تعالی فرمود:] يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَغْنَبُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ.^۱

۵. [و اِنَّا قَرِيبٌ دَانِ، پس حدای تعالی فرمود:] يَخْلَعُونَ اللَّهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَدْعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ.^۲

[و اِنَّا سَتَمِ بَعُودِ، پس حدای تعالی فرمود:] وَ مَا ظَنُّنَا وَ لَكِنْ ضَلُّوا أَنْفُسَهُمْ يَظُنُّونَ.^۳

۳. و نیز فرمود: پنج چیز است که دل را فاسد و تباه می‌کند: گفتند: کدام است آنها یا رَسُولُ اللَّهِ؟ فرمود: گناه کردن، عقب‌گناه، مُجَارَاة^۴ [مجاورتا]، حَقِيق، بسیاری رغبت در رن، تمها ملازم بودن در خانه، شستن با مردگارا عرض کردند: مردگای کیستند یا رَسُولُ اللَّهِ؟ فرمود: هر بنده‌ای که در نعمت و باز پرورده شده باشد و منع نشده باشد از هر چه خواهد یکند، پس او مرده است؛ و هر کسی که کاری برای آخرت خود نمی‌کند، او نیز مرده است.

۴. و نیز فرمود: ننشسید مگر نزد کسی که بخواند شما را از پنج چیز به پنج چیز: از شک به یقین، از کبر و سرکشی به فروتنی، از دشمنی به دوستی، از ریاکاری به اخلاص، از رعیت در دنیا به زهد در دنیا.

۵. و نیز فرمود: پنج خصیت است که جمع نمی‌شود مگر در مؤمنی که به حقیقت مؤمن باشد تا ولجب کند حق تعالی از برای او بهشت را؛ نور در دل، فقه در اسلام، ورع در دین، مودت و دوستی در میان مردم، میگوئی در صورت.

۶. و فرمود: برخاسته نمی‌شود قدم فرزندانِ آدم [در] روز قیامت، تا از پنج چیز آر او سوال شود: از عمر او که در چه تمام کرده؟ از جوانی‌اش که در چه چیز کهنه کرد؟ از

۱. ای مردم! مشغول باشید شما به ریان خود شصست یونس، آیه ۲۴.

۲. می‌پوشاند خدا و مؤمنان را فریب جهل (واری) جز خودشان را، فریب نمی‌دهند [خدا] نمی‌پوشد (پاره، آیه ۹).

۳. آیه ۱۰ ما ستر نکردند بلکه به خود ستم می‌نمودند. پاره، آیه ۱۰ ترجمه: آیه ۱۰ را تفسیر نمود.

۴. مجاراة: یعنی، یکی تو بگویی و یکی او بخورد (نمونه).

مالش که از کجا پیدا کرد و در چه چیز صرف کرد؟

مترجم گویند: اصل عبارت پنجم درست معلوم نبود و ظاهراً چنین باشد: و از عملش که در چه عمل کرده؟^۱ در کتاب حصال عوض این شخصیت نوشته که: سؤال می‌شود از محبت ما اهل بیت علیهم‌السلام؟^۲

۷] و نیز [فرمود]: پنج چیز از پنج کس محال است: حرمت و بزرگی از فاسق، کبر از فقیر، نصیحت از دشمن، محبت از حسود و وفا از رنآن.

۸] و روایت شده از حضرت امیرالمؤمنین علی (که) فرمود: پنج چیز از من فراگیرید، به خدا قسم است که اگر سوار بر شتران شوید و چنان در طلب آن رحلت [= سحر] کنید تا شتران لایع شوند و گوشت خود را ببرند مثل این پنج چیز را نیابید:

۱- امید نداشته باشد آخدی مگر به پروردگار خود؛

۲- نترسد آخدی مگر از گناه خود؛

۳- چو سؤال کرده شد عالم از چیزی که می‌داند، حیا نکند از گفتن اینکه حیا بهتر می‌داند؛

۴- جاهل از آموختن حیا نکند.

شد نسبت صبر به ایمان مثل سر است به بدن. - یعنی، صبر و شکیبایی در مصائب بر ایمان است. -

۹] و نیز روایت شده است از آن حضرت که فرمود: از کرم و بزرگی مرد است پنج خصلت: مالک بودن، لو ریان خود را، اقبال و رو آوردن او به کار خود، گریستن او به رمان گذشته خود، و حفظ کردن حقوق برادران قدیم را دوست داشتن او و عین خود را.

۱۰] آن حضرت به تجار و مردمان بازاری می‌فرمود: ای گروه مردم! دوری کنید از پنج چیز: تا حالش شود از برای شما حلال و خلاصی جوئید از حرام، و آن پنج چیز: مدح

۱- در نسخه مصححی که در سال ۱۳۹۴ ه. ق. با تطبیق و تصحیح حجت‌الاسلام و المسلمین حاج محمد احمد حسینی لشکری به چاپ رسیده، عبارت پنجم اینگونه است: جز تا قبل لهذا قلمه، که به همین معنای احتمالی مترجم معطوف می‌باشد.

۲- حصال صدوق، ج ۱، ص ۱۸۳، منشای چهارگانه، ج ۱۲۵.

کریس فروخته است متاع خود را و عیب کردن مشتری است متاع را و در هر دو بخش
قسم یاد کردن، و عیب متاع را پوشانیدن، و سود حرام خوردن.

۱۱) روایت شده از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام در باب پنج خلعت، فرمود:

۱- کسی که خروج گوید، جمال او می‌رود؛

۲- و کسی که بد خلقی کند، خود را به عذاب درمی‌آورد؛

۳- و کسی که غلبه کرد بر او بختها، پس بسیار شکر کند خدا را؛

۴- و کسی که انبوهش زیاد باشد، استغفار بسیار نماید؛

۵- و کسی که فقر و درویشی او را رها نمی‌کند بسیار بگوید: لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

لَا حِلَّ إِلَّا بِالْعَقْبِ.

۱۲) حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پنج خلعت است که هر کس دارای آنها

بباشد، به او امید نداشته باشید: کسی که شناخته شود گرم در طبیعت او، و نرمی در
جوی و خلق او، و راستگویی در زبان او، و فصاحت در نفس او، و ترسیمی از پروردگار
خود.

۱۳) و نیز فرمود: بدرستی که حویلی بندگان خدا کسانی باشند که جمع باشد در ایشان

پنج خلعت: هرگاه احساس و خویش کردند، خوشحال شوند و هرگاه بدی نمودند،
استغفار و طلب آمرزش نمایند؛ و چون عطا کرده شدند، شکر کنند و چون مبتلا شوند،
صبر نمایند؛ و چون کسی نافرمانی ایشان کرد، از او بگذرند.

۱۴) از این مباحث روایت شده است که گفت: پنج چیز باعث پنج چیز است:

۱- آشکار و پنهانی نخواهد شد، زنا در گروهی، مگر آنکه مرگ در میان ایشان بسیار شود.

۲- و هرگاه کم فروشی شایع شد،^۱ به قحطی مبتلا خواهند شد.

۳- و هرگاه قومی عهد و پیمان را شکستند حق تعالی دشمنان ایشان را بر ایشان

تسلط کند.

۳- او هرگاه گروهی در ناواری و قضاوت ستم نمودند، قتل و کشتار در میان آنها پدید می‌آید.^۱

۴- و هرگاه قومی زکات را میع کردند، برکات زمین از ایشان برداشته شود.

۱۵- بعضی از علما گفته‌اند، مردم پنج صنعتند:

۱- یک صنف طلب کردند دنیا را برای دنیا، پس ایشان ملامت شوندگانند و اجری نبرند.

۲- صنف دیگر طلب کردند [دنیا را] برای آخرت، پس ایشان اجر نبرند و ملامت نشوند.

۳- صنف دیگر دنیا را رها کردند به جهت سبک شدن حساب ایشان، پس ایشان زیرکانه^۲

۴- صنف دیگر ترک دنیا کردند به جهت راحتی و آسایش و عزت خود پس ایشان به ملامت شوند و نه اجر نبرند.

۵- صنف دیگر ترک کردند دنیا را به جهت آنکه خداوند صرّوجلّ دنیا را ملامت فرموده، و هم به جهت ترس ایشان از آنکه مشغول شوند و باز مانند از عبادت؛ پس ایشان پادشاهان دنیا و آخرتند.^۳

۱۶- دیگری گفته که: واجب است برای عاقل در دنیا پنج چیز، از حرص و آمل دوری کند، به علم و عمل خود را پیوند کند، دوری کند از مرتکب شدن زلّتها [= حملات] و لغزشها، و ملاحظه کند آمدن مرگ را؛ همیشه مابین امیدواری و ترس باشد.

۱۷- یکی از حکما گفته که دیدم امور دنیا را که سببش پنج چیز است: اول؛ قضا و قدر؛ دوم؛ اجتهاد؛ سوم؛ حقیقت؛ چهارم؛ جوهر؛ پنجم؛ وراثت.

اقتا آنچه را که به قضا و قدر است پنج چیز است؛ اهل، مال، اولاد، سلطنت، عمر.

۱- مصنف عربی می‌داند منتهای پندگاه.

۲- وصیفت ترکوها ببلد الجسد لهم اکتمش. مصنف

که در بعضی نسخ صنف پنجم را نوشته که ترک کردند دنیا را به جهت بزرگ شدن حق تعالی (منتهای)

و اما آنچه را که به واسطه جد و جهد است، آن نیز پنج چیز است؛ صفت، علم، عمل، بهشت، نور.

و اما آنچه به سبب خلقت است نیز پنج چیز است؛ خوردن، آشامیدن، خواب، بیداری، نکاح.

و اما آنچه به سبب جوهر و ذات است آن نیز پنج چیز است؛ حوی، نمودن، و توأم و پیوند کردن، گرم و بررگی، راستگویی، ادب، امانت.

و اما آنچه که به واسطه وراثت است، آن نیز پنج چیز است؛ جسم، هیئت، جمال، شرف، بررگی است.

۱۸ و گفته: مرد عالم نمی‌شود مگر آنکه پنج چیز از برای او بوده باشد؛ تحصی مشقتهای آموختن علم، اهتمام و عنایت تمام در تحصیل علم، داشتنی کسی که قائم به کفایت امور او باشد قوه‌ای که مطالب علم را استنباط و استخراج کند معلمی که خیر خواه او باشد.

۱۹ گفته شده که: پنج چیز از پنج چیز سیر نمی‌شود؛ چشم از نگاه کردن، گوش از خبر و شنیدن، ری از مرد، زمین از باران، عالم از علم.

۲۰ و بدانکه: انس آدمی در پنج چیز است؛ روجه موافق، فرورد نیک، رفیقی که اهل صفا باشد، انس عالم در کتابی است که می‌خواند، انس عابد در خلوتی است که به عبادت مشغول شود.

۲۱ پنج چیز است که لغراط در آن آدمی را هلاک می‌کند؛ رن، شرب خمر، بازی شطرنج و نرد و نحو آن، صید کردن، آمیزش با نادانان.

۲۲ «این مقلع» گفته که، بازداشتی از پنج چیز آخرش پشیمانی آورد:

۱- یکی آنکه خود را از عمل و کارکردن به جهت آخرت باز دارد، چون دستش از عمل کوتاه شود پشیمان شود.

۲- دیگر آنکه برادرانی و دوستانی خود را رها کند چون حوادث و بلاها بر او وارد

شود پشیمان شود.

۳- سوّم، آن کسی است که دشمن خود را به دست آورد و دست از او برنارد پس چون عاجز شود از مقاومت با آن دشمن، پشیمان شود که چرا او را رها کرد.

۴- چهارم: آن کسی که در صالحه و بیگ داشت او را رها کرد و مبتلا شد به ربه بد، پس هرگاه یاد ربه صالحه خود کند پشیمانی خورد.

۵- پنجم: آن کسی که در دنیا گناه کرد، چون مرگ او حاضر شود پشیمانی خورد که چرا عمر خود را به گناهان تمام کرد.

[۲۲] «اردشیر»^۱ وصیت کرد و گفت: وصیت می‌کنم شما را به پنج چیز که در آن راحت جان شما و دائم بودنی سرور شما و صلاح امور شماست:

اول: رضا و خوشبودی به آنچه قسمت شما شده است.

دوّم: دور کردن حرص فاحش^۲ را از خودتان.

سوّم: احتراز از حسد و رشک بردن.

چهارم: دور کردن غصه و اندوه بر چیزهایی که امید بود بر آنها، پس فوت شد و از دست رفت.

پنجم: ترک کردن سعی در چیزهایی که اتفاق نمی‌افتد رسیدن به آخر آن و تمام شدن آن.

پس بدرستی که کسی که خوشبود باشد به آنچه قسمت او شده، همیشه به حالت حشم خواهد بود. و کسی که حرص و فاحش شد، نفس او خوار خواهد شد. و کسی که حسد برد به بالاتر از خود، همیشه در غم و غصه خواهد بود. و کسی که اندوه می‌خورد بر چیزی که از دست رفته [است]، اندوه بی‌لایده را برای خود خریده و رنج سنگینی یار خود نموده، و پُر کرده دل خود را از اندوهها و تمنّاهایی که راحتی در عقب ندارد و کسی که سعی کند در چیزی که تمام شدن از برای او نیست، عاقبت حسرت و ندامت برد.

[کلمات لطیفه فتره]

مترجم گوید: شایسته دیدم در این جا نقل کنم کلمات لطیفه «فتره» را که «فصلی»
 «فتری» از «حبيب بغدادی» در «حياة الحيوان» نقل کرده و آن چنان است که:
 مردی صید کرد «فتره» را - و آن مرغ کوچکی است به اندازه گنجشک - «فتره» به
 زین آمد و با وی گفت: مقصود تو از صید کردن من چه بود؟ گفت: آنکه تو را بکشم و
 بخورم. گفت: وَاللّٰهِ إِنِّي لَا أَشْعِيْ وَلَا أَتَغْنِي مِنْ جُوعٍ؛ یعنی: به خدا سوگند که من کسی را
 فر به نمی‌بخایم و از گرسنگی بی‌بیار نمی‌کنم؛ و لکن من تو را سه خصیت می‌آورم که
 از کشتن و خوردن من برای تو بهتر باشد و بیکن یکی از آن سه خصیت را وقتی
 می‌گوییم که در دست تو باشیم. دوم را وقتی می‌گوییم که مرا رها کنی و من بترسم و بر
 روی درخت بشیسم. سوم را وقتی می‌گوییم که از درخت پرواز کرده و بر روی کوه روم.
 آن مرد قبول کرد گفت: نصیحت اوّل را بگو.

گفت: افسوس و اندوه مخور بر چیزی که از دست تو بیرون رفته.
 پس رها شد و بالای درخت رفت و گفت نصیحت دوم آنکه: هر چه را شنیدی بر
 عقل خود مرمضتار، پس آنچه را که به عقل و عادت درست تر نمی‌آید باور و قبول مکن.
 این بگفت و بالای کوهی رفت، چون بر کوه مُسْتَقَرّ شد فریاد کرد: ای بدبخت! مرا
 مُفّت از دست دادی، اگر مرا کشته بودی در چینه نان من دُزی می‌یافتی که ورنه آن
 بیست مثقال بود!

آن مرد چون این سخن بشنید شروع کرد به افسوس خوردن و از غصه و اندوه بی
 خود را گزید. پس بر آن گفت: الْحَال [= اکنون] نصیحت سوم را بگو.
 گفت: مگر به آن دو نصیحت که برای تو گفتم چه عمل کردی که سوم را بگویم؟! تو
 به همین رودی آن دو را فراموش کردی. گفتم: بر فوت شده افسوس و اندوه مخور، تو
 افسوس و اندوه خوردی بر چیزی که از دست تو رفته و رها شده! گفتم: باور مکن چیزی
 را که به عقل تو درست نمی‌آید. چه آنکه اگر تمام مرغ با استخوان و گوشت، ورنه بخایند
 بیست مثقال نیست، چگونه در چینه نان من دُزی خواهد بود که بیست مثقال باشد؟!]

۲۲

حکیمی وصیت کرد هررد خود را و گفت: ای پسر جان مرا نگهدار خود را از پنج حصص تا پشیمان نشوی:

۱- عجله و شتاب مکن پیش از اقتدار.

۲- دست مکش از دشمن پیش از آنکه از کار بیفتد.

۳- مطلب پنهان را قاش مکن پیش از آنکه مطلب به انجام رسد.

۴- از اهل حسد و فساد طلب پاری مکن.

۵- به هوا و هوس و میل نفس رفتار مکن.

و از پنج چیز در حضر باش که سلامت صاحبان آنها خیلی عجب است:

صحبت و همراهی با سلطان، سوار شدن به دریا، امین دانستن زنان را به رازها، معاشرت کردن با مردمان ناگس، تجربه کردن در نفس از چیزهایی که خوف و ترس از آنهاست.

بدان ای پسر من! کسی که در دنیا پنج چیز را توشه خود کرد، به مطلوب خود خواهد رسید و وحشتش به انس مُبدل خواهد شد:

بازداشتن ادبیت، خوش خلقی، دوری کردن از ریب و شک [خُنب]، عمل نیک، ادب نیک.

ای پسر جان! حذر کن در بودن شهری که پنج چیز در او نباشد: پادشاه قاهر، قاضی عادل، بازار رواج، نهر جاری، طیب ماهر.

و بدانکه، چیزهای سوزنده پنج چیز است:

۱- آتش، و آن به آب خاموش می‌شود.

۲- رهر، و او به دوا حرارتش برطرف می‌شود.

۳- لندوه، و آن به صبر حرارتش برطرف می‌شود.

۴- عشق، و آن به جدائی و فراق حرارتش مُنطفی [= خاموش] می‌شود.

۵- آتش عدالت [= دشمنی] است و آن هیچ وقت خاموش نمی‌شود.



باب ششم :

خصلت‌های ششگانه

۱] فرمود سید ما حضرت رسول خدا ﷺ که: ضامن شوید برای من شش چیز را تا ضامن شوم برای شما بهشت را:

۱- راست بگوئید در وقتی که سخن می‌گوئید

۲- وفا کنید به وعده خود.

۳- آداب امانت کنید

۴- حفظ کنید فروج خود را، [یعنی: پاکدامن باشید]

۵- بپوشانید چشمان خود را از نامحرمان.

۶- باز دارید دستهای خود را از چیزهای حرام.

۲] و بهر فرمود: وصیت می‌کنم شما را به شش خصلت:

۱- راست بگوئید پس بدرستی که صلق و راستگویی در کنار نجات است.

۲- خیر بگوئید تا شناخته شوید به خیر.

۳- عمل کنید به خوبی تا از اهل خیر شوید

۴- آد کنید [= بپردازید] امانت را به هر کس که امین دانست شما را و مرد شما

امانت بهاد.

شد صله و پیوند کنید خویشان خود را، اگر که از شما بریزد

عرب بازگشت کنید به بیکوئی گردش هر کسی که بی حردی کند بر شما.

۳ و بیز فرمود: شش حصص است که در جاهل شصت می شود

غضب کردن بی جا، و تکلم بی فایده، عطا کردن در غیر محل، فاش کردن راز، اعتناء

نمودن به هر کسی، نشناختن دشمن خود را از دوست خود.

۴ و بیز فرمود: اولی معصیت‌هایی که بجا آورده شد شش چیز بود:

حبّ دنیا، حبّ ریاست، دوستی مال، دوستی طعام، دوستی زنان، حبّ خواب.

۵ و بیز فرمود: همانا من می ترسم بر شما از شش چیز

امارت و ریاست بی خردی، رشوه گرفتن در حکم [= قضاوت و تلوی]، ریختن

حویها، و مردمانی که قرآن را به مبرله «تای» قرار می دهند. - یعنی:

تغی [= آواز خوانی] کنند به آن -، کثرت شراب - یعنی: بسیار شدن مردمان ناکس -،

فتو، دادن در احکام بدون علم و دانایی.

۶ و بیز فرمود: از شش نفر خزن و انبوه مفارقت نمی کند:

۱- از شخصی که کینه در دل نداشته باشد.

۲- از کسی که حسد در سینه نداشته باشد.

۳- از کسی که تازه به دوت رسیده باشد.

۴- از توانگری که از فقر بترسد.

۵- از طالب مرتبه‌ای که قدرت بر آن مرتبه نداشته باشد.

۶- از کسی که با اهل ادب بشنید و از ادب بهره‌ای نداشته باشد.

۷ «عوف بن مالک» گفت: وارد شدم بر رسول خدا ﷺ در فروه «تبوک» در حالی

که آن حضرت در «قبّه» [حجیمه] نشسته بود، پس شید صدای پای مرا؛ فرمود،

۱- منظور دوستی بی‌نی از اعزاز و لذا کردن عقل و دین در این راه است و گفته دوستی بجا و خلافت استند و مطلوب است زیرا امام صادق علیه السلام فرمود: بِإِخْلَاقِ الْأَخْلَاقِ وَالْإِيمَانِ فِي خَلْقِهِمْ حُبُّ الْإِيمَانِ فِي خَلْقِهِمْ - که مراد حد بر آفتن یاد دوست داشتن رایی است. (کافی، ج ۳ ص ۳۶۰)

کیستی؟ عرض کردم: «عوف بن مالک» می‌باشم ای مولای من! فرمود: داخل شو، چون داخل شدم دیدم آن حضرت مشغول وضو گرفتن است، و وضو گاهی ساحت پس فرمود ای عوف! بشمار شش چیز را که پیش از آمدن قیامت واقع خواهد شد؛ اول آنها وفات پیغمبر شماست، «عوف» گفت: از شش این کلمه مرا اندوه سختی عارض شد چنانکه ساکت ماندم.

فرمود: بگو یکی-گفتم: یکی، فرمود: دیگر فتح بیت المقدس است، بگو دو تا، گفتم: دو تا، فرمود دیگر هتاهای رو دهند که تمام خانه‌های عرب را فرو گیرد، فرمود: بگو سه تا، گفتم: سه تا.

فرمود: چهارم: مرگی واقع شود در بین شما، و شماها را بکشد چنانکه قصاب گوسفندان را می‌کشد.

پنجم: محبت مال در میان شما آشکار شود، چنانکه اگر به یک نفر صد دینار زر سرخ بدهند راضی نگردد و در خشم باشد.

ششم: صبحی واقع شود عابین شما و بین بنوالأصغر، پس جمع شوند بر هشتاد و رایت که در زیر هر رایت و غلّی دوازده هزار نفر باشد.

۸ سمان فارسی (رض) گفت: وصیت کرد مرا رسول خدا ﷺ به شش حسلت در هیچ حال آنها را ترک نخواهم کرد:

۱- فرمود مرا که نظر کنم به پست‌تر از خود و نظر نکنم به بالاتر از خود.

۲- دوست بدارم فقرا را و بر دیک ایشان روم.

۳- حق را بگویم اگر چه تلخ باشد.

۴- با خویشانی خود پیوند کنم اگر چه پشت به من نموده باشند.

۵- از مردم چیزی سؤال [= درخواست] نکنم.

۶- بسیار بگویم: لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم.

۹ روایت شده از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که سبب اسلام را به شش حسلت بیان

کرد و فرمود: نسبت چهم اسلام را به شش چیز که احدی پیش از من و بعد از من بیای
آن نموده باشد؛ پس فرمود:

اسلام، تسلیم و انقیاد است؛ تسلیم، یقین است، یقین، تصدیق است؛ تصدیق، اقرار
است؛ اقرار، عمل است؛ عمل، نیت است.

[۹۰] روایت شده از آن جناب که فرمود: خیر و خوبی بیست در صحبت و رفاقت با
کسی که دارای شش خصیت باشد:

- ۱- اگر حدیث و سخن گوید، دروغ گوید
- ۲- اگر حدیث کنی او راه نکدیب تو کند.
- ۳- اگر امانت نزد او نگهداری، با تو خیانت کند
- ۴- اگر امانت نزد تو بگذارد، تو را مَنهم کند
- ۵- اگر نعمت دهی بر او، گُفرای [= ناسپاسی] تو کند
- ۶- اگر تو را نعمتی دهد، بر تو منت گذارد.

[۹۱] روایت شده از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود: مروت در شش خصیت است؛ سه
خصیت آن در سفر، و سه خصیت آن در خُضر [= وطن] است. اما آن سه خصیت که در
خُضر است؛ تلاوت کتاب الله، عمارت [= آباد نمودن] مساجد، گرفتن برادران دینی در
راه خُدر.

و اما آن سه خصیت که در سفر است؛ بذل زاد و توشه، گرمی داشتن رفیق، و خوش
خُلقی نمودن.

[۹۲] و نیز فرمود: هلاک می شود شش طایفه به [سبب] شش خصیت: عربها به سبب
عصبیت، دهقانها^۱ به سبب تکبر کردن، تاجران به حیانت کردن، فُقهها به حسد بردن،

۱- شیخ بهائی [ره] در جواهر النافع: فرمود: «العلم» شده صورت مسجد در آیه «فَرِيقَةٌ يُدْعُوُ إِلَى الْفَسَادِ» به دو تفسیر؛
اول: بدای مسجد و طریقه کردن، و قریش بودن، و چوای لغزین در آنهاست «وَأُخْرَى» به دو تفسیر است؛ به مسجد و وطن
نگه داشتن آنها را از عبادت و جفا نمودن کثرهائی دنیوی و ستاین در آنهاست «وَأُخْرَى» به دو تفسیر است.
۲- دهقانان، سوداگران و رئیس بزرگان، حجه و سرکرده کشور است (امام).

اهل دِه به نادانی و جهل، اهل ریاست و امارت به جور [= ستم] نمودن.

[۱۳] روایت شده از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود: بگیر نصیب و بهره خود را

از شش چیز پیش از رسیدن به شش چیز:

- ۱- از جوانی پیش از رسیدن به پیری.
- ۲- از صحت پیش از مبتلا شدن به مرض.
- ۳- از قوت خود پیش از رسیدن به ضعف.
- ۴- از دولت پیش از رسیدن به فقر.
- ۵- از آسودگی خود پیش از رسیدن به شغیلا.
- ۶- از زنده بودن پیش از رسیدن به مرگ.

[۱۴] و از صادقین علیهم السلام روایت است که فرمود: هر کس حاجتی نزد خدا داشته باشد، در

شش وقت طلب نماید: هر وقت افلک، وقت روال شمسی که ظهر باشد، بعد از غروب، در نماز هجرت، بعد از نماز صبح، در وقت آمدن باران.

[۱۵] و بهر فرموده‌اند که: شش نفر دعایش مستجاب می‌شود:

- ۱- دعای امام عادل.
- ۲- دعای پدر نیکو [کار] برای فرزند خود.
- ۳- دعای فرزند صالح برای پدر خود.
- ۴- دعای مؤمن از برای برادر مؤمن خود در غیبت او.
- ۵- دعای مظلوم، می‌فرماید حق سبحانه و تعالی؛ هر آینه انتقام می‌کشم از برای تو اگر چه بعد از روزگاری باشد.

۶- دعای فقیر از برای کسی که اِسلام می‌کند بر او اگر مؤمن باشد.

[۱۶] لقمان در وصیت خویش به فرزند خود فرمود: ای پسر جان من! امروز تأکید

می‌کنم تو را به شش چیز، که هر یک از آن چیزها تو را به حسنودی و رضای خدا نزدیک می‌کند، و تو را از غضب و حشم خدا دور می‌کند:

اول: آنکه بهرستی خدا را و شریک قرار ندهی برای او چیزی را.

دوم: آنکه خوشنود باشی به آنچه که خدا تقدیر کرده برای تو، چه محبوب تو باشد یا مکروه [= ناپسند].

سوم: آنکه دوست داشته باشی دوستان خدا را و دشمن داشته باشی دشمنان خدا را.

چهارم: آنکه دوست داشته باشی از برای مردم آنچه را که برای خود دوست می‌داری، و بهسندی برای مردم آنچه را که برای خود نمی‌پسندی.

پنجم: آنکه خشم خود را فرو ببری و خوبی کنی با کسی که با تو بدی کرده باشد. ششم: آنکه ترک کنی متابعت هو و هوس را [و مخالفت کنی با چیزهایی که تو را به هلاکت می‌افکنند]^۱

۱۷ و نیز فرمود: شش چیز محتاج به شش چیز است:

اول: نیکو تکلم کردن محتاج است به قبول کردن کلام^۲. - یعنی: اگر مستمع کلام متکلم را استماع کرد و قبول نمود، متکلم می‌تواند خوب سخن بگوید و الا توقع سخن از او نباید داشت. چنانچه گفته شده: «مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد».

دوم: خُشب محتاج است به ادب، پس بی‌ادب را خُشب و نُسبی نیست.

سوم: سُرور و شادی محتاج است به امنیت، و گرنه سُرور نمی‌باشد.

چهارم: قِربانیت و خویشی محتاج است به صداقت، و گرنه قِربانیت نمی‌باشد.

پنجم: شرف محتاج است به تواضع و فروتنی.

ششم: نَجدة [= مردانگی] و بزرگواری محتاج است به عد و بی‌لیازی^۳.

۱۸ بعضی از علما گفته‌اند هرگاه مؤمن صبیح می‌کند از برای دوست داشتن دشمن:

۱- و در «عقاید» آخرت یک بیت از نزهی الشری: [عَلَا] از دوستیها و معاملات هلاک کننده به تو پند می‌دهم. آخرت یک بیت از نزهی: از وقوع هر هلاکتی به تو پند می‌دهم. «مجمع البحرین» ج ۱، ص ۱۸۹، و از آن در تاج.

۲- نسخه عربی: من الله علیها فی شکرها.

۳- شش الطی یحتاج إلی الکبریا، عیش کمالی نیازمند است به پذیرفتن دشمنی.

۴- الشُّجَّةُ كَمَا قَالَ عَلِيٌّ أَلْجَاءُ، مردانگی و بزرگواری نیازمند است به گشتن همراه.

هَرَج و مَرَج می‌شد و همدیگر را هلاک می‌کردند.

۲۱ حکیمی فرزند خود را وصیت کرد و گفت: ای پسرک من! شش چیز بر آدمی حیالی سخت است:

خود را شناختن، و عیب خود را دانستن، و راز خود را پنهان نمودن، و شهوت را از خود دور نمودن، و مخالفت هوا و هوس نمودن، و کلام بی‌فایده نگفتن.

۲۲ شش خصلت است که کسی طاقت آن را ندارد، مگر کسی که صاحب نفس شریعه باشد:

۱- ثابت ماندن به حال خود هرگاه نعمت بسیار بر او روی آورد.

۲- و صبر کردن بر مصیبت بررگی که بر او روی دهد.

۳- و نفس را به جانب عقل برگردانیدن هرگاه رو به شهوت آورد.

۴- و مداومت بر کتمان سِر (رازداری).

۵- و صبر کردن بر گرسنگی.

۶- و متحمل شدن اذیت همسایه.

۲۳ و بدان که فضیلت آدمی در شش چیز است:

برآزاری کردن با ائمه^۱ و مانند خود، و مُنارا نمودن با دشمنان، و خُذِر کردن از سقطه

[= خطا و لغزش]، نگهداشتن خود را از افتادن در وَرعه^۲ و فرو بردن عُضه و انبوه

خویش، فرحست و وقت را از دست ندادن.

۲۴ و بدان که شخص ب سخاوت آن کسی است که دارای شش خصلت باشد

مسرور باشد هنگام عطا کردن، و عطا کند به قصد ثریت، و بر کسی که عطا کرده

مُت نگذارد و او را اذیت ننماید، و از او عوض نکیوی نخواهد، و چون عطایی نمود

چنان داند که این فریضه‌ای بوده بر او و آدا نموده [= انجام داده است]، و اعتقاد کند آن

که قبول عطای او نموده، حقی از او قضاء^۳ نموده است.

و هم فرمود: ای پسر! وصیت می‌کنم تو را به شش خصلت که تمام علم و ادب در این شش خصلت است:

اول: آنکه با بالاتر از خود نزاع و دشمنی نکنی.

دوم: آنکه چیزی که نمی‌دانی نگوئی.

سوم: آنکه چیزی را که نمی‌رسی عطا نکنی.

چهارم: آنکه رهایی تو مخالف با دل تو نباشد.

پنجم: آنکه قول تو مخالف با کار تو نباشد.

ششم: آنکه هرگاه امری [= کاری، چیزی] بر تو روی آورد دست از او برسازی، و هرگاه پشت بر تو کرد به طلب آن نروی.

ای پسر! حذر کن از شتاب و عجله کردی، همانا هر یک از عجله را «مادر پشیمانیها»^۱ گفتماند، و این به سبب آن است که در عجله شش خصلت پدید است، چه آنکه:

۱- شخص عجلول می‌گوید چیزی را پیش از آنکه بداند.

۲- جواب می‌دهد پیش از آنکه بسجد و بفهمد.

۳- اندیشه و عزم در کارها می‌کند پیش از آنکه تأمل در آن نماید.

۴- قطع می‌کند پیش از آنکه اندازد بگیرد.

۵- ستایش می‌کند پیش از آنکه تجربه کند.

۶- مدقت می‌کند چیزی را پیش از آنکه اندازد و خذ آن را مأموم نماید.^۲

و این خصلتها نمی‌باشد مگر در کسی که صاحب بذات و پشیمانی و خارج از سلامت بوده باشد.

[۲۵] و بدان که شش چیز انموه^۳ می‌برد: گوش دادن به کلام علماء، سخن گفتن با

جوستار، راه رفتن در سبزه‌زار، نشستن در کنار آب جاری، گذشتن ایام، اعتد [= تأتس] کردن به صاحبان مصیبت.

۱. پیش از آنکه این را متعین نماید. خصلت هفتم، می‌دهد مشایخ شکرگزار.

[۲۶] و بدان ای پسر! که شش چیر است که هر کس به سبب آنها بمیرد، مثل آن است که خود را کشته باشد.

اول: کسی که بمیرد به جهت خوردن طعامی که چند دفعه آن را خورده و با مزاجش موافقت ننموده.

دوم: کسی که بخورد طعامی را زیاده بر آنچه معده او طاقت دارد.

سوم: کسی که بخورد طعامی [را] پیش از آنکه طعام قبل هضم شده باشد.

چهارم: آنکه بیند بعضی اخلاط^۱ جسدش هیجان کرده، و آن را با نواهای شگفته (= آرامبخش) مداوا نکند.

پنجم: کسی که طول بدهد حبس حاجت خود را و به قضاء حاجت برود، هرگاه حاجت به تحلی^۲ پیدا کند.

ششم: کسی که در مکانی وحشتناک تنها اقامت نماید.

[۲۷] و بدان که، شش چیر است که هرگاه شخص بهار را ضعیف و خوشنود شده دلیا و دین او صاف و بی کثورت خواهد شد.

کسی که راضی باشد به شهر خود، مرگ خود، زنی خود، معیشت خود، آنچه خدا از روزی قسمت او فرموده، آنچه را خدا، تقدیر و حکم برای او نموده اگر چه بر او ناگوار و بر خلاف آرزوی او باشد.

[شش سخن رسالت از ابدال]

مترجم گوید: شایسته دیدم در این جا نقل کنم شش کلمه‌ای را که از «ابراهیم آدم» نقل شده و آن چنان است که از «ابراهیم» نقل شده که وقتی چند نفر از «ابدال»^۳ بر من مهمان شدند به ایشان گفتم: موا وصیت یافته فرمائید تا از خدا، پترسم چنانچه شما

۱- چیزهای دریم آمده. اخلاط اومه در اصطلاح آلمانی، عین، صراط سواد بلغم است. اخلاط را در طبایع فاسده و گندیده پهن، نامزدنگ می‌نامند.

۲- تحلی: معنی مولا زکات (پیر) و مقدس (از پیر).

۳- مردم صالح و نیکوکار، مردمان خدا.

از خدا ترس دارید گفتند ترا شش چیز یاد می دهیم:

اول: آنکه کسی که بسیار شد کلامش، پس طمع نکند در رفعت قلب خود
دوم: کسی که بسیار شد خواب او، پس طمع نداشته باشد در بیداری شب و قیام^۱ در
لیل.

سوم: کسی که آمیزش [= همشینی] او با مردم بسیار شد پس طمع نکند در
حلاوت عبادت.

چهارم: کسی که اختیار کرد ظالمین را، پس طمع نداشته باشد در استقامت دین.
پنجم: کسی که غیبت و دروغ عادت او گشت، پس طمع نکند که با ایمان از دنیا
بیرون رود.

ششم: کسی که طالب رضا و خوشبودی مردم است، پس طمع نکند در رحمت و
خوشبودی خدای تعالی.

«ایمراهیم» گفت: چون تأمل کردم در این موعظه، یافتیم در آن علم اولین و آخرین
را.^۲

۱- پرهششی برای نماز و هلاکت.

۲- و نقل کرده اند که: «ایمراهیم» از پیروان روزی خواست، داخل حمام شود مرد حمامی چون که لباسهای کهنه در تن او دید و دست او را از
مال دنیا نهمی دید، نو را به حمام راه انداخت و از پیروان گفت: «و اینجا از پیرای کسی که معصوم شد از «غریب» هشتم بدین حال،
پیدا کرده طمع دارد دخول بهشت را بدین ظلمت و احوال! لا اله الا الله»



باب هفتم:

خصلت‌های هفتگانه

۱ رسول خدا ﷺ فرمود: هفت نفرند که خداوند ایشان را در سایه رحمت خود جای

می‌دهد در روزی که سایه‌ای نیست مگر سایه او:

اولی ایشان امام عادل است و آن شش نفر دیگر:

۱- جوانی است که در عبادت خدا نشو و نما کرده باشد.

۲- مردی که از مسجد بیرون بیاید و دلش در فکر مسجد باشد تا وقتی که به مسجد برگردد.

۳- و دو مردی که با هم دوستی کنند به جهت خدا، و با هم جمع شوند و از هم شُفارت کنند به جهت خدا.

۴- و مردی که در خلوت ذکر خدا کند و اشکش رول باشد.

۵- مردی که زن صاحب خُش و جمال او را به چای خود بپایند، و آن مرد گوید من از خدا می‌ترسم.

۶- مردی که صدقه دهد و او را پنهان کند بطوری [که] دست چپش از دست راستش خبردار نشود.

۷ و نیز روایت شده از حضرت امام حسین ﷺ از رسول خدا ﷺ که فرمود: وصیت

کرد مرا پروردگار من به هفت خصلت و آن خصلتها این است که:

۱- به احلاص بکوشم در پنهانی و آشکار.

۲- عفو کنم از کسی که بر من ظلم کرده.

۳- عطا کنم به کسی که مرا محروم نموده.

۴- پیوند کنم با کسی که از من قطع کرده.

۵- و آنکه سکوت من تفکر باشد.

۶- بطق من ذکر باشد.

۷- نظر من از روی عبرت باشد.

۳ سلمان فارسی (رض) گفته که از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

هر که والی شود بعد از من هر هفت نفر از مسلمانان و به عدالت در بین ایشان رفتار نکند و به سنت من عمل ننماید، ملاقات کند حنا را در حالتی که حنا بر او غضبناک باشد.

۴ و رسول خدا ﷺ فرمود: پدرستی که من هست گردهام هفت نفری را که بعثت کرده

ایشان را خداوند عزوجل و هر یک معبر مستجاب الدعوة و آن هفت نفر [عبرتند از:]

۱- آن کسی است که ریاد کند در کتاب خدا.

۲- آن که تکذیب نماید تقدیر الهی را.

۳- آن کسی که مخالفت کند سنت مرا.

۴- آن کسی که حلال کند آنچه را که خداوند حرام فرموده.

۵- آن کسی که حرام کند آنچه را که خداوند حلال فرموده.

۶- آن کسی که از روی قهر و جبر بر مردم مسلط شود.

۷- آن کسی که ضرب [امور شخصی] نماید غیبت مسلمانان را.^۱

۱- مسودی در کتاب «مرآة الذهب» می‌نویسد: یکی از خلفای سید از دنیا رفته و به آن قصیدی که در کتب تاریخ نوشته است گفته شد: «فری و صد و پنجاه هزار دینار حلام یک میلیون در هم بود خلی غلبا در صورتی که پس از شهادت امیرالمؤمنین علی بن

۵ «براء بن عازب» گفته که: رسول خدا ﷺ ما را به هفت چیز امر فرمود [و از هفت چیز نهی فرمود]:

اولیة الامر فرموده را به عیادت بیماران، تشییع جنازه‌ها، افشای سلام،^۴ اجابت کردن دعوت مسلمانان، دعا کردن در وقت عطسه ایشان،^۵ یاری کردن مظلومان، قبول کردن قسم ایشان . . . یعنی، اگر مسلمان برای چیزی قسم یاد کرد، از او قبول نماید.

و بهمی کردند ما را از استعمال ظروف نقره، از دست کردی انگشتر طلا، از پوشیدن حریر و پوشیدن دیبا، و از پوشیدن جامه‌های «وشی» - و آن جامه‌ای بود که از مصر می‌آوردند و مخصوص بوده با ابریشم یا آنکه عراد مُضَلَع باشد و آن جامه‌ای است که خط

[illegible]

سپس «سودی» می‌پرسد قیمت املاک خلیفہ سوم در فرانسی کتری؟ و همچنین چندی دیگر به سده هزار دینار ملا می‌رسد

دنداره ریم می نویسد: علاوه بر کاغذ معروف بصره، خانه‌های زیاد در بصره و کوفه و آسکن در عجم ساخت و تزاریان و در حال مری

تطابقاً بن عبدالمطلب، یکی از بزرگای مکه، فلک از املاک عربی و روزانه به هزار دینار طلا می‌زدید و به بیوی بیست از آنها بود و در تاجیه و شرافت شاه پیش بر آنها داشت.

عبدالرحمان بن حوفا زمری، از یزویان، صاحبِ حدیث بود و همچنین او بهشتی می‌شد. هزار شتر و ده هزار گوسفند داشتند و چنین از دنیا رفت چهار رن داشت و چنین هر کدام داشت طبق مؤلفان کتاب تاریخ اسلامی از سال ۱۰۰ تا ۱۰۱ میلان چهار زن داشت که بیست و هفتی به هر یک از زنان ۱۰۰ سال می‌دادند و همین ۱۰۰ سال عبارت بود از هشتاد و چهار هزار دربار ملان.

فرید بن ابی اسحاق میگوید که از دنیا رحلت آنقدر غلا و فقره از وی باقی ماند که آنها را به شکمهای پر و روزه نهایی کردند و قیمت باغی در آن و مستطانی صید هزار دینار غلامان داشت.

تعلیمی بن برآمد کہ ۔ جنگ جیسا کہ علیہ علی بن ابی طالبؑ یا کئی کہانی مافیہ بہ راہ اختلاص و شکر عنایت جنگ را تو علمد در وقت
مردن پانصد هزار دینار ملا بجائی گفتند و از مردم ہم مطالبہ پائی داشتہ و غرض ترکانہ تو را املاک و جز بن سجدہ حزلو دینار
برداشت

برونسی، تالیزان، جاسور، ص ۲۰-۲۹.

آمدن فوق نسلین می‌باشد که چگونه خدای پرستان متافیزی با همکاران غایب و ملت و نصیب رانم‌های همچون لودو و جمل و ابن مسعود و ابوالموال مسلمانان را قنوت نموده و در حدیث شریف بکار می‌برند.

July 1994, 10:00 a.m. to 12:00 p.m.

3. انقلابی ملامت آن است که باعث توجیه به ملامت کردن بر اساسی از مسئولان (مملکت).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَالِدِينَ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ يَتَذَكَّرُ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

خط بافته شده است. و بهی کرد از پوشیدن استبرق - و آن جامه‌ای است که کار کرده شده در او صلا یا جامه‌ای است از ابریشم و حریر - از سوار شدن بر روی نشستگاہها و بالشهای روی زمین.^۱

۶ [ابن عباس گفته‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود: هفت چیز است که نوشته می‌شود ثواب آنها از برای بنده بعد از مردن:

کسی که درخت بکاره یا چاهی بکند یا نهری جاری کند یا مسجدی بنا کند یا قرانی بنویسد و بگذارد، یا علمی از خود باقی گذارد یا فرزندی صالحی بعد از خود داشته باشد که از برای او استغفار کند.

۷ [رسول خدا ﷺ فرمود: هفت چیز آفت هفت چیز است:

۱- آفت سخاوت، مبت نهادت است.

۲- آفت جمال، تکبر نمودن و خوش آمدن از خود است.

۳- آفت سخن، دروغ است.

۴- آفت علم، فراموشی است.

۵- آفت عبادت، سستی نمودن و سستی شدن است.

۶- آفت طرافت، لاف زدن است.

۸ [امام صادق علیه السلام فرمود: کمال ادب و مروّت (جوانمردی) هفت خصلت است: عقل،

بردهاری، صبر، نرمی و مهربانی، سکوت (بجا)، خوی بیگانه دانا]

۸ [و امام صادق علیه السلام فرمود: گناهان کبیره هفت است:

اول: شرک به خداست.

دوم: کشتن نفس محترمه است. - یعنی: کشتن آدمی به ناحق -.

۱- گفته‌اند که مراد از عمارت و بالشهای زمینی که نهی از رکوب آنها شده آن بالشهایی است که متعارف عصر بوده در ده و حریر (منه) و ۴۰

۲- ظریفان کسی است که زیور در زبان باشد و در فعل و کمال از اقوال [یعنی همانند: نزدیکن] خود بکاربرد (منه)

۳- نسخه عربی، ص ۹۰، نسخه‌های هفتگانه

۴- در ضمن نوبت جمیع اعتقادات فاسد که کجاست به بیان افتاد، (منه)

سوم: خوردن مال یتیم است.

چهارم: حقوق و جما کردن به والدین است.

پنجم: نسبت دادن فاحشه به زن عقیقه است.

ششم: گریختن از جنگ واجب [= جهاد] است.

هفتم: انکار حق ما اهل بیت علیهم السلام است.

مترجم گوید: در باب نهم اشاره خواهد شد به آراء اکابر^۱ در عدد کبائر به آن جا

رجوع شود.

۹ [حسرت امام رضا علیه السلام فرمود: هفت چیز بدوی هفت چیز استهزاء و سخریه کردن

به نفس است:]

۱- کسی که به ریا استهزاء کند و در دل پشیمان نشود، پس خود را سخریه کرده است.

۲- کسی که از حد توفیق کارهای خوب خواهد و لکن [= وی] جز و جهد نکند [به

خود استهزاء نموده است].

۳- و کسی که در بی احتیاط و نگهداری خود باشد و لکن خدیر [= پرهیز] نکند

[به خود استهزاء نموده است].

۴- کسی که از حد بهشت طلبد و لکن در شفاعت و سختیها صبر نکند [به خود

استهزاء نموده است].

۵- کسی که از آتش جهنم به خدا پناه برد و لکن ترک شهوتهای نژیوی نکند [به

خود استهزاء نموده است].

۶- کسی که مرگ را یاد کند و لکن مهتای مرگ نشود [به خود استهزاء نموده است].

۷- کسی که ذکر خدا کند و لکن مشتاق ملاقات خدا نباشد [به خود استهزاء نموده

است].

در دیال هر یک از اینها فرموده که به خود استهزاء نموده.

۱] روایت شده از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود: هفت چیز است که هر که دارای آنها باشد کامل کرده حقیقت ایمان را، و گشاده می شود از برای او درهای بهشت:

- ۱- کسی که وضو را کامل بگیرد.
- ۲- نماز را میگو بجای آورد.
- ۳- زکات مال خود را بدهد.
- ۴- خشم خود را باز دارت.
- ۵- ربای خود را در بند کند [هر سخنی را نگوید و از سخنان ساروا و بیهوده خودداری کند].

۶- تفقه در دین نماید.^۱

۷- آداء نصیحت [= خیرخواهی] کند از برای اهل بیت پیغمبرش. - یعنی دوست ایشان باشد و متابعت کند ایشان را در کردار و اقوال.

۱۱] و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود: هفت چیز است که دلالت دارد بر اندازه عقل صاحبان آنها:

- ۱- یکی مال است که از آن به اندازه عقل صاحبش پی می توان بُرد.
- ۲- حاجت است که دلالت دارد بر عقل صاحبش.^۲
- ۳- مصیبت است که از او پی بُرده می شود بر عقل مصیبت رده.
- ۴- غضب است که دلالت دارد بر عقل غضباک.
- ۵- کتاب و کاعده است که دلالت دارد بر اندازه عقل نویسنده اش.
- ۶- پیام آورنده است که دلالت دارد بر اندازه عقل فرستنده اش.
- ۷- هدیه است که دلالت دارد بر عقل هدیه فرستنده.

۱۲] گفته شده که: هفت چیز قوام و ایستادگی ندارد مگر به هفت چیز. زُر به شوهر.

۱- در روایت خصال موسی بن غنیمت ذکر شده که: از برای گشاده شدن خود مستغرق و طلب امرش نماید [متن حذف].

۲- نسخة مرئی، ص ۲۰۰ متفاهان غلغلان.

پسر به پدر، شاگرد به استاد رعیت به سلطان، سلطان به عقل، عقل به حجت و تثبیت
[= درنگ و تأمل کردن] طاعت خدا به مخالفت کردن هوا و هوس.

۱۲. و سزوار است که از برای پادشاه هفت چیز بوده باشد:

۱- وریری که اعتماد به او داشته باشد و محرم اسرار او باشد.

۲- قلعه محکمی داشته باشد که هرگاه حاجت افتاد به پنهان شدن، به آن جا پناه
برد.

۳- اسب رویدهای داشته باشد که هرگاه حاجت به سواری افتاد، بر او سوار شود.

۴- شمشیر برندهای داشته باشد که هرگاه حاجت به جنگ شد، نرسد که آن شمشیر
به او خیانت کند.

۵- از جواهرات ذخیره داشته باشد که به وزن سبک و به قیمت سنگین باشد، که
هرگاه نازهای [= پلائی] بر او رو کند صرف [= خرج] خود کند.

۶- زن جمیلای داشته باشد که هرگاه بر او داخل شود به حال غیبه و اندوه
لندوهش زایل شود.

۷- عطایای داشته باشد که طعامی را که میل دارد برای او ببخشد.

۱۳. متابعت کرد مردی حکیمی را هفتصد فرسخ به جهت آموختن همت چیر، و به او
گفت که من دنبال تو را گرفته‌ام [= به سراغ تو آمده‌ام] که مرا پیاموری بعضی از چیزها
را که خدا تو را دانا کرده است.

پس پرسید از او که:

مرا خبرده که چه چیز است از آسمان سنگین‌تر است؟

چیز است که از زمین وسیع‌تر و پهن‌تر است؟

چیز است که غنی‌تر از دریاست؟

چیز است که سخت‌تر از سنگ است؟

چیز است که گرم‌تر از آتش است؟

چیست که سردتر از برف است؟

چیست که از یتیم ضعیف‌تر است؟

حکیم جواب گفت:

۱- بُهتان [= تهمت] بر بی‌گناه، سنگین‌تر از آهن است.

۲- حق از زمین وسیع‌تر است.

۳- دل آدم قانع از دریا غنی‌تر است.

۴- دس کافر از سنگ سخت‌تر است.

۵- سینهٔ آدم حریم از آتش گرم‌تر است.

۶- دل کسی که اعتماد به خدا دارد از برف خُنک‌تر است.

۷- سخن چین از یتیم ضعیف‌تر و بیچاره‌تر است.

مترجم گوید: بیان بیچارگی سخن چین را شیخ سعدی در مضم آورده و گفت:

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت همزم گش است

کنند این و آن خوشی دگر باره دل وی اندر میان کوربخت و خجل

میان دو تن آتش فروختن نه عاقل است خود را در او سوختن

[۱۵] حکیمی طررد خود را وصیت کرد و گفت: ای پسرک من! حیر و خوبی نیست در

هفت چیز مگر آنکه مقرون به هفت چیز باشد:

خیر و خوبی نیست در قول مگر با عمل، نه در رؤیت و صورت مگر به عقل، نه در

پادشاهی مگر به جود و بخشش، نه در رفاقت مگر به وفا، نه در فقه مگر به ورع، نه در

عمل مگر به نیت، نه در رنگی مگر به صحت و امنیت.

[۱۶] و بدان که هفت چیز است که عاقبت آن عقل را فاسد می‌کند:

کفایت و کارگزاری کردن بطور تمام و کمال، از حد تجاوز کردن در تعظیم و اجلال،

بی‌کار گذاشتن فکر، تنگ داشتن از آموختن، شرب حممر، ملازمت رن، خُسطه

[= معاشرت] و آمیزش کردن با نادانان.

۱۷ ای پسرک من! هفت چیز است که نیکو نیست مهمل گذاشتن آنها - پسی دست از

آنها برداشتن و قدر آنها را ندانستن - و آن هفت چیز:

۱- رب توست مادامی که با تو بسازد و موافقت کند

۲- معیشت توست هرگاه کفایت کند تو را.

۳- خانه توست هرگاه وسعت و گنجایش داشته باشد تو را.

۴- جامه توست مادامی که تو را بپوشاند.

۵- شُور [= اسب و استر] توست مادامی که تو را حمل کند.

۶- رفیق توست مادامی که با تو با انصاف رفتار نماید.

۷- همشپن توست مادامی که از تقصیرات تو انضمام^۱ کند و چشم بپوشاند.

۱۸ و بدان که از برای فرزند تو هر هفت حقی است:

۱- باید برای او مادر خوب اختیار کنی - یعنی: هنگامی که می خواهی زن بگیری،

زن عفیفة اصیلة^۲ نجیبه ای را اختیار کنی تا مادر اولادت خوب باشد - .

۲- نام خوب بر او بگذاری.

۳- دایه خوب برای او بگیری.

۴- ش. ع. ۷- بیاموزی او را کتاب خدا، و خط و حساب و شنا کردن.

۱۹ و بدان که: رفیق تو رفیق نمی باشد مگر آنکه نگرهبانی و مراعات نماید تو را در

هفت چیز:

در اهل تو، اولاد تو، بی چیز تو، بیماری تو، [و بی چارگی و سختی تو]^۲، در عیبت،

یعنی: در سفر گزینی تو، و بعد از مرگ تو.



باب هشتم :

خصلت‌های هشتگانه

۱] روایت شده از سید ما رسول خدا ﷺ که فرمود:

هشت حسنت است که هر کس از وقت من به آنها عمل کند، حق تعالی او را با پیغمبران و صدیقی و شهیدن و صالحان محشور گرداند: عرضه داشتند: یا رسول الله! آن هشت حسنت کدام است؟ فرمود:

۱- کسی که زاد و توشه دهد حج کنسهای را، به فریاد رسد بیچاره‌ای را که هر پدری طلبه پندهای را آزاد کند یتیمی را تربیت کند، گمراهی را هدایت کند، گرسنه‌ای را سیر کند تشنه‌ای را سیراب کند روزه بگیرد روری که [هوا] سخت گرم باشد.

۲] و فرمود: آیا خبر دهم شما را به آن که شبیه‌ترین شماست به من؟ گفتند: بلی یا رسول الله! فرمود: آن کسی که دارای هشت حسنت باشد:

هر که از شما خلقش نیکوتر، علمش بزرگتر، به خویشان خود نیکی کننده‌تر، با برادران دینی خود مهرهاتر، صبرش بر حق بیشتر، کظم غیظش بیشتر، طبع کننده‌تر و با انصاف‌تر است.

۳] رسول خدا ﷺ هشت رن را نعمت فرمود.

رنی که موی صورت رب دیگر را می‌کند - که به اصطلاح زبان: بند ریمان

می‌کند - ۱. رمی که موی صورتش به این سبب کنده می‌شود، رمی که دندان رن دیگر را تیر و نازک می‌کند که چون نماید، زنی که با او این عمل می‌شود [واصفه رمی که موی به موی سر را مثل متصل می‌نماید و مستوصله؛ زنی که با او این عمل می‌شود]^۱ زنی که به بدنی زنان سوز می‌زند و سرمه در او می‌ریزد که ریست داده شود - به اصطلاح خال می‌گوید - رمی که با او این معامله می‌شود.^۲

۴ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من به هشت نفر سلام نمی‌کنم، و مُصافحه با ایشان نمی‌نمایم، و عیادت نمی‌کنم مریضانی ایشان را و تشییع نمی‌کنم جنازه‌های ایشان را؛ و آن هشت نفر عبارتند از:

- یهودی، و نصرانی، و مجوسی، و کسی که خوش طبعی و شوخی او با دیگران فحش به مادران باشد، و کسی که رن عقیقه را نسبت به فحشه دهد، و کسی که بر سر سهرای نشیمن که شراب در آن آشامیده شود، و کسی که قطع رحم نماید، و کسی که بی‌زری از ولایت و دوستی اهل بیت علیهم السلام جوید.

۵ و میر فرمود: ای پندگلی خدا! هر شما باد به هشت خصمت:

رحم کنید بر بیوه رس و یتیمان، اعانت کنید ضعیف را، و قرص دار را و بده مُکاتب^۳ را و مسکین را، و یاری کنید مظلوم را، و عطا کنید به مقروض.

۶ و فرمود: هشت نفرند که اگر خور شدند، ملامت نکند مگر خود را:

۱- کسی که بشیند بر سر سفرهای که او را بطلبیده باشند،

۲- کسی که سلطنت و فرمانروائی کند بر صاحب خانه،

۳- کسی که مطالب حق [خیر] کند از چشمس خود،

۴- کسی که طلب فصل و عطا کند از مردمان لایم و ناکس.

۱- همان، ص ۲۷ مشهوری هشتگانه.

۲- در اینگونه ادبیات، هر کس باید به فتوی مرجع شود مراجعه کنند به افترازی که مجتهد هستند نمی‌تواند از ظاهر یک حدیث حکم شرعی را استنباط نمایند.

۳- به برهانی گفته می‌شود که با مولای بی شکایه [عالمه] موافق که در برابر پرداخت بعضی معین در زمین تعیین شده آزاد گردد.

۴- نسخه عربی، ص ۲۴

۵. و کسی که داخل شود در سخن دو نفری که با هم سخن گویند [بی آنکه آنها از او خواسته باشند که در سخنش داخل شود].^۱

۶. کسی که استخفاف کند به پادشاه.

۷. کسی که بشنید به جایی که اهنبت آن را نداشته باشد.

۸. و کسی که سخن گوید برای کسی که گوش به سخن او نمی‌دهد.

۹. از حضرت امام حسن علیه السلام روایت شده که فرمود:

حکم و بردباری، زینت است؛ وقار، مروت است؛ صبر و پیوند کردن، نعمت است؛ تکبر کردن، لاف زدن است؛ عجله و شتاب، سقه و نادانی است - سقه؛ صعب و سستی در رأی است - قُلُق [= بی‌تابی] و اضطراب پیش آوردن عجز و ناتوانی است؛ مجالست اهل فسق، باعث ریب و گمان بد است.

۱۰. روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود، سزولوار است که مؤمن دارای هشت حصیت باشد:

۱- با وقار باشد هنگام جنبانیدن پلاها و جنگها مردم را.

۲- صبر و شکیبایی داشته باشد هنگام بلا.

۳- شکر کننده باشد در فراخی رنگی و زحاه [= فرلوانی روزی، زندگانی آسوده].

۴- قانع باشد به آنچه خدا روزی او فرموده.

۵- هر دشمنان ستم نکند.

۶- مشقّت دوستان را تحمل کند.

۷- پیوسته بدش در رنج و تعب باشد.

۸- و مردم از او در راحت باشند.

۹. و میر فرمود: هرگاه خداوند دوست دارد بدهای راه در دل او می‌افکند هشت

حصیت را. گفتند: آنها کدام است؟ فرمود:

پوشیدن چشم از محرمات الهی، توبی از خدای سبحانه، عید، ولادتش خود را به خوی
لیک، صبر، ادا کردن امانت، راستگویی، سخاوت.

۱۰] و میر فرمود، هشت حسنت است که هر که ر حنا روزی فرموده باشد، پس تمام
کرده بر او نعمت را و کامل کرده است بر او کرمات را؛

مسکن وسیع و گشاده، کسب فاضل و بیکو، خادم موافق، شهری که در او امنیت
باشد، همسایه‌ای که اذیت نکند او را و سالم باشد، برادر مؤمن، زن صالحه، و تمام
فرموده باشد حنا این نعمتها را بر او به سعادت و عافیت - یعنی؛ با این همه خور کرده
باشد از او بلاها و بیماری‌ها را.

۱۱] روایت شده که یکی از اصحاب آن حضرت صحبت سیر و مسافرت در مہین
آورده بود، حضرت فرمود: آنچه را که امر شده به آن، هشت شیر است؛

شیر [= سفر] کن دو سال^۱ برای یکی به پدر و مادر، شیر کن یک سال برای صله
رحم، شیر کن یک «میل» - که ثلث فرسخ است - برای عیادت مریض، شیر کن دو
«میل» برای تشییع جنازه.

شیر کن سه «میل» برای اجابت دعوت - یعنی؛ اگر به مهمانی تو را طلبیدند تا سه
میل راه، که یک فرسخ باشد، اجابت کن.

شیر کن چهار میل برای زیارت برادری که به جهت حما با او برادری و دوستی
کردهای.

شیر کن پنج میل برای یاری کردن مظلوم.

شیر کن شش میل برای فریاد رسی بهچارهای که فریادرس می‌طلبند.

۱۲] روایت شده از حضرت موسی بن جعفر^{علیه السلام} که فرمود: هشت حسنت است که در
هر که باشد، خدا او را داخل بهشت می‌کند و رحمت خود را بر او پگستراند؛
۱- کسی که یتیمی را نزد خود جای دهد.

۱- یعنی اگر برای بیمار و یکی به پدر و مادر لازم باشد که مسافت دو سال راه را بپیمایند، این کار را بکنند.

- ۲- کسی که فرزند خود را نیکو تربیت کند.
- ۳- کسی که با مملوک خود رفق و مدار کند.
- ۴- کسی که بر ضعیف رحم کند.
- ۵- کسی که [در بارهٔ دیگران] از خود انصاف دهد.
- ۶- کسی که به هر کس احسان نماید.
- ۷- [کسی که با همه گشادگرو و خوشرو باشد]^۱.
- ۸- کسی که توسعه و گشایش دهد در نفقهٔ خود.

(کسانی که نماز آنها قبول نمی‌شود، و دعایشان مستجاب نمی‌گردد)
 [۱۳] روایت شده از یکی از ائمه علیهم‌السلام که فرمود: هشت نفرند که نماز ایشان قبول

نمی‌شود و دعای ایشان به اجابت نمی‌رسد:

- ۱- بنده‌ای که از آقای خود گریخته باشد تا برگردد به نزد آقای خود.
- ۲- زنی که نافرمانی شوهر کند و شوهر بر او خشمناک گردد.
- ۳- کسی که زکات نهد.
- ۴- دحتری که به حد تکلیف رسیده باشد و بی‌تعیّن نماز کند.
- ۵- پیشمازی که نماز جماعت کند برای گروهی در حالی که ایشان از او کراهت داشته باشند.
- ۶ و ۷- عاق والدین و آدم مست.
- ۸- و کسی که منکر باشد حق اهل بیت علیهم‌السلام را.

[۱۴] و در روایت شده که، [هشت چیز] از اخلاق بی‌معمول و امار می‌باشد:
 نهی کردن، سخاوت نمودن، در هنگام ثبوت صبر کردن، ایستادگی به حق مؤمن نمودن، مسواک نمودن، استعمالِ حنا نمودن، پیوسته عطر استعمال نمودن، نکاح کردن.

[ویژگیهای فرزندان شایسته]

[۱۵] نقل است که «لوی بی غالب» - که یکی از اجداد حضرت رسول ﷺ است، با روجه خود گفت که: کدام یک از پسران خود را بیشتر می‌خواهی؟ گفتند: آن که دارای هشت حسنت حاصل است:

در عقلش چهل راه ندارد، جمش با سفاقت و بی‌خردی آمیخته نشده، ربانش عاجز از سخن بیست^۱، یقینش را گمان فاسد نمی‌کند، احسان و نیکی به والدیش را به حقوق باطل نمی‌کند، بخل در عطا نمی‌نماید، بعد از احسان منت نمی‌گذارد، ترس او را نمی‌پاشد.

گفته: کدام است آن پسر که دارای این حسنهاست؟ گفت: پسر «کمب» است. یکی گفته که: هشت حسنت است که در هر کس باشد دو از کسانی است که خداوند نعمت گران را به او ارزانی فرموده:

لؤلؤ رفیق و برمی است، دوم: شناختن نفس و حفظ و صیانت آن است. سوم: آنکه هرگاه با پادشاهان فصاحت کند، کاری کند که ایشان از او خوشود باشند. چهارم: آنکه هرگاه بر در سزای ملوک باشد، ادیب و چرب زبان باشد.^۲ پنجم: آنکه راز خود و راز غیر از خود را حفظ کند و فاش ننماید. ششم: قادر باشد به سخن گفتن، هفتم: آنکه بشناسد دوستان خود را و بداند که کدام یک صلاحیت دارند که محرم راز او باشند. هشتم: آنکه تکلم نکند در محفل به چیزی که از او نپرسیده باشند، نگوید چیزی را که روشن و هویدا نموده است آن را.

[ویژگیهای قاضی معونه]

[۱۷] یکی از زاهدان به یکی از قاضیان گفته که: من دوست می‌داشتیم که تو خود را از

۱- در نسخه عربی: «لا یلوی یناناً غیره» است و گویا در نسخه ترجمه «لوی» چنین نقشه بوده است. نقل از نسخه مصحح فارسی که با دقت نظر علامه حجة الاسلام و الشیخ الحداد علیه‌الرحمة و علیه‌السلام ترمیمی شده است.

۲- ترمیمی بودن و چرب زبانی و ادیبی را پند و نكجه می‌دانند.

حکم کردن مابین مردم خلاص می‌کردی، پس الحال که خود را مبتلا به حکومت و قصود نمودهای، پس واجب است که هشت خصلت را از خود دور کنی؛

۱- کراهت نداشته باشی از ملامت ملامت‌کنندگان.

۲- دوست نداشته باشی ستایش و ثنا را.

۳- نترسی از حکم به عدالت کردن.

۴- تنگ نداشته باشی از مشورت کردن، اگر چه دانا باشی.

۵- توقف نکنی از حکم کردن، هرگاه حق را دانستی.

۶- حکم نکنی در حال غضبناکی.

۷- پیروی نکنی هوا و هوس را.

۸- گوش ندهی شکایت آخدی را هرگاه تنها باشد از خصم و طرف مقابل خود.

[۱۸] وصیت کرد حکیمی فرزند خود را و گفت: ای پسر من! نگهدار خود را به هشت

چیز از هشت چیز؛

۱- عدالت و میانه روی کن در کلام، تا همشیمان تو قلامت پیدا نکند.

۲- از روی زوئه [= اندیشه] و فکر سخن بگو، تا خطا نکنی.

۳- فکر کن در اعاض خود، تا لفظ رشت نگوئی.

۴- به انصاف عمل کن، تا ستم نکنی.

۵- جانب خود را نرم و هموار کن^۱، تا جفا نکنی.

۶ و ۷ و ۸- نگهدار خود را از کینه‌های دشمنان به اظهار دوستی، و به نزدیکی با مردم از تکبر و سرکشی، و به میانه‌روی در امور از آلودگی به عیوب.

[۱۹] و بدان که: هر کس بوده باشد از برای او هشت چیز، از برای او باشد از جانب خدا

هشت چیز؛

۱- کسی که بپرهیزد از خدا، نگهدارد خدا او را.

۱- یعنی: با حیثیت و صاحب خود به نرمی رفتار کن.

۹

باب نهم :

خصلت‌های نُه‌گانه

۱] روایت شده از سید ما رسول خدا ﷺ که فرمود: اسلام نه سهم است و بی بهره
 شد کسی که از آن سهمی ندارد

اول آن: شهادت دادن است بِرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ.

دوم: نماز است و آن فطرت اسلام است.

سوم: زکات است و آن فریضه است.

چهارم: روزه است و آن پنبهر آتش است.

پنجم: حج است و آن شریعت و مُعْظَم شرایع است.

ششم: جهاد است و آن عزت اسلام است.

هفتم: امر به معروف است و آن وفا^۱، یعنی وفا به عهد خداست.

هشتم: بهی از منکر است و آن عدل است.

نهم: طاعت است و آن عصمت، یعنی سبب عصمت و حفظ دماء^۲ است.

مترجم گوید: این حدیث شریف در روایات معتبره وارد شده است و در تمامی آنها

۱- محصل است وفای به ملائکه باشد یعنی نگهدارنده دین است (مشق)

۲- خونها (چهارم)

ذکر «عشره» شده است، یعنی: اسلام ده سهم است به ریادتی «وَالْجُمُعَةُ وَهِيَ الْأُتْفَةُ».

و در بعضی روایات این حدیث شریف چنین است: اسلام ده سهم است: شهادت بر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، و آن مِلَّت است، - یعنی: عمده و اساس مِلَّت است - و نماز، و آن فَرِیضه است، و زکات، و آن طَهَارَت است، - یعنی: باعث طَهَارَت مال است -، و در بعضی روایات است: و آن فَصْرَت است - یعنی: فطرت و طبیعت انسان حکم می‌کند به خُسن و خوبی او، چه آنکه اعانت محتاج و بدل اموال در صدقات چیری است که حکم می‌کند به خُسن آن هر عاقلی و هر مُشرعی^۱ - الخ.

[۲] و بعد از آن حضرت روایت شده که فرمود، هرگاه حادث و ظاهر شود در میان مردم نه چیز، ظاهر شود با آنها نه چیز دیگر.

۱- هرگاه رنای بسیار شد، مرگ فُجَاءَة (= ناگهانی) بسیار می‌شود.

۲- هرگاه مردم از کین و ورن بدزدند و کمفروشی کنند، خداوند مبتلا کند ایشان را به قحطی و نقصان، یعنی: کمی میوه و خوبهات.

۳- هرگاه منع زکات کردند، خداوند منع کند از ایشان برگات زمین را.

۴- هرگاه مرتکب شدند محرمات الهیه را، [راه] پیدا می‌کند بر ایشان افتها.

۵- هرگاه ظاهر شود حکم به جور و بی‌عدالتی در احکام، شامل ایشان شود ظلم و عُدوان.

۶- هرگاه شکستند عهدها را، مسلط کند خداوند بر ایشان دشمنان ایشان را.

۷- هرگاه قطع کردند لرحام را،^۲ اموالشان نصیب اشرار شود.

۸- هرگاه امر به معروف نکردند، امور [= کارهای] ایشان مضطرب شود.

۹- هرگاه نهی از منکر نمودند، سُلطنت پیدا می‌کند بر ایشان اشرار و بدای ایشان.

پس در این هنگام هر چه خوبان مردم دعا کنند، دعای ایشان مستجاب نمی‌شود.

[گفتاهاں کبیرہ]

۳ و نیز از این حصر روایت شده است که فرمود:

گناه‌ها کبیره نه چهر است؛ شرک به خدای عزوجل؛ و او بزرگترین گناه‌ها است.
کشتن مؤمن، خوردن مال یتیم، خوردن ربا و سود حرام، نسبت دادن فاحشه به زن
عصبه، فرار کردن از جهاد، حقوق والدین.

مترجم گوید: در این حدیث شریف گناهان کبیره هفت چیز بیشتر ذکر شده است؛ و فقیر هر چه تخصص کردم حدیثی بیافتم، بلکه قولی از علما بیافتم، که گناه کبیره را به چیز شمرده باشد بلکه در روایات بسیار معتبره هفت چیز ذکر شده؛ و لهذا، مظلوم آن است که این حدیث شریف لیر تمام است و سطلی ندارد^۱ و صلیر روایت «شیع» یعنی، هفت بوده تصحیف^۲ شده به «تسع» که «نه» است و غصت از پی تصحیف شده و در باب مهم آن حدیث ذکر شده و این تصحیف شایع است به جهت شباهتی که مابین لفظ «شیع» و «تسع» است؛ بخصوص در حلقه قدیم؛ و به همین ملاحظه بعضی جمع کرده‌اند مابین روایاتی که در باب وفات حضرت فاطمه^{علیها السلام} وارد شده که؛ بعضی روایات است که آن مخذره در سوم جمادی الآخره وفات فرموده؛ و در روایات دیگر است که مدت مکث آن حضرت در دنیا بعد از پدر از بررگوار خود، هفتاد و پنج روز بوده که در «ایام البیض» جمادی الأولى واقع می‌شود گفته‌اند که؛ روایت «خمس» و «تسعين» بوده تصحیف شده به «خمس» و «تسعين» یعنی؛ آن حضرت نود و پنج روز بعد از پدر بزرگوار خود مکث کرد و بنابراین وفات فرموده در سوم جمادی الآخره.

۹- صدور و تحویل از شرکت به کارکنان

۲.۴.۷. حرفی معجزات از مندرج عبارتند: **حَلَّوْ** (درجه برای آن یزیدگزار، در نسخه‌های مصحح عربی و در لغت‌ها و اقوال، که گاه در دیگر نسخه‌ها **حَلَّوْ** آمده است) و **أَشْبَهَ لَاحِلَ الْوَيْتِ الْخَرَّاءِ عَمِلَ السَّجِي**، حلال دانستن پی‌هرستی به کعبه و حرمت بن‌وا و احیای سموتی و جانگزی.

آل تغییر دادن کلمه یا کلمه کردن یا زیاد کردن نقلیه‌های آن، ضاع کردن هر نوشتی، و هر اصطلاح علم به این است که نویسنده یا شاعر کلماتی است‌سفال کرده که با تغییر دادن نقطه معنی آنها تغییر کنند یا طرح بدل به انداز شود مثلاً: شهرم و شهرم بوده و تو بودی، (فرهنگ)

وبالجملة: در این هفت عدد گناه کبیره که در روایات وارد شده اختلاف است، و آنچه مشترک در تمام روایات هفت عدد است: قتل به ناحق، و عقوق والدین، خوردن مال یتیم و فرار از جهاد است.

شایسته باشد که ما در این جا فی الجمله کلام را بسط دهیم پس گوییم:

بنابر گفته گناهان بر دو قسم است: یکی کبیره، ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون می برد و مستحق عقوبت الهی می نماید، و دیگر صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون نمی برد و اگر اجتناب از کثرت ارتکاب آنها [= گناهان کوچک] مقرون به عفو است و حق تعالی به غصلی خود آنها را می بخشد.

و مشهور آن است که اصرار بر صغایر کبیره است، و در معنی «اصرار» خلاف است از شیخ شهید نقل شده که فرمود: اصرار یا فعلی است یا حکمی؛ فعلی منامست است به یک نوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر بی توبه، و حکمی: آن است که حرم داشته باشد بر عمل صغیره بعد از فزاع شدن از آن، اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش نگذرد نه توبه و نه حرم بر فعلی آن، ظاهرش آن است که مُصِیر^۱ نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفاره^۲ آن باشد، چنانچه در اخبار وارد شده است.^۳ انتهى.

و بعضی گفته اند که: محض عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست، بلکه اصرار: مداومت بر یک گناه یا بسیار مرتکب شدن است، به حیثیتی که شاعر باشد به بی اعتنائی او به شرع و دین، و در مابین آن منامت و پشیمانی از او ظاهر نشود. و نیز آرای اکابر در عدد کبائر مختلف است، شیخ بهائی (ره) در شرح «حدیث سی ام» از «اربعمین» اشاره به اختلاف آرای اصحاب نموده و گفته:

۱- قومی گفته اند که: کبیره هر گناهی است که حق تعالی در قرآن و حدیث^۴ بر آن

فرموده باشد^۱

۲- و بعضی دیگر گفته‌اند که: کبیره گناهی است که شارع مقدس از برای او حدی تعیین فرموده یا تصریح کرده باشد در او به وعید عقاب.

۳- و طایفه دیگر گفته‌اند که: هر معصیتی است که اظهار کند کمی اهتمام فاعلش را به دین.

۴- و دیگران گفته‌اند که: کبیره هر گناهی است که معلوم شده حرمت او به دلیل قاصح.

۵- و دیگری گفته: هر گناهی که وعید شدید بر آن در کتاب یا سنت شده باشد. ۶- و از «ابن مسعود» روایت شده که گفت: بخوانید از سوره نساء آیه شریفه «إِنْ تَجْنِبُوا عَذَابَ مَا تُلْهَوْنَ عَنْهُ نَعْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»^۲ پس هر چه نهی از آن از اول سوره تا این قسمت آیه، پس آن کبیره است.

۷- و جماعتی گفته‌اند که: گناهان تمام کبیره است به سبب اشتراک آنها در مخالفت امر و نهی شارع. لکن گاهی اطلاق می‌شود صغیره و کبیره بر گناه بالتسبیه به مرتبه بالا و پدید او؛ پس بوسیله از اجنبیه صغیره است بالتسبیه به مرتبه بالا که زنا باشد و کبیره است بالتسبیه به مرتبه نازله که نگاه کردن به شهوت باشد.

شیخ جلیل امین الاسلام ابوعلی طهرسی (ره) در کتاب «مجمع البیان» این قول را نقل کرده و بعد فرمود: «همین است مذهب اصحاب ما - وَضَوَّانَ الْوُجُوهِ عَنْهُمْ - چه آنکه آنها گفته‌اند که گناهان تمام کبیره است، لکن بعضی از آنها بزرگتر است از بعضی دیگر، و صغیره در میان گناهان نیست بلکه صغیره بودی امر نسبی است که بالتسبیه به گناه بزرگتر صغیره گفته می‌شود، انتهنی»^۳

۱- مانند گناه قطع زحمه که قرن کریم در کبیر گناهی که پیوندشان را از عیبشان جدا می‌کند می‌فرماید: أَرْقَبُكَ لَهُمُ الْبُكَاءُ وَالْهَمُّ شَوْهَ الْبُكَاءِ. برای آنان است استی و بهی (و کفایت برای لغزش، بر عهد آیه ۴۵)

۲- نساء آیه ۲۹: إِنْ تَجْنِبُوا عَذَابَ مَا تُلْهَوْنَ عَنْهُ نَعْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ. که از آن بهی می‌شود پرده‌ای که از گناهان کوچک شما را می‌پوشاند.

۳- مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۸، ردی.

۸- و قوم دیگر گفته‌اند که: کبیره هفت است؛ شرک به خدا، قتل نفس محترمه، زنی^۱ ربهای عقیقه، خوردن مال یتیم، ره کردن، فرار کردن از جهاد، عقوق پدر و مادر، و در این باب نیز حدیثی از حضرت رسول ﷺ روایت گردانند.

۹- و بعضی بر این عدد سیزده گناه دیگر افزوده‌اند و آن: لواط، و سحر، و رب، و حیبت، و قسم دروغ، و شهادت زور، و شرب خمر، و ترک احترام کعبه معظمه، و دردی، و شکستن بیعت امام، و عرابی شدن^۲ بعد از هجرت، و ناامید شستن از رحمت خدا و پیمان شدن از عذاب خداوند.

۱۰- و بعضی چهارده گناه دیگر اضافه کرده‌اند: «خوردن مردار، و خون، و گوشت خوک، و گوشت حیواناتی که به غیر نام خدا کشته شده باشند در غیر ضرورت، و رشوه گرفتن، و قمار باختن، و کیل و وزن ر کم دادن، و یاری ظالمان کردن، و حبس نمودن حقوق مردم بدون پریشانی، و اسراف کردن، و تدبیر^۳ در مال نمودن، و خیانت کردن در مال مردم، و اشتغال به ملاهی مانند ذبح و ساز و طنبور و نای و امثال اینها، و اصرار بر گناهان». و این چهارده گناه در کتاب «عیون» از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده است. پس این ده قول است در ماهیت گناه کبیره، و لیست از برای هیچ کدام دلیلی که نفس به آن مطمئن شود، و شاید در افعای آن مصلحتی باشد که عقوبت آن به آن راه ندارد چنانکه پهلای شده شب «قدر» و «نبوة» و «نسخه» و غیر اینها.

و اصحاب حدیث نقل کرده‌اند از «ابن عباس» پرسیدند از گناهان کبیره که آنها هفت است؟

گفت: آنها به هفتصد نزدیکتر است از هفت، انتهی^۴.

و علامه مجلسی (ره) در «حق الیقین» کلام را در این مقام بسط داده و فرمود: والد

۱ نسبت ناروا دانست.

۲ یعنی سواکن شدن به در واپس و شاید در این زمان وفات به پلای باشد که در آن جا عالمی باشد که مسائل دین خود را نقد کند.

۳ چنانچه علامه مجلسی رحمه الله علیه فرموده اند: «...»

۴ حق الیقین، ج ۲، ص ۳۴۴-۳۴۵ ما همیشه استفاده.

محققان در بعضی از تصانیف خود آنها را جمع کرده است؛ پس هر که طالب تفصیل است
مجموع کند به کلمات محسوسه.

۴ و میر روایت شده از رسول خدا ﷺ که فرمود: در مسواک نه حصص است؛ پاک کنند دهان است، محکم کنند ثنه دندان است، دفع کنند بلغم است، جلا دهند چشم است، زیاد کنند استهای طعام است، رایل کنند غم، زیاد کنند حلاوت است، خوشنود کنند پرو دگار است، مبالغ کنند خشنات است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نه چیز قبیح است و هرگاه از نه نفر صادر شود محذوف است

اول: بی طاقتی و تنگی حوصله از پادشاهان، بُخل از توانگران، عشق‌بازی و جهالت جوانی از پیرمردان، قصص زحم از بررگان و رؤسا، فسق و فجور از علما و دانشایان، دروغ گفتن از قاصدان، ظلم و ستم از والیان، زمینگیر شدن از صبیهان، سخن رشت از رنایان.

۶ ابو عبیده مُعَظَرُ بن شُئبَةَ گفت: که: امیرالمومنین علیه السلام به پدیده^۱ نه کلمه فرمود که بتیم کرد چوهر آن حکمت راه و قطع کرد آرزوها را که مثل یکی از آنها بیابوند. سه

۱- نمبر بر یکی «چند» نام طبعی بنده است و نو در وی بود آفری و نحوی و از فعلی پسر است و عناصر بوده با «اجمعی» م «فعلی» نامی
و در ایام خلافت مأمون در سنه ۲۹۶ وفات کرد و سقین خمرش به حد سال رسید و کسی بر دستار آلم حاضر نگشت به جهت آنکه
نگشتند رأی خود داشتند و هم ملایم بود به میل به فرمان = پسران پ

مسئولی در «مروج الذهب» گفته که طبرانی با طبریزی به سیر مزاج می‌کرد و مقام برده‌ها در مسجد بصره نزدیک اثر
استخوان‌های آن پیدایش طبرانی بر آن سنگ نوشت:

أما بعد: إن الله يحب

تأویبند» چون تخلص مسجد باد و این شعر بدید گشت این کار ما این نوشتن نهیولیس است، او را معنی کنی، اگر چه در نوشتن او بهر
بهر است و به قول دیگر این شعر را تأویب نهیولیس نوشتند

سَنَدُ الْبَيْهَقِيِّ فِي هَذِهِ جَائِزٌ بِتَبَعٍ

یوپیویدہ چون اسی جو بیت بندہ بہ اسمعیٰ گفتہ بر پیش منی بالا بزود من را پاک کن۔ اسمعیٰ پرست اور دست و سفلوں نحو
احمد شاہ شہسوار نے فرمایا کہ اگرچہ اسمعیٰ کا نام ہے۔

كانت تعام بأكد شديد من المظالم التي كانت هي الشؤن الحروب فلما انتهت

و از برای تأیید عیبیه معتقدات مسلمانان است و جماعت کثیری نوداً بر تائید آن توجه داشتند و می گفتند که حتی بدو تاویل
مردن علی، علم [۱۰] سقراطی، پلوتارک، بکتی، پیشه‌ها، نامادگان، یهودیه، غیر از اینها عیبیه‌های دیگری است که ناشی از کاسموسین اسلام است.

11/11/2019

۲- لا ڳالهائو، بدين ڇوڏ ٿيڻ کان پوءِ ڪا به ڳالهائڻ.

کلمه از آنها در مناجات است و سه کلمه دیگر در علم (حکمت) و سه کلمه دیگرش در ادب است:

اِنَّا اَنْ سَه کلمه که در مناجات است گفته: الهی پس است برای من عزت که تو پروردگار من باشی. پس است از برای من فخر که من بنده تو می‌باشم. خدایا! تو جهانی که من می‌خواهم مرا لیر چنان کنی که تو می‌خواهی.^۱

و اِنَّا اَنْ سَه کلمه که در علم است فرمود: آدمی مستور است در پرده ریان خود. یعنی: کمال و نقصان او معلوم نیست تا تکلم نموده چنانچه گفته شد:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

و فرمود. تکلم کنید تا شناخته شوید، ضایع نشد مردی که قدر خود را شناخته.^۲

و اِنَّا اَنْ سَه کلمه که در ادب است فرمود: انعام و احسان کن بر هر کسی که می‌خواهی تا بوده باشی امیر بر او؛ بی‌نیازی جواز هر که می‌خواهی تا بوده باشی نظیر و مانند او؛ احتیاج جو به هر که خواهی تا بوده باشی اسیر و گرفتار او.^۳

۷ از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمود: **هُوَ** خصیت است که خلوند مخصوص کرده به آنها پیغمبران خود راه پس امتحان کنید شما خود را به آن خصیتها، اگر در شما بوده باشد پس حمد کنید خدا را بر آنها و اگر نیست در شما پس از حد بخواهید آنها را!

و آنها [عبارتند از:] یقین، لیاقت، صبر، شکر، حلم، خلق خوش، سخاوت، غیرت و شجاعت است.

۸ و روایت شده از اهل بیت عصمت علیهم السلام که فرمودند: از برای مؤمن بر مؤمن **هُوَ** حق است:

۱- [اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ دِیْنََ وَ عِلْمًا لِّمَنْ اَلَا اَحْسَنَ لَکَ عِبَادَ لَا اَتُخَدَّ اَمْرًا] [تَجِبُ] [اَلَا تَعْلَمُ] اِنَّکَ عَزِیْزٌ

بِالْقُوَّةِ الْعَظِیْمَةِ اَعِیْزٌ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ اَلْعِلْمَ اَلْعَظِیْمَ اَلَّذِیْ لَا یُخْفَی عَنْکَ شَیْءٌ

کَلِمَةٍ خَلَقَ مِنْ بَیْنَتِیْ لَکَ اَمْرًا وَ دَعَلْتَنِيْ مِنْ عَزِیْزَتِیْ لَکَ اَمْرًا وَ اَخْلَجَ اِلَیَّ مِنْ بَیْنَتِیْ لَکَ اَمْرًا عَسَاةَ مَرِی

همیشه حیر خواه او باشد، و اجابت کند دعوت او را، و بیگوکاری کند او را، و عیبت او رد کند، و اگر نفرشی از او دید او را ببخشد، و قبول کند عذر او را، و مراعات کند عهد و پیمانی او را، و عیادت کند بیماری او را، و تشییع کند جنازه او را.

۹ [روایت شده که از کمال بنده و کمال ایمان آن است که دارای نه حسنت بوده باشد

- ۱- رضا و خوشنودی او دخل نکند او را در باطل.
- ۲- و غضب او بیرون نبرد او را از حق.
- ۳- و قدرت و توانایی او باعث نشود که بگیرد اموال مردم ر و چیزهایی را که برای او نیست.

- ۴- و نگهدارد زیادی کلام خود را، - یعنی سخن بی‌فایده نگوید -.
- ۵- و انفاق کند زیادی مال خود را.
- ۶- و اندازه گیرد معیشت خود را، - یعنی؛ میانه‌روی کند در محارج خود -.
- ۷- و صاحب دانائی و هم نیکو (تَقِيَّةٌ نِيكُو) باشد.
- ۸- و خوش خلقی کند.
- ۹- و ب سخاوت باشد.

۱۰ [یکی از حکما گفته که: نه چیز نیست از برای کسی که دارای نه حسنت نباشد:

- ۱- فضیلت نیست برای کسی که عقل ندارد.
- ۲- شرف نیست برای کسی که عدم ندارد.
- ۳- ثواب نیست برای کسی که عمل خوب ندارد.
- ۴- اجر و مزد نیست برای کسی که نیت ندارد.
- ۵- دین ندارد کسی که باز ایستادگی از حرام و پارسائی ندارد.
- ۶- دوست و رفیق نیست برای کسی که خلق خوش ندارد.

۷- رأی و اندیشه نیست برای کسی که دلیل و حجت ندارد

۸- ریاست نیست برای کسی که حلم و بردباری ندارد

۹- خیر و خوبی نیست در کسی که گرم ندارد

۱۱ [] دیگری گفته، نه خصلت است که در هر کس باشد باعث محبت و دوستی مردم می‌شود او را!

بخشش کوش بر محتاج، و یاری کردن آن کس را که یاری می‌خواهد و یاری می‌جوید و تنفد و احوالپرسی از همسایگان، و خوشروئی با برادران، و رعایت کردن شخص غایب در کسانی که گذاشته، - یعنی: اگر دوست او به سفری رفته، مراعات اهل و اولاد او کند نه آنکه چشم از ایشان بپوشاند و ملاحظه ایشان نماید - و امانت را به صاحبش رد کند، و در معامله حق را اعطا کند، و در معاشرت خوش خلقی کند، و هنگام قهرت عفو کند

۱۲ [] نه نهرند که به خواب نمی‌روند:

مریض بی‌طبيب، صاحب مالی که ترس بر مال خود داشته باشد، شخص چهرائی که در پی ریختن حوب کسی باشد، کسی که غش در کار مردم کرده و آبروی شز و بدی برای ایشان دارد، جنگ‌کننده‌ای که خوف از شبیخون دشمن داشته باشد، مقروضی که مال نداشته باشد عاشقی که به مطلوب خود برسد باشد، کسی که بر بدی اهل خود امللاع یافته باشد، کسی که گرفتار بختان شده باشد و مردم چشم از یاری او پوشیده‌اند

۱۳ [] حکیمی را گفتند که نعمت چیست؟ گفت: نعمت در نه چیز است:

اول در توانگری است، چه آنکه من دیدم فقیر از زندگی خود نفی نمی‌برد.

دوم بودن در وطن است، چه آنکه دیدم عریب از رنگی نفی نمی‌برد.

سوم در هزلت است، چه آنکه دیدم بر ذلیل و خوار زندگی خوش نمی‌گذرد

چهارم در امنیت است، چه آنکه دیدم در ترس خوش نمی‌گذرد

پنجم در جوانی است، چه آنکه دیدم پیرمرد از زندگی خود خطی^۱ نمی‌برد.

ششم در صحت است، چه آنکه دیدم مریض از زندگی خود بهره‌ای نمی‌برد.
 هفتم معاشرت با اهل فعل است، چه آنکه دیدم شخص تنها حطی ندارد.
 هشتم خلق خوش است، چه آنکه دیدم بد خلق از عمر خود بهره نمی‌برد.
 نهم داشتن ری صالحه است، چه آنکه دیدم کسی که ری صالحه ندارد از زندگانی
 خود نفع نمی‌برد.

۱۲ حکیمی فرزند خود را وصیت کرد و گفت: ای پسرک من! همانا عجب دارم و تمام
 عجب در به چیر است:

- ۱- کسی که بشناسد خدای خود را و اطاعت او نکند.
- ۲- کسی که امید به ثواب داشته باشد و عمل صالح و شایسته نکند.
- ۳- کسی که بترسد از عذاب خدا و از معاصی دوری نکند.
- ۴- کسی که بداند شرفِ عجم را و بپسندد برای خود چهل و نادانی را.
- ۵- کسی که صرف کند [تمام] نعمت [هفت] خود را در عمارت گردن دنیا، با آنکه
 می‌داند مفارقت از او خواهد نمود.
- ۶- کسی که خواب کند آخرت خود را با آنکه می‌داند به آن جا منتقل خواهد شد.
- ۷- کسی که روان می‌گردد در میدانِ اُمال و آرزوی خود، و حال آنکه می‌داند کج
 آفتل سر راه او را می‌گیرد و او را بر رو آفکند.
- ۸- کسی که غافل است از نظر در عاقبت خود، با آنکه می‌داند که از او غافل نیستند.
- ۹- کسی که گویا می‌کند عیش خود را در دنیا، و حال آنکه می‌داند آخر امرش
 [= کارش] به چه می‌گردد.
- ۱۰- ای پسرک من! بر تو باد به نه حصص تا سیادت پیدا کنی در میان مردم، و آن نه
 خصلت: علم است، و ادب، و فقه، و امانت، و وقار، و احتیاط در کارها، و حیا، و حلم، و نرمی.
 ای پسر جان! حفظ کن نه چیر را به نه چیز:

عقل خود را به علم، مرتبه و جاه خود را به حلیه دین خود را به مخالفت هوا و هوس، مروت خود را به عفاف و باز ایستادن از حرام، عیص [به آبروی] خود را به کرم، منزلت خود را به تواضع، معیشت خود را به حوی تکسب^۱ و ایستادگی در تحصیل مکارم را به ترک عجب، نعمتهای خدا را به شکر.

و بدان ای پسر من! علم، دَم و بد نگفتند از برای چیزی مثل نه چیز: دروغ، طعنه، جزع، حسد، خیالت، بخل، عجله، بد خلقی، نادانی.

و مدح نکردند چیزی را مثل نه چیز: راستگوئی، بردباری، صبر، خوشنودی به آنچه خدا قسمت کرده وفا، کرم، تأسی، خوش خلقی، داناتی.

و خذر کن ای پسر من از مشورت کردن با نه نفر، چه آنکه رای از ایشان شور استند مرد بخیل، ترسان، حریص، حسود، معلم کودکان (؟)، کسی که بسیز یا ننان آبروش دارد، کسی که مبتلاست به زن مسلطه، صاحب هوا و هوس، کسی که بول او را به شتاب گرفته.

این بود وصیت من به تو، پس نگهدار آنها را از من و حفظ کن.^۲



باب دهم :

خصلت‌های دهگانه

۱. سید م. حضرت رسول ﷺ فرمود: ایمان در ده چیز است:

معرفة، اطاعت، علم، عمل، ورع، اجتهاد، صبر، یقین، وفاء، تسبیح [هر کدام آنها را که صاحب ایمان نداشته باشد نظام ایمان او تباه می‌شود].^۱

۲. و فرمود: عاقل به ده خصلت شناخته می‌شود:

اول: حسم کند با جاهلی که با او درآمیزد [معاشرت ندارد].

دوم: درگذرد از کسی که ستم به او نموده.

سوم: تواضع کند از برای زیردستان خود.

چهارم: سبقت جوید بر بالا دست خود در نیکی‌ها.

پنجم: هرگاه خواهند تکلم کند اندیشه و تأمل در آن نماید؛ اگر در کار خیر است بگوید و شجاعت ببرد و اگر در کار شر است خاموش باشد و لب فرو بندد تا سالم ماند.
ششم: هرگاه فتنه‌ای رخ نماید به حصرت پروردگار پناه برد و دست و پاهای خود را نگاه دارد.

هفتم: هرگاه در چیزی فضیلتی دید، در تحصیل آن عجله و شتاب نماید.

هشتم: حیا هرگز از وی دور نشود.

نهم: حرص در وی ظاهر نگردد.

دهم: تنگی سینه او را از کار بیک فرو نیشاند.

۲ و نیز فرمود: عبادت کرده نشسته حق سبحانه به چیری افس از عقل، و کام

شود عقل آدمی مگر به ده چیز:

۱- مردم به حیر او امیدوار باشد.

۲- و از سر او در امان باشند.

۳- و آنکه بسیاری حیر خود را کم شمرد.

۴- و حیر کم مردم را بسیار شمرد.

۵- و تنگدل شود از طلب کنندگان حوائج نزد او.

۶- و به ستوه نیاید از طلب کردن علم در طول عمر خود.

۷- و فقر نزد او بهتر باشد از توانگری.

۸- و مذلت نزد او بهتر باشد از عزت.

۹- و بهره او از دنیا مجزء قوت^۱ باشد.

۱۰- ببیند آخدی را مگر آنکه گوید لو بهتر از من است.

۴ و نیز فرمود: هفتاد اخلاق ده چیز است: راستگویی در سخن، راستی در دوستی،

نصیحت و حیرخواهی مردم، به سائل عطا نمودن، نیکی را مکافات کردن - یعنی:

پاداش دادن -، اند کردن امانت، صنه و پیوند کردن رحم، حفظ کردن حرمت همسایه،

میهمانی کردن میهمان، حیا و این سر [۵ مهتر] آن خصلتهاست.

۵ و نیز فرمود: عاقبت و سلامت در ده چیز است: نه چیز آن در سکوت کردن است

مگر از ذکر خدا، و دهم در ترک معاشرت با ستمیان و بی حرایی است.

۱- این دو خصلت بطور کلی و ابیاتی نباید باشد، بلکه باید بر آن تصریح و تفسیری داد (مستط)

۲- روزی، معانی و مبراهه

۶ از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: بهترین چیزی که مردم متوجهش به آن شوند ده چیز است:

- ۱- ایمان به خدا و رسول، و آن کلمهٔ احلاص است.
- ۲- جهاد کردن در راه خدا، و آن حفظ ملت است.
- ۳- بهادار شدن نماز، و آن فصاحت است.
- ۴- دادن زکات، و آن فریضه‌ای است از فرائض الهی.
- ۵- روزه داشتن، و آن سبزی است از برای عذاب خدا.
- ۶- حج خانهٔ خدا، و آن دور کنندهٔ فقر و باطل کنندهٔ گناهان است.
- ۷- صلوة رحم، و آن مال را بهاد می‌کند و اجل را تأخیر می‌اندازد.
- ۸- صلوة پنهان، و آن گناه را می‌برد و غصب پرورنگار را خاموش می‌کند.
- ۹- احسان و نیکی، و آن نگه می‌دارد صاحبش را از افتادن در خواری.
- ۱۰- راستگویی در سخن، پس هان ای مردمان راست بگوئید همانا خدا با کسی است

که راست بگوید

۷ و وصف فرمود آن حضرت «زبان» را به بیانی که کسی بر آن حضرت پیشی نگرفته در آن، فرمود: در زبان ده حصص است:

- ۱- شهادتی است که خبر می‌دهد از باطن.
- ۲- حاکمی است که جد می‌کند صواب را از خطا.
- ۳- بطق کننده‌ای است که رد می‌کند جواب را.
- ۴- خبر دهنده‌ای است که شناخته می‌شود به آن حق و صواب.
- ۵- جارجه‌ای [= مصوی از بدن] است که دانسته می‌شود به آن حاجت.
- ۶- وصف کننده‌ای است که شناخته می‌شود به آن چیزها.
- ۷- موعظه کننده است که نهی می‌نماید از قبیح.
- ۸- بیرون آورندهٔ آوازی است که ثنا می‌گوید او را در دوستان.

۹- ثنا کنندنهای است که برطرف می‌شود به او کینه‌ها.

۱۰- چیر بیکو و خوش ایستای است که مشغول می‌شود به آن گوشه‌ها.

۸- روایت شده که ده چیر است که غم و اندوه را برطرف می‌کند: راه رفتن، سوزن شدن، هرو رفتن در آب، نظر کردن در سیرمزد، خوردن و آشامیدن، نظر کردن به صورتی در حُسناء (= خوبرو) جماع کردن، مسواک نمودن، شستن سر با خطمی، سخن گفتن با مردان.

مترجم گوید: از برای رفع اندوه شستن سر با بستر، و پاکیزه نمودن جامه و خوردن انگور سیاه، و خوردن گوشت دُرّاج^۱ و به و قویر (= کشمش) و ذکر «لَا حُزْنَ وَلَا قُودَةَ إِلَّا بِإِلَاقَةٍ» نیز وارد شده.

و شایسته باشد در این جا ذکر کنیم چهره‌هایی را که سبب اندوه و غم است تا از آنها اجتناب شود، و آنها به‌طور اختصار چنین است:

راه رفتن از بین گوسفندان، و رفتن از مابین رنار، و ایستاده ریرجامه پوشیدن، و بر رو خوابیدن، و تعثم (= عمامه به سر بستن) در حال نشستن، و چیدن موی ریش و دهن را به دندان، و راه رفتن بر روی پوست تخم (= مرغ)، بازی کردن با حایه و بول کردن در آب ایستاده و در گرمابه، و اشتیاقا کردن با دست راست، و چیر خوردن با دست چپ، و نشستن بر درگاه دره و پاک کردن دست و صورت به دامن، و خندیدن در قبرستان، و راه رفتن از بین قبرها و غیر ذلک.

۹- روایت شده از «ابن عباس» که گفت:

۱- حق تعالی قرار داد برکت را ده جزء، نه جزء آن در تجارت و یک جزء آن در بقیه چهره‌ها.

۲- و قرار داد حلم را در ده جزء، نه جزء آن در قریش و یک جزء آن در باقی مردم.

۳- و کرم را ده جزء کرده، نه جزء آن در عرب است و یک جزء آن در باقی مردم.

۱- برمنظی است شبیه به «کبک» که گوشت لایذی دارد در فارسی «پور» و «عرب» هم گفته شده (از هنگ صید).

۴- و غیرت را ده جزء کرده، نه جزء آن در عرب است و یک جزء آن در باقی مردم.
 ۵- و گمراهی را ده جزء کرده، نه جزء آن در گنده است (۶) و یک جزء آن در باقی مردم.

۶- و مکر را ده جزء کرده، نه جزء آن در «قبضین» است و یک جزء آن در باقی مردم.

۷- و جفا را ده جزء کرده، نه جزء آن در «بزرگ» است و یک جزء آن در باقی مردم.
 ۸- و لجاجت را ده جزء کرده، نه جزء آن را در «روم» است و یک جزء آن در باقی مردم.

۹- و قناعت [صناعت]^۱ را ده جزء کرده، نه جزء آن در اهل چین است و یک جزء دیگر در باقی مردم.

۱۰- و شهوت را ده جزء کرده، نه جزء آن در زنان است و یک جزء در مردان.
 ۱۱- و عمل خوب را ده جزء کرده، نه جزء آن در پیغمبر است و یک جزء دیگر در باقی مردم.

۱۲- و حسد را ده جزء کرده، نه جزء آن در یهود است و یک جزء دیگر در باقی مردم.

۱۳- و نکاح را ده جزء کرده، نه جزء آن در عرب است و یک جزء دیگر در باقی مردم.

۱۰- یکی گفته: مصاحبت کردم با حکیمی و از او ده چیز حفظ کردم. گفت:

۱- متحمل شدن شرف و بدی، موجب می‌شود سیادت و اقلای را، پستی، هر که صاحب حلم و بردباری شد و تحمل کند بدی، را از مردم، چنین کسی لایق سیادت و بزرگی است.

۲- هر که خلاق شایسته داشته باشد، اعمال او پاکیزه و زیاد می‌شود.

۳- هر که فصل و بخشش کرد بر مردم، بزرگ می شود اقتدار او.
 ۴- هر که با انصاف و عدل رفتار کرد، بسیار می شود مدح کنندگان او.
 ۵- هر که به عدل و میانه روی سخن گفت، واجب می شود تقدیم و پیشی گرفتن او بر مردم.

۶- هر که بسیار شد سکوت او، بسیار می شود هیبت او.
 ۷- هر که بیکو شد خلق او، گوار می شود زندگی او را.
 ۸- هر که تائی نمود در کارها، آسان می شود بر او مطالبها.
 ۹- هر که فکر خود را جولان داد، رای خوب برای او پیدا می شود.
 ۱۰- هر که به نرمی معاشرت کرد با مردم، باقی می ماند مروّت او.
 [۱۱] لقمان حکیم فرمود: ده چیز از اخلاق حکیم است: ورع، عدل، فقه، عفو، نیکی با مردم، هوشیاری، حذر کردن، تحفظ [پرهیز کردن، هوشیار و بیدار بودن]، استغفار، میانه روی نمودن.

[۱۲] حکیمی به یکی از فرزندان خود وصیت کرد، گفت: از من ده چیز را یاد بگیر:
 ۱- قبول مکن ریاست بر اهل شهر خود را.
 ۲- سستی مکن در امر [کار] کوچک به جهت کوچکی آن، هرگاه قابل بزرگ شدن و ریشه پیدا کردن باشد.
 ۳- لجاجت مکن با شخصی که غضب بر او مستوی است.
 ۴- جمع مکن در منزل خود دو نفری را که با هم نزاع و دشمنی دارند.
 ۵- خوشحال مشو به جهت از پای افتادن غیر خودت، چه آنکه شاید روزگار با تو بهر چنین کند.
 ۶- باد مکن بر حدود هرگاه برگسی غبه و ظفر هستی، چه آنکه می دانی روزگار با تو چه خواهد کرد.
 ۷- کسی را به سخنش مسخره مکن.

- ۸- بر خور [= معاشرت کن] با هر کسی به نوع خوشی.
- ۹- ظاهر مکن جمیع دوستی خود را برای رفیقت.
- ۱۰- بگردان حق را همیشه پیش روی خود تا سالم بمانی در روزگار و همیشه آزاد مرد باشی.
- ۱۳ و هم وصیت کرد حکیمی فرزند خود را و گفت: ای پسرک من! وصیت می‌کنم تو را به ده چیز:
- ۱- بسیار مکن عیب خود را، چه آنکه هر که کاری را بسیار نموده معروف به همان کار می‌شود.
- ۲- هیچ گاهی افسوس مخور بر چیزی که عصیت و گناه بود.
- ۳- [کم کن از آنچه که مایهٔ ننگ و عیب است، پس جوینها و آراستگی تو بسیار می‌شود].^۱
- ۴- هرگاه قبح چیزی را شناختی، خود را از آن نگهدار.
- ۵- از مخالفت و رقابت با ناکس بپرهیز.
- ۶- در هر امری از حد آن تجاوز مکن.
- ۷- هرگاه امری را مکر و بد دیدی، خود را از ارتکاب آن نگهدار.
- ۸- از هوا و هوس خود دوری کن.
- ۹- به حق عمل کن.
- ۱۰- چنان کن که اشخاصی که به تو نزدیک می‌باشند و به منزلهٔ آستر جامهٔ تو هستند، ترسشان از تو بیشتر باشد از آنس ایش به تو.
- و دیگر حفظ کن از من ده چیز را:
- ۱- صدق و راستگویی را اعتبار کن که باعث قوت توست.
- ۲- از دروغ اجتناب کن که باعث هجر توست.

- ۳- راز ر نگهدار [رازدار باش] که [راز، امانت است.
- ۴- با همسایگان بیکو سلوک کن که به عنبره خویشان تواند
هم معرفت و شناسائی پیدا کرد.
- ۵- عمل و کار بیک.
- ۶- خلق خود ر نیکو کن که آن عبادت است.
- ۷- سکوت اختیار کن که آن رست آدمی است.
- ۸- از بخل بهره‌بر که آن فقر است.
- ۹- سخاوت ر اختیار کن که باعث عیا و توانگری است.

[اندرزهای مادر دانا به دخترش]

گفته‌اند که دختری را از اهل عرب به شوهر دادند، پس چوی خواستند او را به نزد شوهر ببرد مادرش نزد او آمد و گفت:

ای دخترک من! اگر می‌بود کسی ر به جهت فصیلت و فکرمث [«گرمینااست»] او و حیثیت نمی‌کردند من بهر تو را و حیثیت نمی‌کردم؛ لکن نصیحت عاقل را تنکره و یادبودی است و غافل را باعث بیناری و هوشیاری است.

پس ای دخترک من! اگر دختری از شوهر بی‌باز بود، هر آنچه تو از همهٔ مردان بی‌بازتر بودی از شوهر، لکن زنان برای مردان خلق شده‌اند همچنانکه مردان از برای زنان مخلوق گشته‌اند.

ای دخترک من! همانا تو از آشیانه و وطن خود غفارت کردی و می‌روی به سوی آشیانه‌ای که نمی‌شناسی، و را و به سوی لریس که آفت نگرفته‌ای با آن، پس یادگیر از من ده حاصلت را که باعث درجه و شرف تو شود نزد شوهرت:

اول: آنکه در خانهٔ شوهرت به قناعت رفتار کن که قناعت سبب راحتی دل است.
دوم: آنکه حرف شوهر خود را بشنو و امر او را اطاعت کن، چه آنکه اطاعت زن

برای شوهر سبب خوشنودی پروردگار عزوجل است.
 سوم: آنکه پیوسته در صَدَد باش که عوصی را که شوهر در تو نظر می‌کند قبیح و رشت نباشد.

چهارم: آنکه خود را خوشبو کن خصوص آن موضع را که شوهر می‌بوید که می‌باید بوی او بوی گریه^۱ بشنود.

پنجم: تعهد کن از او در وقت طعام، پس هنگامی که گرسنه می‌شود طعام او را رود حاضر کن که حرارت گرسنگی او را از جا پتر بیاورد.
 ششم: هنگام خواب ساکن باش و حرکت و صدا مکن که بریدن خواب او سبب غضب او خواهد شد.

هفتم: خانه و مال او را حفظ کن.
 هشتم: آنکه خشم و هیالات او را پیوسته مراعات کن که این کار از محاسن تندرست است.

نهم: آنکه راز او را فاش مکن.
 دهم: آنکه بافرمانی مکن او را و گرنه سینه او از خشم و کینه تو پُر خواهد شد و پس از همه این احوال وصیت می‌کنم تو را آنکه: هنگامی که شوهرت دلش مقروح [= خسته و مجروح] و سیه‌اش [دردمند] و مجروح است، تو از خود دور کنی این صفت را؛^۲ و بر هنگامی که خوشحال و حزم است از خود دور کنی هم و غصه را که باعث کم‌دورب هیش و برطرف شدن حزمی او می‌شود؛ و پیوسته او را گرمی‌دار و با او موافقت کن، و اختیار کن خوشنودی او را و مین او را بر جلی خود و بر سختی و سبکی روزگار صبر کن و بساز، وَلِلّٰهِ نَعَالِي فَعَكْ قِ هُوَ بِطَعْنِهِ بِخَيْرَاتِ [؛ و جدای تعالی همواره با تو است و به لطف و مهربانی‌اش خیرخواه تو می‌باشد].

۱- ناموست، رفته

۲- هنگامی که او خسته و دردمند است تو اظهار فروغ و خیرحالی مکن.



کلمات طریفہ

پنجاه سخن تازہ و نیکو

مقدمه

امیرالمؤمنین عی: فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَقُلُّ عَمَّا ضَلَّ الْأَنْحِلَانُ، لَا يَتَقَفَّوْا إِلَيْهَا طَوَائِفَ النِّجَمِ» به یقین این قلبها نیز همانند پدیا خسته و رنجور می شوند پس برای (شنایی و مشاهد) آنها، حکمتهای تازه و نشاط آور بجوییم.^۱

محدث برگوار، مرحوم حاج شیخ عباس قس: «یا الهام از سخن ارشد فوق، کتابی به نام «کلمات طریقه»^۲ تألیف نموده که شامل پنجاه سخن تازه و بیگو می باشد. برای تصحیح این کتاب، آن را با دو نسخه قدیمی - که در تاریخ ۱۳۵۹ و ۱۳۶۶ هـ - ق چاپ شده است - مقایسه نمودیم، و با توجه به این که بسیاری از فقر و نظم آن از کتای «معراج السعاده» و «گلستان سعدی» اقتباس شده است، یا مراجعه به آنها توانستیم برخی از اشلاط و اصلاح نماییم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا تُخَفِّدْ لَهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَعْدٍ وَ آيَةُ الطَّاهِرِينَ.

و بعد چنین گوید این شکسته بال ضعیف الحال و گرفتار دام انانی^۱ و آمال^۲ عبّاس
لَنْ تُخَفِّدَ رَحْمَةُ الْقَمِي، بِشَرِّهِ اللَّهُ عُيُوبَ نَفْسِهِ وَ جَمَلُ عُسْتَقْبَلِ خَالِهِ خَيْرًا مِنْ أَمْسِيهِ^۳، که
این رساله‌ای است مشتمل بر چند کلمات طریقه، و مواعظ و پندهای شریعه، امید که
صاحبان عقل و هوش آن را مجرد خطوط و نقوش نهند و بکه آن را چون نرگزارانها
اوبره گوش نمایند و به مفاد^۴ آن عمل کنند و این مجرم تبهکار را از دمای حیر
فراموش نفرمایند.

۱

[احوف و حشیت]

كَلِمَةُ فِي الْخَوَلِ وَ الْخَشْيَةِ

ای عزیز! از خداوند عزّ و جلّ بتوس و عظمت و جلال الهی^۱ را در نظر دار و پیوسته
متفکر در احوال روز حساب و متذکر انواع عذاب باش.

۱. آن‌ها

۲. خدای تعالی بودا به عیبها و تنگی‌ها گرداند و حال این‌ها را بهتر از گذشته‌اش قرار دهد

۳. منم و منموم

مرگ و شعوبت عالم برزخ و مؤاحده روز قیامت را تصور نما، و آیات و احادیث در باب جنت و نار، و احوال حائفین از اخیار را مشاهده کن و بدان که هر قدر معرفت بسنده به عظمت و جلال پروردگار بیشتر و به ضیوب خود بیاتر باشد، ترس او از خدا زیادتر می‌شود.

و از این جهت است که حق تعالی خوف و خشیت [خود] را نسبت به علماء داده چنانچه فرمود: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**^۱

و رسول خدا ﷺ فرمود: ترس من از خدا بیشتر است از همه^۲.

خدمت آن حضرت عرضه داشتند که چه زود پیر شدید، فرمودند: مرا پیر کرد سوره «هود» و «واقعه» و «مرسلات» و «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ»^۳ که در آنها احوال قیامت و عذاب بر اوقات‌های گذشته ذکر شده است.

و اگر ندینهای، شنیده‌ای حکایت خوف انبیاء و مؤمنین و عذاب‌های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و تضرع و ساجات حضرت سید الشاجدین علیه السلام را.



كَلِمَةُ فِي الرَّجَاءِ

[رجاء و امیدواری]

ای برادر! از رحمت خدا مایوس مباش و امیدوار راجی^۴ باش و بدان که دنیا مزرعه آخرت است.^۵ و دل آدمی حکم زمین را دارد و ایمان چون تخم است و طاعات آبی است که باید زمین دل را با آن سیراب نمود و پاک کردن دل از معاصی و اخلاق دمیعه^۶ به جای پاک ساختن زمین است از خار و حاشاک.

و روز قیامت هنگام جزوین است، پس کسی که این نحو راعت کند و پس از آن

۱. سوره فاطر آیه ۲۸، و از (میان) اسماء بنت‌الحکم، تنها موفقی دفعه مطبوع و خلا ترسد.

۲. **أَنَا أَطُوعُكُمْ مِنْ أَكَلِهِ** (جامع الشهادات ۲/۱۶۶) بعد از (ف)، از تصدیق نور فطین ۳۳۶.

۳. المجدد.

۴. **كَلِمَةُ فِي الرَّجَاءِ** (حدیث نبوی - سیری فی بیج الخلافه ص ۲۴۷)

۵. **كَلِمَةُ فِي الرَّجَاءِ** (حدیث نبوی - سیری فی بیج الخلافه ص ۲۴۷)

امید داشته باشد، رجاء^۱ او صادق است، و الاً آن بیست جز غرور و خُمَل^۲.

فصلهای عرب گفته اند:

مَنْ أَهْلَكَ النَّاسَ الْفَسَنَ مَنِ أَهْلَكَ النَّاسَ الْفَسَنَ
ناپرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

۳

كَلِمَةٌ فِي الْغِيَرَةِ وَالْحَمِيَّةِ [غیرت و حمیت]

ای برادر! مسایحه و کوتاهی مکن در محافظت آن چه که نگاهبانی آن لازم است، از دین و عرص^۳ و اولاد و اموال. پس پیوسته سعی کن در ردّ بعت مُبْتَلَعِین^۴ و ردّ شبهه مسکرین دین مبین، و جدّ و جهد کن در ترویج شرع مبین، و افعال^۵ مکن در امر به معروف و نهی از منکر، و ختم [= رن های اهل خانه] خود را پیوسته در پرده دار و مهابت حویث را از ایشان برمنار.

و تا توانی چنان کن که پشش مردان را نبینند و مردان ایشان راه و مع کن ایشان را از آن چه احتمال فساد در آن باشد مانند استماع ساز و نوا و شنیدن حولنگی و غناء و بیرون رفتن از خانه و آمد و رفت پایگانه، و از شنیدن حکایات شهوات انگیز و سخنان عشرت آمیز، و با ایشان رفتی و مدار کن و مبالغه در تفحص از احوال پشش مکن.

۴

كَلِمَةٌ فِي ذَمِّ الْعَجَلَةِ [نگوشتی شتاب ردهی و عجله]

ای عزیز! از عجله و شتاب بهره گیر و در افعال و اقوال خود تأمل کن. بدان هر امری که بی تأمل از آدمی سرزند باعث خُسْرایی و زیان می شود و فعل آن نادم و پشیمان می گردد. هر عَجُول و بیکی، در نظرها حوار و در دل ها بی وقف^۶ و بی اعتبار است.

۱- رجاء (امید)
۲- خُمَل (غرور)
۳- عرص (مهر)
۴- مُبْتَلَعِین (کسانی که از دین و مال خود بخت می کنند)
۵- افعال (کارها)
۶- بی وقف (بی تأمل)

۱- امیدوار
۲- غرور و خجل
۳- مهر و محبت
۴- کسانی که از دین و مال خود بخت می کنند
۵- کارها و اعمال
۶- بی تأمل و بی احتیاط

شیخ سعدی گفته است:

کارها به صبر و تأمل برآید و مُسْتَفْجَل^۱ به سر درآید.

به چشم خویش دیدم هر بهایان که آهسته سبزی^۲ برد از شتابان
سعد باد پا^۳، از تک فروماند شتریان همچنان آهسته می‌راند



كَلِمَةٌ فِي ذَمِّ الْغَضَبِ

[نگرهش غضب]

تا توانی غضب مکن و خود را به ریور جلم محلّی^۴ کن.

بدن که: غضب کلید هر رشتی و بدی است، و بسا باشد که شدت آن، باعث مرگ
مُفْجَاجَة^۵ شود

در حدیث نبوی ﷺ است:

که غضب ایمان را فاسد می‌کند، چنان که سرکه غسل را فاسد می‌کند.^۶
و بس است در مذمت غضب، تأمل در افعالی که از شخص غضبناک سر می‌زند.



كَلِمَةٌ فِي الْجَلَمِ

[ستایش بردباری]

«جلم» عبارت است از تأنی^۷ و ضبط^۸ نفس به حیثیتی که قوّه عصبیه به آسانی او
را حرکت دهد، و مکاره^۹ روزگار به زودی او را مضطرب نگرداند.

و «كَلِمَةٌ غِظًا» عبارت است از فرو بردن چشم در حالت غضب، و هر دو از اخلاق
خسسه‌اند.

۱- شتابکار شتاب‌ور

۲- بهشی.

۳- صید نیروی.

۴- لرزه

۵- ناگهانی

۶- بطور الاثر ۳۴۲۲۰ چاپ بیروت، اصول کافی ۳۰۲/۲ وَالْغَضَبُ يُلْقِيهِ الْإِنْسَانُ كَمَا يُلْقِيهِ الْبَرْدُ الْفَرْسَ

۷- تعلیل‌داری

۸- به آهستگی و آرامی کاری کردن

۹- لغزشی‌ها، ناپایداری‌ها.

بس است در مدح حلم که غالب احواری که در باب علم است، حلم با او توأم است.

و گفته شده که **حلم نمک خول اخلاقی است، همچنان که هیچ صدامی بدون نمک حلم**
ندهد، همچنان هیچ خلقی بدون حلم - که مقلوب ملج است - جمال نیاید.

هر که زهرت دهد شکو بخشش
 هر که سنگت زند شمر بخشش
 همچو گداز کریم زر بخشش

با تو گویم که چیست غایت حلم
 کم بهائش از درخت سایه فکس
 هر که بغرانشت چگر به جفا



[مدح علم]

كَلِمَةٌ فِي الْعِلْمِ

عمو و بخشش را شیوه خود گردان که آن از صفات پروردگار است، و در مقام شا و ستایش، حق تعالی را به این صفت جمینه یاد می‌کند.

حضرت سید سجاده می‌فرماید: **اِنَّ الَّذِي سَفِهَتْ نَفْسَهُ بِالْعِلْمِ فَاعْتَفَ عَنْهُ**^۱
 بدان که گناه هر چند برگزین است، فضیلت عفوکننده بیشتر است.
 پدی را پدی سهیل پاشند جوا
 اگر مردی احسن الی من آسا^۲



[مدح رفق]

كَلِمَةٌ فِي الرَّفْقِ

ای برادر عزیز! از صفت و درستی در گفتار و کردار بهره‌بر که آن صفتی است خبیثه، که موجب نمرت مردمان و باعث اختلال امور زندگانی می‌شود
 و لهذا «حق تعالی» بپیغمبر خود **فَاذْكُرُوا لِلَّهِ اَوْفًا وَلَا يَكُنْ لِلَّهِ جَهْدٌ مُّظَنٍّ**^۳
هَبِطَ الْقَلْبُ لِاتَّقُوا مِنْ خَلْقٍ^۴.

و ضد این صفت خبیثه رفق و نرمی در افعال و اقوال است، و آن در همه کارها

خوب است.

۱- یکی کن به کسی که بدی نموده است (نور اللوح)

۲- صحیفه سجاده دعای شاکر دهم

۳- سوره آل عمران آیه ۷۵: هَاكَذَا تَعْلَمُونَ وَصَفَاتِ دَلِ بَدِیْهِ مَرْدَمِ لَزِ كَرْدَ تَرِ پَرَا كَلَمَه می‌خشد ۴

سهتی که بسیار مشکل شود
توان ساخت کاری به نومی چنان
به رفق و مدارا توان ساختن
که توان به تیر و سنان ساختن

۹

[نگویش بدخلفی]

كَفَمَةُ هِيَ ذَمُّ سُوءِ الْخُلُقِ

ای برادر، اجتناب کن از کج خلقی؛ چه آن آدمی را از خالق و خلق دور می‌کند، و همیشه خود عقوبت است، زیرا که بدخوی در دست دشمنی گرفتار است که هر جا رود از چنگ عقوبت او خلاصی نیابد.

اگر دست بالا بر فلک رود بدخوی
و حوش خلقی اقصا صغات اولیاء است.
و دست خوی بد خویش در بالا باشد
و آیه کریمه و إِنَّكَ لَعَنَى خُلُقِي عَزِيمٌ^۱ شاهد بر این مدعی است.

۱۰

[نگویش عداوت و ناسزاگویی]

كَفَمَةُ هِيَ ذَمُّ الْعَدَاوَةِ وَالسُّبْحِ

ای برادر عزیز، از جُفَد^۲ و عداوت و دشمنی پرهیز که نمره آن الدوه و آلم^۳ دیوی و احروری است و از آثار آن، ضرب و فحش و لعن و طعن^۴ است و شکی نیست در یبائیت هر یک از این صفات، خصوص دشنام و فحش دادن.

در روایت نبوی ﷺ است که: «خدا؟ حرام کرده بهشت را بر هر طعنان هر زده گوی که حیا، که با کسی نداشته باشد از هر چه بگوید و هر چه به او بگوید، و چنین شخصی را اگر گفتیش لعانی و به حقیقت امر او بر خوری یا ولد الزنا است» یا شیطان در العقاد او با پدرش شرکت کرده و او به هم رسیده است.^۵

۱- همانا تو بر خلق و خویش، بزرگی آراسته هستی. (لحم ۳۲).

۲- کینه

۳- سرزنی نمرود

۴- دروغ رایج

۵- بحقیقۃ العباد ۷ / ۲۲۶ و ۲۲۷، فحش

و بدان که : بسا شود که فحش و دشنام از مجزیه غضب صادر گردیده، و می شود که به جهت همیشگی با او باش و فُشاق^۱ و کسانى که هرزه گو و معتاد به فحش دادن هستند، فحش دادن عادت کسی شود که بدون دشمنی و غضب بر زبان او جاری گردد. و بسا مشاهده می شود از مردمان اراذل و اوباش که فحش دادن به همدیگر را خصوص به مادران و محارم به عنوان شوخی و مزاح ذکر می کنند و شکی نیست چنین اشخاص، نام آدمیت برایشان مهجور و به مراحل از انسانیت دورند.

۹۹

قَلْعَةُ فِي ذِمِّ الشُّجْبِ [نگریش خودبینی]

ای برادر جان! از خودپسندی و حویشتن بینی اجتناب کن که گناهی است که تخم آن کفر، و رمی آن نفاق، و آب آن فساد و شاخه های آن جهل و برگ آن ضلالت، و میوه آن لعنت و مخلد بودن در جحیم^۲ است.

و اگر خواستی شُجْب^۳ کنی، حالات خود را ملاحظه کن که ابتداء لطفه تجسه بودی، و آخر جیفه گنده خواهی شد و در این میان مقال نجاسات متفنه و جوال^۴ کثافات متعدده پیش نهستی.

از منی بودی منی را واگذار ای آیار^۵، آن پوستین را بساز آر

و در نظر بیاور عظمت و جلال حضرت ذوالجلال، و ذلّت و اِنتِقار^۶ خود را که در این دنیا از یک پشه و مگس عاجزی، و بر دفع حوادث و آفات قدرت نداری. پس شکسته

۱- جمع فاشق کسی که آشکارا کتاه می کند.

۲- جهنم، جایی بسیار گرم.

۳- کینه بزرگ که برای حیل بار در بست می کنند.

۴- خودبینی.

۵- دایز، اوطنی، نام غلام سلطان محمود غزنوی بود که به خاطر هوش و دلاوری عید محبوب سلطان بود، هنگامی که به مقام عالی نائل شد محمود در اعلان خلوتی می رفت و به پوستین خود می نگرست و گذشتة خود را به یاد می آورد که جزیر نشد.

۶- بیاداری.

نفسی را شعر خود کن که آن بهترین اوصافه و فایده آن در ذنب و عقبن بی حد است.

یکی لفظه باران ز آبروی چکید	خجل شد چو پنهانی در پدید
که جانی که دریاست، من کیستم؟	گر او هست حقا که من نیستم
چو خود را به چشم حقارت بدید	صدف در کنارش چو جان پرورید
سپهرش به جانی رسانید کار	که شد نامور لؤلؤ شاهوار
بلندی از آن یافت تا پست شد	در نیستی گوشت تا هست شد

۱۳

كَلِمَةُ فِي التَّكْبَرِ وَ التَّوَاضِعِ [نکوهش تکبر و مدح فروتنی و تواضع]

تا توانی تکبر مکن که متکبرین در روز قیامت محشور خواهند شد به صورت مورب کوچک، و باهمال همه مردم خواهند بود به جهت بی قدری که نزد خدا دارند، و تا توانی تواضع و فروتنی ر بیشه خود کن و بدلی که تواضع از بررگی و جلالت تو چیزی کم نمی کند، بلکه تو را به مرتبه رفیع می رساند.

تواضع تو را سر بلندی دهد ز روی شرف ارجمندی دهد

اما تکبر، از خصائص ناقصین و ساقطان^۱ است که غرضشان از آن پوشانیدن نقصان است، اما به حقیقت قیام خود را لایح^۲ و عیوب خود را واضح نمودن است.

و خاک آفریدت خدایند پای	پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
لواضع سر رفعت افسر زدت	تکبر به خاک اندر اندازدت
به عزت هر آن گو فروتر نشست	به خواری برفت ز بالا به پست
به گرجون فتنه سرکش نشد خوی	بلندیت بساید بلندی مجوی
بلندیت بساید تواضع گزین	که این پام را هست ستم ^۳ چو این

۱. راجع شده که در جهنم رانی است که جای متکبرین است ناپه می شود به لغزش، شکایت کرده به خداوند از شدت حرارت عید و آلوده عیاست از برای نفس خود بجزه عده شده به نور نفس گردد و جهنم را آثار و دانه ده) بهر ۳۶۴۰

۲. آشکار

۳. فرومایگان ناکسان

۴. بردبار

۱۳

حَکْمَةُ فِي دَمِ الْقِسَاوَةِ

[نگارهش قساوت قلب]

قساوت قلب حالتی است که آدمی به سبب آن از الام و مصائبی که به دیگران می‌رسد متأثر نگردد و منشاء آن علیه قُوَّةٔ سَمْعِیَّة^۱ است.

بسیاری از افعال ذمیه، چون ظلم و اذیت کردن و به فریاد مظلومین نرسیدن و دستگیری از فقراء و محتاجین نکردن از این صفت ناشی می‌شود و علاج آن در نهیت صموبت است، باید صاحب آن مواظبت کند بر آنچه از آثار دل رحمی است، تا نفس مستفد آن گردد که از مبدأ فِیْاض، افاضهٔ صفت برکت بر او شده و قساوت از او برطرف شود.

و اگر خود را معالجه نکرد و به حالت قساوت باقی مانده پس بماند که از مردعیت^۲ خارج است.

و چه خوب گفته سعدی،

همی آدم افسای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
نوگز محنت دیگران بی‌خمی	نشاید که نامت نهند آدمی

۱۴

حَکْمَةُ فِي الشُّرْمِ

[نگارهش شکم پرستی]

ای جان عزیز! از شکم پرستی بپرهیز که بر آن مترتب می‌شود مفاسد بسیار، مانند ذلت و مفانیت^۳ و خفق و بلادت^۴، بلکه غالب صناعات وارده بر انسان منشاء آن شکم است، اگر بخور شکم بودی هیچ شرفی در دام نمی‌افتادی، بلکه صیاد دام نهادی.

۱- مروت، وفا، استقامت.

۲- کند نفس، کبودی.

۳- ذلالتی، حقارتی.

۴- خفاری، وسوسه.

مرد در پی هر چه دل خواهدت	که تکین تن بور در کاهدت
کند مرد را نفس اشاره حواری	اگر خوشمندی عزیزش مدار
وگر هر چه باشد مرادش خوری	به دوران همی مامزادی بری
نور شکم دم به دم لافتن	مصیبت بود روز نایافتن
گشت مرد پرخواره بار شکم	اگر پرنیاید گشت بدو غم

و بدن که همچنان که از برای پرخوری آفتاب بسیار است، از برای گرسنگی نیز ثمرات بسیار است؛ در روز روزه می‌کند ذهن را تسکین می‌کند، آدمی به سبب آن به لذت مناجات می‌رسد و از ذکر و عبادت مُتَبَهِّج^۱ می‌شود، رحم بر ارباب فقر و فاقه می‌کند، گرسنگی روزه قیامت را یاد می‌آورد، شکسته نفسی در او ظاهر می‌شود و طاعت و عبادت بر او سهل می‌شود، آدمی را حَیْفُ الْمَوْلَانَه^۲ و سبک بار می‌گردانند و بدن را صحیح و امراض را دفع می‌کند و کم‌امری است که فائده آن به شایسته گرسنگی رسد.

پس بر شکم‌پرستان لازم است که در صَدَقِ^۳ علاج خود برآید، و از فوائد گرسنگی خود را محروم نمایند، و طریقه انبیاء و اکابر و علماء و عُرَفَا را متابعت کنند، و ببینند که هر کس به جایی رسید بی‌رحمت گرسنگی بوده و ملاحظه نماید که آیا شرکت و مشارکت با ملائکه بهتر است، یا مشارکت با بهائم؟^۴

خواجه را بین که از صبح تا شام	دارد السدیقه شراب و طعام
شکم از خوش حالی و خوش حالی	گاه پر می‌کند گاهی خالی
فارس از خاک و ایمن از دوزخ	جای او سزیه است یسا مطبخ
چو انسان نداند به جز خورد و خواب	کمالش فطیبت بود پر خواب ^۵
فرشته خوی شوه آدمی ر کم خورخن	وگر خورد چو بهائم، بیوفند چو جسام

۱. کم خرج

۲. حیوانات.

۳. خوش و خرم، صبر و

۴. قصد.

۵. چهل‌باز، چینه‌لان.

۱۵

كَلِمَةٌ فِي ذَمِّ حُبِّ الدُّنْيَا

[تکرار محبت دنیا]

ای عزیز! از محبت خیالی دنیته^۱ بهره‌بر، که محبت دنیا رأس هر خطیله و گناه است، و طالب دنیا عملش فاسد و تباه است.

دین عبارت است از آنچه پیش از مرگ از برای بنده در آن حظی و بهره و غرضی باشد، اما آنچه که غرض از تحصیل آن اجر و ثمره اخروی است دنیای مذموم نیست، و از دین حساب نمی‌شود تحصیل آن قدری که در بقای حیات و معاش خود و عیال و حمص آبرو و جمال ضروری است، بلکه آن از اعمال صالحه است.

و بدان که دنیا فتنه‌ی مثل آب دریا است که هر چه تشنه از آن بوشد تشنگی

او زیادتر می‌شود تا که او را می‌گشند.^۲

و نیز مثل مازی می‌ماند که ظاهرش منقش و نرم و باطنش پر از دهر قاتل و

سم است، و فاسد آن بی‌نهایت است.^۳

و از این جهت است که عظمای^۴ بی‌بوع انسان دنیا را طلاق داده و رها ورزیده‌اند.

۱۶

كَلِمَةٌ فِي الْفَقْرِ

[تنگستی و فقر]

ای فقیر! از فقر خود دین تنگ مباش، چون ریت آن از برای مؤمن بیشتر است از انجام هر سر اسب، و تمام مردم مشتاق هستند به بهشت، و بهشت مشتاق فقراء است، و بس است از برای تسلی دل فقیر حدیث نبوی سید بشیر و ندیر^۵؛ لَفَقْرٌ فَهَرِي^۶

۱- محبت و لطمه

۲- مَقُولُ الدُّنْيَا تَكُنْ دَارَ الْفِتْنِ كُنْتَ تَرْبِ وَنَا الْفِتْنَةُ مِنْ دُونِ خَلْقًا عَلَى يَدَيْهَا (رسول گش: ۱۳۶/۲) باب دین دنیا ج ۳۲

۳- قَالَ سَيِّدُ الْمَوْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ: أَلَمَّا عَلِيَ الدُّنْيَا كُنْتُ الْفَقِيرَ الْمَشْتَقَّ مَا أَكْبَرَ حُشَاآؤَ فِي بَطْنِهَا (رسول گش: ۱۳۶/۲) باب دین

۴- بزرگان

۵- دنیا ج ۳۲

۶- بقره الانور ۳۹/۲۳

و گفتن آن حضرت علیه السلام که: حدیثاً هر با فقراء محشور کن.^۱

دولت فقر غذاها به من ارزانی دار کاین گرامت سبب جست و تمکین من است
پس قدر ین صفت را بدان که از آفات مال و عینا برگزیند، و فایز الجالی^۲ از حساب
روبرشمار

و در حدیث است که احدی افضل از فقیر نیست هرگاه از خدا، راضی و خشنود
باشد.^۳

اگر ت سطنک فقر ببخشند ای دل
کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

۱۷

کَلِمَةُ فِي ذِمِّ السُّؤَالِ
ای برادر! تا می توانی دست حاجت پیش حق تعالی دراز کن و در مرد ثیمان
روزگار به جهت لقمه نانی آبروی خود مریز.

بدان که: حاجت سلطان اگر چه عزیز است، جامه حلقا [= پوشیده و گهله] خود از
آن عزیزتر، و حوالی برگان اگر چه ندید است، خوردن انبای خود با نیت تر.
سیر که از دسترنج خویش و نره
بهتر از سان گدخدای و پیره

و ای عزیز! از عدم درهم، درهم میانی، و دین را به دنیا صد که هر روز جزا گویند؛
دین آر نه دینار.

حکماء گفته اند: اگر آب حیات به آبرو فروشد دنیا نخورد که مردن به علت
[صرص] به از زندگی به دلت.

برای نعمت دنیا که خاک بر سر آن
به یک دو روزه، رود نعمتش و دست ولی
منه و منت هر سفته [= هست] بار برگردن
بمالت آنکه الذهر بار بر گردن

۱- در ۳۳۳/۳۳۳ الهی مشکین و آبش مشکین و اخضر فی ریح القشکین

۲- نسخة البیاض چاپ اسلامیة ۲۰۲۷

۳- مسود خاطر، مسود دل.

پس ای جان مرا توکل بر خدا کن و قطع صمغ از خلق کن، و اعتنائی به آنچه در دست ایشان است مصلحت و بگوید:

ما نیروی فطر و قناعت نمی‌بریم با پادشاه بگوی که روزی مقدر است

۱۸

كَلِمَةُ فِي ذِمِّ الْجُرْجَنِ [نکوهش حرم]

ای عزیز! از حرم کناره گیر، که آن بیابانی است کراس ناپیدا، که از هر طرف که روی به جانی درسی و دریائی است بی‌انتهای که هر چند در آن فرو روی عمق آن را نیایی، بیچاره کسی که به آن گرفتار شد، گمراه و هلاک شد و خلاصی از برای او دشوار گردید.

حضرت باقر العیون^۱ فرموده‌اند: حریص بر دنیا کرم ابریشم را مانند که هر چه بیشتر به دور خود می‌پیچد، راه خلاصی او دورتر می‌شود.^۲
و قناعت صفتی است، که همه فضائل به آن منوط^۳ بلکه راحت دنیا و آخرت به آن مربوط است.

● ذه آدمی از سفرهای بخورند و دو سنگ بر لاشهای سر میرند.

● حریص با جهانی گرسنه است و قانع به لای سر.

● حکماء گفته‌اند: درویشی به قناعت به از توانگری به بخلاعت.^۴

به پادشاهی دنیا فرو نیارد سر اگر بس قناعت خبر شود درویش

۱- بحلی ۱۳۳۶ باب در قناعت ع ۲۰ نقل الحریص علی لذلک کما نقل ذروه القلائد از ادب علی السیما للاحسن اینه لیا من الخرج علی ثروت کثراً.
۲- در پسته
۳- در پسته
۴- در پسته

۱۹

كَفَمَةُ فِي ذَمِّ الطَّمَعِ

[نکوهش طمع]

طمع نیز با حرص توأم و صد آن بی‌بیاری از مردم است.

دیده اهل طمع به نعمت دنیا پر نشود همچنان که چاه به شبنم
و پس است در این مقام خبر مشهور بین آنان^۱ (عَزَّ مَنْ لَفَعَ، ذُلُّ مَنْ طَمَعَ).^۲

ساعت کن ای نفس بر اندکی که سلطان و درویش بسی یکی
چرا پیش خسرو به خواهش روی چو یک سو بهادی طمع، خسروی
وگر خودپرستی، شکم طبله کن هر خسانه این و آن قبله کن

از حضرت سجاده مروی است که: خوبی‌ها را دیدم که جمع بود در لطمع طمع
از مردم.^۳

۲۰

كَفَمَةُ فِي ذَمِّ الْبُخْلِ

[نکوهش بخل]

ای جان عزیز از بخل کوش بهره‌بر، که شخص بخیل در نصرها خوار و ذلیل و
بی‌اعتبار است.

پس است در مدت آن که هیچ بخیلی ر در عالم دوست نمی‌باشد و مردم، حتی
اولادش با او دشمن هستند و اهل و عیالش پیوسته چشم به مرگ او نهاده‌اند که در
عزایش جامه‌های کهن بپزند و لباسهای نو از حر و دیبای چینی بپزند.
چه بزرگان گفته‌اند: سپیم بخیل از خاک وقتی ترا بد که وی در خاک رود.
بخیل توانگر به دینار و سپیم طمع است بالای تنجی حقیم

۱- مردم

۲- جمله نزل در شرح غرر الحکم ۳۷۲/۲ و جمله دوم یا کسی نقلت در ۳۵۶/۵ می‌باشد

۳- اصول کافی ۳۲۵/۳ باب طمع ج ۳ ح ۳۴۸۳ و زائت الخیر کفا طمع لک طمع طما لک ای ای الشافعی

و بخیل را بعد از مرگ کسی یاد نگرفت چون معلوم است هر که را در زندگی بخش
بخورند در مرگی ناشی نبرد.

۴۱

کَلِمَةُ هِيَ السَّخَامِ

[سجاولت]

صَدِّ بَخْلِ سَخَاوَتِ است که آن از مُغَالِی^۱ اخلاق و صاحب آن پسندیده اهل آفاق
است.

از کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است: مَنْ جَادَ سَادَ^۲ یعنی: هر که جود ورزید بزرگ
گردید

فریدون فَرْخِ فرشته نبود	ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش ^۳ یافت آن نهکویی	تو داد و دهش کن فریدون کوئی

و فضیلت این صفت ظاهر و روشن و صاحب آن در نزد خالق و مخلوق محبوب و
مُشْتَحِش^۴ است.

شخص محبوب اهل زمین و آسمان است، و نام حاتم هبور به یکی جاری بر زبان
است.

نماند حاتم طالبی و نیک تا بد اید	نماند نام بلندش به نیکویی مشهور
----------------------------------	---------------------------------

پس ای جان من!

خور و پوش و بهشای و راحت رسان	لگه می چه تازی ر بهر کسان
زر و نعمت اکنون بده گمان تست	که بعد از تو بیرون ز فرمان تست
تو با خود بپر نموده خویشتن	که شکفت نباید ر فرزند و زن
شم خویش در زندگی خور که خویش	به مرده نهواز از حرص خویش
به شم خوارگی چون سر انگشت تو	سختارد کسی در جهان پشت تو

۱- طرف و راست به بزرگی جا

۲- شرح غررالحکم ۱۵/۱۸۲

۳- بگو نمونه شد پست به

۴- بهخشش، گرم

﴿ تَكْمِلَةُ تَعْبِيدُ ﴾

ای عزیز! مال از بهر آسایش عمر است، نه عمر از بهر گرد کردن مال! چنانچه عاقلی در پرسیدند: که بیک بخت گیسست و بدبخت چیست؟ گفتند: بیک بخت آنکه خورد و بکشت و بدبخت آنکه مُرد و هشت، حضرت موسی ﴿ قارون ﴾ را نصیحت کرد که: **وَ احْشَبْنِ كَمَا احْشَسَ اللّٰهُ لِنَفْسِكَ**^۱ [اما قارون] بشید و عاقبتش شنیدی که از آندوخته بدو چه رسیدی.

آن کس که به دینار و درم غیر بندوخت

سر عاقبت انفس سر دینار و درم گردد

خواهی متمتع شوی از ثنوی^۲ و غنوی

با خلق گرم کن چو خدا با تو گرم گردد^۳

دانایان گفته اند، دو کس مُردند و حسرت بردند، یکی آنکه داشت و نخورد و دیگر آنکه دانست و نکرد

چون فصیلت سخاوت را دانستی پس بدان که آن شامن دو نوع از عطاها و انفاقات است:

اول

انفاقات واجبه، مانند زکات و خمس و نفقه عیال و نحو اینها.

دوم

عطاهای مستحبه مانند صدقه و هدیه و مهمانی کردن، و حقی معلوم^۴ و حقی حصاده^۵ و قرض دادن و اعانت مسکین و ساختن مسجد و

۱- سوره قصص آیه ۷۷ و یکی من به مردم همچنان که خدای تعالی به تو بیگی نمود

۲- غنای.

۳- گفتن سعدی باب هشتم در آداب صحبت

۴- حقی معلوم عبارت است از آنچه انفس بر خود لازم بداند که هر روز یا هر هفته یا هر ماه از مال خود به فقرا بدهد و به گرفتاری و بیچارگان رسیدگی نماید یا در بنام راحله و برادرانی دینی راحله و دستان سعادت و این غیر از زکات و صدقه واجبه نیست و این به قدر مال و توان اوست از کم یا زیاد (مراجعه شده به کتابی ج ۳ ص ۲۹۸-۵۰۰).

۵- حقی معلوم عبارت است از هسته‌ای از زرع یا مقتنی از گندم یا خرما یا میوه یا سایر محصولات که در وقت دوز یا سیاه و چیدن محصولات دینی به خویشه چندان و سواک کنندگان و فقرانی که در آنچه حاضر می‌شوند بدهند و این کارها را در روز انجام دهد که فقرا محروم نشوند و به سواکین بپاشد (مراجعه شده به کتابی ج ۳ ص ۵۰۴-۵۰۶).

مدرسه و پنی و ربطا^۱ و اجراء فنونات و طبع کتب عجمیه ملیه^۲ و نحو اینها،
که صدقات چارپات، و باقیات صالحات است.
نمود انکه ماند پس از وی به جای پل و برکه^۳ و خوان و سهیل سرای

۴۲

عَلِمَةُ فِي الْإِجْتِنَابِ غِنَى الْفَرَامِ [پرهیز از مال حرام]
از مال حرام اجتناب کن که آن لشته انواع مہنگات، و اعظم موانع و اصوص به
سعادت^۴ است و اکثر مردمی که از شیوصات محروم مانده به واسطه آن شد.
آری، دلی که از لقمه حرام روتیده شد کج و قابلیت او از عالم قدس کجا؟ پس
طالب بجات باید از تحصیل حلال دست نکشد و دست و شکم خود را به هر غذائی
نیالاید، و از ظلم و عدوان و حیالت در املت و غدر و مکر و حیل و نصب و دردی و
کم فروشی و رشوه و ربا و غیر اینها اجتناب کند و لباس ورع و تقوی را بر خود
پوشاند و **إِبْسَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ^۵**

۴۳

كَلِمَةُ فِي ذِمِّ النَّكَلِ بِمَا لَا يَحْتَنِي [نگویش سخن بی فایده گفتن]
ای برادر من! تا توانی مہر سکوت بر لب در و دوری کن از حوض در باطل و سخنان
بی فایده و فصول، که آن باعث تصحیح اوقات است، که سرمایه تجارت و بجات است.
پس هان ای برادر! وقت تہیتہ سفر عقبی از آن تنگتر و کلرول عمر را از آن شتاب
بیشتر است که ما مسافران را فرصت بار پستی باشد، چه جای فارغ نشستن و سخنان

۱. مہنسرہ کلرول سرای امین دہ

۲. ملیہ = دیپہ

۳. برکہ = سخن آب

۴. یک پختی جا

۵. ای فرزندان آقا ما ہمیں کہ ستر عورت شما کند و جلسہ های زیبا و مردانہ با آن تہل را برآورد، برای شما مرستہ ہم و ہر شہا یاد بہ

لباس تقوی کہ من بہترین جامہ شہادت، جامہ ال، ۵۲۶

بی‌فایده گفتن [به کار بی‌فایده پرداختن] ۱۶

۴۴

كَلِمَةُ فِي ذَمِّ الْحَسَدِ

[نکوهش حسد]

ای برادر عزیز! تا توانی از حسد بهره‌بر که شخص حسود در دلب و عقبن به عذاب شدید گرفتار است، و محضه‌ای از غم و آلم حالی بیست.

حسود از غم عیش شهرین خلق همیشه رود آب تلخش به خلق
اگر خوب ملاحظه کنی حسود در مقام عباد با ربّ چنان^۱ است و خدا را اَلْعِبَادُ بِالْإِیْ
جاهل، یا خود را عالم‌تر می‌داند به مصالح و معاسد عباد، و این هر دو کمر است و
جُحُود^۲، که مبتلا است به آن بیچاره فرد حسود.
پس فحسود^۳ باش و خایند^۴ مباش، همان ترازوی خایند همیشه سبک است به
واسطه ترازوی محسود

حضرت رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: أَقْلُ النَّاسِ لَذَهِ لُحْسُوْهُ^۵

و حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده‌اند:

اَلْحَسُوْدُ لَا یَسُوْدُ^۶

و مثل مشهور است که: عَقْنِ بِالْحَسُوْدِ جَسَدَهُ^۷.

آلا تا سخاوت‌های پلا بر حسود که آن بهمت برگشته خود فریاد است
چه حاجت که با وی کنی دشمنی که او را چنین دشمنی در ادا است

و اگر خواستی بر بیچاره‌های حسد بری، تأمل کن در بی‌ثباتی این عاریت سرا، و
ملاحظه کن این مطلب را که این چند دوره دنیا را قابلیت آن نیست که به واسطه آن

۱- معراج السالكين ص ۲۵۲، ط لم.

۲- پندلین.

۳- فتنه

۴- رشک برده شده

۵- رشک برده

۶- عویش حسود، از مردم دیگر کمتر هست (هار ۱۳۲۷)

۷- شرح غرر الحکم ۱/۱۵۵ حسود سروری نمی‌یابد.

۸- برای حسود، حسدکن پس است

انتقام هر ظالمی را می‌کنند و مکافات ظالم را به او می‌رسانند^۱

آتش سوزان نکند با سهند
آنچه کند دود دل مستمند
و چه خوش گفته سعدی:

همی بر لباید که بیاد خود بکشد آنکه بسپهد بسپهد بد

خوابی کند مرده شمشیر زن به چند آنکه آه دل پیروز زن

چراغی که پیوه زنی بر فروخت پس دیده باشی که شهری بسوخت

و لهدا سلطان محمود غزنوی گفته: که من از بهره شیر مردن آن قدر نمی‌ترسم که
از شوک بهره دنان.

و روایت شده که ظالم و یاور ظالم و راهی به ظلم، هر سه شریک هستند^۲.

پس های ای عزیز من! به عذر رفتار کن و از ستم کردن بر بدگان خدا اجتناب کن؛
که شرافت صفت عدالت از حقیر^۳ وصف بیرون است.

۴ و پس است در این مقام آنچه می‌بینیم که ریاده از هزار سال است که سوشیروای
عادل در بستر خاک حفته و مردم به نیکی نامش ببرند. به جهت یک صفت حمیده، و
طنا ب عمر چندین هزار پادشاه به تیغ اجل گسسته و هنوز آوازه رجحیر عدلش در
گنبد گردون پیچیده، پس ای جان من!

منه دل بر آیی دولت پنج روز به خود دل خلق خود را مسوز

چنان زی، که ذکر به تحسین کنند چو مردی نه بر گورت لفرین کنند

نسباید به رسم بد آنچه سهاد که گویند لعنت بر او که این سهاد

بسا سام سیکوی پنجاه سال که یک سام زشتش کند پد امال

۱. معراج السعاده ص ۳۷۷ تا هجرت ام

۲. سید القادر ۱۰۶۲ و زید علی و قال خیر الله: «الظالم و الظالمین و الظالمین و الظالمین»

۳. کریم، مکی

۲۷

كَلِمَةٌ فِي قَضَاءِ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ [قضاء و برآوردن حاجت مل من]

ای برادر پیوسته اهتمام کن در قضاء حوائج مستمانان، و سعی کن در برآوردن مهمات ایشان، بدان که افضل قُرَبات سعی در مهمات ذوی الحاجات^۱ است، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به کمال بن زیاد فرمود: يَا كَمِيلُ مَرَأْفَعُ أَنْ يَرُؤُكَ فِي مَسْئَلِ الْفَقَارِ وَ يَذَلُّوا لِي حَاجَةَ مَنْ هُوَ نَائِمٌ^۲

طریقت به جز خدمت خلق نیست	به تسبیح و سجاده و دلق نیست
ره لیک مسروران آزاده گیر	چو استادهای دست افتاده گیر
کسی لیک پسند به هر دو سرای	که لیک رسالت به خلق حدای
خدا را بر آن پندیده پخشایش است	که خلق از وجودش در آسایش است

۲۸

كَلِمَةٌ فِي إِنْجَاءِ الْمُسْرُوفِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ [شاد کردن دل مؤمنان]

ای برادر! تا توانی دل مؤمن را شاد گردان که ثواب آن از حد فیروں است، شاد کردن دلی بهتر از آباد کردن کشوری است،

تا توانی دلی به دست آر دل شکستن هنر نمی باشد

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که محبوب ترین اعمال مرد حق تعالی، داخل کردن سرور است بر مؤمنین.^۳

۱- باز متعلق

۲- ای کمیل، جانپوش خود را دلق کن دنبال کسب مکارم باش، و شبها در قجام حوائج آن که در خواب هست تلاش کن، یعنی اگر چه

بازمتانی در خواب باشند آنها به فکر رفع بار آنان باشند «نهج البلاغه» باب فیمن الاسلام ص ۱۲۰۰، حکمت ۴۳۹

۳- إِنْ أَحْبَبْتُ الْإِنْسَانَ إِلَى اللَّهِ مَرَّةً وَ بَعَثْتُ إِلَيْهِ الْمُسْرُوفَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (اصول کافی ج ۱/۸۹۷) باب ادخال السرور على المؤمنين

۲۹

كَلِمَةً فِي الْأَمْرِ بِالْعَقْرِ وَفِي النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ [امر به معروف و نهی از منکر]
ای برادر! کوتاهی مکن در امر به معروف و نهی از منکر که مسامحه در این باب از
جسته مهلکات است، و ضرر آن عام و فساد آن تام است.

از حضرت باقر العظمی^ع روایت شده: که حق تعالی وحی فرستاد به شعیب
پیغمبر^ع که صد هزار نفر از قوم تو را عذاب خواهیم کرد، چهل هزار نفر
از بنان و شصت هزار تن از حویان
عرص کرد، پروردگار نیکان را برای چه؟
خطاب رسید به جهت اینکه معاشات و سهل انگاری با اهل معصیت
کردند و به غضب من عصبناک نگردیدند.^۱

۳۰

كَلِمَةٌ فِي مَدْحِ الْأَنْفَةِ

[مدح الفت]

الفت و آشنی با مردم از اوصاف حمیده و خلاق پسندیده است و به همین ملاحظه
احادیث بسیار در فصیلت زیارت مؤمنین و سلام کردن و مصالحه نمودن با ایشان، و
عیادت مریضان و تشییع جنازه و تعزیت مصیبت زدگان و امثال اینها وارد شده، و کسی
که ملاحظه کند اخباری که در باب آنها وارد شده می‌داند که اهتمام حضرت
باری [تعالی] در الفت و دوستی میان بندگان خود تا چقدر است، و از برای حفظ این
صفت چه سستیهای شسته^۲ قرار داده، لکن السوس رآه که در این زمان اکثر این سنت‌ها متروک
شده، اگر آنرا نبوت به جز رسمی و بر طریقه فریعت به جز رسمی نموده، شیطان صفتان چند به
هم رسیدند، که به جهت پیشرفت عرصه‌های فاسد دو روزه دنیای خود بگانی و

عدوت میان بندگان می‌افکنند و به آنچه که پروردگار پیش این همه اهتمام در آن دارد پشت پا می‌زنند.

به دیدن همدیگر نمی‌روند، مگر از روی ریا و اغراض فاسده، سلام کردن ر یکی از علائم پستی می‌شمارند و از هر کسی توقع سلام دارد و مصافحه را شیمه بلهیا^۱ دانند. اگر مسمانی از این است که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردائی

۳۱

كَلِمَةٌ فِي صِلَةِ الرَّحِمِ [پیوند پا خویشمان]

صله رحم و پیوند یا خویشان یکی از طاعات، بلکه افضل عبادات است و یمن است در فصیلت این صفت که عمر و مال را زیاد می‌کند و حساب روز قیامت را آسان می‌گرداند. و قطع رحم موجب عذاب آخرت و پلای دنیا است.

ار اخبار و تجربه ثابت شده که: قطع رحم باعث فقر و پریشانی و کوتاهی عمر می‌شود. و یمن است در مذمت آن که حق تعالی در قرآن مجید قاطع رحم را نعت فرموده است.^۲

۳۲

كَلِمَةٌ فِي عُقُوقِ الْوَالِدَيْنِ [ادبیت کردن به پدر و مادر]

عقوق والدین عبارت است از به خشم آوردن و آزرده و شکستن خاطر پدر و مادر. و شکستن خاطر یکی از آنها نیر، عقوق است. و آن اشد انواع قلع رحم و بلاشک از گناهان کبیره است.

بیچاره کسی که عاق والدین باشد، نه در دنیا خیر می‌بیند و نه در آخرت، و نه از عمر خود

^۱ کوفله

۲- امام بن القیوم رحمه الله فرمود: وَ لَئِنْ كُنْتَ مُصَاحِبًا لِلظَّالِمِ بِرَحْمَةٍ لَّيْسَ لَكَ بِمَنْفَعَةٍ عَالَمًا فِي يَنَاقِ اللَّهِ خُرًا وَ جَلَّ سِي قَلَابَةٍ قَدْ اُطِيعَ وَ اِمْلَأَ بِاَكْسَى كَهْ يُولَدُ خَيْرًا لَكَ خُشْيَانُ كَسَلَةٍ هَسَلَةٍ يَسْلَى بِسِ هَمَانِ دُرُ سَهْ جَانِ لَرَانِ [بقره ۲۷۷، رعد ۲۵، محفل ۳۲۱] آن را دشمن یافتیم

مقبول کافی ص ۲۳۶-۲۳۷ باب محالمة اهل العمامی ج ۲۲ مبحثه چهارم ج ۳ ص ۱۶ و نیز رحمه.

بر^۱ می خورد و نه از عزت، هم لو کوتاه و زندگانی او تباہ می گردد. سخاوت^۲ مرغ بر او سخت و جان کنن بر او دشوار می شود.

پس جان ای برادر! بر جان خود رحم کن و از تیغ عقوق حذر نمای. یادآور رحمت‌ها و بی‌خوبی‌های ایشان ز در پرورش و تربیت تو، سالهای دراز تو را در آغوش مهربانی کشیده و به شیر جانی پرورده‌اند، رهی بی مروتی! بعد از آنکه اندک قوتی در خود بیابی، همه آنها را فراموش کنی.

چه خوش گفت زانی به فرزند خویش	چو دیدش پلنگ افکن و پیل تن
گر از عهد خورده‌یت یاد آمدی	که پیچاره بودی در آغوش من
نمی‌کردی امروز بزم من جفا	که تو شیر مردی و من پیره زن

۳۳

كَلِمَةٌ فِي مُرَاعَاةِ الْجَارِ [مراعات همسایگان]

ای برادر! ادبیت و آزر همسایگان خود مکن و حق جوار را مراعات کن، و به خانه ایشان نگاه مکن و بودن به خانه ایشان مکنار، و حاکمویه بر در خانه ایشان مزیر، و از دود و بوی طعام خود ایشان و اطفال ایشان ز ادبیت مکن، و با ایشان مولسات کن. می‌دانی که شب، سیر بخوابی و ایشان گرسنه باشند و یا در راحت بانی و ایشان شدت و سختی و در سرما و برهنگی.

صبح مکن از آنها نمک و آتش و آب و نحو اینها، و اگر چیزی از ضروریات خانه به عاریت خواهند به ایشان بده.

از هر جهت مراعات کن ایشان را که یکی با همسایگان باعث زیادت‌ی عمر و آبادی دیر می‌گردد.^۳

^۱ - شیره کاهند

^۲ - بی‌خوبی‌ها، تنگدلی، غم و اندوه

^۳ - امام صادق (ع) فرمود: «يَلْتَمِزُ الْجَارُ الْجَارَ بِالْأَمْرِ وَالْإِثْمِ» بولد با خوبتن و سگم همسایه داری مساکن و چهارها را آباد گردانند و عمرها را زیاد می‌شاید. تصحیح کلی ۱۵۲/۲ به سلفه قمری ح ۱۴

و از لُحس بیت عصمت^۱ تأکید و توصیه بسیار در باب همسایگان شده.^۱

۳۳

كَلِمَةُ فِي ذِمِّ اِظْهَارِ الْعُيُوبِ [نکوهش عیب‌جوئی و اظهار عیوب]

عیب‌جوئی مردم کردن از علامات حیانت نفس و ذنانت^۲ طبع و عیبناک بودن است. چون هر عیب‌ناری، طالب اظهار عیوب مردم است.

در حدیث نبوی^۳ است: که هر کس ظاهر کند عمل ناشایست کسی را مثل آن است که خود به جای آورده.^۴

به تجربه ثابت است که هر کس بنای عیب‌جوئی مردم نهاد، ایشان را رسوا کرده و خود را بی‌اعتبار.

پس احمق کسی است که خود به هزار عیب آلوده، و سر تا پای او را معصیت فرو گرفته، چشم از عیب خود پوشانیده و رهان به عیوب مردم گشاده است.

همه خیال عیب خوشتند طعن بر عیب دیگران چه رفتند

حضرت امیرالمؤمنین^۵ در یکی از کلمات خود چنین مردمانی را که جستجوی عیب مردم می‌کند و آن را نقل می‌نماید و از خوبی ایشان نقل نمی‌کند، تشبیه فرموده به مگس که جستجوی جاهای فاسد و کثیف بدن را می‌کند و به روی آن می‌نشیند و جاهای صحیح پس را کاری ندارد.^۶

قال امیرالمؤمنین^۷ : اَتَخْبِرُ الْعَنِيبُ اَنْ تَجِيبَ مَا يَكِي مَبْقَى^۸

۱. به چهار لایحه ۱۵۱/۸۶ مراجعه شود.

۲. پستی

۳. اصول کافی ۲/۵۸۲ باب التضرع ۳. هله بحر ۵/۶۱۶ ۲/۵۸۲ ۲۸۱ از اذای فاحشه گان کشیده.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۴۹ حکمت ۱۱۴

۵. نهج البلاغه ص ۲۵۳. ۶. همین لایحه (۶) بزرگترین عیب آن است که عیبجویی سایر (از دیگران) به چهری که هستند آن در تو

۳۵

خَلِصَةُ فِي حِفْظِ السُّرِّ

[حفظ سر]

ای برادر را زی که بهمان خواهی با کسی در میان منه اگر چه دوست مخالص باشد که آن دوست را دوستان بسیار است و همچنین مسلسل، و ذالذیان گفته اند: كُلُّ سِرٍّ جَاوِزُ الْإِسْتِثْنَاءِ: یعنی هر سری که از دو نفر تجاوز کرد شایع شد، یا آنکه هر چه از میان دو لب خارج شد شایع شد

اگر آرام خواهی در این آب و گل مگو تا توانی به کس را ز دل

۳۶

خَلِصَةُ فِي ذِمِّ الْمُتَعَبِّةِ

[نگرانی سخن چینی]

نظامی یعنی: سخن چینی کردن، به گفتن یا نوشتن یا صراحت یا اشاره، و آن رذیل ترین صفات خبیثه است. وَ لَئِكَ عَذَابُ قَبْرِ بَدِيعَةِ آدَمِ صَفَتِ اسْتِ' بلکه از کلام الهی استفاده کرده اند که: مقام بولاد حرام است.

هر کس حقیقت این صفت خبیثه را بشناسد می داند که «سخن چینی» بدبخت ترین مردمان و خبیث ترین ایشان است.

میان دو کس جنگ چون آتش است	سخن چین بدبختی میزد کشتی است
کنند این و آن خوشی دگر باره دل	وی آسیر میان، گور بخت و عجل
سیان دو تسن آتش فروختن	نه عقل است، خود را در آن سوختن

۱- مستدرک الوسائل ۱: ۶۷۲، بحار ۲۶: ۲۶۸، ج ۱۰، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: عَذَابُ الْقَبْرِ يَنْحَرُّ مِنْ الشَّيْءِ وَ الْتَزَلُّ وَ قَرَابُ الرِّجْلِ عَنْ أَقْلِهِ شَكَاةً وَ قَرَابُ قَبْرِ لَزَّ أَوَّلَ سَخْنٍ جَمِيٍّ (ای مولایی و طهارت نمودن ثواب اول و دور شدن بود از عیالتی می ماند)

۲- معراج مشبهات ۵۳۳ تا ۵۳۴، صوره لایم آید ۱۰- ۱۴، و گوهرگز احوال دکن بعد از از ملاحظه غروماه را که «کام» (به دروغ) سوگند می خورند و شماره عیب چینی و سخن چینی می کنند و هر چه بپایند مردم را از خبر و سعادت باز می دارند و به ظلم و بدکاری می گوشتند یا این همه (عیب یار) متکبران و ظلمه با آنکه حرامزاده و بی اساس و سبزه

و بدترین انواع سخن چینی «شعایت» است. یعنی نقامی کردن نزد کسی که از او بیم ضرری و اذیت و کشتن باشد مانند سلاطین و حکام و رؤساء.

۳۷

حِكْمَةُ فِي ذَمِّ الشَّمَائَةِ [نکوهش شمائت]

شمائت عبارت است از آن که: مثلاً بگوید که فلان پلا یا فلان مصیبت که به فلان کس رسیده از پدی اوست، و با آن شادی و سرور نیر باشد.
و از اخبار^۱ و تجربه ثابت شده که شمائت کننده از دنیا نمی رود تا خود ببر به آن مبتلا گردد، و دیگری او را شمائت می کند.

پس عاقلی که از حال خود ایمن نیست، در مقام شمائت کسی برمی آید
چو استاده ای در مقام بلند بر افتاد و گز خوشمندی مخند
بسیار مستاده در آمد ز پای که التلاش گرفتند جای

۳۸

حِكْمَةُ فِي ذَمِّ الْمُبْرَاءِ [نکوهش مراء و جدال]

مراء و جدال عبارت است از: اعتراض بر سخن غیر و اظهار نقص و خلل آن، به قصد پست کردن آن شخص، و اظهار برتری خود بدون فایده احروی، و آن از اخلاق مذمومه^۲ است.

در حدیث نبوی^۳ است که: «حقیقت ایمان بنده کامل نمی شود مگر وقتی که مراء و جدال را ترک کند، اگر چه حق با او باشد.»^۴

۱. بحلی ۳۵/۲۷ باب الشعایة ج ۱ = تمام مسائل ۱۱۱ فرموده: «فمن شتم شخصاً لم یحکم له یخرج من الدنیا علی شکرة» هر که برانرض [آ] به مصیبتی که بر او وارد شده است سوزش نماید از دنیا نمی رود مگر اینکه به آن گرفتار می شود.

۲. نکوهش شده

۳. مسند ابی حنبله ۵/۲۷۲ و بحار ۲۷/۲۷۲ ج ۲ ص ۱۳۸: «لا یستكمل ایمان عبد الا بعد ان یخلف علی یمنه المراء علی یمنه المراء» هر که

و شکی نیست که اگر این صفت مدمومه قوت گیرد کار به جانی رسد که صاحب آن مثل سنگ درنده می‌شود، که متصل راغب است با هر کس درافتد و همیشه در پی آن است که شخصی از کسی بشود یا او مجادله نماید و دنبال او را گیرد و از آن لذت ببرد. خصوصاً در مجمعی که بعضی از ضفاه العقول^۱ باشند که آن شخص را به این صفت خبیثه ستایش کنند. و گویند فلانی جذالی یا خزان^۲ یا نطاق^۳ بی‌بدلی است و بهذا غالباً مایل است که حرف مناظره او جاهلی باشد تا بر او غلبه تواند نمودا بیچاره نمی‌داند که هر که با نادان‌تر از خود مجادله کند تا بداند که دانا است، بداند که نادان است.

۳۹

كَلِمَةُ هِيَ ذِمَّةُ الْأَسْتِهْزَاءِ [نگی‌هش استهزاء و مسخره کرس]

سخریه و استهزاء کرس عبارت است از نقل کردن گفتار و کردار و خلقت و اوصاف مردم به قول یا به فعل، یا به اشاره و کنایه بر وجهی که سبب خنده دیگران گردد و باعث آن یا عذوت است یا تکبر و حقیر کرس آن شخص که به او استهزاء می‌شود. و بسا باشد که باعث آن مجرّد خندانن و به نشاند آوردن بعضی از هن دنیا باشد به جهت طمع در کثافات دنیویّه ایشان، و شکی نیست که این عمل شیوه اراذل و اوباش و پست فطرتان است. و صاحب این عمل را از دین و ایمان خبری نیست، و از انسانیت [مردی] اثری نیست.^۴

→ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **إِنَّمَا قَوْمٌ ظَالِمُونَ وَالْمُحْسِنُونَ قُلُوبُهُمْ يَشْرَحُونَ الْقُرْبَ عَلَى الْبُغْضِ وَ يَكْبِتُ قَلْبُهُمُ الْإِثْقَانِ**، هر گروهی که ظلمت بر هر یک از اعضاها را می‌کند و بر آنان دیرین و دوگونی را می‌رواند. رسول کافی ص ۳۰۰ باب المرواح ۹۱

۱- کیم خردها، تاراجی در خلق.

۲- پرخوف.

۳- سخنور کسی که خوب سخن می‌گوید.

۴- رسول خدا ﷺ فرمود: در روز قیامت مسخره کنندگان را می‌آورد و دروی از بهشت را به روی یکی از آنان می‌کشایند و به او می‌گویند: یلشاپ و زود داخل بهشت شد. او با غرور گدازه می‌آید که داخل شد و می‌گوید: در راه روزی می‌شدند و از طرف دیگر دروی را باز می‌کنند و به او می‌گویند: خدا بی و داخل شد چون به نزد من می‌رسد، دورا می‌ماند. همواره به این پلاگردان خجسته بود و از هیچ دروی داخل نگردد شد. «مراج المصنفه صفح ۸۶»

و فرقی نیست در میان غیبت به گنایه یا تصریح، بلکه بسا باشد که گنایه بدتر باشد،
و غیبت شونده هم در حکم غیبت کننده است.^۱

بدان که غیبت «اعظم مهلکات» است و به اجماع جمیع امت و تصریح کتاب و سنت حرمت آن ثابت است.^۲

- از احادیث بسیار مستفاد می‌شود که غیبت بدتر است از زنا.^۳
- و می‌خورد حسابات ر چنانچه می‌خورد آتش هیرم ر.^۴
- و حق تعالی چهل شبانه‌روز، نماز و روزه غیبت‌کننده ر قبول نمی‌فرماید^۵ و احادیث در مذمت این صفت حبیثه بسیار است.

و علاج آن رجوع است به آیات^۶ و احبیری که در مذمت آن وارد شده؛ پس از آن تفکر و تأمل کردن در اینکه، اگر کسی غیبت تو را در نزد تو گوید چگونه آزرده و خشمناک می‌شوی و مقتضای شرف ذات آن است که راضی نباشی از برای غیر آنچه ر که از برای خود نمی‌پسندی.

و بعد از اینها متوجه رہن شدن و تأمل در سخنان است، و عمده سعی در قطع کردن مایه و منشأ غیبت است که غالباً با غضب است و یا عدوت و کینه، و یا حسد و یا محسب مزاج و مطایبه^۷ و یا قصد شخړه^۸ و استهزاء و یا فخر و مهادت و امثال اینهاست.

۱. التلمیح للکتاب فی المناقب و ذم و المحکم نقل از میزان الحکمه ۳۵۶۷ ح ۱۵۹۳۳.

۲. چهار ۲۲۲۴۵

۳. بحوال ۳۲/۱ مستدرک الوسائل ۱۰۶۲۲ و قال رسول الله ﷺ: الغیبة اشد من الزنا.

۴. چهار ۲۵۶۲۲۵ مستدرک الوسائل ۱۰۶۲۲: قال الصادق علیه السلام: و الغیبة تا کل المناسبات کما تأکل النار الخشب.

۵. قال علی علیه السلام: من یغتاب شیئاً از شئینة لم یکن فی الله صلواته و لا صیافته آن بعد از آن جمیع ۱۶ غیر ۳۱۲ تا

غیبت لغو، چهار ۲۵۶۲۲۵ ح ۵۲

۶. مسوره هجرت، آیه ۱۲

۷. و یستفاد از آنچه آمد.

۸. غیبت طبعی دشمن

۴۲

کَلِمَةُ فِي ذَمِّ الْكَذِبِ

[نکرهش دروغ گوئی]

دروغ گوئی صفتی است که آدمی را خوار و بی‌ابرو و بی‌اعتبار می‌کند و سرمایهٔ اعمال و خجالت و سیاه‌روئی دنیا و آخرت است.

آیات و اخبار در عیانت این صفت بسیار است، و در حدیث نبوی علیه السلام است که: هرگاه مؤمنی بدون عسر و شری دروغی گوید هفتاد هزار فرشته بر او لعنت می‌کنند، و اگر دل او بوی گندمی بیرون آید و بالا رود تا به عرش رسد، پس لعنت کند او را هفتاد هزار فرشته^۱، و رحل تعالی به واسطهٔ آن یک دروغ، گناه هفتاد زنا بر او نویسد که آسان‌ترین آنها مثل آن است که کسی با مادر خود زنا کند.^۲

و از اخبار دیگر مستفاد می‌شود که: دروغ گو ایمن ندارد و روی او سیاه است* و دروغگو از شرابخوار بدتر است.^۳

● و دروغ کلید خانه‌ای است که تمام خیانت در او است.^۴

● و دروغ بدترین رباها است* و مورث فقر و فراموشی است.^۵

● و صورت انسانیت را می‌گیرد^۶ و دروغگو به عذاب مخصوصی در قبر معذب است^۷ و دروغگو مزوتش از همهٔ خلق کمتر است.^۸

و بالجملة مفاسد دروغ ریاده از آن است که إخصاص^۹ شود.^{۱۰}

و طریق خلاصی از این صفت حبیه رجوع به آیات و اخباری است که در مذمت آن است و هم تأمل در آنکه دروغ‌گویی باعث هلاکت ابدی و موجب رسوائی و خواری و مایه سقوط عزت و بی‌اعتباری است.

۱- کسانی که عرش را به دوش می‌کشند، برافروخته‌کن عرش.

۲- مستدرک الوسائل ۱۰۰/۳

۳- مستدرک الوسائل ۱۰۰/۳

۴- چهار اتوار ۳۶۳/۳۹

۵- چهار اتوار ۳۶۳/۳۹

۶- چهار اتوار ۳۶۳/۳۹

۷- چهار اتوار ۳۶۳/۳۹ و ۲۵۱

۸- چهار اتوار ۳۶۳/۳۹ و ۲۵۱

۹- المعجزة البهية ۱۴۰/۳ و جامع السماعات ۳۷۲/۲

۱۰- چهار اتوار ۳۶۳/۳۹

۱۱- ضمیمه

۱۲- مرقوم محبت نوری طالب نراه در کتاب هلاک و مرجع جهنم گناه و گناهین دروغ را یک جا بیان نموده است، و مؤلف مستحرم آن را در چند لفظ متعجبانه بیان نموده است.

۴۴

عَلَمَةُ فِي آفَاتِ الْإِنْسَانِ

[مفاسد زبان]

پوشیده ممالد که بسیاری از آفات، از غیبت و بهتان و دروغ، و سُخریه^۱ و جدال و جراء و مزاج، و تکلم به فضول و فحش و غیرها از مفاسد زبان است، و ضرر این عضو به انسان ریاضه از سایر اعضاء است.

و آن بهترین آلات است برای شیطان به جهت گمراه کردن بی نوع انسان. پس هر کس آن را «مطلق العنان» ساخت شیطان او را به وادی هلاکت رسانید و به سر منر جذلان^۲ و فَلَاکت کشانید

لاجرم در حدیث نبوی ﷺ وارد شده که: بیشتر چیزی که مردمان را داخل جهنم می‌کند زبان است و فرج^۳ و بیز فرموده که هر کس محفوظ بماند از شرّ شکم و فرج و زبان خود، به تحقیق که از همه ضرور محفوظ است.^۴

و از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که: هیچ روزی نیست مگر آن که هر عضوی از اعضاء به زبان خطاب می‌کند و می‌گوید: تو را به خدا قسم می‌دهم که ما را به عذاب می‌بازد^۵

و در روایت دیگر است که: گویند در حق ما از خدا بترس چه اگر تو راست باشی ما همه راستیم و اگر تو کج شوی ما همه کج می‌شویم.^۶
 آری اکثر محنت‌های دنیوی و مفاسد دینیّه مشایخ آن زبان است.

زبان بسیار سر پرزاد داده است زبان را عنوی هانفراز است

۱- سخره نمیان.

۲- خدای

۳- معراج السعاده ۳۳۳ چاپ چارمنان و اسبویه البهادر ۱۱۵۲

۴- بحارالانوار ۲۸۷۲۹ چاپ اسلامیه آن تکی [کلیه] بن عزالد [شرح] کلیه و نظیره و نظیره داخل الجمله.

۵- مستدرک الوسائل ۹۰۲۲

۶- کلی ۱۱۲۲۲ ۱۵۰ باب الخمس ج ۱۲

و ضد همه آفات ربان، خاموشی است، که زیست عالم و پرده جاهل است،^۱ و دری است از درهای حکمت،^۲ در حدیث نبوی ﷺ است: مَنْ هَمَّتْ بِهِ،^۳

و در وصایای لقمان است به فرزند خود که اگر چنان پنداری سخن تو سقره است، بدان که سکوت طلا است.^۴

✓ حضرت یاقراالمومن: فرمود: که جر این نیست که شیعیان و دوستان ما ربان هایشان لال است.^۵

پس ای عزیز من! تا توانی خاموشی عادت کن و از فوائد آن غفلت منما و بدان که نادان را به از خاموشی نیست و اگر این مصلحت بداندستی نادان نبودی.

چون نداری کمال و فضل آن به	که زبان در دهان نگهداری
آنمی را زبان غشیهت کرد	چو بی سر را سبک باری

۴۴

كَيْفَةُ فِي ذِمِّ حُبِّ الرِّيَاسَةِ [نکوهش حب ریاست]

حقیقت ریاست، تسخیر قلوب مردم و مالک شدن دل‌های ایشان است و آن از مهلکات عظیمه است.

در حدیث است که دو گرگ درنده که رها کرده شود در میان گوسفندانی که شبان آنها غایب باشند این قدر آن گوسفندان را ناسد نمی‌کند که حب ریاست و جاه، در دین مسلمان.^۶

۱. قال الصادق: أَمْسَكَتْ بِمَنْزِلِ الْمُتَكَبِّرِينَ يَتَغَيَّبُ حَسَنَتَهُ وَ - لَنْ يَفْلَحَ إِلَهُ يَرَأَى عَلَى الْجَاهِلِ وَ يُفْشَأُ بِسُلْطَانِهِ - ۲۸۶۸/۱ باب ۷۸ ج ۲۸

۲. امام رضا: أَمْسَكَتْ بِمَنْزِلِ الْمُتَكَبِّرِينَ يَتَغَيَّبُ حَسَنَتَهُ (توب ۷۸) من ۲۱۶ ما تجل.

۳. در که خاموشی گزیده رهائی یافت (مجموعه التبیان ۱۵۵/۳ ما استمره).

۴. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْبَسُوا أَنْ تَخْلَوا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ قَوْلُ الْأَعْمَى بَلْ هُمْ فِي صُلَى كَلِمَاتٍ ۱۱۲/۲ باب الحسب ج ۳.

در شد به کلامی بفرمود رسول کلامی ۱۱۲/۲ باب الحسب ج ۳ ح ۲۷۱ ج ۳۹۵ باب ۷۸ ج ۳۹۵

۵. رسول کلامی ۳۹۵ باب طلب الزکوة ج ۶ و ص ۳۹۵ ج ۲ و ۱۴ مایلانی هابیان فی حکم لئلا تزلزل رهاها یا مخر فی دین الشیخ بن الزکوة.

و بر هر دی شعور واضح است که امر ریاست مورث پس مفسد عظیمه و مُتَجِج^۱ خسارت‌های دیویده و آخرویده است.

✓ چه ارباب ریاست و جاه دائم هدف تیر آزار مُعاندان، و پیوسته از ذلت و هُزت خود هراسان است، هر لحظه دامن خاطرش در چنگ فکر باطلی است گاهی در فکر موجب بؤکر و غلام، و زمانی در پختن سودهای خام، روزگارش به تملُّق و خوش آمدگویی بی‌سر و پایان پسر همی رسد و عمرش به نفاق با این و آن انجام می‌یابد به او ر در شب خوابی و به در روز استراحتی و آرامی.

۴۵

[خُمُول و گُمَامی]

كَلِمَةُ فِي الْخُمُولِ

گُمَامی و خُمُول، شعبه‌ای است از رُهد و از صفات حسنۀ معزَّین مؤمنین و از علائم اهل بهشت است، و خدا دوست می‌دارد صاحب آن را، بلکه در بعضی روایات است که حق تعالی در مقام مُتّ بر بعضی از بندگان خود می‌فرماید آیا انعام نکردم به تو؟ آیا تو را از مردم پوشیده نداشتیم؟ آیا نام تو را از میان مردم گم نکردم؟^۲

● بلی، چه نعمت از این بالاتر که کسی خدای خود را بشناسد و به قلبش از دلب قناعت کند و کسی او را شناسد چون شب درآید بعد از عبادت خود به امن و استراحت بخوابد و چون روز شود به خاطر جمع، به شغل خود رواند.

و از این جهت بوده که آن‌ها^۳ دین و سَلَف^۴ صالحین کُنُج تنهایی را برگزیده و در زاویه خُمُول حریصه و درآمد و شد خلق را به روی خود بسته و از بررگی و جاده خود را وارسته نموده بودند.

شیخ سعدی گفته: صاحب‌دلی را گفتند: بدین جور می‌که آلتاب است نشسته‌ایم که کسی او را

درست گرفته باشد.

گفت: از برای آنکه هر روزش می توان دید، مگر در رمضان که محبوب است و محبوب.

به دیدار مردم شدن عیب نیست ولیکن نه چندان که گویند پس
اگر خویشتن را سلامت کنی سلامت شاید شسین ز کنی

۴۶

كَلِمَةُ فِي دَمِّ الرِّيَاءِ

[نگاهش ریا]

ریا، از اخلاق ذمیه و از مهلکات عظیمه است، و در کتاب و سنت، آیات و روایات بسیار وارد شده بر مذمت و وعید بر آن،^۱

در حدیث نبوی ص است که: اذنی^۲ ریا شرک است^۳ و نیز فرموده که ریاکار را روز قیامت به چهار دم ند، می کنند، می گویند: ای کافر! ای فاجر! ای غادر! ای حاسراً عمل تو فاسد و اجر تو باطل شد تو را امروز در پیش ما نصیبی نیست، بگیر مزد خود را از آن که عمل برای او می کردی ای حده کننده.^۴

و نیز فرمودند که بهشت تکلم کرد و گفت: همانا من حرامم بر هر که بخیل و ریاکار است.^۵

گفید در دوزخ است آن سزا که بر روی مردم گزلی دوا
اگر جز به حق می رود جادوات بر آتش فشانند سجادات

و احادیث در مذمت ریا بسیار است و کافی است در حیانت آن که در هر عملی که داخل شود به فتوای فقیه آن عمل باطل و از درجه قبول هابط^۶ است.

۱- اصول کافی ۲۹۴۲، ۲۹۴۷، ۲۹۴۸، ۲۹۴۹

۲- المحجة البیضاء ۳۹۲/۳ چاپ چهارم جلدی

۳- وسائل الشیعه ج ۶ ص ۵۶ و غایر در این جمله به معنی شوکت کار است بهار ۲۰۲۲/۲ ص ۱۱۵

۴- مستدرک الوسائل ۱/۱۶۱، بهار ۳۰۵۷۲ ص ۲۵ ح ۱۵۲ «إِنَّ الرِّيَاءَ نَقَلَتْ وَفَالَتْ» إِبْنُ حَزَّانٍ هَلِي كُلِّ نَجَلِي وَ مَزِيدِ

۵- فرموده اند اگر مرایه پذیرش و قیاس فریبه می آید و تراضی ندارد.

بعضی از علماء فرموده‌اند: مبدا جاهلی از روی بی ادراکی اقتراء بر خدا و رسول بسته و ریا را در عرای حضرت سیدالشهداء علیه السلام آرواخنا فذاذ چایر و شرط اخلاص را بودارد و چنان گمان کند که: تباکی، که به معنی گریه بر خود بستن و به صورت پاکی^۱ در آمدن است و شراد ریا در گریه باشد و این را از فضایل مخصوصه آن حضرت شمرده^۲ چه بالضروره گریه بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام عبادت است و ریا در عبادات مثل قیاس در ادله و رباء در معاملات «به هیچ وجه» جایز نیست.

و چگونه ذی شعوری احتمال دهد که وجود مبارک حضرت حسبی علیه السلام که تبحر بود آن همه مصائب را به جهت احکام^۳ اساس توحید ذات مقدس باری تعالی، و اغلاء^۴ کلمه حق در ائمن^۵ میانی دین مبین، و حفظ آن از تصرف بدعتهای منحسین، سبب شود برای جواز معاصی و اکبر مؤیقات^۶ که آن رباء و شرک اصغر است؟ و این هذا لا ینطبق^۷.

۴۷

كَلِمَةً فِي دَمٍ طُولِ الْأَمَلِ [نکروش آرزوهای دور و دراز]

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إِنْ خُوفَ مَا أَخَافُ غَيَّبَكُمْ إِنْخَابَ، إِتْبَاعُ الْهُوَى وَ طَوْلُ الْأَمَلِ.^۸

صول اَمَل عبارت است از آرزوهای بسیار و امیدهای دور و دراز و توقیع زندگانی در دنیا، و سبب آن دو چیز است:

یکی جهل و غرور؛ چه جاهل اعتماد می‌کند بر جوانی یا صحت مزاج خود و بعید

گرمه کنند:

۱- استوار نمودن، محکم کردن

۲- بهادر بودن

۳- محکم و مستور نمودن.

۴- غلظت را در ائمن و رکنه کردن

۵- خلافت کنندگان

۶- سوره نزهه آیه ۷: اَلَّذِينَ (الامه) جز بلندگی موع چه دیگری نیست.

۷- بخار ۱۷۷۰ - ۱۳۶۷۰ - هیچ ابتلا به چاپ فیض من نامه قطعه ۶۸ - بهترین چیزی که بر شما می‌گرم دو چیز است: پیروی

غریبه‌های نفسانی و پیروی دور و دراز

می‌داند مرگ را در عهد شباب و در حال صحت مزاج و عاقل است از مردن اطفال و جوان‌های بی‌شمار و عروض مرص‌های ناگهانی و مرگ‌های معاجات.

دوم محبت دیبای ذبیته^۱ و انس به بذات غایبه^۲ است. چه انسانی مادامی که گرفتار این محبت و انس شده معارفت از آنها بر او گزین است. لهذا دل به ریه‌بار فکر مردن نمی‌رود و گاهی اگر در دل او خطور کند خود را به فکر دیگر می‌اندازد، و اگر احیاناً به یاد آخرت بیفتد، شیطان و نفس آواره او را به وعده فریب دهد که تو هنوز در اوّل عمری، و حال جسمی به کامرانی و جمع اسباب مشغول باش تا بزرگ شوی، آنگاه توبه کن و مهمتای کار آخرت شو. و چون بزرگ شود گوید حال جوانی (ا) هنوز به جا است تا وقت پیری، چون پیر شود گوید إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِنِ مَرْرَعَه ر آباد کنم، یا ایس دحتر را جهازگیری نمایم یا این حاله را تمام نمایم، بعد از آن دست از دنیا بکشم، و به فراغت پال در گوشه‌ای مشغول عبادت شوم، و پیوسته هر شغلی که تمام می‌شود، شغل دیگر پیدا می‌شود و هر روز امروز و فردا می‌کند که ناگهان پانگی برآید «حواجه مرد»، و این بیچاره عاقل است از اینکه «اُن که» او را وعده فردا می‌دهد فردا هم با او است، و آنکه فراغت از حیالات و شغس‌های ذیب حاصل نخواهد شد.

و فارغ کسی است که یکباره دست از آنها بردارد

پس کسی که سن او به حدود چهل سالگی رسیده دیگر فکر دنیا کردی او از شفقت و فریب شیطان است، چون انام بذت و کامرانی گنشت و روزگار نشاط و شادمانی سرآمد و هر روز عضوی از اعضای او کوچ می‌کند و بیچاره از آن عاقل و در فکر باطل است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بَعْدَ نُزُولِ الْفِتْنَةِ جَسَدًا»^۳

مزن هست و پا گاهت از سر گذشت

چو دوران عمر لا چهل هر گذشت

^۱ ذبیته و زیاده

^۲ غایبه و پنهان

^۳ ترجمه البقره ۲۵۴/۲ و از حمزه رسول خدا ﷺ فرمود: چهل سالگی را گشت و زراعتی است که صفا درونی من مریدک شده است. و تا آن می‌شود که در این حدیث شریف هیچ وجود ندارد

چو باد صبا بر گستان وزد چمیدن درخت چو لیل را سرد
 سرپد تو را با جوانان چمید که بر عارضت صبح پیروی دمید
 درید که غصن جوانی گذشت به بهو و لعب زلدلانی گذشت

و علاج طول اَمَل «باد مرگ» است، چه خیال مردن آدمی را از دنیا دلگیر و دل را از دنیا سیر می‌سازد.

و از این جهت حضرت رسول ﷺ فرمود بسیار یاد آورید شکننده نَدَهِ را^۱

و مروی است که: هیچ خانواده‌ای نیست مگر آنکه ملک الموت شبانه روزی پنج مرتبه اوقات نماز ایشان را باز دهد می‌نماید.^۲

پس ای جان برادرا! حتی به قبرستان رو و بر خاک دوستان گدزی کن و بر لوح مرادشان به عبرت نگاه کن، و تفکر کن که در ریز قلمت به فاصله دو ذرع چه خبر و چه صحبت است؟ وَ لَيْفَ مَا قَبْلُ.

زدم توبه یک روز بر لیل خاک به گوش امدم ناله دره‌ساک
 که ز سهار اگر مردی هسته‌تر که چشم و بنا گوش و روی است و سر
 بر این خاک چندین صبا بگذرد که هر ذره از وی بچائی برسد

✓ پس نخستی بر احوال خود تأمل کن که تو نیز مثل ایشان خواهی گشت. و عمرت به سر آید، و علامت مرگ از هر طرف ظاهر گردد، اطباء از محالجهات دست کشند و اعصاب از حرکت باز ماند و عرق مرگ بر جیست ظاهر شود، وَ مَلِكُ الْخَوَاتِ^۳ به امر پروردگار درآید و خواهی بخواهی چنگال مرگ بر جسم ضعیف تو افکند و میان جسم و جانیت جدائی اندازد.

✓ و دوستان و برادران دالة حسرت در ماتمت ساز کند و آجابه^۴ و یارن به مرگ تو

۱- جامع مسلمات ۳۸۲/۲ بحیف تأثیرها ذکر مدیم اللذاتیه.

۲- معراج المعبود ۳۹۲ و به کافی ج ۲ ص ۱۲۶ و ۱۳۶ حدیث ۲ و ۳ مراجعه شود

۳- مرشد مرگ

۴- حوسطن

گریه آغاز کنند، پس بر مرکب تابوت سوارت کرده، به رمدای گورمت درآورند
✓ و تو را در وحشت آباد گور تنها گذارده برگردند.

✓ پس افسوس حوری بر ایام حیات و رنگینی و صحت و جوانی و فراغت خود را در
دیده، که محنت از دست دادی و برای آخرت خود ذخیره نهادهی و زبان حالت مترنم به
بین مقال باشد:

دریغ که بی‌ما بسی روزگار	بروید گل و بشکفتد لاله‌زار
بسی لبر و دی ماه و ارد بهیشت	بباید که ما خاک بشیم و خشت
تسلی کنان بر هوا و هوس	گذشتیم بر خاک بسیار کس
کسانی که از ما به غیب اندرند	ببایند و بر خاک ما بگذرند
پس از ما بسی گل دهد بوستان	نفسه‌اند با یکدیگر دوستان

۴۸

تَلَفُّةٌ فِي ذَمِّ قَذْحِ الرُّضَا

[ستایش رضا]

مراد از رضا، ترک اعتراض بر مقدرات الهیه است در باطن و ظاهر، قولاً و فعلاً، و صاحب این مرتبه پیوسته در تباهت^۱ و لذت و سرور و راحت است. چه تفاوت
بمی‌باشد نزد او میان فقر و غنا و راحت و عنا و عزت و ذلت و مرض و صحت، زیرا که
همه را از خدا می‌داند و به واسطه محبت حق که بر دل او رُسوخ کرده، بر همه اعمال او
عاشق است و آنچه از او می‌رسد بر طبع او موافق است و می‌گوید:

عاشقم بر لطف و بر قهرش به چه
بوالعجب من عاشق این هر دو بود

● و صبر و رضا، رأس همه طاعات است.

از حضرت صادق^ع منقول است، که فرموده‌اند: شگفت داریم از کار مرد مسلم که
خدا هیچ امری از برای او مقدر نمی‌کند مگر آنکه خیر اوست [اگر بدن او با مقرض

قطعه قصه شود خیر اوست و [اگر ملک مشرق و مغرب را به او اعطا فرماید باز خیر اوست].^۱

و در حدیث قدسی است که حق تعالی فرمود: منم خدائی که به جز من هدائی نیست، پس هر که صبر نکند بر بالای من و راضی نشود به قضاى من و شکر نکند از برای نعمای من، پس طلب کند خدائی سوای من.^۲

و بدان که، مرتبه رضا از ثمرات محبت است و طریق تحصیل آن، سعی در تحصیل محبت الهی است به دوام ذکر و فکر و سایر چهرهائی که موجب محبت الهی است. به علاوه آنکه کمتر نماید که از نارضاى او چه می آید و کراهت و تسلط او چه فایده می بخشد؟ نه از برای عاقلان تغییر قضا و قدر داده می شود، نه به جهت تسکین قلب از تپیری در اوضاع کارخانه هستی داده می شود، و بر حسرت گذشته و تشویش بر آینده و تدبیر کار، چیزی جز تضییع روزگار و بردن برکات و وقت فایده ای مترتب نمی گردد.

و باید طالب مرتبه رضا، آیات و اخباری که در رفعت مرتبه اهل بلا رسیده ملاحظه نماید، و بداند هر رنجی را در عقبه گنجی و هر محنتی را راحتی در پیش است. پس به امید ثوابهای پروردگار خود چون مردی بیایان بلا را به قدم صبر پیمايد، تا دشواریهای این راه بر خود سهل و آسان نماید؛ چون مریضی که متحمل حجامت و فصد [=رگ ردن] و خوردن دواهای گرم و سرد می گردد.^۳

و باید دانست که رضا با دعا کردن منافاتی ندارد، چه از جانب شریعت به دعا مأموریم و خداوند عالم از ما دعا خواسته و آن را کلید سعادت و حاجات ساخته، و گفتن اینکه دعا منافاتی با رضاست مریضی^۴ نیست.

۱. بحار الانوار ۷۴۱/۳۹ به نقل از کافی ۲۲۲ باب الزما بالقضاء ج ۸

۲. جامع البیانات ۲۶۹/۳ به نقل از شریعتی و کم شکر عنی نعمائی، ذلک یضرب علی بلاء اللطیف و بها عزایک.

۳. مراجع البیان ص ۷۶۳، ج ۱.

۴. مستند.

۴۹

قَلْبَةً فِي مَذْحِ الصَّبْرِ [ستایش صبر]

صبر، مضطرب نگشتن در بلاها و مصائب است. و ضد آن جزع و بی‌تابی است که هبارت است از رها کردن عذاب خود در مصیبت و بلا به فریاد کشیدن، آه و وایلا و ناله کردن و جامه دریدن و بر خود زدن، بلکه قیوس کردن و امثال آن که سبب کُلی آن «اصف نفس» است.

و از برای صبر اقسام دیگر نیز هست. مثل صبر در معارک^۱ و جنگها که از افراد شجاعت است و صبر در حال غضب که ظم است، و صبر بر مشقت طاعات، و صبر بر مقتضیات شهوات و غیرها.

و فی الحقیقه اکثر اخلاق فاصله داخل در صبر است و مرتبه صبر از مراتب رفیعه است. و حق تعالی بیشتر حیرات را نسبت به صبر داده است و اکثر درجات بهشت را به آن متعلق ساخته.

و در افتاد چند موضع از کتاب خود ذکر نموده و اوصاف بسیار برای صابرین ثابت کرده و از برای اهلان صلوات و رحمت و هدایت را قرار داده و مرده بودن خود را با ایشان، به آنها رسانیده.^۲ و در احادیث نیز فضیلت بسیار برای صبر وارد شده، و روایت شده که: نسبت صبر به ایمان مثل سر است به تن و کسی را که سر نباشد بدن نمی‌باشد. همچنین کسی را که صبر نباشد ایمان نیست.^۳

و طریق تحصیل مرتبه صبر مراعات نمودن چند چیز است:

اول بسیار ملاحظه نمودن احادیثی که در فضیلت ابتلاء در دنیا وارد شده و آنکه

^۱ در معرکه‌ها، جنگها

^۲ در کتاب مجمع المفهرس قرآن مراجعه شود و به این آیهت نیز مراجعه شود: بقره ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و آل عمران ۲۰۰ و ۱۴۶ و نفس مایه بر ۱۰ و.

^۳ بخار الکبر ۸۱/۲۸ به نقل از کلمی ۸۹/۳ باب الصبر ج ۵ امام صادق علیه السلام: «الصبر بین ایمان و تنویر النورین من النور». قوله ذهب الزمان ذهب الجسد، كذلك إذا ذهب الصبر ذهب الإيمان.

به ازاء هر مصیبتی رفع درجه یا محو سیئه‌ای است، و یقین داند که چیزی نیست در کسی که به بلائی گرفتار نشود.

دوم متذکر آن شود که زمان مصیبت اندک و وقت کوتاه است و عنقریب^۱ از آن شست‌وختی^۲ شده به خاله راحت و استراحت می‌رود.

بگذارد این روزگار تلخ‌تر از رهبر بار دگر روزگار چون شکر آید
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند پسر اثر صبر نوبت ظفر آید

سوم آنکه تأمل کند که بی‌صبری و جزع چه فایده می‌بخشد؟ هر چه مقدر است می‌رسد و بی‌تایی سودی ندارد، و قابی تغییر نبود هر چه تعیین کرده‌اند بلکه جزع ثواب آدمی را ضایع و وقار او را ساقط می‌گرداند.

چهارم آنکه ملاحظه کند احوال کسانی را که به بلاهای عظیم‌تر از بلاهای او گرفتار شده‌اند.

پنجم آنکه بماند ابتلاء و مصیبت، دلیل فصل و سعادت او است چه آنکه:

هر که در این بزم مقرب‌تر است جسام بلا بیشترش می‌دهند

ششم آنکه آدمی را به واسطه ریاضت مصائب، «تکمیل» حاصل می‌شود.

هفتم آنکه متذکر شود که این مصیبت از نزد حق تعالی است که دوست‌ترین هر چیزی است نسبت به او و به جز صلاح و خیر او را نمی‌خواهد.

هشتم آنکه تتبع کند در احوال مقربین، و ابتلاء و صبر آنها را ملاحظه کند تا آنکه رغبت صبر و استعداد نفس برای او حاصل شود.

✓ و بدان که: مواد از صبر همان است که در ابتدا ذکر شد اما سوختن در و جاری شدن اشک از مقتضای بهشت است بنده را از جذ صبر بیرون می‌برد.
بظن این مطلب که مریض به قصد و حجامت راضی و خشنود است و یکی از درد و آلم متاثر می‌شود.



عَلَمَةُ هِيَ مَذْحِ الشُّكْرِ

[ستایش شکر]

شکر نعمت عبارت است از شناختن نعمت مُنْعِم^۱ و شاد بودن به آن و صرف کردن در مصرفی که مُنْعِم به آن راضی باشد.

و شکر، افضل منازل اهل سعادت است و سبب رفع بلا و باعث ریاضتی نفعاء^۲ است و به این جهت امر و ترغیب به آن شده است.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: لِيُنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ^۳... «اگر شکر کنید البته نعمت را بر شما زیاد می‌کنم و اگر کفران کنید همانا عذاب من سخت و شدید است»

و از این آیه شریفه و اخبار معتبره معلوم می‌شود که کفران نعمت که ضد شکر است باعث شقاوت آدمی است در عقیق^۴ و موجب جرمای^۵ و سلب نعمت است در دنیا.

شیخ سمدی گفته و چه خوب گفته:

که أَجَلُ کائنات از روی ظاهر آدمی است و اذِلْ موجودات سگ، و به اِثْعاقِ خردمندان سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس

نگردد گزنی حد لوبتن سنگ

سگی را نغمه‌ای هرگز طراسوش

به کمتر چیز آید با تو در جنگ

وگر همری سوازی بسطه‌ای را

و چون معنی شکر «صرف نعمت» است در مصرفی که رضای مُنْعِم در آن است، علی هذا^۶ از برای بنده شاکر لازم است شناختن چهره‌هایی که رضای الهی در آن است، و دانستن اموری که مکروه و خلاف رضای او می‌باشد تا متمکّن^۷ از لذای^۸ شکر و ترک

۱- نعمت دهنده.

۲- سوره بقره، آیه ۷

۳- بقره، آیه ۲۷۷

۴- عقیق.

۵- صحتبه شادمانی‌ها.

۶- معروف به.

۷- برآید.

کفران^۱ یوده باشد.

و راجی که به آن توان جمیع محبوبات و مکروهات الهی را یافت طریقه شرع مقدس است که جمیع آنچه رضای الهی است در آن، یا خلاف رضای اوست بیلی فرموده و از اول به واجبات و مستحبات و از دوم به محرمات و مکروهات تعبیر کرده، پس هر که اطلاع از جمیع احکام شریعت مطهره در همه افعال خود نداشته باشد، ممکنی از آداء حق شکر الهی نیست.

بدان که : طریق شکرگزاری الهی به چند امر است:

اول نظر کردن به پست‌تر از خود در امور متعلقه به دنیا و بالاتر از خود در امور دین.

دوم به نظر آوردن مردگان و متنگر شدن اینکه نهایت مطلوب ایشان آن است که آنها را به دنیا برگردانند تا در دنیا عمل خیر کنند، پس خود را از ایشان فرض کند و چس تصور نماید که مطلب او برآمده و به دنیا برگشته است.

سوم آنکه یاد کند آنچه را که بر او روی داده از مصائب عظیمه و مرض‌های مهلکه، که امید نجات در آن نداشته پس خلاصی از آن را عیمت شمرد.

چهارم آنکه هر مصیبتی که بر او وارد می‌شود شکر کند که مصیبتی بالاتر از آن به او نرسیده، و [شکر کند] بر اینکه بالائی به دین او وارد نشده.

پنجم معرفت الهی و تفکر در صنایع الهیه و انواع نعمت‌های ظاهریه و باطنیه که آنها ریاده از آن است که اخصاء شود.

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَتَعَالَى. وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا.^۲

۱- ناسپاسی.

۲- سوره ابراهیم آیه ۳۴ و اکثر نعمتهای غلای تعالی را بخواهید بشمارید نمی‌توانید آن را به حساب و شمره درآورد و نمی‌توانید آن را

مرصداً بشمارید.

خاتمه

بدان که لازم است از برای پاکی نفس از اوصاف ردیله و آرایش آن به صفات جمیده
چند امر:

● **اول:** آنکه پیوسته مواظبت کند بر اعمالی که از آثار صفت حسه است، و خواهی
نخواهی نفس را بر افعالی بنارد که مقتضای صفتی است که طالب تحصیل آن است یا
در سَدِّ بقاء و محافظت آن.

● **دوم:** آنکه پیوسته مراقب احوال خود و متوجه اعمال و افعال خود باشد و هر
عملی که می‌خواهد بکند ابتدا در آن تأمل کند تا خلاف مقتضای خُلقِ حسن از او سر
برند، و در هیچ حال از حال خود غافل نشود بلکه هر روز و شب دفتر اعمال خود را
نگشوده سرتاً پایش را مرور کند و تلفض نماید آنچه را که از او صادر شده، اگر کار خوب
کرده حمد کند و شکر توفیقی به جا آورد و اگر کار بدی کرده توبه و انابه نموده و تدارک
آن نماید^۱

۱- همانجا.

۲- همان مبحث بن جعفر علیه السلام: اَلنَّاسُ بِلَا عَمَلٍ لَمْ يَخْلُقُوا تَلَسَّهٖ فِي كُلِّ يَوْمٍ، اَلْوَنُ قَبْلِي خَيْرٌ اَوْ شَرٌّ اَللّٰهُ يَلْتَمِسُ وَ حَمْدُ اللّٰهِ قَلْبِي،
وَزَيْنٌ حَقِيْقٌ اَوْ اِنْ تَقَرَّرَ اَللّٰهُ يَلْتَمِسُ وَ ثَابٌ اَوْ لَيْزٌ حَسْبُكَ كَالْمِي ۳۵۲۳۳ باب محتسبه اعمال ج ۳ حله چهار ۱/۷۵۸ ۳۳۶

● سوم، آنکه احتراز کند از آنچه باعث تحریک قوه شهوتیه یا غضبیه می‌شود، مثلاً: چشم و گوش و دل را باز ندارد از دیدن و شنیدن و تصور کردن هر چیزی که غصب یا شهوت را به هیجان می‌آورد، و بیشتر سعی او در حفظ دل باشد از خیال آنها.

● چهارم: آنکه فریب نفس خود را نخورد و اعمال خود را حسن برصحت نکند و در طلب عیوب خود [استقصاء^۱ و سعی بیغ نماید و به نظر دقیق در تجسس حقایق معایب خود برآید.

و چون به چیزی از آنها برخورد در ازاله آن سعی کند، و بداند که هر نفسی عاشق صفات و اعمال خویش است، و به این جهت اعمال و اعمالش در نظرش جنوه دارد و بدون تأمل و بازیک بیسی، به عیوب خود بر نمی‌خورد.

و خوب است که از اصدقاء^۲ و دوستان، تفحص معایب خود نماید و پیوسته مترصد^۳ باشد که دشمنان و معاندان او چه عیبی را از او اظهار می‌کنند پس در ضد دفع آن عیب از خود برآید.

و بهتر آنکه دیگران را آینه عیب نماید خود گرداند پس آنچه را که از ایشان سرمی‌برد تأمل در خشن و قبیح آن عمل نماید و به قبیح هر چه برخورد بناند که چون آن عمل نیز از او سر آمد قبیح، و به خشن هر چه برخورد بناند که آن عمل از او سر آمد خشن است، پس در ازاله قبیح^۴ خود کوشد و در کسب اخلاق خشنه سعی کند.

● پنجم: آنکه اجتناب از مصاحبت بئس و اشرار را لازم داند و دوری از همشیش صاحبان اخلاق بد را واجب شمرد، و در ضد آن باشد که مصاحبت کند با صاحبان اخلاق حسنه و برگان دین، زیرا که مجالست و صحبت با هر کسی مداخلت عظیم دارد.

چه طبع انسان دزد است آنچه را که مکزور از کسی دید قهراً اکل می‌کند.

۱- تفحص و تطبیق بر کاری کردن، کاری را به آخر رسانیدن
 ۲- یاران، یاران و مخالفین
 ۳- مترصد بودن
 ۴- هرگز نکرده.

پسر نوح با پستان بنفشست
خاندان سبزش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند
بی نیکان گرفت و مردم شد

به علاوه اینکه هر کس مجالست کند با اهل معصیت و تبیان، در عذاب
ایشان شریک شود و به آتش ایشان بسوزد.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَلَا تَزِفُّوا إِلَى الْبَيْنِ فَلَمَّا فُتِمَسَّخُمُ النَّارُ^۱

و من به جهت آنکه بر تو معلوم شود که مجالست با اهل معصیت چه اثر دارد یک
حدیث شریعی که جامع است فوائد عظیمه را در اینجا نقل می‌کنیم؛ و این رساله را به
آن ختم می‌ماییم:

شیخ آخِرُ الْقَدَمِ «رَفَعُ الْإِسْلَامِ كُنَيْسِي» خَلَعَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ از حضرت صادق (ع) روایت
کرده که آن حضرت فرموده: روزی عیسی (ع) عبور کرد به قریه‌ای که اهل آن قریه و
طیور و حیوانات آن تمام مرده بودند.

حضرت عیسی (ع) چون مرده‌های ایشان را ملاحظه کرد با حواریون فرمودید، اهل
این قریه به عذاب الهی هلاک شده‌اند، زیرا که اگر به مرگ حقای خود به تفرقه مرده
بودند یکدیگر را دفن می‌کردند.

حواریون که اصحاب خاص آن حضرت بودند عرضه داشتند: یا رُوحُ اللَّهِ! از خدا
بخواه که ایشان را زنده گرداند تا ما را خبر دهد که اعمال ایشان چه بوده که باعث
هلاکت ایشان گشته؟ تا ما را از آن کارها اجتناب باشد.

پس آن حضرت (ع) خدا را خواند، بد آمد که بخواند اهل آن قریه را.

پس حضرت عیسی (ع) در وقت شب بالای بلندی رفت و فرمود: ای اهل قریه!
یکی از ایشان جواب داد: لَبَّيْكَ يَا رُوحُ اللَّهِ وَ عَلَيْكَ اللَّهُ.

فرمود: بگو چه بود اعمال شما در دنیا؟

گفت: 'عبادت طاعت و دوستی دنیا با ترس کم، و آرزوی طول و عفت و اشتغال به لهو و لعبه

فرمود: محبت شما به دنیا به چه مرتبه رسیده بود؟

گفت: مانند محبت طفل به مادرش، هرگاه رو می‌کرد به ما فرحناک و خوشحال می‌شدیم، و هرگاه پشت می‌کرد به ما گریه و محزون می‌گشتیم.

فرمود: عبادت شما از برای طاعت چگونه بود؟

گفت: اصاعت می‌کردیم اهل محصیت را، یعنی: در هر امر باطلی که ما را به آن مأمور می‌ساختند اطاعت پشان می‌کردیم.

فرمود: چگونه شد عاقبت امر شما؟

گفت: شبی در کمال آسایش خوابیدیم، صبح گاه جای خود را در هدویه دیدیم.

فرمود: هدویه چیست؟

۱- مخلصی مانند که آنوقت این مرد برای حضرت عیسی علیه السلام نقل کرد از حال آن فریاده عیله حال ما و حال اهل این دامن است. بلکه بسیاری از ماها ترس کم را هم داریم که آنها نداشتند. و لذا حکایت محبت ما با دنیا و طول لذت و غفلت و بهو و لعبه مد پس [توضیح:] آشکارا، از آن مست که بیان شود.

و هر کس در مرحله به حال خود و اهل زمان خود کند بر او معلوم خواهد شد. و چه خوب تشبیه کردند حکماء حال ما را و غفلت و غرور ما را در دنیا به آن شخص که در پاهای پوت نهایی سر در طلبه بود گفتند: [او را با طلب می‌کرد] آن مرد به چاهی پناه بود. طلبی بر کمر داشتند یک سوان طلب را به دنبال بست که در کنار چاه بوده و خود را میان چاه و آب پزان نبود پس نگاهش به ته چاه افتاد دید از آبی دهان باز کرده که هرگاه در چاه افتد او را بیدار کند. در این حال دید خود عوش سیاه و سفید پیدا شدند شروع کردند به طعنه گرفتن طلب که یکسری به کمر او برد در این حال نگاهش افتاد به حسن خاک آلوده‌ای که به کنار چاه مانده شده بود و زانبره‌های بسیاری بر او جمع شده بودند، و آن برپشته از باد طعنه گرفتن سوشها طلب را و افکار در محفل آنرا غفلت نموده شروع کرده به خوردن حسن طای خاک آلوده و با روبروها معامله کردند.

این حکایت را بر هر کس که عزمش این مرد را [تعبیر:] [احسن شمرش] و [تعبیر:] [سفه شمرش] می‌کند و می‌گوید که: احوال چه وقت خلقت است و چه وقت غورن حسن نسبتاً فکری برای خلاصی خود کن.

این حکایت به عیله حال ما است، چه آنکه، دنیا به منزله حسن چاه است و آندهایی که بدان گشوده مرگ است و قبر حاضره و خو عوش سیاه و سفید قلب و روز است که پیوسته کتاب صبر ما را طعنه می‌کند، و حسن خاک آلوده لذات تنبویه نیست که مزوج است به آلام سیر، و روبروها ابتیام دنیا می‌دانند که پیوسته به جهت صبر دنیا با ایشان معامله می‌پروند.

تَبَايُنُ الْعِلْمِ الْكَمِينِ إِلَى الْعِلْمِ الْبَاطِلِ بِتَوَكُّلٍ عَلَى الْفَلَاكَةِ وَالْمُرَادُ بِهِ: عَدْلُهُمْ [از حق خدای نهانی آگاهی و عاقبت می‌فرمودیم، و از نا آگاهی و گرفتاری مد و پناه می‌پرویم.]

گفت: سچین.

فرمود: سچین چیست؟

گفت: کوههایی است از آتش که پیوسته برافروخته می شود بر ما، تا روز قیامت.

فرمود: شما چه گفتید و چه جواب به شما گفتند؟

گفت: گفتیم که ما را به دنیا برگردانید تا رهد ورزیم، جواب داده شدیم که دروغ

می گویید.

فرمود: به چه سبب تو در میان ایشان با من سخن گفتی؟

گفت: یا رُوحُ اللّهِ سبب آن بود که، ایشان را لجام های آتشی بر دهان زده اند و آن

لجام به دسته های مَلَائِکَه عَزَّوَجَلَّ^۱ و شِدَاد^۲ است که بر ایشان موگنند، و اقا من از ایشان

نیوادم، لکن چون در میان ایشان بودم همین که عذاب بر ایشان نازل شد من بیز فرو

گرفتم، پس من به موئی آویخته ام در کنار جهنم، نمی دانم که در جهنم خواهم افتاد یا

دجات خواهم یافت؟

پس حضرت عیسی علیه السلام رو کرد به حواریین و فرمود: ای دوستان حلاً خوردن آن جو

و نمک، و جواب کردن بر روی مزبله ها با هاقیت و سلامتی دین و آخرت خیر می است

بسماره، یعنی باید قبر این نعمت را دانست.^۳

(التهی)

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى

۳. جمع شهادت است، نه شهادت.

۱. جمع مَلَائِکَه است، نه ملائکه.

۲. اسمی که در حدیث آمده است.



چهل حدیث

کتاب الأزهري للأخضر القاسي

عَبَّاسُ الْقَاسِي غُفِيَ عَنْهُ

[مقدمه مؤلف]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَحْمَدُ بْنُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و بعد چنین گوید: این فقیر عاصی «عباس بن محمد رضا القاسی» که چون روایات مُشْتَفِیه و آرد شده در مدح حفظ چهل حدیث از جمله آن که: «هر که حفظ کند از شیعیان چهل حدیث، مبعوث فرماید حق تعالی او را در روز قیامت عالم و قلبه و عذاب نکند او را».

اَخْفَر «چهل حدیث» در این رساله ذکر کردم و چون بطرم به انتفاع بردنِ هوام بوده، لَفْظاً اکتفا کردم به همان ترجمه، و اگر کسی خواسته باشد اصل آنها را ممکن است که در حاشیه نگاشته شود و در غالب احادیث در ذیل هر حدیثی به مسابقت آن، دو سه روایتی یا فایده‌ای یا چند شعر حکمت آمیزی به مسابقت نگاشتم، و اکثر آنها را نقل کردم از مجلد دوم «مَنْتَهی الْأَمَال» که فعلاً مشغول به طبع آن می‌باشند، و ثواب آن را هدیه کردم به روح والدینِ خود که حق تعالی رحمت و اوسع خود را شامِ حق و پیشانِ بهر مایند، و مرّ باز به والدینِ محسوب فرموده عذاب فرمایند و ما تُؤَلِّفُ إِلَّا بِإِلَهِهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ.

ہدیتِ اول در فضیلت نماز اَوّل وقت

شیخ اجل رئیس المحدثین «محمد بن علی بن بابویه قمی» علیه الله مرقه روایت کرده از «ابن مسعود» که گفت: «سپال کردم از حضرت رسول اکرم ﷺ که کدام عمل محبوبتر است به سوی خداوند عزوجل؟ فرمود: بجای آوردن نماز را در اول وقت و وقت غمیلتش بجای آوردن^۱ گفتیم: پس از آن چه عملی است؟ فرمود: بیکی به پدر و مادر گفتیم: پس از آن چه عملی است؟ فرمود: جهاد در راه خدا.»

فایز گویند: حمین مصمون را «شیخ گیبی» از «مصورین حارم» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده، و روایات در فصیلت بجا آوردن نماز در اوایل وقت و محافظت بر آنها، بسیار وارد شده؛ و در روایتی است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که، در مشرق و مغرب عالم این بیتى بیست، مگر آنکه «فَلْيَقُضِ الصَّلَاةَ» در هر شبانه‌رو در اوقات نماز پنج مرتبه به ایشان نظر می‌کند. پس هرگاه کسی را که می‌خواهد قبض روح

[illegible]

کند از کسانی باشد که مواجبت داشته به نماز و نمازها را در اوقات خود بجا آورده،
«مَنْكَ الْمَوْتُ» تلقین کند او را شهادتین، و دور کند از او ابیس ملمون را.

احسان به پدر و مادر

و بربدان که: احادیث در فصیلت احسان و نیکی به والدین زیاد از آن است که ذکر شود؛ و در روایتی است از حضرت رسول ﷺ که فرمود به آن جوانی که راغب به جهاد بود و پدر و مادرش گراحت داشتند از رفتن او به جهاد: «يَمَانُ نَزْدَ وَالِدَيْهِ خَوْفٌ» قسم به آن خدائی که چاه من به دست او بسته که آنس ایشان به تو یک شینه رور میهن است از جهاد یک سال.

و از «ابراهیم بن شعیب» روایت است که گفتم به حضرت صادق علیه السلام که: پدرم پیر شده و ضعف پیدا کرده و ما او را بر می داریم هرگاه اراده حاجت کند. فرمود: اگر بتوانی این کار را تو بکن! یعنی: تو او را در بگیر و بردار در وقتی که حاجت دارد و به دست خود لقمه بگیر برای او، زیرا که آن سپهری است از برای تو در فردا، یعنی از آتش جهنم.

هدیث دوم، در امر احسان به مادر

يَقْتُلُ الْأُمَّةَ شَيْخٌ «مَحْتَدِبِينَ» يَغُوبُ كَلْبِي» فَذَسْ بِرُّهُ» به سند خود روایت کرده از «زکریا بن ابراهیم» که گفت: من نصرانی بودم و اسلام آوردم، پس به حج رفتم و به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم، عرض کردم: من نصرانی بودم و مسلمان شدم، فرمود: در اسلام چه چیز دیدی؟ گفتم: قول خدا، تعالی: «مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْفَقْرُ» و لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلَنَاهُ ثَوْرًا نَهْدِي بِهِ مِنْ مَتَاعِ ظَاهِرٍ» مرادش از ذکر این آیه شریعه آن بود که به حضرت عرض کند که: «سبب اسلام من چیزی بوده، جز آن که حق تعالی خواسته هدایت مرا».

حضرت فرمود: «به تحقیق که حنا تو هدایت کرده» پس دعا کرد در حق او،

و سه مرتبه گفت: اَللّٰهُمَّ افْعُومِ. پس فرمود، ای پسرک من! هر چه خواهی سؤال کن. عرض کردم: «پدر و مادر و اهل بیت همه نصرانی اند و مادر من نبیناست و من با ایشان می‌باشم و در ظرف ایشان چیر می‌خورم». حضرت فرمود: گوشتِ خوک می‌خورند؟

عرض کردم: نه، بلکه دست به آن نمی‌گذارند. فرمود: باکی نیست، و فرمود: «مادر خود را رعایت کن و در حق او بی‌کوثی بجای آور، و هرگاه بمیرد خود متوجه او شو و به دیگری و امگدار، و کسی را خبر مده که نزد من آمده‌ای تا در «منی» نزد من اَللّٰهُمَّ افْعُومِ. پس در «منی» به خدمت آن حضرت رسیدم؛ دیدم که مردمان دور آن حضرت گرفته‌اند مانند اطراف معلم را فرو گیرند و یک یک از آن حضرت چیر می‌پرسیدند پس چون به کوفه آمدم ملاصحت و مهربانی کردم به مادر، و او را طعام می‌خورانیدم و شیش جامه و سرش را می‌چسبتم و خدمت می‌کردم او را».

پس مادر من فرمود: ای پسر جان من! پیش از این که در دین من بودی چنین خدمتی به من نمی‌کردی. اَلْحَالُ که به دین اسلام داخل شده‌ای، این قدر رعایت من می‌نمائی؟! گفتم: ای مادر! یکی از فرزندانِ پیغمبر ما مرا چنین امر فرموده است، مادر گفت: او پیغمبر است؟! گفتم: نه، بلکه فرزند پیغمبر است. مادر گفت:

می‌باید پیغمبر باشد، زیرا که آنچه ترا به آن تعلیم داده وصیّت پیغمبر است، گفتم: ای مادر، بعد از پیغمبر ما پیغمبر دیگر نمی‌باشد، مادر گفت: ای فرزند! دین تو بهترین دینهاست. عرضه کن آن را بر من، پس من عرضه کردم دین اسلام را بر او! پس داخل در اسلام شد و آداب دین را به او آموختم. پس نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را بجای آورد، پس در همان شب مرضی موت او را عارض شد فرمود: فای پسر جان من! اعاده کن بر من آنچه را که به من آموختی. پس من اعاده کردم و او اقرار کرد، آنگاه وفات یافت، چون صبح شد مسلمانان او را غسل دادند، و من بر او نماز کردم و در قبرش گذاشتم.

و بخت ما قیل

آبادی سیفان، ز ویرانی ماست جمعیت گسره از پس پشانی ماست
اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست، در مسلمانان ماست

حدیث سوم. در مذمت ندادن زکات

شیخ گلیس از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هر که مع کند و سدهد یک قیراص از زکات را، پس وقت مُردن می‌خواهد بمیرد به مذهب یهود یا به مذهب نصاری».

فقیر گوید: قیراص بیست و یک دینار است؛ و قریب به همین مضمون وارد شده در حق کسی که مستطیع باشد و حج برود تا وفات کند.

حدیث چهارم. در اصول اسلام

شیخ گلیس روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنا شده: بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت» و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «رویه سیر است از آتش».

حدیث پنجم. در فضیلت روزه

شیخ گلیس روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام از پدرش بررگواران خود علیهم السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: «ایا خبر مدهم شما را به چیزی که اگر بجا آورید دور شود شیطان از شما مانند دور شدن مشرق از مغرب؟ گفتند: بلی؛ فرمود: «روزه سیاه می‌کند صورت او را و صدقه می‌شکند کمر او را» دوستی به جهت خدا و هم پُشتی بر عمو صالح ریشه او را می‌کنند و استفزاز رگ در او قطع می‌کند، و از برای هر چیزی زکات است و زکات پندها روزه است».

حدیث ششم: در احسان به والدین و صله رحم

شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که خواهد حق تعالی بر او سکران مرگ را آسان کند پس باید که صله لرحام و خویشان خود کند، و به پدر و مادر خود نیکی و احسان نماید. پس هرگاه چنین کند خداوند تعالی دشواری‌های مرگ را بر او آسان کند، و در حیات خود فقر هرگز به او نرسد.

فقیر گوید: در حدیث اول و دوم گذشت فضیلت احسان به پدر و مادر؛ و بیاید در حدیث هفتم و بهم و همدهم و سیام و آنچه که متعلق به صله رحم است.

حدیث هفتم: در مذمت قسم دروغ

شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «بدرستی که حق تعالی خلق فرموده خروس سفیدی که گردنش در زیر عرش است و پاهایش در ته زمین هفتم، یک پای او در مشرق است و یک پای او در مغرب، خروس‌ها صدا نکند و او صدا کند، پس هرگاه صد کند پاهایش را بر هم راند و بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ» پس جواب دهد او را حق تعالی، و بفرماید که: قسم دروغ نمی‌خورد به من کسی که بشناسد آنچه را که تو می‌گویی. یعنی: کسی که عظمت و بررگوری مرا دانست، قسم دروغ به من نمی‌خورد.

فقیر گوید: روایات در مذمت دروغ بسیار است، و در جمله‌ای از اخبار است که: قسم دروغ و قطع رحم خانه‌ها را از اهانش حالی می‌کند و نسل را قطع می‌نماید، و قسم دروغ سبب فقر در اعیان و اولاد و باعث عصب حق تعالی گردد.

ترغیب به نماز شب

و نیز روایات در ذکر این خروس عرشی به اختلاف وارد شده از جمله:

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «از برای حق تعالی ملکی است

در حلقهٔ خروس، که پنجه‌های او در تهِ زمین است و بالهای او در هواست، و گردنِ او خم شده است در رِیرِ عرش، پس هرگاه بگذرد از شبِ مصفِ آن، بگوید: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، رَبُّنَا الرَّحْمَنُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ» و چون این ذکر شریف را گفت پس بگوید: «يَبْقُمُ اللَّعْنَةُ جُنُونٌ» یعنی: برخیزد از خوابِ نمناکِ شبِ گذرندگان، پس در این وقت خروسها صدا بلند کنند. پس آن ملک به صورتِ خروس ساکت شود به انارهای که حد، حواسته، پس از آن بگوید: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، يَبْقُمُ اللَّعْنَةُ جُنُونٌ» یعنی: برخیزند از خوابِ ذکر کنندگان، و چون طلوع کند بگوید: «رَبُّنَا الرَّحْمَنُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، يَبْقُمُ اللَّعْنَةُ جُنُونٌ» یعنی: برخیزد از خوابِ غفلان.

فقیر گوید: شایسته دیدم در ذیل این خبر این چند شعر را آیراد میام:

دلا تا کی در این گنج مجازی	کنی مانند طفلان خاک بازی
تولی آن دست پرور مرغ گستاخ	که بودت اشیان بیرون از این گنج
چرا زان آشیان بیگانه گشتی؟	چه دو مان مرغِ این ویرانه گشتی؟
یغشبان بال و پر ز آویزش خاک	پسیر تا کنگره ایوان افلاک
بین هر دقش ازرقِ طیلانسان	ردای نور بر عالم قشبان
هسته دور جهان روزی گرفته	به مصلحت راه سپروزی گرفته
خلیل اساده ملک یقین زن	لغوی «لَا أُجِبُ إِلَّا بِالْحَقِّ» زن

حدیث هشتم، در غُصّه نخورین

شیخ صدوق رحمته الله روایت کرده که، روزی حضرت صادق علیه السلام پرسید از حال یکی از اهل مجلسش که کجاست؟ گفتند، علیل است، پس حضرت به عیادت او تشریف برد و نشست نزد سر او، دید که آن مرد نزدیک به مردن است، به او فرمود: اَحْسِنَ لِنَفْسِكَ بِاللهِ گمانی خود را به خدای تعالی بیکوکن.

آن مرد گفت: گمانم به حد، نیک است، ولیکن غم من برای دخترانم است و ناخوش

نکرد مر مگر عضة آنها. حضرت فرمود: «لَّذِي تَنْجُوهُ لِتُضْعِفَ حَسَنَاتِكَ وَ مَخِي سَيِّئَاتِكَ فَإِنَّ جُحْدَ الْإِصْلَاحِ خَالِي بِضَائِكَ» یعنی، آن خدائی که امید داری بر او برای مصالحت و ناپود کردن گناهانت پس امیدوار باش به او برای اصلاح حال دخترانت! آیا ندانستی که رسول خدا ﷺ فرمود که در لَيْلَةِ الْبَيْعِ رَأَى که از «سُورَةُ الْفَتْحَةِ» گذشتیم و به شاحه‌های آن رسیدیم، دیدم بعضی میوه‌های آن شاحه‌ها را که پستان‌های آنها، لوزی‌ان است، بیرون می‌آید از بعضی از آنها شیر و از بعضی دیگر عسل، و از بعضی روغن و از بعضی دیگر مانند آرد خوب سفید، و از بعضی جامه و از بعضی چیری مانند سبزه، و بها پالین می‌رفتند و به سوی رمین، پس من در دپ خود گفتم: این چیزها کجا فرود می‌آید؟ و بود با من جبرئیل، رپا که من از مرتبه او تجاوز کرده بودم و او مانده بود از مقام من.

پس ندا کرد مرا پروردگار عَزَّوَجَلَّ در سر من که ای محمد! من اینها را رویانیدم از این مکان که بالاترین مکانها است به جهت غذای دختران مؤمنین از اُمت تو و پسران ایشان، پس بگو به پسران دخترها که: سیمه شما تنگی میکند بر چیری به ایشان، پس همچنان که من آفریدم ایشان را، روزی من دهم ایشان را.

فقیر گوید: مناسب دیدم در دلیل این حدیث این شعر را از «شیخ سعدی» نقل نمایم.

فرموده:

یکی طفل دندان برآورده بود	پدر سو به حضرت فرو برده بود
که من نان و برگ از کجا آرشم؟!	مروّت نپاشد که بگذازش
چو بیچاره گفت این سخن پیش جفت	نگر تا بن او، چه مرداله گفت
مخوف غولِ ابلیس تا جان دهد	هر آن کس که دندان دهد مان دهد
نگارنده کوهک الدر شکم	سویسدند عمر و روزی است هم
خداوندگاری که عجبی خرید	بخارد، فخر آن که صند آفرید
تر نیست آن تکیه بر گردگار	که مطوگ را بر خداوندگار

حدیث نهم: تشخیصی که قابل رفاقت نیستند.

شیخ علی بن عیسیٰ اربعی در «کشف الغمّة» روایت کرده از حضرت امام محمّد باقر (علیه السلام) که فرمود: وصیّت کردم مرا پدرم به این کلمات:

فرمود: ای پسر جان من! با پنج طبقه از مردم مصاحبت مکن، و سخن با ایشان مگوی، و در راه با ایشان رفاقت مکن. عرض کردم: نهایت شوم، این جماعت کیانند؟ فرمود: لا تُصَحِّبَنَّ هَؤُلَاءِ فَرِيقَهُ يَبْغِيكَ بِأَعْقَلِهِ لَفَا ذُنُوبُهُا، یعنی: با فاسق البته یار مشو، زیرا که تو به یک لقمه بلکه به کمتر از آن می فروشد. عرض کردم: ای پدر! کمتر از آن چیست؟ فرمود: به طمع لقمه ترا می فروشد و لکن به آن نمی رسد.

گفتم: ای پدر! دوم کیست؟ فرمود: به بخیل مصاحبت مکن، زیرا که ترا محروم می نماید از مالش در وقتی که بهایت احتیاج به آن داری.

عرض کردم: سوم کیست؟ فرمود: با کذاب مصاحبت مکن، زیرا که او به منزله سراب است، دور می کند از تو نزدیک را، و نزدیک می کند به تو دور را (سراب آن است که: شمع آفتاب در بهرور به زمین مشتوی افتد، لمعات آن درخشنده در نظر آید، چون آب موج زنند، پس گم می شود که آن آب است بر زمین جاری می شود، و آن صورت است و حقیقت ندارد).

گفتم: ای پدر! چهارم کیست؟ فرمود: احمق است، زیرا که او می خواهد ترا دفع رساند، از حق و نادانی خود ترا ضرر می رساند.

عرض کردم: ای پدر! پنجم کیست؟ فرمود: مصاحبت مکن با قاصع رحم، زیرا که من یافتم او را مبعوض در سه موضع از کتاب هدایت مالی.

حدیث دهم: در فضیلت علم و علما

صاحب «حُصْنُ الْعُقُول» از حضرت امام محمّد باقر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: عالمی که مردم به علم او منتفع شوند، افضل است از هفتاد هزار عابد.

فقیر گویند: روایات در فصیبت علم و عبادت زیاده از آن است که احصاء شود، در جمله از اخبار است که:

- ۱ یک عالم افضل است از هزار عابد و هزار زاهد.
- ۲ و فضل علم بر عابد مثل فضل آفتاب است بر ستاره‌ها.
- ۳ و یک رکعت نماز که فقیه می‌کند بهتر است از هفتاد هزار رکعتی که عابد می‌کند، و خواب عالم بهتر است از نماز با چهل.
- ۴ و چون مؤمن بمیرد و بگذارد یک ورقه که در آن علمی باشد، می‌گردد آن ورقه در روز قیامت پرده‌ای میان او و آتش، و عطا فرماید او را رخنه‌ای به هر حوضی که نوشته شده در آن شهری که وسیع‌تر است از دنیا به هفت مرتبه.
- ۵ و چون فقیهی بمیرد بگریزند بر او ملائکه و بقعه‌هایی زمین که عبادت می‌کرد در آنها حنا را و دره‌ای آسمان که از آنجا اعمال او را بالا می‌بردند و در اسلام شکستی پیدا شود که چیزی او را سبب نکند، زیرا که مؤمنین فقها قلعه‌های اسلامند مانند قلعه‌ای که برای نور شهری سازند.

فوائد وجود علما

و از فوائد وجود علما آن که:

- ۱ ثواب نماز با پیش مضاعف شود مانند صدقات بر ایشان، چنانکه شیخ شهید روایت کرده که: نماز با عالم در غیر مسجد جامع مقابل با دو هزار رکعت است، و در مسجد جامع مقابل صد هزار رکعت است.
- ۲ و در خبر نبوی است که: صدقه بر علما به ازلی یکی هفت هزار است.
- ۳ و آن که نخستین مرد ایشان عبادت است، و در خبر علوی است که: نخستین یک ساعت نزد علم محبوب‌تر است نزد خداوند از عبادت هزار سال.
- ۴ و آن که نظر کردن به صورت ایشان، بیکه نظر کردی به در خانه عالم عبادت

است. و در حبر غلوی است که: نظر کردن به سوی عالم محبوب‌تر است نزد خداوند از اعتکاف در بیت‌الله الحرام.

فقیر گوید: محقق همانند که فضیلت برای علم وقتی است که عمل به آن منضم، و این دو گوهر گرانمایه با هم توأم گردند.

شعر

علم گز تو تو را به پستاند

جهل از آن علم به بود صد بار

شون باشد نه عالم آنکه از او

بشنوی گفت و بشنوی کردار

قال عیسی بن مَرْیَمَ: اَتَشَقَّى النَّاسَ مَنْ هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ مَجْهُولٌ بِفَعْلِهِ:

حضرت عیسی علیه السلام فرمود: شقی‌ترین مردم کسی است که نزد مردم به علم معروف باشد، و مجهول باشد به عمل.

حدیث یازدهم، در فضیلت حیا

در «تَخَفُ الْغُلُولِ» از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: حیا و ایمان در یک ریسمن مقرون، و این دو گوهر گرانمایه در یک سیلک منظوم هستند پس هرگاه یکی از آن دو برود، رفیقش نیز به مرافقت و مصاحبت او می‌رود.

فقیر گوید: روایات در فضیلت حیا بسیار است و کافی است در حق او آن که حضرت رسول ﷺ او را لباس اسلام قرار داده فرمود: «الْإِسْلَامُ عَرِيَانٌ فَيَبَاسُهُ لَتُخْبِعُهُ» پس همچنان که لباس ساتر عورات و قیاح ظاهر است، حیا نیز ساتر قیاح و مساوی باطنه است. و روایت شده که: ضروری یکی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بر آن حضرت وارد شد دید آن جناب پیراهنی پوشیده که گریبان آن را وصله رداندا آن مرد پیوسته نظرش بر آن پیه بود و گویا از پوشیدگی آن حضرت آن پیراهن را تعجب داشت.

حضرت فرمود: چه شده تر که نظر به سوی من دوحته‌ای؟ گفت: نظرم به پیه‌ای است که در گریبان شماست! فرمود: پر در این کتاب را و بخوان چیزی که بر آن نوشته

است. راوی گفت: مقابل آن حضرت یا نزدیک آن حضرت کتابی بوده پس آن مرد نظر افکند و در آن دید نوشته است: لَا يَمَانُ لِقُنْ لِحَيَاتِهِ، وَلَا حَالُ يَمَانٍ لَا تَقْدِيرَ لَهُ، وَلَا جَدِيدَ لِقُنْ لَا خَلْقَ لَهُ، یعنی: «ایمان ندارد کسی که حیا ندارد، و مال ندارد کسی که در معاش خود تقدیر و اندازه ندارد - و نباید کسی این کلمه شریعه در حدیث هجدهم - و بود ندارد کسی که کینه ندارد».

حدیث دوازدهم: در ترغیب زانو نشسته برای سفر آخرت

شیخ ابوالفتح رازی روایت کرده که: چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از دفن صدیقه طاهره صلوات الله علیها فارغ شد به قبرستان رخت و فرمود: سلام بر شما ای اهل گورها! مائیدتان تقسیم شد و سرهایتان در او نشستند و رنای شما شوهر کردند. این خبر آن است که نزد ماست خبر آن که نزد شماست چیست؟ هاتنی آواز داد: هر چه خوردیم سود کردیم، و آنچه از پیش فرستادیم یافتیم و آنچه بازگذاشتیم ربای کردیم. فقیر گوید: حضرت صادق علیه السلام به آن کسی که از آن جناب وصیتی خواست، فرمود: مَغْنًا و آمادگی ساز و برگ سفر آخرت را و بفرست توشه خود را، و بوده باش وصی خودت و مگو بعیر خودت که بفرست برای تو چیزی که برای تو در کار است.

و مناسب است در این مقام نقلی این چند شعر:

ز آن پیش که دست ساقی دهر	در جام قناربت افکند زهر
از دست ده این کلاه و دستار	جهدی بکن و دلی به دست آر
کاین راس همیشه پاکند نیست	وین روی همیشه همچو قه نیست
احسان کن و بهر توشه خوبش	زادی بفرست از خودت پیش

حدیث سیزدهم: در مذمت نگاه کردن به زنی نامحرم

شیخ صدوق از حضرت رسول صلوات الله علیه روایت کرده که: «هر که بَرُکند چشم خود را از

نگاه کردی به رب نامحرم، حقتعالی محشور فرماید او را روز قیامت در حالی که میخ دوز کرده باشند او را به میخ‌های آتشی، تا حقتعالی حکم فرماید ما بین مردم پس امر شود که ببرند او را به آتش».

قُلْتُ: وَلَقَدْ أَحْسَنَ مِنْ هَذَا.

مسکّر در بستان که آخر کار	نگرستن گسستن آرد بار
شاهنای زمانه غره و بزرگ	دیدار پوسفایند و دل را گریه
جعد مغتول دل گسست باشند	زلف مرغول مغول دل باشد

کفر شوخی با زنی نامحرم

شیخ صدوق از حضرت رسول ﷺ روایت کرده در جبری طولانی که: هر که مصافحه کند با زنی نامحرم، باید روز قیامت در حالی که او را در غل و بند کرده باشند، پس امر شود که او را در آتش افکنند. و هر که خوش طبعی و شوخی کند با زنی که مالک آن نیست، حبس شود به هر کلمه که تکلم کرده با او در دنیا هزار سال.

پاداش پاکدامنی و دوری از حرام

و [تبر رسوخدا] فرمود: هر که قدرت داشت که با زنی یا چاربه‌ای کار حرام به جا آورد، و آن کار حرام را از ترس حقتعالی نکرد خداوند عزوجل آتش جهنم را بر او حرام فرماید و او را از ترس بزرگ قیامت ایمن فرماید و فاحل فرماید او را در بهشت

حدیث چهاردهم: پنهان نمودن چهار چیز

صاحب ثحف الثقول از حضرت امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: چهار چیز است که از گنجهای یز و لیکوی است: کتمای حاجت، و کتمای صدقه، و کتمای درد و کتمای مصیبت.

سخن حکمت‌آمیز «صفصیه»

فقیه گوید: «در مجموعه «وام» خبری از «أَخْتَفَ» نقل شده که ذکرش در اینجا مناسب است و آن چنان است که «أَخْتَفَ» گفت: شکایت کردم به عمومی خویش «صفصیه» و خج و دزدی که در دَل داشتیم.

او مرا سرزنش کرد و فرمود: «این فرزند برادر را هرگاه مصیبتی بر تو وارد شد، شکایت مکن آن را به آخدی مانند خودت، زیرا که آن شخصی که به آن شکایت می‌کنی یا دوست توست، پس بدحال می‌شود، و یا دشمن توست، پس مسرور می‌شود. و همچنین آن دزدی که در توست شکایت مکن آن را به مخلوقی که مثل توست و قدرت ندارد که مثل آن را از خودش رفع کند تا چه رسد به دیگری! و بکن عرض کن آن را به آن که تر به آن مبتلا کرده که او قدرت دارد که آن را از تو برصرف کند و فزجی از آن کرامت فرماید.

ای قورند برادر! یکی از این دو چشم من چهل سال است که بیانی آن رفته است و نمی‌بینم به آن چیزی، نه بیابانی و نه کوهی، و در این مذهب قدید مطلع نگردام به آن روجه خود و نه آخدی از اهل بیت خود را.

حدیث پانزدهم: در مذمت بر نیاریدن حاجت مؤمن

شیخ أَجَل «ابن فهد» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: «هر مؤمنی که برادر مؤمنی او از او حاجتی بخواهد و او توانائی داشته باشد که آن حاجت را برآورد و بر نیارود، حق تعالی مسلماً فرماید بر او در قبر او مار عظیمی که او را شجاع گوید که همیشه بگرد انگشتانی او را» و در روایت دیگر است که بگزید انگشت او را تا زور قہمت، خواه آوریده باشد یا مُعْتَب باشد.

در ثواب قضاء حوائج برادران دینی

فقیر گوید: در خصوص قضاء حوائج برادران دینی روایات بسیار نقل شده، از جمله:

۱ [از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است: «کسی که برود پی حاجت برادر مسماي خود، حتمالی او را در سیئه هفتاد و پنج هزار فرشته درآورد، و بر ندارد قدمی مگر آن که بنویسد برای او حسنه، و مخوف نماید از او سیئه، و بالا برد برای او درجه، و چون فارغ شود از حاجت او بنویسد برای او اجر کسی که حجّه و عمره بهجا آورده باشد».

۲ [و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: «القضاء حاجت مرد مؤمنی افضل است از حجّه و حجّه و حجّه، شمرده اند ده حج».

۳ [روایت شده که: «در بی اسرائیل هرگاه عابدی به نهایت عبادت می رسید، از همه عبادات کوشش و سعی کردن در حاجت‌های مردم را اختیار می کرد»^۱.

۴ [و جناب «شاذان بن جبرئیل قسّی» روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: «در شب مراجع بی کلمات را دهد که بر در دوم بهشت نوشته شده: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»، از برای هر چیری حبه‌ای است و حبه سرور در آخرت چهار خصیت است: دست مالینی بر سر یتیمان، و مهریانی کردن بر بیوه‌رانی، و رفتن پی حاجت مؤمنان و تعهد و پرستاری از فقیران و مسکینان».

و غیر ذلک، و ینها علما و بزرگان دین خیلی اهتمام داشتند در قضاء حوائج مؤمنین، و حکایاتی از ایشان در این مقام نقل شده که جای نقش نیست.

حیث ثمانزدهم: در مسرور کردن مؤمنان

شیخ «گلیمی» و «صبوحی» از «شذیر صیرفی» روایت کرده‌اند در خبر طولانی که

۱- گرمی که از تانکه دیوین بهند
یکی را که سعی قدم پیش بر
منازل به ملایم احسان دهه
به خواجه حق منزلت پیش بر

گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون حقیقتی مؤمن را از قبرش بیرون آورد، بیرون شود با او مثالی، یعنی، قالب و کالبدی، که پیش روی او باشد، پس هر چه ببیند مؤمن قوای از هولهای رور قیامت، آن مثال به او گوید: اندوهناک مشو مترس، و مژده باد تر به سرور کرامت از حقیقتی، و پیوسته او را بشارت دهد تا در مقام حساب.

پس حقیقتی حساب کشد او را حساب آسانی و امر فرماید او را به بهشت و آن مثال در جلو او باشد.

پس مؤمن به او گوید: چنا رحمت کند تره خوب رفیقی برای من بودی، با من از قبر من بیرون آمدی و پیوسته مرا به سرور و کرامت از حقیقتی بشارت دادی، تا من آن را دیدم، پس تو کیستی؟

گویند: من آن سرور و شادی هستم که داخل کردی بر برادر مؤمن خود در دنیا، حقیقتی مرا از آن خلق کرد تا بشارت دهم تو را.

حدیث هفدهم: در صله زجه و امانت است

علامه مجسی از ثقة جمیل «حسین بن سعید اهلوزی» از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: مردی آمد برد جانب ابوذر رضی الله عنه، او را به ولاد آوردی گوسفندان بشارت داد پس گفت: ای ابوذر! بشارت باد ترا که گوسفندان، ولاد آورده و بسیار شده‌اند، فرمود: بسیاری یشن مر سرور می‌سازد و دوست ندارم این را، پس آنچه کم باشد و کفایت کند، برد من بهتر است از آنچه بسیار باشد و مشغول کند، همانا من شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر دو طرف صراط رور قیامت زجه و امانت است، پس در وقتی که بگذرد بر آن کسی که صبه کننده زجه و ادا کننده امانت است، آن دو طرف صراط می‌گذارند [که او] در آتش بیفتد.

و در روایت دیگر است: و اگر بگذرد حیانت کننده در امانت و قطع کننده زجه، با بین دو خصمت نفع ندهد او را عملی دیگر، و صراط او را در آتش بیفتد.

حدیث هجدهم، در تقدیر معاش

صاحب «تُخَفُّ الطَّوَل» از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «کمال و تمام کمال؛ ثقله و بصیرت پیدا کردن است در هین، و صبر کردن است در مصیبت و کار دشوار، و اندازه گرفتن است همیشه را».

فقیر گویند پس پسند آنچه در ماه هاید او می شود، پس به همان اندازه خرج کند پس هرگاه مثلاً ماهی سه تومان هاید او می شود، روزی یک قرن خرج کند و بیشتر از آن خرج ننماید و اگر اتفاقاً روزی زیادتر خرج کرد، ریاضی را کم روز دیگر گذارد تا آن که به ذلت سؤال و قرض از مردم گرفتار نشود.

داستانی از تقدیر معاش و والده مآل محمد تقی مجلسی (ره)

شیخ ما «ثِقَّةُ الْإِسْلَامِ نوری» در خاتمه مستدرک نقل کرده که: والده «مآل محمد تقی مجلسی» عارفه مقدسه صالحه بوده، و از تقوی و صلاح او نقل شده که: وقتی شوهرش، «مآل مقصود علی»، عازم سفری گردید، پسران خود «مآل محمد تقی» و «مآل محمد صادق» را آورد خدمت هاتمه مقدسه و یغ «مآل عبدالله شوشتری» به جهت تحصیل علوم شرعیه، و از آن بزرگوار استدعا کرد که در تعلیمش مواظبت فرمایند پس از آن مسافرت کرد، پس مصادف شد در آن ایام عیدی، جناب «مآل عبدالله» سه تومان به «مآل محمد تقی» داد، فرمود: این را در ضروریات معاش خودتان صرف نمائید هر صی کردند؛ بدون اطلاع و اجازه والده نمی توانیم صرف نماییم، چون خدمت والده خود رسیدند، کیفیت ر به عرض رسانیدند، فرمود: «پدر شما دگانی دارد که علت آن چهارده غار به یکی است و آن مساوی مخارج شماست به نحوی که تعیین و تقسیم کردیم، و این عادت شده برای شما در این مدت، پس هرگاه این مبلغ را بگیرم حال شما در توسعه و فراخی همیشه می شود، و این مبلغ تمام می گردد و شما عادت اول خود را فراموش می نمائید آن وقت به مخارج کم خود صبر

نمی‌نمائید، پس لایزال [=ناچار] می‌شوم که شکایت کنم از تنگی حال شماها در غالب اوقات به جناب «عبدالله» و غیر او، و این شایسته ما نیست».

چون خدمت مولانا این مطلب عرض شد، آن برگزیده در حق ایشان دعا کرد، حقتعالی دعای آن جناب را مستجاب فرمود و این سلسله جلیله را از حامیان دین و مروجین شریعت سید المرسلین علیه السلام قرار داد، و بیرون آورد از ایشان عاقله مجتبی را.

فضیلت و فوائد صبر

فاندر بنای که در پی حدیث ترغیب به صبر در شوائب و موانع شده و روایات و حکایات در مدح و فوائد صبر بسیار است، و من در اینجا اکتفا می‌کنم از آنها به یک روایت و یک حکایت.

اما روایت: پس از حضرت صادق علیه السلام منقول است: «چون مؤمن را داخل در قبر کنند، نماز در طرف راست او واقع شود، و زکات در طرف چپ او، و پز - یعنی: بیکونی و احسان او - مشرف بر او شود و صبر او در ناحیه قرار گیرد، پس وقتی که دو ملک سؤال بپایند صبر به نماز و زکات و پز گویند شما صاحب خود را دریابید - یعنی: محبت یا نگاهداری کنید - پس هرگاه عاجز شدید از آن، من هشتم نرد آن».

و اما حکایت: پس از بعضی تواریخ منقول است که: «کسری» بر «پژرجمهر حکیم» غضب کرد، و امر کرد او را در جای تاریکی حبس کنند، و در قید و آهن او را بند نمایند. پس چند روز بدین حال بر او نگذشته، روزی «کسری» کسی فرستاد که از او خبر گیرد و از حال او بپرسد، چون آن رسول آمد او را با سینه گشاده و نفس آرمیده‌ای دیدم گفت: تو در بن تنگی و سختی می‌باشی ولیکن چنان هستی که در آسایش و راحتی زندگی می‌کنی؟ گفت: من معجونی درست کرده‌ام از شش چیز و آن را استعمال کرده‌ام، لاختم مر به این حال خوش گذشته است، گفت: آن معجون را تعلیم ما بفرما که در بلاها استعمال کنیم، شاید ما هم از آن انتفاع ببریم.

فرمود: آن شش چیز:

اول

اعتماد به خداوند عزوجل است.

دوم

آن که هر چه مقرر شده خواهد شد.

سوم

آن که صبر بهتر چیزی است که آدم مشتغول استعمال آن کند.

چهارم

آن که اگر صبر نکنم چه بکنم؟

پنجم

آن که شاید مصیبتی وارد شود که از این مصیبت سخت تر باشد.

ششم

آن که از ساعته تا ساعته فرج است.

چون این مطلب را به «کسری» اطلاع دادند امر کرد که او را از زندان و بند رها کردند و او را احترام نمودند.

حدیث نوزدهم: در مذمت دروغ

شیخ کلینی روایت کرده از حضرت امام محمداقرضا^{علیه السلام} که فرمود: خداوند عزوجل از برای شر و بدی خلق هانی هزار دانه و کلید آن قلنها را شراب لوار داد، و دروغ بدتر از شراب است.

فقیر گوید: روایات در مذمت دروغ بسیار است، و بس است در دهن آن فرمایش حضرت امیرالمؤمنین که فرمود: بنده طعم ایمان را نمی یابد، تا آن که دروغ را ترک نکند خواه از هزل باشد یا از جد.

حدیث بیستم: در مذمت شراب خوردن

شیخ صدوق از حضرت رسول^{صلی الله علیه و آله} روایت کرده که فرمود: شراب الخمر محشور می شود در روز قیامت در حالی که رویش سیاه و چشمهایش گبود باشد و کنج دهانش مایل و کج شده باشد، و آب دهانش جاری باشد و رهاش را از قیامش بیرون کرده باشد.

فقیه گوید. روایات در دَمِ شاربِ الخمر بسیار است، و روایت شده که أُمُ الْخَنَاطِ و سر هر شری است؛ و بگذرد بر شاربِ خمر ساعتی که عقلش ربوده شود، پس نشناسد پروردگار خود را و نگارد مصیبتی را مگر آن که مرتکب آن شود، و به حرمتی را مگر آن که هتک آن کند، و نه رجمی را مگر آن که قطع آن کند، و نه فاحشه‌ای مگر آن که آن را انجام دهد.

آدم مست، مهارش به دست شیطان است، اگر امر کند او را که سجده کند برای بتان، سجده کند، و به هر کجی که او را بکشد، مطیع و مُتقnad او باشد.

و نیز روایت شده که: تزویج مکن شاربِ خمر را، پس هرگاه زن به او دهی، مثل این است که آن زن را به زنا داده‌ای؛ و تصدیق مکنی او را، هرگاه با تو حدیث گوید، و شهادت او را قبول مکن، و در مالِ خودت او را امین مَدَس - یعنی: مالیت را به دست او مده - و با او رفاقت و دوستی مکن، و در صورتش نخنده و مصافحه و معانقه با او مکن، و اگر مریض شد او را عیادت مکن، و اگر مُرد تشییع مکن جنازه او را، و با شاربِ الخمر مُجالست مکن و هم مجلس مشو، زیرا که اگر هست نازی شود فرو گیرد هر که را در مجلس است؛ و مشین بر سرهای که شارب خورده شود.

و بدلی کند شاربِ خمر مثل پناه پرست است، و هر که شارب خورده تا چهل روز نمازش قبول نمی‌شود، و شاربِ خمر محسوس شود روز قیامت در حالی که گوزهای در گردنش است و قَدْخ در دستش، و بویش گندیده‌تر است از هر مُرداری که بر روی زمین است؛ لعنت می‌کند او را هر که می‌گذرد بر او از خلائق.

حدیث بیست و یکم: بر مذمتِ ریا خوردن

شیخ جلیس «علی بن ابراهیم قُتی» از پدرش از «ابن اُبی غمیر» از «جَمیل» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یک درهم ریا مصیبتش برتر است از لعنت خدا از هفتاد رن به ربهایی محارم در تَمَثُّ اللّهِ الْخَرَام.

فقیر گویند: آیات و احبار در دمه ربا و عظمت گناه آن بسیار است و قریب به این مصمون چند روایت وارد شده:

و شیخ صدوق روایت کرده که در جمله وصیت‌های حضرت رسول ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام است که: یا عیبا ربا هفتاد جزء است. آسان ترش مثل آن است که شخص نکاح کند مادر خود را در پیش‌الله الخیر.

و نیز از حضرت رسول ﷺ روایت کرده که فرمود: «هر که ربا بخورد، حقتعالی شکم او را از آتش جهنم پُر کند به قدری که ربا خورده، پس اگر کسب کرده از آن مالی را قبول نفرماید حقتعالی چیزی از عمر او را و همیشه در لعنت خدا و ملائکه او باشد مادامی که با اوست قهراطی».

و فرمود: «بدترین کسبها کسب رباست» و روایت شده از آن حضرت که فرمود: «هر که کسب کند مالی را از غیر حلال، آن مال توشه اوست به سوی آتش جهنم».

حدیث بیست و دوم، ثبات ایمان

شیخ صدوق از ابایی پس سوید» روایت کرده که گفت: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: چیست آن چیزی که ایمان را در بنده ثابت و باقی می‌گذارد؟ فرمود: آن چیزی که ایمان را در او ثابت می‌دارد و زغ است و آن چیزی که ایمان را از بنده بیرون می‌کند طمع است.

فقیر گویند: روایات در این باب بسیار است و وزغ، ترک سحرّمات و پرهیز کردن از چیزهای حرام و شبهات است.

وصیت‌های حضرت صادق علیه السلام :

از «عمرو بن سعید لقی» روایت است که حبیث حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: من همیشه شما را ملاقات نمی‌کنم، پس چیزی به من بفرما که به آن رفتار نمایم.

حضرت فرمود: **تر وصیّت می‌کنم به تقوی الله و وزع و اجتهاد، و بدانی که سودمند بیست اجتهادی که با آن وزع نباشد**

آن حضرت به «حجاج» فرمود: «اگر بخواهی که چشمت روشن شود و به خیر دنیا و آخرت برسی، پس قطع کن طمع خود را از آنچه که در دست مردم است؛ و بشمار خود را در مردگان؛ و حدیث نفس مکن که تو بالاتر از احدی از مردم می‌باشی؛ و حفظ کن ربّانی خود را همچنان که حفظ می‌کنی مال خود را».

و از حضرت امام رین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمود: دیدم تمام خیر و خوبی را که جمع شده بود در قطع طمع از مردم.

حدیث بیست و سوم در منقبت زنا و لواط

شیخ کلیس از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «لز برای زنا کننده شش خصیت خواهد بود:

سه خصیت در دین و سه خصیت در آخرت، اقا سه خصیت در دنیا؛

① پس می‌برد نور صورت را؛

② و می‌آورد فقر و بی‌چیزی را؛

③ و تعجیل می‌کند در فناء او، یعنی عمر او زکیم می‌کند.

و اقا آن سه خصیت که در آخرت برای او خواهد بود، خشم پروردگار، و بدی حساب و خلود در آتش است».

فقیر گوید: روایات به این مضمون بسیار است!

و اگر [زناکار، نطفه خود را در رجم بی نامحرم بریزد، عذابش سخت‌تر است، شیخ صوق (ره) روایت کرده از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که: «فرزند آدم عملی نمی‌کند بزرگ‌تر نزد خدا از کسی که بگشاید پیمبر یا امام را» یا خراب کند کعبه را که خداوند آن را قبلهٔ بندگان خود قرار داده یا هالی کند آب خود را در رجم زنی که بر او حرام است».

نشانه‌های زنازاده

و روایت شده که از برای هررید زنا علاماتی است:
 اول: بقصص اهل بیت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم.
 دوم: آن که جبین شوق دارد به آن حرامی که از او خلق شده که زنا باشد.
 سوم: اشتیاق او است به دین.

چهارم: بد مختصر باشد از برای مردم، و کسی که بد باشد محصرش با برادرانش، یا
 اولاد رناست، یا مادرش در حیص به او آستن شده.

و بدان که: عظمت معصیت «لواط» از «زنا» بیشتر است، و حقتعالی هلاک فرمود
 اُتقی را به جهت ارتکاب ایشان «لواط» را. و روایت شده که: «لواط» مادی در دُور است و
 داحی کردی در دُور کفر به حدود عظیم است؛ «هو هر که جمع شود با پسری، بیاید
 روز قیامت به حال جنابت، پاک نکند او را آب دیا، و عصب حنا و لیس حقتعالی بر او
 باشد، و مهیا کند برای او جهنم را و بد جایگاهی است جهنم».

دهنه آتشین

یَقُولُ الْإِسْلَامُ کُلِّیْسٍ از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که پیغمبر ﷺ فرمود: «هر که
 پیوست پسری را از روی شهوت، حقتعالی در روز قیامت دهنه آتشی به دهن او براند».

حدیث بیست و چهارم: در مذمت غیبت

شیخ کلینی روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که حضرت رسول ﷺ فرمود: غیبت
 رودتر فاسد می‌کند دین مسلمان را از «اُکله» که در الذرور او باشد.

فقیر گوید: روایات در دم غیبت بسیار است، و در بعضی روایات است: [غیبت] بدتر
 است از زنا و غیبت خورشید سنگهای جهنم است و غیبت‌کننده در جهنم پیوسته گوشت
 بدن خود را می‌خورد و «واویلا» و «واویلا» می‌گوید، و او یکی از آن چهار کس است که اهل
 جهنم با آن آزاری که دارند از عذاب ایشان در آزارند.

حدیث بیست و پنجم: در مذمت نخامی و سخن چینی

شیخ صدوق روایت کرده از حضرت رسول ﷺ در حدیث طولانی که: هر که میانی دو نفر نخامی و سخنی چینی کند، حق تعالی مسلماً کند بر او در قبرش آتشی که تا روز قیامت او را بسوزاند، پس چون از قبر خود بیرون آید، حق تعالی بر او صر میاید و سپهر بررگی را مسلط فرماید که گوشت او را به دندان بکند تا داخل جهنم شود.

لقیر گوید: روایات در مذمتِ مقام بسیار است، و روایت شده که: بهشت بر مقام و مذونِ خمر و ذیوتِ حرام شده است، و در روایت «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْثُومَةَ» یکی از آنها مقام است، و بدترین اقسامِ نخامی سعایت است، و در روایت است: اشخاصی که سعایت کنند نزد سلطان برای مردم، روز قیامت به دایر آتشی آویخته شده باشند، إِنَّهُ لَغَيْرُ ذَا بَعْتٍ.

حدیث بیست و ششم:

در خانه‌ای که حضرت صادق در بهشت علیه السلام خرید

«قصب راوندی» و «ابن شهر آشوب» از «هشام بن الحکم» روایت کرده‌اند که: مردی از سوگِ جَبَل از دوستانِ حضرت صادق بود و هر سال به جهت ملاقات آن جناب به حج می‌رفت و چون مدینه می‌آمد حضرت او را مسرول می‌داد و از کثرتِ محبت و ارادتش که به آن جناب داشت طول می‌داد مکثِ خود را در خدمت آن حضرت؛ تا یک نوبت که مدینه آمد، پس از آن که از خدمت آن جناب مرخص شده به عزم حج حواست حرکت کند ده هزار درهم به آن حضرت داد، تا برای او خانه بخرد که هرگاه مدینه بیاید مزاحم آن جناب نشود، آن مبلغ را تسیم آن حضرت نمود و به جانب حج رفت. چون از حج مراجعت کرد و خدمت آن جناب شرفیاب شد، عرض کرد: از برای من خانه خریدید؟ فرمود: بلی، و کاغذی به او مرحمت فرمود و گفت: یٰ اَبَا قَبَالَةَ آن خانه است. آن مرد چون آن قبالة را خواند دید که نوشته: هَبْهُمُ لِلَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این قباله خانهای است که جعفر بن محمد خریده از برای فلانی بن فلانی خلی، و آن خانه واقع است در فردوس تری، محدود به حدود اربعه، حد اول به خانه رسول خدا ﷺ، حد دوم امیرالمؤمنین ﷺ، حد سوم حسین بن علی ﷺ، حد چهارم حسین بن علی ﷺ.

چون آن مرد نوشته را خواند عرض کرد: فدایت شوم به این خانه راضی هستم. فرمود: «من پول خانه را به فرزند من حسن و حسین ﷺ بخشش کردم و امیدوارم که حق تعالی از تو قبول فرموده باشد و عوض به تو در بهشت عطا فرماید».

پس آن مرد آن قباله را گرفت و با خود داشت تا هنگامی که ایام عمرش منقضی شد و علت موت او را دریافت. پس جمیع اهل و عیال خود را در وقت وفات جمع کرد و آنها را قسم داد و وصیت کرد که: چون من مُردم این نوشته را در قبر به من گذارید. ایشانی نیز چنین کردند، روز دیگر که بر سر قبرش رفتند همان نوشته را یافتند که در روی قبر است و بر آن نوشته شده است که: به حد سوگند! «جعفر بن محمد» وفا کرد بدینچه برای من گفته و نوشته بود.

حدیث بیست و هفتم: در توبه همسایه ابو بصیر

«این شهر آشوب» از «ابی بصیر» روایت کرده که گفت: من همسایه‌ای داشتم از آشوبی سلطان جور بود، و مالی به دست آورده بود و کنیزانی ثمنیه گرفته بود و پیوسته انجمنی از جماعت اهل بهو و طرب آراسته بود و شراب می‌خورد و معنیات برای او می‌خواندند و من و به جهت مجاورت او پیوسته من در اذیت و صدمه بودم از سببی این صکرات، لا جزه چند دفعه به سوی او شکایت کردم، او مُرتدع نشد بالاخره در این باب اصرار و مبالغه می‌حد کردم، جواب گفت مر که، ای مرد! من مردی هستم مبتلا و اسیر شیطان و هو، و تو مردی هستی مُعافی، پس اگر حالی مرا عرضه داری خدمت صاحبیت - یعی: حضرت صادق ﷺ - امید می‌رود که خدا مرا از بند نفس و هو، نجات دهد.

ابو بصیر گفته کلام آن مرد در من اثر کرده پس صبر کردم تا زمانی که از کوفه به مدینه رفتم، چون خدمت امام علیه السلام شرفیاب شدم حالی همسایه را برای آن جناب نقل کردم، فرمود: هنگامی که به کوفه برگشتی به دیدن تو می‌آید؛ پس به او بگو که جعفر بن محمد علیه السلام می‌گوید: «ترک کن آنچه را که بجای می‌آوری از مکررات الهی، تا من ضامن شوم از برای تو بر حنا بهشت را».

پس چون به کوفه مراجعت کردم مردمان به دیدن من آمدند، آن مرد نیز به دیدن من آمد، چون خواست برود من او را نگاه داشتم تا آن که منزل از واردین خارج شد. پس به او گفتم: ای مرد! همانا من حال ترا به جناب حضرت صادق علیه السلام عرضه کردم. فرمود که: «او را سلام برسان و بگو ترک کند آن حال خود را، و من ضامن می‌شوم برای او بهشت را». آن مرد از شنیدن این کلمات گریست و گفت: ترا به حنا سوگند! که جعفر بن محمد چنین گفت؟! من قسم یاد کردم که چنین فرمود.

گفت: همین بس است مر! این بگفت و رفت، پس چند روزی که گذشت مرد من فرستاد و مرا به نزد خود طلبید، چون در خانه او رفتم دیدم که پرهه در پشت در است و می‌گوید: «ای ابو بصیر! آنچه در منزل خود از اموال داشتیم بیرون کردم و الآن پرهه و مریاتم چنانکه مشاهده می‌کنی».

چون حال آن مرد را دیدم، نزد برادران دینی خود رفتم و از برای او لباس جمع کردم و او را به آن پوشانیدم.

چند روزی نگذشت که باز به سوی من فرستاد که من عیبن شده‌ام به نزد من بیا، پس من پیوسته به نزد او می‌رفتم و می‌آمدم و او را معالجه می‌کردم. تا زمانی که مرگش در رسید، من در بالین او نشسته بودم و او مشغول به جانی‌گدن بود، که ناگاه غشی او را عارض شد، چون به هوش آمد گفت: ای ابو بصیر! صحبت حضرت جعفر بن محمد علیه السلام وفا کرد برای من به آنچه فرموده بود، این بگفت و دنیا را وداع نمود.

پس از مردن او به سفر حج رفتم، همین که مدینه رسیدم خواستم خدمت امام خود

برسم، در خانه این حواستم و داخل شدم، چون داخل خانه شدم یک پایم در دالان بود و یک پایم در صحن خانه که حضرت صادق علیه السلام از داخل اطلاق مرا صدا زد ای ابو بصیر! ما وفا کردیم برای رفیقت آنچه را که ضامن شده بودیم.

حدیث بیست و هشتم: بر موعظه حضرت علی علیه السلام

شیخ کبیری رحمه الله روایت کرده از حضرت امام مجتهد باقر علیه السلام که فرموده بودند: امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه نرد شما که بیرون می‌رفت در هر روز در لؤلؤ روز از دارالاماره پس می‌گردید در یک یک بازارهای کوفه، و تازیانه‌ای بر دوش داشت که دو سر داشت و لو ر «تسبیح» می‌گفتند پس می‌ایستاد بر سر هر بازاری و ندا می‌کرد: ای گروه تجارا از عذاب خدا بپرهیز کنید، چون مردم صدای آن حضرت را می‌شنیدند آنچه که در دست داشتند، می‌انداختند و دلی خود را متوجه آن حضرت می‌ نمودند و گوش می‌دادند تا چه می‌فرماید، می‌فرمود که:

«مقدم دارید طلب حیر را، و برکت بجویید به خوش معامله‌گی و نزدیک شوید به مشتریان - یعنی: جس خود را گران نگوئید که دور باشد از قیمتی که مشتری می‌گوید - و خود را به بردباری رست کنید؛ و خود را از قسم نگاه دارید - یعنی: هر چند که حق باشد - و از دروغ اجتناب کنید، و از ستم دوری کنید و مظلومان را انصاف دهید - به این معنی که چون کسی معیون شود و استقاله نماید، اقاله کنید و معامله را به هم بزنید - و نزدیک مشوید به ربا - به این معنی که احتراز کنید از هر چه که احتمال ربا در آن هست - و تمام دهید پیمان و ترازو را، و کم مدهید حقوق مردمان را و فساد نکنید در زمین».

پس در جمیع بازارهای کوفه می‌گردید، بعد از آن برمی‌گشت و می‌نشست برای داوری مردمان.

حدیث بیست و نهم:

خبیر داین حضرت صادق علیه السلام مردی را لر شمیرش.

شیخ کلینی رحمه الله روایت کرده که: مردی خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: یَایْنَ رَسُولَ اللَّهِ! در خواب دیدم که گویا از شهر کوفه بیرون رفتم در موضعی که آنجا را می‌شناسم دیدم گویا شبخی از حشَب یا مردی تراشیده از چوب را که سوار است بر اسبی از چوب می‌درخشاند شمشیر خود را، و من مشاهده می‌کنم آن را در حالتی که ترسان و مرعوبم حضرت فرمود: «تو مردی هستی که اراده کرده‌ای هلاک کردن مردی را در معیشتش، می‌خواهی آن چیزی که اسباب زندگی و مآذی حیات او است از او بگیری، پس بترس از خداوندی که خلق کرده و می‌میراند ترا».

آن مرد گفت: شهادت می‌دهم که عزم به تو عطا شده و بیرون آورده آن را از معدش، یَایْنَ رَسُولَ اللَّهِ! خبر بدهم ترا از آن چیزی که بپریم پیر کردی؟ همان مردی از همسایگانی من به نزد من آمد ملک خود را بر من عرضه کرد که از او بخرم، پس من قصد کردم که به قیمت بسیار کم آن را مالک شوم، چون دانستم که طالبی غیر از من ندارد.

حضرت فرمود: آن مرد ما را دوست می‌دارد و از دشمنان ما پیواری می‌جوید؟ عرض کردم: آری یَایْنَ رَسُولَ اللَّهِ! او مردی است بصیرتش بیکو و دیش مستحکم است، و من توبه می‌کنم به سوی خداوندی و به سوی تو از آنچه قصد کرده بودم و نیت نموده بودم، آنگاه گفت: خبر بده مرا یَایْنَ رَسُولَ اللَّهِ! که اگر این مرد ناصبی بود، اغتتال او بر من حلال بود؟ یعنی: این کار را با او بکنم؟

حضرت فرمود: آداکن امانت را به کسی که ترا امین دالست و از تو خواست نصیحت را

اگر چه قاتل سید الشهدا علیه السلام باشد

حدیث سی ام: در صله رجم

شیخ طوسی روایت کرده از «سالمه» - کثیر حضرت صادق علیه السلام - که گفت: بودم نزد حضرت صادق علیه السلام در وقت اختصار که حال انغما پیدا کرد، چون به حال خود آمد فرمود: بدهید به «حسن بن علی بن علی بن الحسین» که «القطن» باشد هفتاد اشرفی، و بدهید به فلانی و به فلانی، فلان مقداراً من گفتم، آیا عطا می‌کنی به مردی که با کارد بر تو حمله کرد و می‌خواست ترا بکشد؟

فرمود: می‌خواهی از آن کسی بپاشم که حد، ایشان را به صله رجم کردن منع کرده است؟ و در وصف ایشان فرمود: الَّذِينَ يَصْلَوْنَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَهْتَمُّونَ بِهِمْ وَيُطْلَقُونَ مِنْهُ لَيْسَ بِهِ.

پس فرمود: ای سالمه! بدستی که حق تعالی بهشت را خلق کرده و آن را حوشبو گردانید و بوی آن تا دو هزار سال می‌رسد، و نمی‌شود بوی آن را عاقی والدین و قطع کننده رجم.

حدیث سی و یکم: در استخفاف کردن به نماز

شیخ صدوق روایت کرده از ابوبصیر که گفت: مشرف شدم خدمت «ام حمیده» - ام ولد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام - برای تبریت حضرت صادق علیه السلام، پس آن شخصه گریست و من نیز به جهت گریه او گریستم. پس از آن فرمود: ای ابو محمد، اگر می‌دیدی حضرت صادق علیه السلام در وقت موت، همان امر عجیبی مشاهده می‌کردی! چشمهای خود را گشود و گفت: جمع کنید به نزد من هر کسی که می‌باید من و او قرابت و خویشی است، پس ما نگذاشتیم آندی از خویشان او را مگر آن که به نزد او آوردیم.

پس آن جناب بفری به سوی ایشان افکند و فرمود: إِنَّ شَعْبَتَنَا لَا تَقَالُ مُنْتَهِيًا بِالصَّلَاةِ، همان شعاعت ما نخواهد رسید به کسی که اشیخاف کند به نماز، یعنی: نماز را حوا و سبک شمارد و اعتنا و اهتمام به آن نداشته باشد.

حدیث سی و دوم: حق مسلمان

شیخ کلینی از «ابو حمزه ثمالی» روایت کرده که گفت: به حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفتم: عدیت شوم چه می فرمائی در حق مسلمانانی که برود به سوی مسلمانان و به جهت ملاقات او اذن طلبد و او در منزلش باشد و اذن ندهد او را و بیرون بیاید که او را ملاقات نماید؟

حضرت فرمود: «ای ابو حمزه! هر مسلمانی برود به سوی مسلمانانی به جهت زیارت او یا طلب حاجتی از او، و او در منزل باشد و اذن ندهد او را که داخل منزل شود و بیرون بیاید به سوی خود پیوسته در نعمت خدا باشد تا یکدیگر را ملاقات کنند». ابو حمزه از روی تعجب گفت: گفتیم: نهایت شوم در امت خدا می باشد تا همدیگر را ملاقات کنند؟ فرمود: آری.

حدیث سی و سوم: در مدح سکوت

«سید رضی» رحمته الله علیه روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کلام در بند تو است تا زمانی که تکلم به آن نکرده ای، پس هرگاه تکلم کردی به آن، تو در بند آن می گردی، پس حفظ کن زبانی خود را، همچنان که حفظ می کنی طلا و نقره خود را، پس بسا یک کلمه که نعمتی را ربوده است.^۱

فقیر گوید: روایات در مدح سکوت بسیار است و مقام گنجایش نقل نیست و من در این جا اکتفا می کنم به این چند شعر که از امیر حسرو نقل شده:

سکین گرچه هر لحظه دلکش تر است	هو بسی خموشی از آن بهتر است
در فتنه بستی، دهان بستن است	که گیتی به سبک و بد آهستن است
پشیمان را گفتار دیدم بسی	پشیمان نگشت از خموشی کسی
شسیدن و گفتن به آزدن نهی	کرین پیر شود مردم از وی نهی

صدف زان سبب گشت جوهر فروش که از پای تا سر همه گشت گوش
همه تن رین گشت شمشیر نیز به خون و پمختن زان کند رستخیز

حدیث سی و چهارم: ذکر الشخاصی که از آمیختن دورند

شیخ صدوق روایت کرده که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردند: ایس خلقی که می بینید تمام ینها از ناس و مردم محسوب می شوند؟ فرمودند: بیهنا از مردم بودن آن کسی را که ترک کرده مسواک را، و آن کسی که چهار زانو می نشیند در جای تنگ، و کسی که داخل می شود در چیری که مهم لو بیست، و کسی که مرء و جدال می کند در چیری که علم به آن ندارد و کسی که بیماری به خود ببندد بدون علتی، و کسی که موی خود را زولیده گذارد بدون مصیبتی، و کسی که مخالفت کند با یاران خود در حق، در حالی که آنها متفق شده باشند بر آن، و کسی که افتخار کند به پدرش خود، در حالی که خودش حالی است از کارهای خوب ایشان، پس او به منزله خدنگ است.

یعنی: پوست خدنگ و آن چوب درختی است محکم برای تیر خوب است، پوست های آن را می کنند و دور می افکنند تا به جوهر و اصلش می رسد پس همچنان که پوست خدنگ را می کنند و دور می افکنند با آن مجاورت و نزدیکی به لب و اصل خود همچنین کسی که خالی است از فضائل و کمالات پدرش خود، او را دور می افکنند و امتنا به آن نمی کنند.

وَلَقَدْ أَحْسَنَ مَنْ قَالَ: لَلْعَالِ يُلْقَوْنَ بِأَنفُسِهِمُ لِلْعَالِيَةِ لَا يَأْتِيهِمُ الْبَالِيَةُ، عَنْ إِبْنِ مَوْحِبٍ عَنْ
اَلْخَطِيبِ أَنَّهُ يَهْدِيكَ مَمْضُودَةً عَنِ الشُّشْبِ: إِنْ أَلْفَتْنِي مَنْ يَقُولُهَا، إِذَا أَلْفَتْنِي مَنْ يَقُولُ
كَانَ أَبِي، حَاصِلُ أَنْ كَلَامُ:

جانی که بزرگی بایدت بود سررندی کسی سدا ردت سوده
چون شیر به خود سپه شکن باشی سرزند خصال خویشتن باشی

حدیث سی و پنجم: فرمایش حضرت امیرالمؤمنان (ع)

شیخ صدوق روایت کرده از جناب «عبدالمصمیم بن عبدالله ختنی» که گفت: به حضرت امام محمد تقی (ع) ای پسر رسول خدا! حدیث کن مرا به حدیثی که از پدری بزرگوار نقل شده باشد. فرمود:

۱ [كُنْتُ مِمَّنْ ابْنِ أَبِي جَدٍّ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) لَا يَرَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا تَفَاوَنُوا فَإِذَا اسْتَفْهَمُوا اَهْلَكُوا. حدیث کردم مرا پدرم از جدّم از پدرانش (ع) که امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

همیشه مردم به خیر و خوبی هستند مادامی که [= تا زمانی که] تفاوت داشته باشند پس هرگاه مساوی شدند هلاک می‌شوند.

۲ [گفتم، زیادتیر بگو یَا بَنُ رَسُولِ اللَّهِ، باز حضرت از پدری خود از امیرالمؤمنین نقل کرد که فرمود: نَوَكَّاهُمْ مَا قَدَّاهُمْ. اگر عیب هر یک از شماها بر دیگری آشکار شود، همدیگر را دفن نخواهید کرد.

۳ [گفتم، زیادتیر بگو یَا بَنُ رَسُولِ اللَّهِ باز نقل کرد از حضرت امیرالمؤمنین که فرمود: إِنَّكُمْ لَنْ تَسْفُوهَا النَّاسُ بِأَهْوَالِكُمْ فَتَسْفُوهُمْ بِمُطْلَقَةِ الْوُجْهِ وَحُسْنِ التَّسْفَاءِ: بدرستی که اموال شما گنجایش مردم را ندارد، گنجایش دهید ایشان را به گشاده‌روئی و حوش برخورداری، همانا شنیدم از حضرت رسول اکرم (ص) که فرمود: إِنَّكُمْ لَنْ تَسْفُوهَا النَّاسُ بِأَهْوَالِكُمْ فَتَسْفُوهُمْ بِمُطْلَقَةِ الْوُجْهِ.

۴ [جناب عبدالمصمیم گفت: گفتم به حضرت جواد (ع) که زیادتیر بگو یَا بَنُ رَسُولِ اللَّهِ، فرمود: امیرالمؤمنین (ع) فرمود: مَنْ عَتَبَ عَلَى الزُّمَانِ طَالَتْ مَعْتَبَتُهُ: هر که خشم گیرد بر زمان، طول خواهد کشید خشم او.

یعنی، نامالایمات زمان یکی دو تا نیست که خشم آدمی برطرف شود، بلکه آن بسیار و متجاور از حد و شمار است، لا جزم خشم بر آن طولانی خواهد شد. فقیر گوید: به همین معنی است فرمایش آن حضرت نیز در هیچ‌البلاغه: أَغْضَى عَمَى

الَّذِي وَالْأَلَمُ تَزْهِي أَبْدًا: چشم بیوش بر خار کناه از آن که مکاره و رنج و بالای دنیا و ناملایمات از دوستان بی وفا چشم بیوش و تبحل آن کس - و اگر به خوشود شوی هرگز و همیشه به حالت چشم و تلخی رنگی کنی، چه آن که صیبت دنیا به مکاره مشوب است.

روایت شده است که حضرت امام ربیع العابدین علیه السلام به فرزند خود فرمود: اگر مردی از طرف راست تو ترا دشمن داد، پس گردید به صرغ چپ تو و به سوی تو عذر خواهی کرد، عذر او را قبول کن. **فَلَا الرَّهْبِيَّ.**

عَنْ هِيَ الْأَيْتَامُ بِأَذْعِينَ وَلَا تُذْنِبْ، تَوَلَّا
وَالْذَّائِرُ أَسْنَدُ شَعَامِي عَنْ فَرَانِسِيهَا
فَسَمِعْتُ أَبَا الْأَيْتَامِ قَصْدُورًا
إِنَّا عَفَرْتُ وَإِنَّا عُنْتُ مَغْفُورًا

۵ جناب عبدالعظیم گفت: گفتیم ریادتر بگو، فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **مُجَانِسَةُ الْأَشْرَارِ تَوْرَثُ سُوءَ الْفَنَنِ بِالأَخْيَارِ:** مجالست و همنشینی با اشرار و مردمان بد، سبب بدگمانی شود به اخیار و مردمان خوب.

۶ گفتیم: ریادتر بفرما، فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **يُنْشِ الزَّادُ إِلَى الْمَطْلَبِ لِنَعْدْوَانِ** خلقی **لِلْهَيْبَةِ** توشه‌ای است برای سفر آن سرای، ستم کردن بر بدگای حدای، فقیر گوید: که هر از کلمات حضرت امیر علیه السلام است: **أَلْفَيْ أَخْرُ حَذَّةً لِلْعُلُوكِ،** و شایسته است که من این چند شعر را در ذیل این کلمه شریفه از «حکیم فردوسی» نقل نمایم:

به رستم چنین گفت «دستان» که کم	کن ی پور پور زیر دستان ستم
اگر چه تر زیر دستان پسی است	فلک در این ره دستان پسی است
مکن تا توانی دل خالق ریش	و هر می کنی، می کنی پیخ خویش
مکن تا توانی ستم بر کسی	ستمگر به گیتی سمائد پسی

۷ گفتیم: ریادتر بفرما **يَاتِيَنَّ رَسُولُ اللَّهِ** فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **قَبِيْعَةُ كُلِّ أَخِيٍّ مِمَّا يُطْبِقُهُ:** قیمت هر مردی و مرتبه هر شخصی همان چیزی است که نیکو می داند آن را از هر و هم و عرفان.

غرض تخریص و ترغیب است بر کسب کمالات نفسانیّه و صناعات و محو آن.
«خیل بن احمد» گفته:

بهتر کلمه‌ای که آدمی را به سوی طلب علم و معرفت ترغیب کند، قول
امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: قدر هر مردی همان چیزی است که [آن را] بیکو
می‌داند.

۸ گفت: گفتیم ریاضت بر ما باین رسول صلی الله علیه و آله فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: المرأة
محبوبة تحت إيسائه، یعنی:

مرد پنهان است در زیر زبان خویشتن قنوت و قدرش لدائی تا باید در سخن
و از ایجاست که فرموده بید، تَعْلَمُوا تَعْلَمُوا: تکلم کنید تا شناخته شوید.

چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروتن است پد پنهان

۹ گفت: گفتیم ریاضت بر ما باین رسول صلی الله علیه و آله فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
ما هلك امرؤ عرف قدره: هلاک نگشت مردی که قدر خود را ساخت.

۱۰ گفت: گفتیم ریاضت بر ما باین رسول صلی الله علیه و آله فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
الْقَدِيمُ قَبْلَ الْخَلْقِ يُؤَمِّنُكَ مِنَ النَّفْسِ: تدبیر تو پیش از عمل و اقدام در کاری، تر از
پشیمانی آن ایمن خواهد ساخت.

قالیر گوید: حضرت صادق علیه السلام این مطلب را در وصیت خود به «عبدالله بن جندب»
فرمود، در آنجا که می‌فرماید: «بایست نزد هر کاری تا بشناسی راه داخل شدی در آن و
راه خارج شدی از آن راه پیش از آن که در آن کار داخل شوی و پشیمان شوی».
و «شیخ لقاوی» آن را به نظم درآورده و فرمود:

هر سرکاری که در الهی شغبت رخت بیرون شدن کن فرست
تا نگنی جای قدم استوار پای منه در طلب هیچ کار

۱۱ گفت: گفتیم ریاضت بر ما باین رسول صلی الله علیه و آله فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
مَنْ وَثِقَ بِالْوَعْدِ شَرٌّ، هر که اعتماد به رمان کند، بر زمین افکنده شد.

۱۲ گفتیم: زیادتر بفرما یَا بَنَی رَسُوْلِ اللهِ! فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هَذَا مِنْ بِنْتِیْهِ مَنْ اسْتَفْسَى بِرَأْیِهِ کسی که به رأی خودش بی نیاز شده، خود را در خطر افکند است، یعنی در مهمات تکیه بر رأی و دانش خود نموده و مشورت کردن با نادانان ترک کرده است.

۱۳ عرض کردم: زیادتر بفرما یَا بَنَی رَسُوْلِ اللهِ! فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هَلْهُ انْثِبَالٌ اخَذَ الْبِیْسَارِیْنَ کَمِیٍّ اَهْلٍ وَ عِیَالٍ یَکِی لَزْ دَو تَوَانِکَرِی است در مال؛ ریز که هر که در عیال او اندک باشد، عیشش آسان تر باشد و معیشتش آوُسع، همچنان که در کثرت مال حال بر این سوال است.

۱۴ گفتیم: زیادتر بفرما یَا بَنَی رَسُوْلِ اللهِ! فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مَنْ دَخَلَ الْغُضْبَ هَلَکَ؛ هر که بر او غضب و خوی پسندی داخل شده، هلاک شد.

۱۵ گفتیم: زیادتر بفرما یَا بَنَی رَسُوْلِ اللهِ! فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مَنْ تَبَغَّرَ بِالْخُلُقِ جَانَهُ بِالْعِیَیْهِ کسی که بقیس کند که عوض آنچه که می دهد جایش می آید، در عطا کردن جوانمردی خواهد کرد؛ زیرا که می داند بدل این عطا به او می رسد.

فقیر گوید: به همین مطلب اشاره کرده بعضی شعرا در مدح حضرت امیرالمؤمنین که گفته:

جَادَ بِانْقُرَهِیْنَ وَ انْعَلَوِیْ مِلَّاءَ جَنْبَیْهِ وَ عَافَ السُّفَهَاءَ وَ هُوَ سَفُوفٌ
فَاعَادَ الْفُسْرَیْنَ السُّمْنِیْرَ عَنِّیْهِ الْفُرْیَیْنَ وَ الْفَقْرَیْنَ الْبَرَاءَ مَسْوُومٌ

نقل است: جناب امیرالمؤمنین علیه السلام سقایت نخلی فرمود در عوض یک فدا از خود پس او را بریش دستاس کردند و نان پختند. چون خواست بر آن افطار فرماید، سائلی بر در خانه اش آمد، آن حضرت نالش را به سائل داد و شب گرسنه خوابید.

شاعر گفته: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بخشش کرد قرص نان خود را در حالی که از گرسنگی پهلوهایی بازیش پر بود و کراهت داشت از خوردن طعام به ملاحظه سائل با آنکه گرسنه بود پس چون قرص نان به سائل داد در عوض قرص خورشید بریش

به آسمان برگشته و فرض دهنده کریم کسب کننده و نفع به دست آورنده است.

۱۶ جناب عبدالعظیم گفت: گفتم: زیادتر بهرما یابن زسول الله فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من زهری بالغاویه حقن دونه زرقی السلافة یس فواله: کسی که راضی و خوشبود شد به عافیت و سلامت از کسی که پائین تر از دوست، روری او خواهد شد سلامتی از کسی که بالاتر از اوست.

پس وقت جناب عبدالعظیم گفت: به حضرت جواد علیه السلام گفتم: پس است آنچه فرمودی.

حدیث سی و ششم: عقیده حضرت عبدالعظیم علیه السلام

شیخ صنوق و غیره روایت کرده اند از حضرت عبدالعظیم که گفت: وارد شدم بر آقای خودم حضرت امام علی النقی علیه السلام، چون آن حضرت مر دید فرمود: مرحبا به تو ای ابوالقاسم! تو ولتی ما هستی از روی حقیقت، پس عرض کردم خدمت آن جناب که ای فرزند رسول خدا! می خواهم که دین خود را بر شما عرضه دارم، پس هرگاه مرحمت و پسندیده است بر آن ثابت بمانم تا خداوند عزوجل را ملاقات کنم، فرمود: بیاور ای ابوالقاسم! پس عرض کن دین خود را.

گفتم: من می گویم، که خداوند تبارک و تعالی واحد است و یغنی برای او نیست، و از حد ابطال و حد تشبیه خارج است، و جسم و صورت و قرص و جوهر نیست، بکه پدید آورنده اجسام و صورتها و خلق کننده عرضها و جوهرهاست، و پروردگار و مالک هر چیزی است، و هر چیزی را جسم و احداث کرده.

و می گویم من که: محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او و خاتم پیغمبران است و بعد از وی تا روز قیامت پیغمبری نخواهد بود، و شریعت آن حضرت آخر همه شریعت است و شرعی بعد از آن تا روز قیامت نیست.

و می گویم که، آدم و خیفه و ولی امر بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام است و طالب علیه السلام است و بعد از آن حضرت حسن علیه السلام و بعد از آن حسین علیه السلام، بعد عن بن

الحسین، بعد محمّد بن علی، بعد جعفر بن محمّد، بعد موسی بن جعفر، بعد علی بن موسی، بعد محمّد بن علی علیه السلام، بعد از این بزرگواران ثوئی ای مولای من! پس امام علی علیه السلام به جناب عبدالعظیم فرمود: بعد از من حسن پسر من است، پس چگونه باشد مردم در زمان خلیف بعد از او؟! گفتیم: و چگونه است پی ای مولای من؟! فرمود: برای این که دیند نمی شود شخصی او و حلال نباشد بر رهن آوردن نام او تا آن که حروج کند و زمین را از عدل و داد پُر کند همچنان که از ظلم و جور پُر شده باشد، گفتیم: اقرار کردم، یسری به امامت حضرت عسکری و خلف آن حضرت علیه السلام قائل شدم.

پس گفتیم و می گویم که: دوست این بزرگواران دوست خداست و دشمن ایشان دشمن خداست و اطاعت ایشان اطاعت خداست، و معصیت ایشان معصیت خداست، و می گویم که: معراج حق است و سؤال در قهر حق است، و بهشت حق است و دوزخ حق است، و صراط حق است و میزان حق است، و آن که قیامت آمدنی است شکی در آن نیست، و خداوند زنده می کند، و انگیزخته می نماید کسانی را که در قبرها جا دارند.

و می گویم من که: فرائض واجب بعد از ولایت، یعنی دوستی خدا و رسول و آل علیهم السلام، نماز است و زکات و روزه و حج و جهاد و خمس و امر به معروف و نهی از منکر، پس امام علی علیه السلام فرمود: به خدا، سوگند! این است دین خدا که آن را برای بندگانش پس ندیده است، بر همین اعتقاد ثابت بمان، خداوند ثابت در دین ترا به قول ثابت در حیات دنیا و آخرت.

حدیث سی و هفتم. در فضیلت شفاعت

شیخ صدوق از «ابوهاشم جعفری» روایت کرده که گفت: وقتی فقر و فاقه بر من شدت کرد، خدمت امام علی علیه السلام مشرف شدم، چون در محضر انورش نشستیم،

فرمود: ابوهاشم! کدام یک از نعمتهای خدا را که به تو عطا کرده می‌توانی آداءِ شکر آن کنی؟! ابوهاشم گفت: ندانستم چه جواب بگویم.

پس خود آن حضرت ابتدا کرد و فرمود: ایمان را روزی تو کردی پس به سبب آن بدنی ترا بر آتش حرام کرد؛ و روزی کرد ترا عاقبت تا اعانت کرد تو را بر اطاعت؛ و روزی کرد ترا قناعت؛ پس حفظ کرد ترا از ریختنِ لبرویت. ای ابوهاشم! من ابتدا کردم ترا به این کلمات به جهت آن که گمان کردم که تو اراده کرده‌ای شکایت کنی مرد من از آن که با تو این همه انعام کرده؛ و امر کردم که صد دیار در شرح به تو دهد، بگیر آن را.

فقیه گوید: از این حدیث شریف استفاده می‌شود که: یحیی از اعظم نعمتهای الهیه است، و چنین است زیرا که قبول شدن تمام اعمال صواب به آن است و بعد از آن نعمت عاقبت است. و در خبر است که خدمت حضرت رسول ﷺ عرض شد: اگر من شب قدر را ترک کردم، چه از جلای خود بخواهم؟ فرمود: «عاقبت را».

و بعد از عاقبت نعمت قناعت است، روایت شده در ذیل آیه شریفه: قَدْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ دَهِیْ وَأُوْنَتْهُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَیٰةً طَيِّبَةً. که ظاهر معنی آن این است: «هر که بکند عمل صالحی، پس کردار شایسته، از مرد یا زن و او مؤمن باشد - چه عمل بدوی ایمان استحقاقی جزا ندارد - پس البته او را زندگانی دهیم در دنیا زندگانی خوش».

سؤال شد از معصوم که این حیاتِ طیبه که زندگانی خوش باشد چیست؟ فرمود: قناعت است.

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: هیچ مالی نافع تر از قناعت به چیز کم نیست.

نقل شده که: به حکمی گفتند: تو چیزی را دیدی که از طلال بهتر باشد؟ گفت: بلی، قناعت. و به همین ملاحظه است کلام بعضی از حکما که گفته‌اند: اِسْتِغْنَاءُكَ عَنِ النَّاسِ خَيْرٌ مِنْ اِسْتِغْنَاءِكَ بِهِ.

سخن حکیمانه دیو جانس کلی

گویند که: «دیو جانس کلی» که یکی از اساطیر حکماء یونان بود، مردی مُتَّقِیَف و زاهد بوده و چیری افسوخته نکرده بود و مأویایی برای خود درست نموده بود. وقتی اسکندر او را به مجلس خود دعوت کرد، آن حکیم به رسول اسکندر فرمود: «بگو به اسکندر آن چیری که ترا مع کرده از آمدن به نزد من؛ همان چیز مرا از آمدن به نزد تو باز داشته است. آنچه ترا باز داشته سلطنت تو است و آنچه مرا باز داشته قناعت من است. وَلَقَدْ لَعَنَّ مِنْ قَالٍ:

وَجِئْتُ الْقَفَاةَ أَهْلَ الْهَمِ	و هِرْتُ بِأَذْيَالِهَا مُتَّقِیَفٌ
فَلَاذًا يَرَانِي قُلْنِي بِأَبِي	وَلَاذًا يَرَانِي بِه مُتَّقِیَفٌ
و عِشْتُ غَسْبًا بِمَا بَزَحَم	لَقَدْ هَلَى النَّاسَ شِبْنَةُ الْفَلَكِ

و بمولانا علی بن موسی الرضا علیه السلام

لَسِبْتُ بِالْجَفَةِ قَوْلَ الْهَمِ	و هِرْتُ أَمْسِي هَسَابِیَ الرُّأْسِ
نَسْتُ إِلَى الشَّهَابِ مُسْتَأْسَا	فَهَمُّنِي أَتَى بِالنَّاسِ
إِذَا أَيْتَ الثَّيْبَةَ مِنْ دِي الْهَمِ	بِهَتْ عَلَى الشَّاهِدِ بِالنَّاسِ
مَا لَنْ قَلْبَهُنَّ عَمِي شُحْمِ	وَلَا قَلْبَهُنَّ عَلَى الْفَلَسِ

حدیث سی و هشتم: در مذمت فحاش و بدزبانی

شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: از علامات شرک شیطان که شکی در آن نیست آن است که شخص فحاش باشد یا ک ناماشته باشد آنچه خواهد بگوید و آنچه به او گفته شود.

فقیر گویند: روایات در مذمت فحاش بسیار است بلکه در بعض روایات است که، حرام فرموده خداوند بهشت را بر هر فحاش بی شرم که حیا که پاک ناماشته باشد از هر چه خواهد بگوید و هر چه به او بگویند، پس اگر تفتیش او کنی، نخواهی یافت مگر

فرزند زنا یا شرک شیطان.

و در حدیث است که: خداوند دشمن دارد فحش دهنده بی شرم را، و آن که فحش هرگاه قتل شود مثال پندی خواهد داشت. و فحش بر برادر مسلمان سبب شود که حق تعالی از او بیرون برد برکت هر روزش را، و واگذار کند او را به خودش، و فاسد کند بر او معیشتش را.

دوری از فحاشی

و روایت شده که از برای حضرت صادق علیه السلام دوستی بود که از آن حضرت مفارقت نمی کرد و جدا نمی گشت، تا آنکه روزی آن مرد به غلام خود گفت: یَا أَبْنَی الْغَافِلِیْ! کجا بودی؟! حضرت چون این کلمه را شنید، دست خود را بلند کرد و بر جبین خویش زد و فرمود: سُبْحَانَ اللَّهِ! قَدْف می کنی مادر او را؟! من همچو می دیدم ترا که صاحب وزغ می باشی؟! الحال می بینم که ورع نداری، عرض کرد: فدایت شوم، مادرش سندیة مشرکه است. فرمود: آیا ندانستی که هراقتی نکاحی دارند؟! دور شو از من. راوی گوید: دیگر او را ندیدم که با آن حضرت باشد، تا آنکه مرگ میان ایشان جدائی افکند.

حدیث می و نهم: در صلوات بر پیغمبر

شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هرگاه ذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله شود، بر آن حضرت بسیار صلوات بفرستید پس بدورستی که هر که بر پیغمبر یک مرتبه صلوات بفرستد، حق تعالی بر او هزار صلوات می فرستد در هزار صف از ملائکه، و چیزی از مخلوقات الهی باقی نماند مگر آن که صلوات فرستد بر آن بنده به جهت صلوات خدا و صلوات ملائکه اش، پس کسی که رغبت نکند در این، پس او جاهلی است مغرور که بیزار است از او خدا و رسول و اهل بیتش.

فقیر گوید: شیخ صدوق در «معالی الاخبار» روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام در

معنی «إِنَّ اللَّهَ وَفَلَاحُكَ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ الْآيَةَ»، که آن حضرت فرمود: صلوات از خداوند عزوجل رحمت است، و از ملائکه تزییه است، و از مردم دعاست، و در همان روایت است که راوی گفت: ما چگونه صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام بفرستیم؟ فرمود: می‌گویند: «صَلَّوَاتُ اللَّهِ وَ صَلَّوَاتُ فَلَاحُكَ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ».

راوی گفت: گفتیم چه ثوابی است برای کسی که این صلوات را بر پیغمبر بفرستد؟ فرمود: ثوابش بیرون آمدن از گناهانش است، مثل روزی که از عذر متولد شده باشد.

حدیث چهارم: در معجزة حضرت امام موسی علیه السلام

روایت می‌کنم از جلیل فقیه بقعه الرضای «حاج میرزا محمد حسین لوری» نورالله مرقده از شیخ اجل علامه «حاجی شیخ مرتضی انصاری» قدس الله روحه از محقق جلیل «حاجی ملا احمد نراقی» رحمة الله از «علامه طباطبائی بحرالعلوم» (ره) از استاد اکبر «محقق یهپهانی» (ره) از والد ماجدش «مولانا محمد اکمل» (ره) از مروج مذهب «علامه مجلسی» عظم الله مزلته در بحار از سید اجل «آسید حسین مفتی» که گفت: حدیث کرد مرا شیخ علامه قطب المحققین «شیخ بهاء الملة و الذین» در شب جمعه هفتم جمادی الآخره سنة هزار و سه [۱۰۰۳] در غربی بغداد در مقابل دو ضریح مقدس امامین معصومین حضرت موسی بن جعفر و ابوجعفر جواد علیهما السلام گفت: حدیث کرد مرا والدهم و استادم شیخ «حسین بن عبدالصمد هارثی علیه السلام» روز دوم ماه رجب سال نهصد و هفتاد و یک در خانه خودمان در مشهد مقدس رضوی علی مشرفیقا الصلوة گفت: حدیث کرد مرا شیخان امامان «سیدحسن ابوجعفر» و «شیخ زین الدین شهید ثانی» از افضل فضلاء عصر خود «شیخ علی بن عبدالعالی میسی» از شیخ امام محقق منفق شمس الملة «محدثین محدثین مؤلفین» پسر عموی «شیخ شهید» از عالم جلیل ضیاء

الملّة و الحقّ و الذین «شیخ علی نجل شمس الذین» خاتم المجتهدین «شیخ محمّد بن مکی شهید» از والد ما جدش از جماعتی از اکابر علماء مانند «فخر المحقّقین» و «سید عمید الذین» و «ابن معینه» و «سید احمد بن زهره» و «سید مهنا» و «قطب الذین رازی» و غیر ایشان رضوان الله علیهم اجتمعین از آیه الله فی العالمین خصال الملّة و الحقّ و الذین «علامة حلّی» از سلطان الحکماء المحقّقین «خواجہ نصیر الذین محمّد بن محمّد بن حسن الطوسی» از والد ما جدش از «سید فضل الله راوندی» از «سید مجتبی بن النّاعی» از شیخ طایفه امامیه «ابو جعفر طوسی» از شیخ شیعه و رئیس ایشان «ابو عبدالله مفید» از رئیس المحذّثین «محمّد بن بابویه قتی» از شیخ خود «محمّد بن حسن بن الولید» از «محمّد بن الحسن النّساف» و «سمین عبدالله اشعری» از «احمد بن محمّد بن عیسی» از «حسن بن علی بن یقطین» از برادرش «حسین» از پدرش^۱ «علی بن یقطین» که گفته

وقتی هارون الرشید طلب کرد مردی را که به سبب او امر ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام را باطل کند و آن حضرت را در مجلس خجالت دهد! پس اجابت کرد او را به جهت این کار مردی افسونگر! پس چون خوان طعام حاضر شد آن مرد در نان حمله کرد، پس چنان شد که هر چه قصد کرد که نان بر دارد، نان از نزد آن حضرت پریدا

هارون از این کار چندان خُرم و خندان شد که خودداری نتوانست بکند و به حرکت درآمد! پس حضرت مکی نکرد که سر بلند کرد به سوی صورت شیری که در بعضی از صحنه های منزل بود، فرمود ای شیرا بگیر دشمن خدا را، پس برجست آن صورت به مثل بزرگترین شیران و پاره کرد آن افسونگر را. هارون و ندیمانش از دیدن این امر عظیم غش کرده بر رو افتادند و عقلهایشان پرید از هول آنچه مشاهده

کردند. و چون بهوش آمدند بعد از زمانی، هارون به حضرت امام موسی علیه السلام عرض کرد: درخواست می‌کنم از تو به حق من بر تو که از صورت بخوابی که این مرد را برگرداند. فرمود: اگر عصای موسی برگردانید آنچه را که بلید از ریسمانها و عصاهای ساحران، این صورت نیز برمی‌گرداند این مرد را که بلید.

انگاه آسید حسین گفته که: شیخ بهائی رحمته الله ائمه انشاء کرد برای من سه بیت که در مدح امام موسی و امام محمد جواد علیهما السلام گفته بود، و آن سه بیت این است که به جهت تبرک و تيمُن نقل می‌کنیم فإنها أنفسنا ما قبل هي عجبنا:

أَلَيْسَ لِمُحَمَّدٍ الزُّوْرَاءُ عَزُوجُ	عَلَى الْكَرْبِيِّ بِنِ بِلَعِ الْخَفَافِ
وَلَعَلَّيْكَ النَّعْنَ وَاسْجُدْ خُضُوعاً	إِذَا لَأَخَمْتَ لَيْلَيْكَ الْفُؤَادِ
فَتَهْتَبُهَا لِعَمْرَتِ نَارِ مُوسَى	وَنُورِ شُعْمَرِ مُتَقَابِلَيْنِ [مُتَقَابِلَانِ]

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَسَلَامُهُ

